بازدید شد
۱۳۸۴
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب (نسخه) تحفة العالم
مؤلف سید عبد اللطیف خان شوشتری
موضوع تاریخ
۹۹۲۰
بازدید شد
۱۵۵۴
۹۹۲۰
خطی - فهرست شده
۹۹۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

بار بکرامی بر صفحهٔ بیان نکاشته اما دنیای نو ملکی وسیع است
و آبادانی بسیار و زراعت بیشمار دارد چنانچه در اکثر چیزها
به نسبت از ملکهای هفت اقلیم کهنه ترجیح میدارد و این ملک
بیرون از هفت اقلیم معروفست و آن عبارت از دنیای نو است
که اصلا مردم پیشین بآن نرسیده بودند بلکه از این ملک
خبر نداشته اند چه اطلاع بر آن ملک و رسیدن و تسخیر نمودن
آن از فرنگیان شده چنانچه بیان کرده خواهد شد باید دانست
که دانایان حال از یونان و فرنگ بعد از فکر بسیار چنین
نوشته اند که این دنیا یعنی مسکن انسان و غیره و کرهٔ ارض
نیز نامند یکی از ستارهای سیاره است و مثل ستارهای
سیاره بر دور خود و دایرهٔ خود میگردد و از آنجا که این قول
خلاف حکماء سلف و اسلامیان است لهذا این خاکسار سراپا
انکسار بندهٔ خدا جونانتان سکات فرنگی از قوم انگریز چند
سخن از کتب فرنگ در باب حرکات آسمانی و ترکیبات آن و
تقسیم کرهٔ ارض برای تفرج خواطر عاطر و دست یکرنگ

ورفیق بی بدل شیخ الله یار بکرامی مینویسد امید که ان
دوست قبول فرماید تا مقصود دوستدار حاصل شود
چه نشان دوستی مسلمان و فرنگی قایم ماند معلوم باد که
اول شخصی که کتب در باب ادوار اسمانی و ترکیبات این
دنیا نوشت حکیم تالیوس و تابالیس یونانی بود و او اول
کسی است که سبب و حقیقت کسوف و خسوف یافت کرده بود
پس از او بعد پنجاه سال حکیم فیثاغورس پیدا شد و او
از همه اسلاف در قول خود تفرقه میدارد فیثاغورس
اول شخصی است که قایل گردش کره ارض و ثابت شدن
افتاب گشت لیکن کتابهای فیثاغورس شایع نشد لهذا
قول او در این باب در میان حکمای جهان چندان رواجی
نیافت و بعد از فیثاغورس یکصد و سی سال قبل از تولد
حضرت عیسی علیه السلام در شهر اسکندریه حکیم بطلیموس
که تتولیموس نیز ش گویند احوال دنیا و ادوار اسمانی را
بطوری که تا حال در کتب و اقوال دانایان فرنگ و یونان

نوشته

نوشته میشود شایع است و در سال یک هزار و پانصد و سی
از تولد عیسی علیه السلام حکیم کوپرنکوس فرنگی از ملک
پولاند کتابی در باب مذکورات نوشت و اقوال او با سخنان
فیثاغورس حکیم بسیار موافق بود و چون اقوال کوپرنکوس
شایع گردید حکماء فرنگ اقوال مذکور را اقوال کوپرنکوس
نامیدند معلوم باد که بقول کوپرنکوس افتاب در وسط
همه سیارات بر مرکز خود نشانیده شده و همه سیارات گرد او
میگردند حالا بموجب قول حکیم مذکور اوصاف و حرکات
هر یک از سیارات و گردش انها گرد افتاب بیان کرده می
شود تا بر اهل دانش تفرقه از اقوال بطلیموس و کوپرنکوس
معلوم شود اگر حالا بفهم خوانندگان نیاید وقتی یاد
خواهند کرد و این خاکسار قولها می نویسد اما دلیل درست
اوردن او در نظر نبود و اراده نداشت که طویل بود و این
قدر برای تفرج دوست یک رنگ مرقوم گشته تا دانسته شود
که حکیمان یونان و فرنگ و مهنه در احوال خودها تفرقه

چنین وچنان میدارند واقوال راست ودروغ هرکس
بر ذمهٔ او وبدلیل رسانیدند اینها بر عهدهٔ کوشش کنندگان
نجومیان واهل علم وزیج ورصد وغیره میکدازد باید دانست
کوپرنکوس کوید افتاب روشنی بخشنده وتابنده همه سیارا
تست لهذا در وسط انها نصب کرده شده وانها کرد افتاب
میکردند وافتاب از کرهٔ ارض در طول وعرض ده کرور
ودو لکهه درجه کلاتر است ویک حرکت بر مرکز خود
از مشرق تا مغرب میدارد وانچه حکمای سلف کفته اند
که افتاب در فلان وفلان برج میرود محض خیال است
چه این کرهٔ ارض از برج کردیده وقتی که برابر یک برج می
رسد بنظر ناکه در میان ان برج وافتاب چنان مینماید
که در میان ان برج میکردد چنانچه اکر کسی بر کشتی نشسته
در وقت جلد روی بر ساحل وزمین بیند چنان مینماید
که کنارهٔ زمین از و میرود واین سخن نزد دانایان دلیل
قویست افتاب ثابت است وکرهٔ ارض ودیکر سیارات

کرد

کرد افتاب میکردند والله اعلم کسی بر اسمان نرفته که شک انسان را
حل توان کردن کرهٔ عطارد بقول کوپرنکوس از همه سیارات
بکرد افتاب نزدیک تر است وبعد از ان زهره واین کرهٔ
ارض وماه مریخ ومشتری وزحل درجه بدرجه دورتر از
یکدکر وافتاب میکردند چنانچه زحل به نسبت دیکر سیارات
از افتاب دورتر است وکرهٔ عطارد از کرهٔ ارض هفت
درجه خوردتر است ویکبار در هشتاد وهفت روز وبیست
سه ساعت وشانزده دقیقه نجومی کرد افتاب میکردد
کرهٔ زهره در دو صد وبیست وچهار روز وهفده ساعت
نجومی کرد افتاب میکردد ودوری او از افتاب سی وچهارده
لکهن کروه هندی خواهد وکرهٔ زهره از کرهٔ دنیا خوردتر
خواهد بود کرهٔ ارض یعنی این دنیا در طول وعرض از افتاب
قدری خوردتر خواهد بود چنانچه کذشت ودوری ان
از افتاب نود وسه لکهن وهفتصد ودویست وشش
هزار ونهصد میل است ویک میل ونیم کروه هندی نزد فرنکیان

باشد میل نزد مسلمانان یک کروه هندی مقرر است و
کرهٔ ارض در سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت
و پنجاه و پنج پل بخوبی کرد افتاب یکبار میکردد و در بیست و
چهار ساعت یکبار بر مرکز خود میکردد پس از کردش کرهٔ
ارض یعنی دنیا کرد افتاب سال و فصل از کردش دنیا
بر مرکز خود تفاوت شب و روز حاصل میشود **کرهٔ ماه**
از کرهٔ ارض یعنی دنیا بسیار خورد است و دوری ماه
از دنیا ششصد و بیست هزار کروه خواهد بود و کرهٔ
ماه سه حرکت میدارد یکی بر مرکز خود و دیکر کرد این دنیا
که کرهٔ ارض نامند و دیکر کرد افتاب همراه دنیا کرد افتاب
میکردد **و کرهٔ مریخ** هشت بار خوردتر از کرهٔ ارض بوده
باشد و از افتاب یکصد و چهل و سه کرور و لکهن و
شیش صد و چهده هزار میل دور خواهد بود و در سیصد و
بیست و یکروز و پنج ساعت کرد افتاب میکردد **و کرهٔ**
مشتری از کرهٔ دنیا دوازده صد درجه کلانتر خواهد

بود و یکبار در دوازده سال کرد افتاب میکردد و
دوری او از افتاب چهار صد و چهل و هفده لکهن و چهار
صد و هفتاد و دو هزار نخمین خواهد بود و مشتری چهار
ستاره دور خود میدارد که بخوبیان انرا قندیل مینامند
و ستاره‌های مذکور همراه او کرد افتاب میکردند **و کرهٔ**
زحل از همه سیارات دیکر کلانتر است و یکبار در سی
سال کرد افتاب میکردد قندیل او از پنج ستاره است
که همراه او کرد افتاب میکردند و معلوم باو سوای این سیارات
مذکوره ستاره‌های دیکر کردنده هستند که کاه کاه بنظر
ما مردم بادم اتشین مینماید و ستاره‌های مذکور همیشه
در کردش اند اما تا سبر ایشان کرد افتاب مقرر نیست
و بخوبیان و رصد بندان چنین مینویسند که اکر از اتفاقات
کرهٔ ستاره دم دار بکرهٔ ارض یعنی دنیا یا با کرهٔ دیکر سیارات
در کردش برسد و به چسبد ترس بسیار که کرهٔ اخیر
از کرهٔ اولین سوخته شود چرا که کرهٔ ستاره دم دار که

بسیار نزدیک بافتاب میکردد خصلت اتش میکردد پس
هرچه بان میچسبد سوخته خواهد شد اما حافظ حقیقی بانطور
همه کرهها را در حدود خود نکاهداشته است که مرضی خود
افرینش خود را از افتاب نکاه خواهد داشت و دیکر معلوم
باد که ستارهای ثوابت بیشمارند اکرچه نجومیان سلف
برای حساب خود چندی را نام و نشا میدهند اما از روزی
که دوربین های فلک سیر در فرنک اختراع شده اند
شبی نکذشته که دقیقه بیستان از دوربین مذکور ستارهای
ثوابت اما چنین دورند که دوری ان در حساب نمی اید
و دیکر معلوم باید کرد چنانچه انسان بر زمین و مرغ در هوا
و ماهی در اب زندکانی مینمایند یک چیزی است باسم
طبیعت که از قوت دوران افتاب و ماه و اب و زمین
و سیارات و ثوابت و ستارهای دم دار تمام افرینش
در جای خود بی بدل و بی قصور میماند و علما در این
باب جلدها نوشته اند اما قدریکه عمود و دریافت کردن

ان بکار

ان بکار برده اند زیاده از این کفته اند که فلان چیز فلان
طبیعت دارد چنانچه سنک بر زمین قایم ماندن و جریان
اب از فراز بسوی نشیب و وزیدن هوا طبیعت میدارند
پس تمام افرینش همین طور کار خود میکنند و طبیعت برای
هر کاری میدارد والله اعلم بالصواب
و باید دانست که کره ارض بصورت کوی مدور است اما
به طرف هر دو قطب اندک مسطح و پهن است و مدور شدن
کره دنیائی شک مقرر شده است چرا که در سال یکهزار و
پانصد و نوزده عیسوی یعنی از تولد عیسی علیه السلام
جهازی از بندر فرنک بسمت مشرق روانه شد و مایل بطرف
شمالی و مغرب بکردید همین کناره زمین را کرفته میرفت در
هزار و یک صد و بیست و چهار روز بعد از طواف و سیر
تمام دنیا باز بهمان بندر رسید پیش دانایان این دلیل قوی
قوی است که دنیا مدور باشد و دلیل دیکر انکه کره ارض
مثل دیکر سیارات کرد افتاب میکردد پوشیده نماند

کر چون ندری از اقول حکمای فرنک در باب کل افریش
بیان کردیم تفصیلات کرهٔ ارض را بطوری که ایشان
دنیا را تقسیم کرده اند مینویسیم تا معلوم کنند که این کرهٔ
ارض را بطوری که ایشان دنیان را یعنی مسکن انسان
ومخلوقات که هست یکی از ستارانست مقرر کرده بودیم
حالا تفصیل اجزای دنیا بیان کنیم باید دانست که حکمای
فرنک اول دنیا را دو بخش کرده اند یکی از ان اب و دیگری
زمین و هر بخش را دو بخشهای دیگر تقسیم میکنند چنانچه
هریکرا بیان کرده خواهد شد اما اول در تفصیل بخشها
اب میدانیم اب که تمام دنیا را کرفته او را قیانوس محیط
نامند و شاخی از ان که یک ملک را از ملک دیگر جدا کند
انرا بحر نامیده اند و شاخی که از ان که اند رون یک ملک
میریزد ان دریا می نامند و برای شاخهای خورد مثل
نالهٔ که اینجا و انجا میروند نامهای جدا جدا بموجب مکان
بموجب جا و مکان بودن الها میدارد لیکن بیان کردن ان

ملک افریقه و اشیا در تصرف او بوده امتا حالا بر ملک موروثی
قایم است و عظمت او همین است که اگرچند پادشاه مملکت
فرنک در مجلسی جمع شوند او از همه پادشاهان بالاتر و بلند
رتبی نشیند و مردم الیمان اکثری عالم و فاضل بفراغتمالی
میباشند و پادشاه الیمان صد هزار سوار و پیاده دارد که در هر
وقت موجود و حاضر میباشند و هنکام رزم زیاده از دو
صد هزار سوار و پیاده فراهم کردن میتواند ملک اسپین
طولش سیصد و پنجاه کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه
دار الخلافتش ان شهر ماروا ست فرمان روای اسپین
از پادشاهان کلان است و در هر وقت قریب هفتاد هزار
سواره و پیاده جمع کردن میتواند و سوای این جهازهای جنکی
بسیار میدارند و بسیاری از ملک دنیای نو که امریقه نامند
و ذکرش خواهد امد در تصرف پادشاه اسپین ملک فرانس
یعنی فرنکستان است در طول سیصد کروه و در
عرض دو صد و پنجاه کروه است و دار الخلافتش شهر پاریس

وان شهریست در غایت لطافت و نزاهت و در طهارت و آبادانی
و فراوانی اشیا و اجناس ممتاز از اکثر امصار است شراب
انگوری انجا فراوان پیدا میشود و سپاهش در هم لکهر سوار
و پیاده سی در میدان رزم فراهم اورده سوای ان جهاز جنگی
بسیار میدارد ملک پرنکال ساکنان انجا را پرنگیز
می نامند طول ملکش یک صد و پنجاه کروه و عرض پنجاه کروه
و دار الخلافه ان لس بن نام دارد و همیشه بیست و هشت
هزار سوار و پیاده ملازم او هستند و چند جهاز جنگی نیز
میدارد و در ملک امریقه بسیار میدارد داول فرنگیان
که بر جزایر مملکت هندوستان دست یافتند پرنگالیان
بودند ملک نمرک و ناروی طولش شصد و بیست
کروه و عرضش دو صد و چهل کروه وان دو ملکند که پادشا
یکی باشد و دار الخلافه ان کوپن هکن نام دارد و ان
شهریست بسیار خوب و آبادان و بعضی ازان ملک بسیار
سرد و سبز است اما آبادی بسیار دارد و پادشاه انجا

همیشه

همیشه سی هزار سوار و پیاده میدارد مدام و چهل جهاز جنگی
میدارد و در ایام حرب سپاه فراهم میتواند ملک
اسویدن طولش چهار صد کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه
و دار الخلافه ان استکلم است و ان شهریست در غایت کمال
و آبادانی و بارونق تمام و پادشاه انجا پنجاه هزار سوار
و پیاده مدام و چهل جهاز جنگی میدارد و در ایام حرب سپاه
فراهم کردن میتواند ملک روس در هفت اقلیم کهنه
مرقوم است طولش هفت صد و پنجاه کروه و عرضش پانصد و
پنجاه کروه و دار الخلافه ان اکنون بیرتد بزرگ بکاف فارسی
شهریست بسیار آباد است و پادشاه روس اکنون زن است
و مذهب نصاری دارد اما در دل از دیگران فوقیت
میدارد و با پادشاه قسطنطنیه آل عثمان سالها رزم کرده
و بسیار ملک روم در تصرف خود دارد چنانچه مولف جغرافیه
الاقالیم در روس در ضمن اقلیم ششم مرقوم کرده و اکنون
با پادشاه روم صلح کرده و هیچ دیار روم کرفته نبود هیچ ازان

بپادشاه دوم واپس نداد بلکه اخر در قتال وجدال او
خرج شده بود همه را از پادشاه دوم کوف کویا صلح بران
قرار داد شد و سپاه مدامی ملک روس دوصد هزار سوار
و پیاده هست و در هنگام رزم انقدر مردم از توران و
تاتار و اورنک و قلماق و کرد و لزکی و قذاک وغیره کرد
نوابع روس است جمع میکند که در حساب نمی اید ملک
پولاند که پولند نیز ش کویند طولش سیصد و پنجاه کروه
و عرضش سیصد و چهل کروه و داد الخلافت ان در شا
شهر بست که نمنای هر کس در انجا موجود است و پادشاهه
انجا در خاندان یک کس نیست و نمی ماند چه وقتی که
پادشاه انجا میمیرد پادشاهان بزرک سوای پسر کلان
خود خوردها میفرستند بدنک و دول امیران ان ملک
جمع شده یکی ازان شاهزادکان فرنک مجوز کرده بر
تخت می نشانند و از انجا و انجا پادشاهی میکند و دیکر
باوطان خود دیار خویش مراجعت میکند و هرکاه ان

پادشاه

پادشاه میمیرد و بدستور سابق بپادشاهت می نشانند و
دیکر پادشاه متوفی احمال و اثقال خویش برداشته بوطن خود
میرود الحاصل کویی امیران انجا حالکند مثل راجهای هندوستان
ملکرا در تصرف خود میدارند و سپاه این ملک یک لک و
هفتاد هزار سوار و پیاده است باید دانست که نام سپاه
سلاطین فرنک از الیمان تا پولند هفت لک و چهل هزار سوار
و پیاده حاضر الوقت ملازمند و کسانیکه بر جهازان مامورند
ازحساب اند و نیز سپاه بعضی از پادشاهان داخل حساب نیست
چنانچه پادشاه ولندیز که سپاه خشکی کمتر و جهاز جنکی بسیار
دارد و جمله سلاطین فرنک در وقت جنک ده پانزده لک
سوار بلکه زیاده بران میتوانند کرد کرد ملک بینلس
طولش یکصد و چهل و دو کروه و عرضش صد کروه و پادشاه
انجا پسر دویم پادشاه اسپین میباشد کویا ملک مذکور
پادشاه انجا مطیع پادشاه اسپین است ملک خلافت
پاپا طولش یکصد و بیست کروه و پای تخت ان شهر قدیم روم

کر سابق در ایام سلف دار الخلافه همه سلاطین روم بوده
و پیش از این پاپا چنانچه خلفای بغداد همه پادشاهان
اسلام را سند خلافت و پادشاهست میداده هم چنین پاپا
کر خلیفه عیسی علیه السلام همه پادشاهان فرنک کر عیسوی اند
سند پادشاهی میداد و باج و خراج بابت فیامردین از پادشاهان
فرنک میکوفت و دران زمان هرگاه یکی از پادشاهان فرنک
قرب مردن میشد پاپا را باید نجات اخروی و انکه از
دعای او بهشت خواهم رفت یکدو هو به از ملک خود بطریق
نیاز به پاپا میداد و از بن جهت بسیار ملک و صوبه بجات
در تصرف پاپا بوده و پادریان کر عبارت از مردم فقها
و مشرعان دین عیسوی کر دایر و سایر در همه پادشاهت
فرنک بوده اند بهمه کروه نصاری مشهور نمودند کر پاپا
نایب خداست پس هر کرا بگناه خود میکرد او در عاقبت
معذب خواهد شد و هر کرا او معاف کند به بهشت خواهد
رفت پس شما مردم اکر پادشاه خود را در هر عملی کر خلاف

مرضی پاپاهست شریک شوید از دعای بد او همه به دوزخ خواهد
رفت پس مردم هر پادشاهت را اینچنین نرسانیده و فتی کر یکی
از پادشاهان حکم پاپا قبول نمیکرد یک لعنت غلیظ و شدید بد
سخن و اینکه این شخص دوزخی است و معرفت پادریان در مملک
او شهرت میداد پادشاه جارنا از خوف عاقبت و رسوائی
خلق ترسیده همتابعت پاپا میپرداخت اکر بر این هم نافرمانی
پاپا میکرد مردم را از او می بریدند و فرمان پادشاه نمیبردند
پس بر همین اینن رفته رفته حکم پاپا در تمام فرنک نافذ بود
امتا همه سلاطین فرنک در باطن از دست پاپا رنجیده بودند
و دیکر پاپا حکم داده بود کر کسی کتاب حکمت و تواریخ مطالعه
نکند و غیر از فقه و مسائل دین عیسوی و معجزات مانند ان
چیزی دیکر نخواند و اکر اینچنین نکند در عذاب ابدی
کرفتار خواهند شد و در دنیا انکس را در انش میانداختند
الحاصل مردم فرنک مثل شتران مهار پاپا را در بینی انداخته
شتر قطار کورانه راه میرفتند چند سال بر این منوال کذشت

تا انکه در سنه یکهزار و پانصد بیست و هفت عیسوی پادشاه
انکریز که در متانت رای ممتاز عرصه خویش بود امیران و
دانایان مملکت خود را کفت که پاپا در لباس شرع غیر از حکم
رانی خویش نمیخواهد اکر شما اتفاق با ما بکنید زمینها و
مالها که اباو اجداد شما سپرد پادریان کرده اند من از ایشان
مسترد ساخته بشما ها میدهم و ظاهر است که پاپا بر نوشته انجیل
نمیرود و اختلاف بسیار در دین پیدا کرده است مردم بطمع
استرداد زمین و مال با پادشاه متفق کشتند و عهد بستند
پادشاه بیک ناکاه نام خلیفه یعنی پاپا از خطبه بکند و خود را
رئیس دین عیسوی در کروه انکریز مقرر کرد و حکم کرد که
در تمام قلمرو انکریز در یک روز و یک وقت همه مردم بر پا
دریان تاخت کنند پس بموجب حکم مال و اسباب پادریان
ضبط کردند و در کرچه ها کنند پس بموجب حکم مال و اسباب
پادریان ضبط کردند که عبارت از پرستش خانهاست
و در ان تصاویر عیسی و مریم علیهما السلام و دیکر بزرکان

دین

دین عیسوی که پادریان خلاف شرع ان را به جواهر و زر و لباس
نفیسه اراسته در محراب نصب کرده و کسانرا به پرستش تصاویر
که نوعی از بت پرستی بود فرموده انهمه بر انداختند و زر و جواهر
انرا کنده در سرکار پادشاه رسانیدند و اکثر پادریان که متابعت
حکم نکردند و در دادن اموال و غیره توقف کردند کسان پا
دشاه خانه ایشان را بزور ضبط کرده مفلس وار بر جهاز نشانده
نزد پاپا فرستادند پس از ان پادشاه موجب قرار داد او خود
و زمین و اسباب ضبطی پادریانرا سه حصه کرد یکی جهت خود
و دیکر با میران و سپاهیان خویش و سیومی بپادری و اهل
دین عیسوی داد و از مردم شرع سوکند کرفت که نام پاپا در خطبه
انکریز تصویرات که در معنی بصورت بتان باشند در کرچه
ننهند و دیکر حکم فرمود که انجیل که اصلش بزبان یونانی و
تورات که بزبان عبریست در انکریز ترجمه کنند تا همه مردم
از دین دانا و ائین عیسوی باخبر باشند و چندان محتاج
پاپایان و پادریان نشوند و از رسمهای لوس و از لام نو که

احداث پاپایان نهاده بودند دست از آن بردارند از حسن
تدبیر آن پادشاه این کار ساخته آمد و رونق سلطنت انگریز
روز افزون گشت وقتی که پاپا که این قضایا شنید برنجید
و بر دست معتمدی از پادریان مکتوبی نوشت مشتمل بر گفت
و نصیحت فرستاد پادشاه کاغذ را زیر پای خود بمالید و
معتمد را ذلیل کرد و پیش پاپا فرستاد پاپا از این معنی چون
مار بر خود پیچیده دیگر پادشاهان فرنگ را نامه نوشت
که پادشاه انگریز کافر شده و از دین برگشته شما همراه من شده
با او غزا کنید والا نه از ثمرهٔ افعال قبیح انگریز آتش از آسمان
خواهد بارید بعضی پادشاهان مثل پادشاه اسپین و پرمنو
و دیگران با پاپا رفیق شده و اکثر در دریا فرستاده جنگ کرده
کاری از پیش نبردند و حریف مرد میدان نشدند چه مقدور
نداشتند و دیگر پادشاهان فرنگ مثل دنمرک و روس و غیره
ترقی دولت انگریز دیدند و اینکه موجب گفته پاپا نه از
آسمان آتش بارید و نه عذاب الیم رسید سر از اطاعت باز زدند

و پادریان را از ملکهای خویش بدستور انگریز لیج و مفلس کرده
براندند و آئین انگریز در آبادی ملک و متانت دین عیسوی
کوشیدند و شریک انگریز گردیدند و ملوک که رفیق ما پاشیده
با پادشاه انگریز رزم بودند بتدریج ملکها که پاپایان از
اجداد ایشان گرفته بودند در تصرف خود آوردند و یک چیزی
بر طریق وظیفه بپاپا و پادریان مقرر کرده دادند چنانچه
اکنون کار پاپا غیر از تعویذ نویسی و نقوش نویسی و دعای
ادیار عمر و جاه در طلب فرزند هر کس آرزوی دعا کند
چیزی دیگر نیست چه بدستور سابق دخل در ملک فرنگ نمیکند
اما در ملک اصلی خود که عبارت از شهر روم قدیم و توابع آن
است ریاست و سلطنت میکند آنجا خطبهٔ پاپا خوانده میشود
و رسم و آئین لعن و دشنام این همه موقوف گردید مگر بر السنه
بعضی از جهال که مفتون عجایب و غرایب بیرون از قیاسند
هست اما این قدر تا هنوز آئین پاپا در میان هست که در
سالی یکروز معهود پرستش خانه میرود و تمام مردم از خورد

وبزرك درانجا می ایند وبر ائین عیسی علیه السلام عزم
پرستش ونماز میکنند پاپا دست بدعا برداشته که لعنت
باد بر انها که در دین عیسی ع و روش وائین او نیستند از
یهودان ومسلمانان وبت پرستان وغیره بعد از ان فی الفور
که لعنت بر زبان رانده بدعا میکوید که معاف کرده شد
وحالا خدا این کروههای مختلف را براه راست بیاورد
اما روش ریاست پاپا وبه خلافت نشین چنین است
که هفتاد ودو امیر امیر کلان هستند که ایشانرا بزبان
فرنك کارده نال بکاف تازی می نامند وایشان برکزیده
از کروه متفرقه پادریان هستند وهرکاه یکی از ایشان
بمیرد پاپا یك کسی دیکر را بجای مونا مقرر میکند پس
در هر وقت وهر زمان هفتاد دو امیر قایم وبرقرار میماند
ووقتی که پاپا میمیرد این هفتاد ودو کارده نال بعد از
تجهیز وتکفین پاپا در یك عمارت بزرك که هفتاد ودو
اوطاق دارد انجا رفته جدا جدا هر یك در یك اوطاق می

نشینند

نشینند وتا کسی پاپا مقرر شود حکومت ان شهر باختیار
چهار امیر که ازین هفتاد ودو کس بناشند مقرر میباشد
واین چهار امیر کلیدهای اوطاقها را نزد خود میدارد و
پاسبان از طرف خود بر هر یك از در هفتاد ودو اوطاق
می نشاند وهمان پاسبانان طعام وشراب ان هفتاد ودو کس را
از راه دریچه یا سوراخی یکمرتبه در شبانروزی میرسانند
وشرط است که پاسبانان هیچ سخن با ساکنان اوطاقها
نکویند واکر بکویند مجرم باشند پس بعد از چند روز همان
چهار امیر بر در اوطاقها رفته از هر یك از ان هفتاد ودو کس
یك یك کاغذ که بران نام انکس کرده خود نوشته اند که این کس
پاپا باشد می ستانند وندیده در یك صندوق می اندازند
پس وقتی که کاغذ از همه کرفتند ان چهار امیر می نشینند وان
صندوق را می کشایند وان شخصی که نام او زیاده از دیکری
در این کاغذها باشد انرا خلیفه وپاپا قرار میدهند وتعیین
مدت نشستن کارده نالان در اوطاقها مقرر نیست کاهی

دو ماه گاهی هفتاد روز گاهی تا سه چهار ماه و گاهی کمتر و گاهی
کمتر از دو ماه میباشد چه ایشان میگویند که وقتی که ملهم میشویم
که نام فلان را در کاغذ بنویس آنزمان مینویسیم تا ملهم
شدن هر وقت که حاصل شود در اوطاق های می نشینند
و بالجمله آن چهار امیر بر اوطاق آنکس که پاپا قرار یافته میروند
و دروازه را می شکنند و سجده و تهنیت میکنند و میگویند
که عمر خلیفه دراز باد بعد از آن دیگر کارده تالان را از
کوهها یعنی اوطاقها بر می آرند و همه ایشان خلیفه نو را سجده
تهنیت کرده او را بر تخت خلافت می نشانند و مردم اطراف
و جوانب بزیارت خلیفه می آیند و نذرات میگذرانند
و پاپا را احتیاج فوج نیست چرا که کسی بر او فوج کشی نمیکند
لیکن سه چهار هزار کس جهت تجمل نگاه میدارد و اکثر مال
خود را از بیت و آرایش شهر روم قدیم که تختگاه اوست
و دیگر در آراستگی کرچه ها خرج میکنند و پادریان مذهب
پاپائی خلاف رسم پادریان انگریز و غیره میباشند زن

گیرند و اگر زن کنند و ظاهر شود همان وقت در آتش انداخته
میشوند و بالامر قوم شده که پاپا هفتاد و دو تن کارده تال
مذکور را از گروه متفرقه پادریان برگزیده هستند اکثر
شاهزادگان فرنگ سوای پسر بزرگ که بولی عهد مقرر
است و دیگر پسران امیران و همچنین از اراذل و اهل حرفه
هر کس که خواهد خود را از دنیا کشیده بطمع این خدمت و مرتبه
یعنی کارده تالان و پاپا شدن خود را در سلک پادریان
کشیده اوقات میگذراند پس گاه باشد که یکی از شاهزادگان
پاپا میشود و گاهی یکی از مردم کمتر که بدانائی خود را بمرتبه
کارده تال رسانیده رفته رفته پاپا میشود چنانچه دو سه
سال است که بعد از فوت پاپا پسر ماهی گیری بدرجه پاپائی
رسیده و در متانت رای و تقوی و علم مثل آن کسی نبود و در تمام
فرنگ او را دوست میداشتند حتی انگریزان بر خوبی و دانائی
او تحسین میکردند و بعد از فوت او دیگری پاپا شد و اکنون
همان کس بر جاده خلافت عیسوی قیام میدارد و نسب او

معلوم نیست ملک ولندیز طول ان هفتاد و پنج کروه
و عرض پنجاه کروه است و دار الریاست ان ملک امستردام
نام دارد و ان شهریست بغایت ابادان و در تمام شهر
نهرهای اب جاریست انقدر عمیق ساخته اند که جهاز دراز
نهر بر در دروازهای سوداگران ان شهر میرسد و هرگاه
اسبابها از جهازها بر میگیرند انزمان جهازها بجای
خود که برای ایستادن مقرر است میفرستند و بهر دو
طرف ان درختهای بزرگ و میوه دار و سایه دار نشو و نما
میکنند و دیگر عمارات عالیه بسیار دارد و همه کسان ان
شهر و دیار تجارت میکنند حتی امیران انجا علانیه بتجارت
قیام می نمایند و فخر خود میدانند ملک ایشان در طول
و عرض کمتر از دیگر ملک فرنگست اما بنا بر تجارت در ابادی
و دولت ترجیح بر بسیاری از ملکهای فرنگ دارد ریاست
و حکومت ایشان چنین است که پادشاه ندارند و ملک
ایشان هفت حصه است و در هر حصه مردم ملک یک امیری

معتبر

معتبر و دانشمند هر سال برای ریاست خود مقرر میکنند
و این هفت کس جمع میکنند میشوند در شهر دار الحکومت
که شهر امستردم است می نشینند و بمشورت یکدیگر بکار
و بار ملکی می پردازند و تا که همه ایشان بر یک حکم متفق نمی
شوند ان حکم جاری نمیگردد و سوای ان هفت کس یک امیری
هست از همه بزرگتر که در مجلس بان هفت امیر می نشیند اما
دخل در کار و بار ملکی نمیکنند و بزرگی ان امیر جهت این است
که در زمان گذشته اجداد او کارها با نام کرده چه این مملکت را
از تصرف پادشاه اسپین بر اورده لهذا تا اکنون مردمان
ان دیار اولاد و احفاد او را در مرتبه بزرگی میدارند و ضیفه
مقرر داشته اند تا بفراغبال عمده گی مانند سلاطین که
در مرتبه اندک کمتر از پادشاه است میگذرانند و این هفت
امیران را در اخر سال مردمان ملک تغییر میکنند و دیگری را
بجای ایشان می نشانند اما ان یک امیر عظیم الشان که
مذکور شد بحال برقرار میماند و ملک ولندیز بسیار بر زمین

پستست چنانچه دریای سمندر در اول و دویم
و سیم هر ماه بعد از ان در سیزدهم و چهارهم و پانزدهم
هر ماه طغیان میکند قبل از این اکثر ببرکنات که بر ساحل
دریا بودند در اب غرق میشد و سکنه میگریختند بالاخره
برای دفع طغیانی اب یک بند در عرض قریب نیم کروه در
طول پرکنات و ابادی ساحل سمندر را محافظت باشد
بر بستند چه انزمین را چند صد گز حفر کردند و انرا از اهر
و سنگ و گچ و چوب و غیره انباشتند بنای مستحکم بارتفاع
صد گز تخمینا بنیاد نهادند و بر این بند اکثر عمارات معمارا
و مزدوران هزاران هزار تعمیر یافته ان مردم در حال و هر
وقت در محافظت ان بند میمانند و هیچ وقت از ان کار
غافل نمیمانند تا ان بند استوار بماند و ملک را از ان اب
سمند و طغیانی ان اسیبی نرسد و لندیز را فوج جنگی کمتر
و جهاز جنگی بسیار است ملک سویس لاند

که مسکن

که مسکن کلنل پویسر است و لفظ کلنل بکرنل معروفست و
اکنون در لکهنو بدامن قناعت کشیده بخوبی میگذرانند
و ان ملک در طول یکصد و سی کروه و در عرض پنجاه کروه و دار
الحکومت ان بران نام دارد و بغایت اباد است و همگی چهار
ده پرگنه است و مردم انجا ریاست و رئیس مانند و لندیز
میدارند و سببش انکه در زمان سابق ملک سویس لاند
در تصرف پادشاه الیمان بوده و سکنا انجا فرمان بردار او
بودند بعد از مرور دهور در ملک الیمان شخصی ستیرند
که یکی از امراء خوردان ملک بود ابا و اجدادش از قدیم
امارات ان دیار داشتند اقبالش روی بتراجیح نهاد
چند انکه بمرتبه سلطنت رسید و بر تمام ملک الیمان متصرف
گشت و بالاخره دست تعدی و تطاول بر رعایای ان مرز و بوم
دراز کرد سکنه ملک سویس لاند از جورش بجان امدند
و در خلع ان ساعی شدند و رای می زدند در خلال
این احوال حاکم شهر انطرف بلام زده و فتح طابه را زده

وضم فا مردی سفاک بی باک بود روزی در فزای وسیع
بر چوبی دراز کلاه خود را تعبیه کرد و امر نمود که هر کس که
کرد و پیرامون ان چوب بگذرد اداب باتین ان کلاه بجا
اورد روزی ویلم تل نامی که در شجاعت و مردانگی و بتیر
اندازی سرامد زمانه بود بران کلاه و چوب گذشت و ادب
بجا نیاورد مردمان بسمع حاکم رسانیدند حاکم برنجید
ویلم تل را زجر نمود و گفت این را زیر بسته کشند حاضران
گفتند ان مرد تیرانداز و صاحب هنر است و این چند کس را
را کان نباید کشت حاکم گفت اگر هم چنین است پس بر سر پسر
او ترنجی بنهند ویلم تل ان را به تیر زند ویلم تل قبول نکرد
حاکم در خشم رفت گفت پدر و پسر هر دو را بکشند مردم بویلم تل
فهمانیدند که اخر کشته میشوی پس انچه حاکم میگوید میباید
کرد اگر تیر بر هدف مرادش برسد شاید که خوشنود شود و
از سر خون شما بان در گذرد ویلم تل تیر در کمان کرد و بکشید
وان ترنج را از سر پسر به تیر زد نظاره کیان متعجب و حیران

بماندند

بماندند و افرین خواندند ویلم تل سوای ان تیر تیر دیگر در
دست داشت حاکم ازو پرسید کو تو حکم اندازی چرا تیر دیگر داری
ویلم تل گفت باید بشر انکه اگر تیر من از ترنج خطا کند و به پسر
من برسد و او کشته شود ان زمان تیر را بر سینه پر کینه تو بزنم
و قصاص خون پسر خویش بستانم حاکم ازین سخن در غضب شد
و بهم برامد و امر بزندان فرمود و جای مستحکم برای حبس او
مقرر نمود چه یک قلعچه در میان جهیل که بیست کروه تخمینا طول
و دو کروه عرض میداشت و از راه جزم که کسی او را از بند رها
نکند با او در کشتی و بسوی قلعچه روان شد و چون مبلغی راه
قطع مسافت نمود از اتفاقات باد تند و شدید و طوفان
عظیم از برق و صاعقه و بارش بزرگ قطره برخواست و قریب
بود که کشتی غرق شود مردمان با حاکم عرض کردند ویلم تل مردی
قوی هیکل و زور اور است اگر از بند رها کنند شاید چیزی
از دست او نمایان شود که باعث نجات و حیات ما مردم از این
طوفان شود حاکم که دست از جان شسته بود و پای ویلم تل را

بکشاد درها کرد ویلم تل از شجاعت و پردلی که داشت از
کشتی خود را در اب انداخت و زمام کشتی را بکوف و یکنه
برخدا کرده وان را کشان کشان بر جای دیگر در امن رسانید
وخود از انجا بگریخت و در سعی ان شد که حاکم ظالم را از میان
بردارد چون مردم از ظلم او بجان امده بودند گروهی با او
بگردیدند و ویلم تل با حاکم رزم کرده وظفر یافت و او را هزیمت
داد و هم چنین رفته رفته اجماع خلایق بر ویلم تل شد چون
شورش ویلم تل بسمع پادشاه ایشان رسید سپاس بسیار
بدفع او فرستاد ویلم تل با فوج شاهی رزم صعب کرد و ظفر
یافت و فوج پادشاه الیمان با فیح و جمی منهزم گشت پادشا
الیمان مکرر بر افواج سولیس لاند مردانه بکوشیدند و زدها
صعب وقتالهای فاحش کردند و هر بار سپاه الیمان را
هزیمت دادند و این قضایا بطول انجامید و ناچهل پنجاه سال
کشید چه هر پادشاه که بر تخت الیمان می نشست فوج کشی
بر ملک سولیس لاند میکرد سولیس لاند مردانه میکوشیدند

ورزمهای رستمانه مینمودند تا انکه تمام و پار سولیس لاند را
از تصرف پادشاه الیمان برآوردند مطمئن نشستند چنانچه
ازان زمان حاکم و رئیس در سولیس لاند مقرر نیست بالجمله
کثرت افواج در انجا بیشتر است با انکه ایشان را با کسی جنگ
نیست و بر ملک کسی دیگر نعزم ملک ستانی نمیروند و هر رعیت
ان ملک در وقت کار سپاهی است و در حفاظت ملک خویش
میکوشند و بر اندک مملک قناعت کرده اوقات بر میانه
روی میکذرانند و نزد پادشاهان هریک کر میطلبند سپاه
خود را بکرایه میفرستند و بعد از دو سال طلب میدارند و
عوض ان فوجی دیگر تعین میکنند تا سپاه اولین بر ملک خود
رسیده بیاسایند و ایضا ایشان را ضابطه راست کرجانی
کر بکرایه میروند تنخواه خود را بموجب قرارداد ماه بماه میکیرند
واکر اندک خلاف قرارداد تغافل بمیان اید همان وقت
از او جدا میشوند و هرکز نمی مانند و در وفاداری و دلاوری
چنان ثابتند که مافوق ندارد کر اکرد و طرف مردم سولیس لاند

باشند هنگام رزم مردانه رزم میکنند ومردانه میکوشند
ودیگر خطها بعضی خورد وبعضی بزرگ که از انجمله بیمان و
منسرت ومیلن ومودینه ومنتوه وولس وجنوه وتسکین و
اینها همه از ملکهای کلانند ودیگر خطهای کوچک وخود
واز انجمله را النه یورپ بالفاصله ترجمه ان بزبان پارسی
باغ فرنگ است میمانند وهمه ان ابادی وشهرهای بسیار
خوب واراسته میدارند ورئیس انجا خود را پادشاه نمیگوید
اما سکه بنام خود میزنند وبطور پادشاهان میکنند راند
دیگر در یورپ ملک قسطنطنیه وتوابع ان وکافه یونان
که در تصرف سلاطین عثمانیه بودند اکنون بسیاری از ان
در تصرف اوهست وبعضی از انرا پادشاه روس متصرف
شده وابن ملکها بسیار اباداست ودر همه این ملک مسلمانان
ویهودیان ونصاری مسکن میدارند اما از انجا که پادشا
ان دیار مسلمان است بسیار سکونت میدارند اما از انجا
که پادشاه ان دیگر انگریز است طول ان یکصد وپنجاه

کروه وعرضش صد کروه وپای تخت ان بوده نام دارد واین ملک
در تصرف پادشاه ایمان است پس همه مملکت فرنگ را بتفصیل
بیان کردیم اکنون طول وعرض وحدودهای انرا باجمال میگوئیم
پس باید دانست که طول مملکت فرنگ دوهزار کروه است
وعرض ان یکهزار وپنجاه کروه وسرحد شمالی ان سمند
رنج بسته است وسرحد شرقی ان بخش افریقه را از بخش یورپ
یعنی فرنگ جدا میکنند وبطرف مغرب دریای سمند بسیار
کلان که ان سمند مذکور مابین فرنگ وامریکه کردنیای نو
عبارت از وست حدی حاصلست پوشیده نماند که در یورپ
جزیرهای بسیار هستند از انجمله جزیرهٔ انکلند بکاف فارسی
وان را پرنیان وپرنیانه کلان نیز میگویند وجزیرهٔ مذکور در
طول سیصد وسی کروه وعرض دوصد وپنجاه کروه وپای تخت ان
جزیرهٔ شهر لندن است وپادشاهت ان جزیره را انگلس یعنی
انگریزان دارند مرقوم قلم خواهد شد ودیگر جزیرهٔ ایرلندن است
که طولش یکصد وچهل ودو نیم کروه عرضش یکصد کروه است

وپای تخت ان جزیره شهر دبلن است ودر انجا نایب پادشا
انکریز میماند ودیکر در یالی شمالی فرنک بعضی جزایر هستند
که در تصرف پادشاه نمرک هستند ودیکر مابین مشرق وشمال
ملک یورپ جزیرهای زیر لندن ودیکر جزیرها نیز در تصرف
پادشاه دنمرک هستند ومتصل ان ایلند والند ودر وجق
مع دیکر جزایر در حکومت پادشاه سویدن اند ودر میان
سمندر بطرف جنوب که ملک فرنک را از بخش افریقه جدا میکند
جزیره اویکه ومحار که بکافهای تازی وان در تصرف پادشا
اسپین اند ودیکر دنمار در تصرف انکریز است ودیکر
جزیره سنکه در حکومت فراسیس است ودیکر جزیره ساروینا
که انجا پادشاه علیحده است وان را پادشاه ساروینا
نامند ودیکر جزیره سیلی وان در تصرف پادشاه نیلس است
ودیکر جزیرهای لوسینه وکرفود وسفالواتیا وزنت ولو
کاربه بکاف تازی مجموع پنج جزیره در تصرف مردمان دینند
ودیکر جزیرهای کندیه بکاف تازی در دوس وغنس

وتند

وتندسی ومتلین وسیو وسامس ونیمس وپارس وسریکو
بکاف تازی وبیرس که انجا درخت سرو بسیار پیدا میشود و
سنسترین وغیره که همه ان را ملک یونان میکویند واین جمله در
تصرف سلاطین عثمانیه است اما مردم این جزایر که یونانیند
همه مذهب نصرانی دارند وجزیه بسلاطین مصار وجزایر فرنک
که یورپ است میدهند تمام شد بخش دویم اشیا است که عبارت
از ایران وتوران ودیار هندوستان وملک کرجیان وارمنی
وبعضی از ملک روس بلکه تمام هفت اقلیم کهنه است چون
امصار هفت اقلیم کهنه مؤلف حدیقة الاقالیم از کتب متعدده
مثل کتاب هفت اقلیم وغیره نوشته است بنابران ازان درکذشته
بترقیم بخش سیم می پردازد بخش سیم افریقه که مشتمل است
بر ملکهای بزرک وما اکنون انرا بتفصیل بیان کنیم ملک مراقه
که مرا نیزش کویند طولش دوصد وپنجاه کروه وعرضش دوصد
چهل کروه است ودار الخلافتش شهر فیض وپادشاه انجا مسلمان
است از احفاد خلفاء مصر ودیکر ملک الجراست که طول ان

دوصد وچهل کروه وعرض ان پنجاه کروه است ودار الزیاست
ان ملک نیز الجزایر نام دارد وحاکم انجا بیشتر از طرف سلاطین
عثمانیه بود اما الکنون برای خود است وخطبه بنام عثمانیه
میخوانند وباج خراج هیچ نمیدهند وسکنه انجا مسلمانند
ملک تونس کر طولش یکصد وده کروه وعرضش هشتاد وپنج
کروه ودار الزیاست ان نیز تونس نام دارد وپیش از این انجا
از طرف عثمانیه حاکم می نشست واکنون برای خود است وهم
چنین ملک پولی کر طول ان سیصد وپنجاه کروه وعرض ان
یکصد وبیست کروه ودار الخلافه ان نیز ترپولی نام دارد
وحاکم انجا فقط خطبه بنام سلاطین عثمانیه میخواند ودیگر ملک
طارکه کر طولش دوصد کروه وعرضش یکصد وپنجاه
کروه ودار الخلافه ان طولی مینا شهر بیت بزرگ ودر بندر انجا
بظاهر خطبه وسکه بنام سلاطین عثمانیه میدارد این هر پنج
ملک از امرفه تا مارکه را ملک بربر میخوانند ودیگر در بخش
افریقیه ملک مصر است وطول ان سیصد کروه وعرضش

یکصد

یکصد وبیست وپنج کروه ودار الخلافه ان را قاهره مینامند و
ان شهر بر ساحل دریای نیل واقعست واحوال مصر در بخش اقلیم
سیم گذشت واکنون در ان دیار از طرف پادشاه روم
یعنی سلاطین عثمانیه پادشاهی نشیند بالفعل عامل عثمانیه انجا
ضعیف است وبیست وچهار کس از اولاد خلفای علوی کرد
مصر خلافت کردند از چند سال ان ملک را بیست وچهار
حصه کرده میان خود ها تقسیم کرده متصرفند وکاهی سلاطین
عثمانیه دوم را خراج ملتحایف میدهند وکاهی نمیدهند واگر
از پادشاه ناخوش میشوند از شهر اورا میرانند وبپادشاه دیگر
مینویسند کر پادشاهی دیگر میفرستند ودیگر ملک بلاد الجرید
کر طول ان یکهزار ودوصد وپنجاه کروه در عرضش یکصد و
بیست وپنج کروه است وپای تخت ان ملک شهر داست وپادشا
ومردم ان بت پرستند ودیگر ملک زاده کر طول ان یکهزار و
دوصد کروه وعرضش سیصد وسی کروه است وپای تخت
ان شهر نکسر بفتح نا وفوقانی وفتح کاف فارسی وسین مشدده

بهاء زده است و پادشاه و مردم ملک ان نیز بت پرستند ملک
سنکرولند است بکسر نون بیای تحتانی زده است و بفتح کاف
فارسی و ضم رای مهمله بواو زده و طول ان یکهزار و یکصد
کروه و عرضش چهارصد و بیست کروه است و پای تخت
ان شهر مذ ملک بکاف فارسی و پادشاه و سکنهٔ انجا همه بت
پرستند و دیگر ملک کینی بکاف فارسی طولش نهصد کروه
و عرضش یکصد و سی کروه پای تخت ان نیز بکسر پای
تحتانی و نون بیای تحتانی زده و فتح نون و شاه و مردم
انجا تمام بت پرستند و دیگر سه ملک کلان کر نام انها نوبیه
و ابی سینیه و ابر کر این هر سه امصار را حبش مینامند و
طول ان هر سه ملک یکهزار و دو صد و بیست و نیم کروه و عرض
انها هفت صد و چهل و پنج کروه است و پای تخت ان کوندار
است بکاف فارسی و پادشاه اندار دین عیسوی دارد و
ساکنان انجا بت پرستان و مسلمانان و عیسویان هستند
و دیگر وسطا فویقه را حبش زبری میخوانند اما احوال او

هیچ معلوم نیست و دیگر ملک نو بکونکاف فارسی و کنکو
بکاف دوم فارسی و انکوله و بنکوله و متان و انجان که طول این
جمله دو هزار و هفت صد کروه است و عرضش یکهزار و یکصد و
پنجاه کروه است و پای تخت اندبار لونکو است و پادشاه انجا
دین عیسوی دارد و ساکنان انجا عیسویان و مسلمانان و یهود
هستند و این امصار را کنی زبری بکاف فارسی مینامند و اکثر
از کنار دریای ان در تصرف مردم پرتکو است ملک زنکبار
طول ان هفت صد کروه عرضش یکصد و هفتاد و دو کروه است
و پای تخت ان ملندو موزمبیک است و پادشاه انجا بت
پرست و بعضی بندرهای این ملک در تصرف فرنکیان پرتکیز
است و دیگر ملک موتو موتا به طول ان چهارصد و هشتاد
کروه و عرضش سیصد کروه است پای تخت ان نیز موتو
تا به نام دارد و پادشاه و ساکنان انجا بت پرستند و بندرهای
ان ملک در تصرف پرتکیز است و رسم این ملک چنان است
که سر و ریش طفلان و خویشان خود را میفروشند حتی پادشا

واکثر فرنگیان طفلان را خریده به ملک امرقه میبردند وانجا کشت
کار از ایشان میکنند ودیگر ملک موتوسولی بکاف فارسی
طولش چهارصد وپنجاه کروه وعرضش سیصد وسی کروه
پای تخت ان جنکوه است وپادشاه انجا بت پرستند ملک
سفله طولش دوصد وچهل کروه وعرضش یکصد و
پنجاه کروه است وپای تخت ان ملک نیز سفله نام دارد وپادشاه
ومردم ان ملک بت پرستند ودیگر ملک طرانات طولش
سیصد کروه وعرضش یکصد وهفتاد کروه است اکثر
جاها ریکستان است کمتر شهر ابادان دارد رئیس ومردم
ان ملک همه بت پرستند ودیگر ملک کفاریه طول ان سیصد
ونود کروه وعرضش سیصد وسی کروه است انجا ملوک
الطوائفند وهمه ایشان بت پرستند اکثر جاهای ان ملک
در تصرف فرنگیان ولندیز است واکثر امصار دیار مذکور
در ابادانی وزراعت ولطافت هوا بر تمام ملک افریقه
ترجیح دارد ومیوه از هر جنس که در دنیا پیدا میشود و

دران

دران ملک پیدا میشود ودران سرحد شمالی افریقه یورپ
یعنی فرنک وسرحد مشرقی ان اشیا یعنی هندوستان وغیره
است وحد غربی ان تا سمندر کلان مغربی فاصل است میان
امرقه وافریقه وحد جنوبی ان سمندر کلان تا انجا که خط استوار
در عین وسط ملک افریقه میکذرد ومملکت افریقه از دیگر ملکهای
دنیا بسیار که میر است واکثر جاهای مذکور ریکستان روان
وسرای ویرانست اما زمین کنارهای دریاهای بزرک
چون رود نیل وغیره تر وتازه وبسیار ابادان وهمه چیز انجا
پیدا میشود پس چنانچه جزیرهای یورپ واشیا ذکر شد اکنون
جزیرهای افریقه بیان کرده میشود اول جزیره مار المندل
متصل بحر احمر است وان در تصرف کروههای متفرقه است
وساکنان انجا دین وملت بطریق متنوعه دارند جزیره زکره
وپای تخت ان کلره وپادشاه انجا مسلمان است
ودیگر جاردیب است که اورا کمره مینامند وپای تخت
ان شهر جونه است وپادشاه وساکنان انجا مسلمانند انجا این

چاردیب از دیگر جزایر ابادانی بیشتر دارد و جهازها که از
فرنگ بهندوستان می ایند چندی در انجا بنا بر ضرورت
مثل اب تازه و اشیاء خوردنی مقام میکنند و از انجا ذخیره
میگیرند و دیگر جزیره مده کسکر بکاف فارسی و پای تخت
ان جزیره شهر اسپین است و پادشاه انجا مسلمان است و دیگر
جزیره بورین پای تخت ان بورین نام دارد و در تصرف
فرنگیان فراسیس است و دیگر جزیره سنبتله و پای تخت
ان ولی بتصرف انگریز است و دیگر جزیره کتیری و
تخت ان بلمه و بتصرف فرنگیان اسپین است مدیره
و پای تخت ان بیخال است و در تصرف فرنگیان پرتگیز است
و شراب مدیره در انجا پیدا میشود که اقطار عالم میبرند و دیگر
چند جزیرها که انرا از دری مینامند و پای تخت ان انکره
بکاف فارسی است و ان در تصرف فرنگیان پرتگیز است اکثر
بلکه همه ان جزیرها ابادانی تمام و هوای دلکش و خرم دارند
بخش چهارم مملکت امرقه است که ان را امریقه نیز نامند بر عاقلان

پوشیده

پوشیده نیست که حکما و دانایان سلف در کتب های خویش
نوشته اند که احتمال دارد چنانچه بطرف مشرق و شمال زمین
است و هم چنین بر طرف مغرب و جنوب و جنوب تیر زمین
وسیع است و بعضی دانایان در این باب خیالهای دور
و دراز بسته اما از گفته و نوشته ایشان حل این مشکل نشد
پس مرور دهور اهل فرنگ جرات کرده و توکل بر حافظ
حقیقی نموده ان زمین را که پیش از این مردم روم و شام
بلکه تمام هفت اقلیم از ان ناواقف بودند پیدا کردند و گوی
معرفت و تحقیق بچوگان جرات از عالمیان ربودند چنانچه
بتفصیل مرقوم قلم میگردد چه پیش از این قریب بسیصد سال
فرنگیان از راه امد و شد هندوستان براه دریای عمان
که اکنون مسلوکست واقف نبودند تا فرنگیان سوداگر از راه
خشکی مابین اسکندریه و مصر تا بسوز که بر ساحل دریای
احمر است رسیده زر و تحایف فرنگ همراه اورده بتجارت و تجارت
عرب که در انوقت سوداگری هندوستان بدست ایشان بود

بود خرید و خروف میکردند چنانچه در هر یکسال بر ماه معهود
اجماع سوداگران فرنگ با تجار عرب بنا بر آوردن اشیا که
طرفین را مطلوب میبود فیمابین خود قول و قرار مینمودند
و از طرف فرنگیان ساکنان دو شهر یکی ولس و دیگری
جنوه که ذکر آن در یورپ گذشت همه کار تجارت در دست
خود داشتند و دیگر گروه فرنگیان را دخل در امر تجارت
خصوص هندوستان نمیدادند چه مردمان مذکور مال و
اشیاء هندوستان که می آوردند بهر قیمت که میخواستند
میفروختند و منفعت سه چندان و زیاده بران میگرفتند
چنانچه دران وقت یک اثار ابریشم خام هوزن زر میفروختند
و سالهای دراز بران بگذشت از این جهة ایشان بسیار
متوسل و مالدار شدند و فرنگیان دیگر بر ترفع و ترقی
احوال ایشان حسله میبردند و حسرت میخوردند تا وقتیکه
حسب الاتفاق در سنه یک هزار و چهارصد و هشتاد و
دو سه عیسوی کلنبس نام بکاف تازی ساکن جنوه که عالم فاضل

بوده

بوده و از علم نجوم و هیات و هندسه و احوال دنیا وقوفی تمام
داشت و گویند اول کسی است که بر خواص سنگ مقناطیس واقف
گشت و قطب نما بساخت و در دریا و جهات چهارگانه در روز
و شب و ابر و تاریکی معرف و شناسانده و راه رفتن جهات
مذکوره نوالست و اسرار چندی پوشیده داشت و اقوی دل
شده قیاس کرد که البته راهی بوده باشد تا از طرف مغرب
بسوای جهاز به جنوب شد بهندوستان میتوان رفت و قول
اصح آنست که قطب نما اختراع شخص دیگر است و آنکه آنرا
ساخته زمانه او و کلنبس قریب تر بوده و کلنبس از آن کار گرفته
بالجمله کلنبس منصوبات خود را با دلایل قوی بر اثبات دعوی
خود بر کاغذی نوشت و بنظر سردار جنوه گذرانید و درخواست
چند جهاز و مدد خرج برای رفتن خود بهندوستان نمود سرداران
نه فهمیده از آنچه گاهی نشنیده بودند متنفر شده آن را خیال باطل
و دیوانگی اندیشید و به چشم حقارت و تمسخر بر کلنبس نگریستند
و به سبکرتن و چه درخواست او را رد کردند بر نادانی قوم

خود بگریست و گفت شما دولتی عظیم از دست دادید و من اینک
از شما جدا میشوم تا پادشاه بزرگ بدست آرم تا این دولت
نصیب او گردد پس او پیش پادشاه فرانس رفت و ما فی الضمیر
عرضه داشت و روی نیافت از آنجا نزد انگریز رفت او بخیل
بود بنابران التماس او را قبول نکرد بعد از آن پیش والی پرتگال
رفت و بی نیل مقصود باز گشت کلینمس آنچه داشت در خرج آمد
و رفت و نذر و نیاز سلاطین صرف کرد عاقبت کارش بعسرت
کشید و تهی دست گردید بالاخره نزد پادشاه اسپین رفت
و هشت سال او را خدمت کرد طالعش یاوری کرد چه بی کم
پادشاه زنی عاقله بود و احوال او بشنید و او را پیش خود طلبید
و همه منصوبات و دلایل بشنید و پسندیده و از شوهر خویش
اجازت گرفت قلیلی از جواهر خود فروخته سه جهاز مع اسباب
و مردمان کار آمد به کلینمس بخشید و رخصت فرمود کلینمس
در سال یک هزار و چهار صد و نود و دو عیسوی بر جهاز سوار
شده و در پی مقصود براند در چند روز مردمان همراهی

اوکه

اوکه گاهی کناره زمین از نظر نگذاشته بودند و جهاز را از کناره
دریا دورتر بردن نمیتوانستند چه تا آنوقت سیر سفر دریا همین
طور بوده بالجمله یکبار خود را در میان سمندر که زیر آب و بالا
به جز آسمان ندیدند و ساحل و زمین از نظر ایشان ناپدید
گشت و چون از جهازات خبر نداشتند که در این بحر بیابان
کجا و کدام سمت میروند و دیگر از بادهای تند و طلاطم امواج
که هویدا می شد بیدل و هراسان گشته دست از جان بشستند
و از کلینمس بی ادبانه گفتند که ما مردم را بملک ما برسان و الا
شما را بدریا می اندازیم کلینمس با ایشان گفت من از مرگ نمیترسم
و اگر چنین کنید کیست که شما را بوطن رساند باید که روزی
چند صبر کنید پس اگر بساحل نرسیده نرسیدید هر چه خواهید
بکنید مردم با خود اندیشیدند که اگر این را هلاک کنیم گویا در
هلاک خود میکوشیم پس طوعا او کرها روانه بیشتر شدند و بعد
از سی و سه روز زمین بنظر ایشان آمد و آن یکی از جزیرهای
ماهها بود کلینمس از کشتی فرود آمد تماشای آن شهر نمود

وحیران شد با خود گفت که این ان هندوستان نیست که در پی
تجسس ان این همه محنت کشیده ام ساکنان این جزیره همه سیاه رنگ
و عریان بودند از اکل و شرب هر چه داشتند بتواضع پیش امدند
کلینمس مختصری از تحایف فرنگ با ایشان داد و چندی در
انجا استقامت کرد و بار بار سفر بر جهاز کشید و از مغرب پاره
به طرف جنوب رفت و به جزیرهٔ کلان که حالا دست اسپانیان
است و اسپانیوله مینامند رسید و در انجا همه اسباب ضروری
از ماکول و ملبوس و مشروب ترتیب داد و ساکنان ان جزیره
بسیار خلیق و خوشخوی و نرم گوی بودند بما حقیر متواضع
شدند و تحایف انجا چون مروارید و یاقوت سرخ گذرانیدند
کلینمس بسیار راضی و خوشنود گشت و دانست که عنقریب
سررشتهٔ مقصود یعنی سیر و تماشای هندوستان میسر
خواهد شد چند کسان خود را در این جزیره گذارد به ملک
اسپین باز عزیمت خواست کرد و دو سه کس از ساکنان انجا را
همراه گرفت و از زر و مروارید و اسلحه ان دیار و دیگر کارخانه

جات

جات و زیور و الات و میوه جات و انچه در ان پیدا میشد اندک
اندک از ان با خود گرفت و در اسپین به خدمت پادشاه نوشت
و انچه اورده بود بنظر پادشاه در اورد و احترام یافت و بعد
از دو ماه هفده جهاز یک هزار و پانصد مردم که بعضی از ایشان
صاحبان عالی مرتبت و متوسل بودند پادشاه رخصت شدند
بر جهاز نشست و در چند روز در جزیرهٔ اسپانیوله رسید سیصد
کس انجا گذاشت و ان ملک را بی جنگ متصرف پادشاه اسپین
در اورد و چند قلعه برای استقامت و حفاظت مردم عمارت
فرمود پس از ان طرف جنوب شده به جزیرهٔ کوبه بکاف تازی
رسید و ان جزیره را بسیار اباد یافت و معدن زر در انجا بوفور
دید سکنه انجا بی جنگ محکوم و مطیع او شدند و ان جزیره را باسم
اذبله بیکم یعنی باغ بیکم موسوم ساخت و چند کسان خود را در
انجا گذاشته باز باسپانیوله شتافت و در خلال این احوال این
بعضی از دشمنان که از اقبالش حسرت میخوردند و حضرت پادشاه
او را به خودرائی و خیال ریاست متهم ساختند پادشاه جاسوسان

پیش او فرستاد کلینس از این معنی خبر یافت و مزاج پادشاه را
از خود مطمئن ساخت و بدستور مغرب الحضرت گشت و چون
الحکم پادشاه پاسپانیول رشتافت و در سال دیگر بر جهاز سوار
شد و هفده شبانه روز را بسمت مغرب برفت و بر ساحل رسید
که اورا جزیرهٔ تنیدادی می گفتند که از جزایر امریکه جنوبی است
قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره یافت و باز بر سمت
مغرب روان شد بالاخره بکنار ملک امریکه رسید از جهاز
فرود آمدن جزیره را بسیار آبادان یافت و مردمان انجا سفید
پوست مایل بسرخی خوب صورت بودند و کلاها از پرهای
رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از پرها ساخته در بر کشیده ستر
عورت نموده بودند و زنان انجا حلقهٔ زرد در بر و دوش داشتند
با داب و تواضع تمام باز رو مراوده پیش کلینس آمدند قدری
از مخایف فونک با ایشان تواضع نمود فیما بین رابطهٔ دوستی
استحکام یافت بعد از چندی به اسپانیول مراجعت نموده هم
در این اثنا دیگر پادشاهان فونک احوال کلینس را شنیده

سرداران خود را مع جهازها بلاش جزایر زمین نو فرستادند
مردمان پرنکال مملکت برازیل که یکی از ملکهای امریکه در یافتند
و انگریزان امریکه شمالی پیدا کردند و امریکس نام شخصی سوداگر
شهر فلارس است و دیگر بار بسیار از ملک امریکه جنوبی پیدا
کردند و ان مملکت بنام امریکس است برامیریکو موسوم گشت
و انعجایب روزگار انکه کلینس کرد در تلاش ملکهای نو رنج
و تعب کشید هیچ یک از ملکها بنام او مشهور نشد نتیجه این همه
محن و خرابی و بدحالی نصیب او کرد بدچرخ مخالفان او باز بحضرت
پادشاه هوس ریاست و مثل او متهم ساختند و در ان باب
غلو کردند پادشاه او را طلبید و بزندان فرستاد کلینس در
سنه یک هزار و پانصد و شش عیسوی در حبس بمرد و او
تدبیر صایب و خوش خلقی و شیرین زبانی ان همه ملکها را
بی جنگ در تصرف پادشاه در آورده بود و بعد از ان ناظمان
و حاکمان دست تعدی و ظلم بطمع زر و جاه بر ساکنان اسپانیول
دراز کردند و در اندک زمان خوب شیش لک کس را بکشتند

ومردم انجا را از سکان سباع شکار کردند تا انکه از ساکنان
کس در انجا نماند و نیک پرداخته شد بعد از ان قضایا پس
از یکدو سال از طرف پادشاه اسپین حاکمی مسمی بفرماندو کار
نیز با شیشصد پیاده و هجده سوار و چند ضرب توپ خورد
بدان سمت نامزد شد و با این فوج قلیل عزیمت تسخیر ملک
کمکو بهر دو کاف تازی که پادشاهت بسیار کلان و ابادان
در مملکت امریکه امرقه نیزش خوانند نمود و پای تخت ملک
مسکو شهری بود بغایت وسیع و بزرگ و در وسط کولالجی
عظیم و راه امد و شد دران بران کولاب که هر چهار طرف ان
کولاب صراطهای سنگین در غایت متانت ساخته بودند و
عمارت ان شهر همه سنگین و رفیع و دکاکین اراسته و چهار
سو بازار ترتیب و اراستگی تعمیر یافته و تمام شهر معمور از زر
و نقره و جواهر و لالی ابدار بیشمار و تمنای هر کس دران شهر
در هر وقت باندک تردد موجود الحاصل که همه ضروریات
از نفایس و نوادر روزگار که شایان پادشاهان باشد

درانجا

درانجا مهیا و موجود بود و ساکنان انجا بکثرت و ازدهام
تمام در غایت جمعیت و فراغبالی بیزحمت در عیش و کامرانی
شب و روز میگذرانیدند نظم بهشت انجاست کازاری
نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و در حاق وسط شهر عمارت
پادشاه در غایت متانت و اراستگی تعمیر یافته چه ستونهای
ان همه از سنگ یشم عمارت گوناگون پرداخته و گنبدها و منارهای
ان کاخ و سرای بملمع کاری طلا و نقشهای رنگارنگ و تصاویر
عجیب و غریب زینت یافته و پادشاه ان ملک که نامش موتی زومه
بود پادشاهی بود بحشمت و شوکت با نهایت که صد هزار
پیاده هر وقت بپاسداری و حراست او قیام داشتند و هنگام سواری
بر تخت سوار میشد و امیران عالیمقدار او را دوش بر دوش
خود میکشیدند و فخر خود میدانستند و او بعلو همت و سخاوت
و انصاف اتصاف داشت و در شجاعت گوی از پادشاهان عصر
خویش ربوده و اکثر ملکهای اطراف را از دور و نزدیک تسخیر کرده
خلایق در ظل عاطفت ان پادشاه باسودگی و رفاه میگذرانیدند

واسلحهٔ افواج ان ملك تیر وکمان که پیکان تیر از سنك حقماق
ویا از استخوان ماهی یعنی خار ماهی در تیر تعبیه میکردند و
دیکر نیزهٔ خورد برچهی باشد از نی وچوب که سران را باریك
میکردند وهنکام رزم انرا بر مخالف می انداختند واز اهن
چون شمشیر واسلحه ساختن نمیدانستند دار باروت وکلوله
وتوپ وتفنك مطلق خبر نداشتند واسب دران ملك هرکز
نبوده وکاهی بنظر ان قوم نیامده وندیده وفرماند وکار نیز
با فوج قلیل بسبب حربهٔ توپ وتفنك با وجود کثرت غنیم یك
کس فرنکی صد چندان بودند در توابع مکسکو رسیدند اول
چند کس از باشندکان انجا بتواضع وخلق پیش امدند واسبا
ضروریات از ماکول ومشروب وملبوس وغیره حاضر اوردند
رئیس فرنکی نیز بانها تواضع ومدارکرد وچندی انجا سکونت
ورزیده با انجماعت اختلاط پیدا چندانکه بزبان ایشان فی الجمله
اشنا واحوال ملك وملك پرسید مردمان انجا بهمه کیفیت
ملك مکسکو وشهرهای ان را از اباد ووسعت ولطافت

ونزهت ووفور زر واسباب بیان کردند باستماع ان فرماند وکار
نیز ارا خواهش سیر وتسخیر ان در دل یکی برصد شد ومردمان انجا
از امدن مردمان نوسفید پوست وبکتر پوش که در دل خود
یك جانور مهیب الشکل قیاس میکردند بپادشاه مکسکو خبر
دادند ونیز از اخلاق فرنکیان در بارهٔ خود مشاهده میکردند
بپادشاه کفته فرستادند وانکه در کتاب مایان وسینه بسینه
مایا ارسلف بخلف شنیده ایم که این مملك بردست کسانیکه پسران
افتاب خواهند بود مسخر خواهد شد همانا که این مردم پسران
افتابند که باین شکل وصورت واخلاق پسندیده متصف اند
وچون ان مردمان ملك کاهی جهاز وصورت این مردمان ندیده
بودند بقیاس خویش میکفتند که جهاز جانوریست زنده بر روی
اب روان واین کروه یعنی مردم از شکم این جانور باین صورت
مهیب برامده اند ووقت سر دادن توپ که هنکام صبح وشام
موافق ضابطه بر جهاز سر میدادند برغم خویش میکفتند که این
جانور یعنی جهاز جانوری عجیب است که در هر چهار پاس اتش

وشعله از شکم خود بیرون میدهد و دیگر چون اسب ندیده بودند
هرگاه سوار بر اسب دیدندی حیران شده گفتندی که عجب
ادمیست که مثل دیو چهارپا و اعضا دیگر دارد چه ان جماعت
اسب و سوار را یکی میدانستند و همچنین از دیگر حرکات فرنگیان
متعجب میشدند همه کیفیت بپادشاه خویش میرسانیدند
القصه فرماند و کارتیز چندی که در توابع کمسکو مانده پیش
پادشاه انجا که پای تخت او بود شتافت و پادشاه که موتی
زومه نام داشت نزد دوستی و اتحاد باخت بالاخره هوس
تسخیر مملکت در دماغش جای گرفت پادشاه را بدغا قید
کرد و ساکنان ملک از دغا و حبس پادشاه خویش خبر یافته
به جنگ پیش امدند و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند
اما بدست ان مظلومان حربه بجز تیر و سنگ نبود پس جنگ
کردند و جان دادند و از گلوله توپ صدها بریدند و از
تفنگ هزارها کشته شدند و در این گیر و دارها پادشاه
ان قوم که بر بام زندان خانه مقدم داشت و بصحن بام ایستاده

تماشای

تماشای رزم میکرد ناگاه سنگی بر سر او رسید و از ان کشته شد
و بسیاری از ان قوم بقتل رسیده بقیة السیف منهزم گشتند
فرماند و کارتیز ظفر یافت و خویشان و فرزندان موتی زومه را
از سلطنت بیدخل کرد و تمام مملکت مکسکو بتصرف خود در ا
ورد و باندیشه انکه ساکنان ان ملک سرکشی نکنند همه را از مرد
و زن و بچه که بدست امد بظلم تمام بکشت و کسانیکه خبردار
شدند گریخته به جاهای دور و دراز و جنگلها و بیشه ها
پناه جستند چنانچه تا حال بعضی از اولاد ایشان در کوهها
و جنگلها میباشند و هنگامیکه فرماند و کارتیز و دیگر سرداران
اسپین ملک از ساکنان اصلی پرداختند و صاف کردند
زنان و بچه گان و مردان کشاورز و رعایای اهل حرفه
از اسپین طلبیده شهرها و ابادیها بطور خود ساخته انجا
مقیم گشتند و بمرور ایام در هر جا و مکان ملک مکسکو اباد
شدند و ملک دیگر که نام ان سپرواست نیز گرفتند مردمان
اسپین بر تمام امرقه جنوبی مستولیند و امرقه جنوبی عبارت است

از ملک وسیع و زرخیز و امصار ان مکسکو و تره و سپر و جیلی
و لیلانه و جزایر ان کوپا و اسپانیوله و پورتوریکو و تیربندار
و مارکانیا و جوان فرماند تیر و غیره اند پوشیده نماند که
مکسکو در طول یک هزار کروه و عرضش سیصد کروه و
ملکی است خوش اب و هوا لایق زراعت که تخمیناهای فرنک
و هند در انجا بخوبی می کارند دانناس و انار و ترنج
و لیمو و سنکتره و خوبانی و سیب و نارجیل خوب پیدا میشود
و نیشکر در انجا بسیار کلان و رس دارد بغایت نرم و شیرین
میباشد و معدن زر و نقره در انجا بسیار است چنانچه
هر سال زر و نقره بیشمار از انجا بپادشاه اسپین میرساند
و در ان دیار ادویات و نباتی و حیوانی و معدنی چون برک
کل و ثمر و حب و مانند ان وضع و مشک و عنبر و لادن و
مثل زمرد و یاقوت و لؤلؤ و زهر بهره و غیره پیدا میشود
که تمام فرنکیان از ان مستغنیند القصه ملک مکسکو در بعضی
فواید از دیکر ملکهای دنیا برتری دارد و ساکنان انجا

که اکنون

که اکنون عبارت از مردم اسپین است همیشه در کمال عیش
و عشرت میکذرانیدند و دیکر ملک تره فرما در طول هفت
صد کروه و در عرض سیصد و پنجاه کروه بغایت خوش اب و هوا
و مزروع و دیکر ملک پرو طولش نهصد کروه و عرضش دو صد و
پنجاه کروه و درین ملک معدن نقره بسیار و کشتکار از هر جنس
بخوبی تمام میشود و اندرین ملک امصار بزینت تمام و ابادی
لاکلامند ملک جیلی در طول ششصد کروه و در عرض دو صد و
پنجاه کروه و اب و هوا و پیدایش اندیار به ملک پرو مشابهت
تمام دارد و بسیار ابادان است ملک لیلانه در طول هفت
صد و پنجاه کروه و در عرض پانصد کروه است باید دانست
که قدر مرقومه در طول و عرض عبارت از ابادی است
و در باقی جاها مردم اسپین برفته اند و حد این ملک تا حال
نمیدانند تا بکجاست و این قدر که اباد کرده سکونت دارد
و اب و هوای خوب دارد و لایق زراعت است و تنباکو بسیار
خوب در انجا میشود چنانچه هر سال بسیار بفرنک جهت فروش

میفرستند اما جزایر ان ملک یکی ازان را یرمش کویند طولش
سیصد و پنجاه کروه و عرضش سی و پنج کروه بوفور ابادی
معروفست فلفل کرد و مرج دراز و نیشکر و تنباکو انجا بسیار
خوب و فراوون پیدا میشود و دیکر هرچه لایق عیش و
زندکانی انسانست دران جزیره حاصل است جزیره
اسپانیوله درازی ان دوصد و بیست کروه پهنای ان هفتاد و
پنج کروه دران جزیره شهرهای بسیار اباد و با رونق تمامند
واب و هوای انجا به غایت سازکار بدان انسان است نیشکر
و پنبه و وسمه که نیل نامند و تنباکو و اقسام خودش از نبات
و بقول و حبوب در انجا بخوبی پیدا میشود و دیکر جزیره
پوتوریکو طولش پنجاه و عرضش بیست کروه است هرچند
خورد است اما ابادی بر دیکر جزایر رجحان دارد جزیره
ترینداد در طول چهل و پنج کروه و در عرض سی کروه
در ابادی از دیکر جزایر کمتر نیست جزیره مارکارتیا
طولش بیست و عرضش یازده کروه اکرچه خورد است لیکن

همه

همه اباد است و ساکنان ازدیای شور صدف و مروارید بسیار
می یابند و می فروشند جزیره فرماندنر بسیار کلان است
اکرچه خلایق زراعتست اما مردم اسپین انرا اباد نکرده اند
لیکن هر سال کاوان جنکی هزاران هزار از انجا کرفته می
ارند و سوای این جزایر دیکر بسیار اند و مردم اسپین بدان
رسیده اند اما تا حال اباد نشده لیکن ان همه وجود قابل
کشتکار و ابادی هستند معلوم باد که چون دیکر فرنکان در
یافت کردند که مردم اسپین ملکهای وسیع در امرقه پیدا
کردند و حاکم بران کشتند و زر و نقره و جواهر از معدن انجا
بدست اوردند و دیکر فواید بسیار از ان ملک و دیار بان
جماعت رسید هوای سیر امرقه در سر هر قوم فرنک قرار یافت
فرنکیان پرتکیز و فراسیس و بلاند نیز کویند فوجها و جهازها
بر تلاش ملک و جزایر امرقه فرستادند فرنکیان پرتکیز ملک
برازل پیدا کردند و متصرف کشتند و ملک برازل در طول
یکهزار و دوصد و پنجاه کروه و در عرض سیصد و پنجاه کروه

وسرحد ان طرف شمال و مشرق سمند و بسمت مغرب
ملک لیلانه و بطرف دریای اعازن جریان دارد و ملک
مذکور بسیار اباد است و مردمان پرنکیز باساکنان اصلی
انجا موافقت کلی کرده اوقات بخوبی میکذرانند چه
بایل دیکر نسبت دختری و پسری نموده نکاه و شادی
میکنند امتا ریاست و سلطنت انجا بدست پرنکیز است
و معدن الماس در انجاهست و پادشاه پرنکیز را کر پزکال
نیزش میکویند هر سال ازان فایده جزیل میرسد اهل پرنکیز
در سنه یک هزار و پانصد و چهل و نه عیسوی از فرنک دران
ملک رسیدند و با پادشاه انجا زمها کرده اخود و ساء
برازل باج و خراج بپادشاه پرتکال پذیرفتند پرنکیز با ایشان
صلح کرد از ان وقت تا الکنون قریب دو صد و اند سال میشود
فیما بین بنای مصالحه قایم است و هردو فرقه دران ملک
وسیع باعیش و عشرت تمام بسر میبرند انکریزان در سنه
یکهزار و پانصد و هفتاد و سه عیسوی با فوج شایسته و چند

جهاز بوجسته بسمت امریقه روانه شدند و بهر ملکی رسیدند ذکر
از مکسکو و غیره بسیار مناسب واقعست لهذا ان را امریقه شمالی
مینامند امریقه شمالی با امریقه جنوبی پیوستکی دارد متصل است
بیک استمس یعنی پاره زمین در طول زیاده و در عرض مانند
پل در میان ان هردو و امریقه شمالی براه خشکی میتوان رفت
و استمس مذکور را استمن دارین مینامند از انجمله انکریزان
از صلح و جنک اکثر ان دیار و امصار امریقه شمالی را بتصرف
خود اورده اند و شهرها و اباد یها بطور خویش ساخته
مسکن و ماوا کزیدند و الکنون انکریزان امریقه شمالی دم هم سری
برادری با انکریزان فرنک میزنند و از پادشاه انکریز یاغی
و سرکش شده اند بنابران درمیان انکریزان و امریقه شمالی
انش بیکار و رزم مشتعل است بالجمله ملکهای امریقه شمالی
کنادست طولش چهارصد کروه و عرضش صد کروه و هوایش
بسیار خوش و دلکش و اقسام فواکه در ملک کرم سیر و مردسیر
حاصل میشود در انجا دواب پیدا میشود و حبوب و غله

از هر جنس در انجا کشت و کار میکنند و امصار بسیار و
ابادان در ملکست و هر چه برای عیش و ارام انسان ضرور
است در ان ملک موجود است و بیشتر کنار دریا تصرف فرا
سیان بود انکریزان انرا از فرا سیان بر جنگ گرفتند و دیگر
ملک نو استنکلاند طولش یکصد و هفتاد و پنج و عرضش
یکصد و بیست و پنج کروه است و هوای ان درخوبی از هوای
کناد کمتر است و نیز چندان ابادانیست و انجا یک نبات کلان
نیست در کلانی مثل درخت پنبه میباشد کر ازان پارچه
خوب باریک میبافند و تجارت مردمان ان ملک از این پارچه
است و دیگر ملک نو انکلاند در طول دو صد و هفتاد و
پنج کروه و در عرض یکصد کروه هوایش بر غایت خوب و خوش
و ابادانی بسیار میدارد و اسباب خورش و پوشش در انجا
بخوبی و ارزانی بدست می ایید ملک پونارک طولش یک
صد و پنجاه کروه و عرضش هفتاد و پنج کروه اب و هوای
خوش و شهرهای ابادان دارد حبوبات ماکولد و بقول و

درختان و نباتات کار امد دران دیار فراوان میباشد پلوبنا
ملکی است در طول یکصد و بیست کروه ملک مذکور از
ملکهای دیگر بیشتر ابادانست و اسباب طرب و نشاط در انجا بند
بر حصول و دیگر مسیر پلاند طولش یکصد و بیست و عرضش
یکصد و پانزده کروه است هوایش خوش و ابادی بسیار
دارد و دیگر چنبیا در طول سیصد و بیست و پنج کروه و در عرض
یکصد و بیست کروه بدستور میرلاند هوای نیک و ابادی
بسیار دارد کاردلینا در طول سیصد و پنجاه و در عرض
یکصد و چهل کروه اب و هوای ان از کار و ابادی بسیار دارد
منوریا در طول سیصد کروه و در عرض دو صد و بیست
کروه است این ملک اگرچه لایق و زراعت است اما چندان
ابادنشده است باید دانست کر سوای این ملک اگرچه جزایرها
بسیار متصل امریکه در تصرف انکریزان است اول جربرة
جمیکه طولش هفتاد کروه و عرضش شصت کروه است و نیشکر
بوفور انجا پیدا میشود و ساکنان انجا از فروش نیشکر بسیار

بمردمان فرنگ متوسل میباشند پرپادوز در
طول بیست و یک و در عرض چهارده کروه است و در ان
نیشکر و نیل و زنجبیل و پنبه بسیار پیدا میشود و مردمان
ان جزیره بان چیزها تجارت بسیار میکنند دیگر سوای این
چیزها جزایر بسیار در تصرف انگریزان میباشند سیزده
از ان مثل جزیره برباد و زود و غیره بسیار ابادند و باقی
چندان ابادی ندارند باید دانست که فراسیسان و ملاند
یران پیش از این ملکها و جزیرها در امرقه میداشتند اما چند
سال است که اکثر تصرفات ایشان بدست انگریزان امده
اکنون چند جزیره خورد بتصرف ایشان هستند پوشیده
نماند که ملکهای امرقه و جزایر ان بتفصیل مرقوم شد اکنون
بطریق اجمال بعضی اوصاف امرقه و حدود ان بقلم می ارد
مخفی نماناد که سرحد امرقه بطرف مشرق نهر اتل است که
نهر مذکور مملکت امرقه را از فرنگ و افریقه جدا میکنند
بطرف مغرب گویا بحر مذکور ما بین امرقه و اشباخدی

فاصل

فاصل است و بطرف جنوب امرقه بحر جنوبی است و سرحد شمالی
امرقه معلوم نیست مردم فرنگ هر قدر بطرف شمال رفته اند
اما هنوز دست از تردد و تلاش بر نداشته اند و قیاس انست
که امرقه بطرف شمال از ملک روس با چین توصل دارد هر سال
در این فکر جهازها بنا بر کشف این راز روانه میشوند لیکن تا
و توان شدت سرما که بطرف شمال میشوند نمیدارند بنا
بران مراجعت مینمایند چه اگر انجا بمانند جهاز در یخ بسته میشود
و همان طور بماند و نیز از راه خشکی مردمان روانه میشوند
لیکن اوشان که هم بسمت شمال میروند از شدت سرما و بیشه
و دشتهای سهمناک بی نیل مقصود باز میگردند اما طمع و امید
میدارند که راه یافته شود باید دانست که مملکت امرقه بسیار
دور و دراز و کلان است امصار ان هر جا که دور و یا نزدیک
از خط استوا واقعست درازی شب و روز و فصول و پیدایش
نباتات و حیوانات تفرقه میدارد و گرم سیر و سرد سیر اعتدال
همه در ان میشود و امرقه در کثرت کلانی دریاهای شیرین

خوشگوار و درختان کارامد برای ساحت عمارت و شجرهای
دوانجش و نبات خوش مزه و ملکهای رنگین و خوش منظر
و خوش بو و معادن مملو از جواهر و زر و نقره دیگر متطرقات
مثل اهن و مس و رصاصین و امثال ان و غیره متطرقات مثل
سیماب و زرنیخ و کوکرد و غیره بر ملکهای دنیای کهنه که هفت
اقلیم امتیاز و برتری دارد اکنون بضیافت طبع سامعان و
خوانندگان ابتدا از احوال ساکنان اصلی امرقه می نویسند
باید دانست وقتیکه مردمان اسپین اول بامرقه رسیدند در
ملک مکسکو و بیرو ابادی بسیار یافتند و در هر ملک پادشاه
علیحده برونق و صولت تمام بوده و همه ایشان افتاب پرست
بودند و بعضی از مردم شهری و دشتی بتان به شکلهای عجیب
و غریب نیز می پرستیدند و در میان ایشان کتب نوشته نبودند
اما کتابهای تصویر بسیار داشتند و هرچه میخواستند در
تصویر تحریر میکردند چه اگر خواستندی که چیزی بنویسند
پس تصویر همه احوال بر تخته میکشیدند و بجای رنگ پرهای

رنگا

رنگارنگ ریزه میکردند صمغ بر تخته می چسپانیدند و اکثر مردم
این دو ملک گندم گون مایل بسرخی بودند و در اخلاق بغایت
متواضع و لباس ایشان از پارچه پنبه و غیره و چرمهای نفیسه
و پرهای خوشرنگ که با زر و جواهر بر پارچه مثل کار چوب و زر
دوزی می چسپانیدند و غذای ایشان از گوشت جانوران
شکاری هر جنس و از خواندن و نوشتن عاری بودند
اما بطور خود بخوبی تمام میگذرانیدند و فرنگیان از کثرت
و ازدهام ایشان و مردم مکسکو و پرو دیدند در دیگر ملک
امرقه مشاهده نکردند و نیافتند و ساکنان اکثر جاها و متوطنان
این طرف مکسکو مثل مردمان دشت و تتار در جای قدیم
نمانده گاه در انجا و گاه در اینجا در دشت و صحرا سیر کنان
خانه بدوش بسر میبردند رنگ ایشان از مردم مکسکو بسیار
تیره و سیاه رنگ ایشان از مردم و علم در میان ایشان مطلق
نه و بت پرست بودند و بتها به شکل قبیح و رینا که انرا مالک
شیر مینامیدند میپرستیدند و میگفتند که حق تعالی مالک

نیکی است و از پرستش بری و مشعنی است اما ما از مالک شیر
میترسیم و او را از راه چاپلوسی پرستش میکنیم تا او را ایزاو
ضرر رسانیدن باز داریم و لباس مردم دشت از پوست
جانوران شکاری که گوشت انرا میخوردند و پوست انرا
لباس میکردند و شرب ایشان اب شیرین و کشتکار گندم
میکردند و خانهای ایشان از چوب و نی القصه مردم صحرائی
و دشتی چنانچه بودند حالا نیز هستند و چون تواریخ
در میان ایشان و ان قوم هیچ احوال مردمان امرقه از اصل
و نسل ایشان معلوم نیست اما همین قدر معلوم است که مردم
مکسکو و بیرو می گفتند که اجداد ما از مشرق زمین امده
بودند و در اخلاق و اطوار ساکنان مکسکو و بیرو از دیگر
ملک امرقه بلندتر بودند و دانایان این زمان قیاس
میکنند که این زمین فراخ و مملکت وسیع که اکنون پیدا شده
است و ان در فهم و دانائی حکمای سلف و دانایان
پیشین نبوده احتمال میرود که بطرف جنوب کره ارض زمین

بسیار

بسیار خواهد بود که ما حالا از ان خبر نداریم اما هر کس که بر
کره ارض و شکل کره ارض نگاه کند خواهد دید از ان مبرهن
است و دیگر دلیل بر بودن زمین دیگر بطرف جنوب انست
که هر سال جزایر نو در بحر جنوب یافته میشود و در ان جزایر
مردمان و ابادند و ایشان میگویند که اجداد ایشان ما از جنوب
و مغرب امده اند و صورت و شکل این مردم از دیگر مردمان
فرق دارد چه بغایت سیاه فام و کریه المنظرند و اطوار ایشان
از اطوار و رسوم دیگر مردمان این طرف جدا اگرچه اخلاق
و خورش ایشان بخوبی میباشد و عاقلان را نظر بر اخلاق
است نه بر منظر و رسوم چه رسم خطر است از قلم تقدیر
بالجمله پنج سال میشود که فرنگیان یک جزیره دیگر بطرف جنوب
پیدا کرده اند و مردمان انجا از زن و مرد در طفولیت روی
خود را بلکه تمام جسم را از کارد ریش کرده و تراشیده رنگ
سرخ و نیلگون و مانند ان در ان تعبیه میکنند و بعلاج به میسازند
چنانچه در هندوستان هم زنان از ازل و کینه در روی

دست و پا از سوزن ریش کرده وسمه دران تعبیه میکنند
وچون بر میشود ان داغها مینماید او را موجب زینت و
ارایش میدانند کویا زیور نیلکون بکل کاری بسته اند
ودر هند انرا کدنه نامند ودران جزیره همه را این ارایش
باشد واحوال این جزیره خالی در این کتاب که بفارسی
ترجمه کرده میشود نبوده چه این نسخه مثل بیر پیدا کردن
دیار وامصار وجزایر پیشین است که کلینمس و فرماند
وکارتیز ودیکران پیدا کرده اند اما اکنون که کتاب مرتب
خواهند نوشت دران این جزیره ودیکر هرچه خواهند
یافت خواهند نوشت مخفی نماند که بعد تحریر حقیقت
چهار بخش دنیا به قیاس این احقر العباد کذشت که چندی
از احوال ملک انکریز نوشتن خالی از فایده نخواهد
بود وپیش دوست یکرنک یعنی مؤلف حدیقة الاقالیم
ودیکر اهل هند پذیر او بسند خواهد افتاد چرا که اکنون
در هندوستان فرنکیان انکریز در بعضی صوبجات

متصرف

متصرف شده در معنی حکمرانی میکنند البته در دل دانشمندان
هند اصل واحوال انکریزان دریافتن ارزو وخواهش خواهد
بود بران بضیافت طبع طالبان سخنهای درست وراست ساده
از الفاظ اغلاق مینویسد چه این حکم مایه شکسته وکسسته
دم بعبارت رنکین والفاظ دقیق مشقت اندوزکه وشیوه نویسندکان
شیرین بیان هند وایران است سخنان خود را بیرایه الفاظ دقیق
ولباس رنکین نمی تواند پوشید اما وعده میکند که سخن خالی
از راستی ووقوعی نخواهد نوشت واغلب که نزد دانشمندان
مدعا فهم سخن راست وصاف از زینت خیالی بهتر خواهد بود
ع کارکن کار بکذر از کفتار باید دانست ملک
انکلاند یعنی مسکن اصلی انکریزان جزیره است از جزیرهای
فرنک وانرا پرتانیه وپرتانه کلان نیز نامند مؤلف حدیقة
الاقالیم جزیره پرتانیه را در ضمن اخر هفت اقلیم نوشته است
چه جزیره پرتانیه که مسکن اصلی انکریزانست در طول یکصد و
هشتاد کروه ودر عرض یکصد وپنجاه کروه میباشد واطراف

ان سمندر است لهذا جزیره نامیده شود چه بیسواری جهاز از انجا
برامدن و بابدانجا رسیدن میسر نیست و انجزیره تا اکنون
از حوادثات و انقلاب زمانه محفوظ مانده است و در دولت
و جمعیت بر اکثر ملکهای جهان بمراتب افزون تر است و جزیره
مذکور فرنک نیست اما چون ملکهای فرنک متصل واقعست
لهذا انرا از اضلاع فرنک میشمارند و درازترین روز در جزیره
انکلاند هفده ساعت و سی دقیقه نجومی میشود و خوردترین روز
نه ساعت نجومی میباشد و هوای این جزیره کاهی سرد و کاهی
کرم اما هر دو به نسبت دیکر ملکهای شمالی باعتدال است
و فصل بهار در انجا باعتبار از داخل شدن افتاب برج
حوت تا اخر جوزا و فصل تابستان از تحویل افتاب به برج میزان
تا اخر عقرب و فصل زمستان از وقت رسیدن افتاب به برج
قوس تا اخر برج دلو میباشد و بارش در هر چهار فصل میشود
چه اکثر در روز دو سه ساعت بیمارد و از این سبب زمین
سبز و هوا خرم میماند و در زمستان برف میبارد و یخ بسته

میشود

میشود و سردی هوا بسیار میشود و در تابستان اکرچه کرم
میشود اما احتیاج دور کردن لباس و بادکش نیست تابستان
انجا ابتدای بهار هندوستان میکذرد و در ملک انکلاند
و میان اضلاع ان چندان دریاهای اب شیرین مرور دارند
و ان باعث وفور زراعت و شرب و ابادانی مملکت اند و دیکر
نهرهای خورد و عیون بسیارند که صرف زراعت و شرب
حیوان میشوند و اکثر کشت و کار انجا کندم و جو و مترو سیم
متنوعه است و فواکه هر قسم چون شفتالو و زردالو و سیب
و ناشپاتی و خوبانی بکثرت میشود و سوای این میوه جات
کوناکون و نباتات مفیده صد در صد که نام و نشان ان در
هندوستان ندیدم و ندانم که در هندوستان انها چه مینامند
تفصیل و انشراح ان از مقدور عاجز و باصطلاح زبان بند
بیرون است و دیکر از اختراع صاحبان باریک بین جهت پیدا
کردن میوهای کرمسیری در ان ملک انست که در باغات
سردابها میسازند و اندران سردابه اتش می افروزند و میکذارند

وبر سقف سردابه نباتات وفواکه کرمسیری میکارند وباغبانان
کرمی کم وزیاده موجب طبیعت ان کاشت میدهند تا ان بالیده
ونیک پخته میکردد بهمین طور نباتات ومیوهای تابستان
در موسم زمستان به حصول می پیوندد والقصه در انکلاند
هرچه از نباتات وحبوبات وکل وریاحین که موجب پرورش
وتفریح طبع انسان است بخوبی وبکثرت پیدا میشود واشیاء
متنوعه هند وامرته وروم وشام وچین وایران ودیکر ملکهای
جهان که سودکران وبخار هر دیار وهر قوم بر جهازها بار کرده
بسیار بسیار می اورند همیشه به ارزانی واسانی بدست می
اید مردمان انکلاند از کثرت تجارت وبیع وشرا اشیاء ملک
خود وامصار دیکر که اکثر متوسل وصاحب دولت میباشند
واکثر چیزهای ملک انکلاند با نام است خصوص بانات
یعنی ماهوت از هر یک واقمشه ابریشمی را وزردوز وتوپ
وتفنک وشمشیر ودیکر انواع اسلحه وابکینه یعنی اینه های
بزرک وبضا وبر از قلم سیاه ورنک امیزی کوناکون وضرفهای

شیشه

وشیشه وبلور ودوربین خورد وبزرک وساعت فرنکی این همه
بخوبترین وجه میسازند ودر تمام ممالک افاق میفروشند وزر
واشیاء نفیسه ومطلوبه هر ملک در عوض انها می ستانند ودر
ملک انکلاند اسبان خوب وکاوان خوب وبز ومیش واهو
وهر جانور چرنده وپرنده بسیار است واسب بافراط پیدا میشود
وبا وجود لودن کاوان قلبه رانی وکشتکار از اسب میکنند و
در انجا حیوان ضاره از جنس سباع ودد که ایذا بانسان رساند
مطلق نیست ومردمان نقل میکنند که در زمان کذشته کرک
بسیار بود همه از شکار کشته شدند واز حشرات ارضی چون
مار وعقرب وغیره کزنده را نام ونشان نیست مکس هم انجا
کم است بالجمله ملک انکلاند بطوری اباد است که اکر بتفصیل
بپردازد دفترها مرتب شود میترسد که اهل هند ودیکران
حقیقت را اعتبار نکنند لهذا از تفصیل احوال ملک انکلاند
در کذشته عنان خامه را در بیان احوال یکدو شهر کلان که
معطوف میسازد وبعد به حقیقت اصل انکریزان واحوال سلطنت

ایشان خواهیم پرداخت اول شهر لندن که دار الخلافه
و مستقر السلطنت انگریز است و ان شهریست بر ساحل دریای
بند و دریای مذکور در عرض برابر دریای کنک که در
برسکال متصل چنار کده میشود و ابادی این شهر بر هر دو ساحل
دریاست و برای امد و رفت مترددین سه صراط از سنک
سفید ساخته اند که از عمارت و ترتیب ان حیرت افزای بینند
کان است و طول این ابادی هر دو طرف دریا زیاده از
چهار کروه و ان شهر قریب ده کروه خواهد بود و درین شهر
سیصد و پنجاه و دو کرچه یعنی عبادت خانه از سنکهای
سرخ و سفید با سنک سر ریشم و عقیق و غیره اراسته اند
و مدرسه و دار الشفاء بسیار بیشمار است و دیکر عمارات
پادشاه و ارکان دولت با رونق و اراستکی تمام است و همه
عمارات ان شهر از خورد و کلان از سنک و خشت است و فرش
راه ان شهر در هر کوچه و بازار از سنک سفید است و از هر
دو طرف راه برای پیادکان جدا مقرر است و کاری و اسب

واسب

واسب و کار ما بین راه میروند تا این را وافت به پیادکان نرسد
راه سواران از راه پیادکان جداست و دو نهر اب در ان شهر
همیشه جاریست و حکم است که هر کس قاذورات و نجاسات
و کل و لای نجس که در پیش دروازه خود میدارد انها را در اب
افکند تا بدریا ریخته شود این اب نهر محض برای صاف داشتن
شهر ساخته اند و دیکر نهر برای اب نوشی و غیره اختراع است
چنانچه در هندوستان اب از خزانه برای فواره به حوض می
رسانند هم چنین نیز از دریا نیز بوصله شاخهای سرب که زیر
زمین تا بهر خانه شهر میرود و ان اب از دریا به خانهای هر یک
از ساکنان شهر میرسد و در حیاض میریزد و این اب در غلاف
شاخهای سرب مغلوف میرود از کل و لای و نجاسات صاف
میماند و اب این شاخها همیشه جاریست و برای و مرمت ان یک
چیزی ساکنان شهر بموجب قدر و حال هر سال بداروغه کان
نهر نقد میرسانند و برای صاف داشتن راههای شهر جاروب
کشان شهر مقررند که هر روز پیش از دمید افتاب صبح هر ناپاکی

وبخاست که در راه افتاده باشد انرا برکاری بارکرده بیرون
میبرند و دیگر برای روشن داشتن راههای شهر در وقت
شب فانوسهای بلند بر ستونهای مرتفع فریب یکدیگر نصب
کرده اند و در هر فانوس دو چراغ کلان گذارده اند و هر شب
از شام تا صبح چراغهای افروخته میمانند و جهت صاف کردن
فانوسها و چراغها هزاران هزار مشعلچی مقرر اند و خرج ایشان
مثل خرج لشکر از مردمان شهر مقرر است و برای این کار نیز
داروغه مقرر است که تمام مشعلچیان تابع حکم او اند بلاشک
اگر کسی بیگانه که از این راه و رسم واقف نیست وارد آن شهر
شود از دیدن رونق چراغ افروزی قیاس خواهد کرد که سب
ان غیر چنین نخواهد بود اما این روشنی هر شب میباشد
چنانچه مشعلچی همراه سواری بردن احتیاج نیست و کسی
نمیبرد و سواری در ان شهر برکاری و یا لکی بوجه میشود
و بعضی کسان از خود دارند و کسانیکه ندارند بکرایه پیدا
بدست میاید باید دانست که در ملک انکلاند پنجاه و دو پرگنه

انرا کونتی میخوانند و هر یک از این پرگنه شهر کلان است و شهرها
خورد و قصبات و دهات بی شمار و همه ان باز نیت تمام آباد اند
اکنون بموجب وعده خویش ببیان مداخل سلطنت انگریز میپردازیم
امدنی و تحصیل ملک انکلاند سالانه بر سال در وقت صلح هفت
کرور و هفتاد و پنج لک روپیه هند میباشد و برای صرف
خاص پادشاه یک کرور و بیست لک روپیه مقرر است و دیگر
برای خرج حفاظت ملک و اجزای کار و قواعد سلطنت مقرر است
و پادشاه بی مشورت مشیران سلطنت زیاده از صرف خواص
مقرری برای خرج سپاه و جهازی جنگی در کار میشود تحصیل
میکنند اما بطوری که هیچ انرا بر ملک نمیرسد چنانچه در این
سال که یک هزار و هفت صد و هشتاد و عیسوی مطابق
یکهزار و یکصد و نود و شش هجریست برای خرج جنگ که اکنون
انگریزان با فرانسیسان محاربه دارند سی کرور روپیه تحصیل
شده است و تحصیل باین نوع مقرر است که در سال اینده که
جنگ واقع خواهد شد خرج انرا در سال امدنی اخر سال حال

مشخص و تجویز کرده تحصیل میکنند و بنا بر انکه بسبب کثرت
زیادتی تحصیل بر رعایا تضییع نشود و پادشاه و شهزادگان ملک
مبلغی مشخص و مقرر شده و در شروع سال از تجار برضا و رغبت
زر خود را بقرض میدهند و نفع تجار از انچه داده اند فی صد
پنج روپیه در ماهه مقرر است زر باهستگی و اسانی از رعایا
تحصیل کرده میشود و دیگر در سال جنگ و باسوای ان اگر
پادشاه خرج زیاده از صرف خواص خود بکند بشهزادگان ملک چیزی
میدهد اگر چیزی خرج غیر موقع باشد که پسند ایشان نشود
در سال اینده تحصیل صرف کم میدهند برای دریافتن ضابطه
سلطنت انگریز از بسیار اندک کر خلاف سلطنت هندوستان
بلکه اکثر ملک جهان هست نوشته اید و دیگر باید دانست که پسر
کلان پادشاه ولیعهد میشود و هرگاه پادشاه فوت شود پسر
بزرگ موصوف سلطنت می نشیند و اگر از اتفاقات پسر بزرگ
او کم بیش پادشاه باشد بعد از مردن پادشاه فرمان روا
میشود و این بجهت درستی نسل و نسب و رفع خونریزی مقرر

کرده

کرده اند چنانچه اگر یکی از پسران کوچک پادشاه متوفی ادعای
پادشاهت کند احدی از سپاه و رعیت موافق با او نخواهد
شد پس ملک از فتنه و فساد پادشاه زادگان محفوظ میماند
و برای خرج شاهزادگان کوچک وضیفه فراخور حال ایشان
مقرر است که بخوبی و فراغت بکذرانند و ان از تحصیل ملک
پادشاه بایشان میرسد نه انکه ادمهای شاهزادگان بر مواضعات
رفته تحصیل کنند بالجمله پادشاهزادگان خود را هرگز با حکومت
سلطنت هیچ کاری نیست و اگر خواهد چند متی عهده در فوج
پادشاهی بکیرد والا در خانه خود بعده کی بر نشیند و وجه مقرری
بکذراند و اگر پادشاهزاها پسر باشند و دختران باشند بعد
از فوت پدر دختر بزرگ جانشین پادشاه میشود و اکر ان
دختر را پادشاهزاده نکاح کند و شوهر نماید شوهر او را در
سلطنت هیچ دخل و تصرف نیست و بپادشاهت ملک انکلاند
مطلق هرگز نمیرسد اما پسر بزرگ ان کز شکم ان دختر بزرگ
باشد بعد از فوت مادر بپادشاهت میرسد و پادشاه ایکنز

زیاده از یک زن که پادشاه باشد نگاه نمیتواند کرد و اگر از
سریه اولاد باشد او را اعتباری نیست و این قاعده برای
این مقرر شده که نسل و نسب سلاطین و آبروی سلطنت
خراب نشود و در صورت نبودن پسر یا دختر از آن منکوحه
پادشاه متوفی برادر دویم پادشاه متوفی اگر در حیات
باشد پادشاه میشود و همین طور که گذشت بعد از آن پسر
بزرگ او و اگر برادر دویم که پادشاه شد او را فرزند نباشد
برادر سیوم بعد از فوت او پادشاه میشود بدستور پسران
ایشان بموجب ضابطه مرقومه به سلطنت میرسند باید
دانست که پادشاهت انگریز عبارت از سه حاکم است یکی
پادشاه دویم مجلس امیران معظم سیوم مجلس رعایای عمده
که عمدة الرعایا نامند پس پادشاه بیمشورت مجلس امرا و عمدة
الرعایا حکم خود جاری می تواند کرد لهذا ملک و آبادی آن
در امن میماند و اگر یک کس از این هر سه که پادشاه و مجلس
امرا و عمدة الرعایا باشند و خواهند که زیادتی یا ظلم بزیر

دستان کند پیش نمیرد بلکه نمیتواند بکند چه اگر اتفاق پادشاه
ظالم و بیوقوف باشد از سبب این دو مجلس کاری که خلاف
ضابطه ملک و سبب سبکی سلطنت باشد نمیتواند کرد اگر
پادشاه خواهد که خزانه زیاده از وجه مقرری از ملک تحصیل
کند در آن باب استرضای هر دو مجلس بطلبد و هر دو مجلس
و امرا با حکم پادشاه موافقت نکنند حکم پادشاه جاری نمیشود
و ضابطه مجلس امرا چنین است که وقتیکه کار عمده در پیش آید
جمیع امرا در دیار خود جمع میشوند و در باب نیکی و بدی کار
مذکور با یکدیگر مباحثه میکنند و هر چه در دل هر کس که می آید
میگویند و یک امیر برای این کار مقرر است که از هر یک امیری که
هست میرسد که تو از این کار راضی هستی یا نه میگوید راضی
هستم و اگر راضی نیست میگوید راضی نیستم و امیر پرسیده نام هر یک
امیر جدا جدا در کتابی مع جواب مینویسند و چون از پرسیدن
و نوشتن فارغ شد آن کتاب را می بیند اگر نامهای امیران راضی
شده زیاده از امیران ناراضی در آن کتاب معلوم شود آن کار

دران مجلس در تحت جاری شدن شود پس چند امین معظم
برای کر بحضور پادشاه و قشه عرضه میدارند کر برای اجرای
فلان کار مجلس امین ان راضی شده اند و دیکر باید دانست
چنانچه مرضی پادشاه و امر ابرای اجرای کار ضرور است
هم چنین مجلس عمدة الرعایا نیز ضرور تراست و بدون
رضای ایشان هیچ کاری جاری نمیشود و مجلس عمدة الرعایا
عبارت است از پانصد و پنجاه هشت کس از صاحبان
نجیب الاجداد و مالک المال کر رعایا بر هر پرکنه و هر شهر
و قصبه هر هفت سال یکبار از طرف خود برای نشستن
در این مجلس و نکاه داشتن ابروی سلطنت مجوز کردن
ایشان چنین است کر رعایا و ساکنان شهر و پرکنه و قصبه
در یک مجلس جمع میشوند و صاحبانی کر داعیه این خدمت
میدارند حاضر میشوند بعد ازان یک کس کر برای این کار
مقرر است هر یک از رعیت میکوید کر فلان صاحب میخواهد
کر وکالت شما در مجلس عمدة الرعایا بکیرد پس نواز وکالت

کدام

کدام صاحب راضی هستی یک جواب میکوید کر برای وکیل بودن
فلان صاحب راضی هستم بعد ازان نام انکس زیر نام ان صاحب
کر قبول و پسند کرده است مینویسند و وقتی کر نام همه رعایا نوشته
شده پس ان صاحب در وکالت مقرر میشود تا هفت سال در
وکالت میماند و این صاحب وا عمدة الرعایا میکویند و اکر کسی
از این عمدة الرعایا ها پیش از تمام شدن هفت سال بمیرد یا
جهة مجوز کردن کس دیکر برای هر چند کر از هفت سال باقی
مانده بطریق مرقوم جمع میشوند و یکی را وکیل میکنند باید دانست
کر طریق مباحثه کردن و پرسیدن و رضا کرفتن در مجلس عمدة
الرعایا همان طور است کر در مجلس امرا مذکور شد و دیکر باید دانست
کر سر ماه در سال این مجلسها هر روز برای اجرای کار سلطنت
در دربارهای خود در شهر لندن جمع میشوند و هر یک از ایشان
در دربار عمارت عالی کر متصل دربار پادشاهی است جمع اینند
و کاه باشد کر تمام سال می نشینند تا حکم شایسته در باب
اجرای کار سلطنت مقرر کنند پس وقتیکر پادشاه خواهد

که حکمی از نو جاری کند یکی از امیران خانکی مقرب را پیش عمدة
الرعایا برای پرسیدن رضای ایشان میفرستند که اگر اکثر
کسان مجلس عمدة الرعایا برای اجرای حکم پادشاه ضید چند
کس از مجلس امرا میفرستند و ایشان بامرا میگویند که پادشاه
در فلان کار رضای ما میخواهد و ما برای اجرای انکار
راضی هستیم مجلس امرا چنانچه مذکور شد مشورت میکنند
و رضای یکدیگر میجویند اگر مجلس امرا راضی شدند بپادشاه
میگویند مبارک است پس پادشاه ان امر را جاری میکند
والا فلا دیگر باید دانست که از بودن اختیار در دست
هر سه مجلس فائده ظاهر است چه تا که هر سه متفق نشوند کاری
جاری نمیشود و در وقت مشورت هر سه بنا بر پاس مرتبه
خود در باب حق از باطل جدا کردن به حلم و دور اندیشی
سخن میگویند باید پیشه یکدیگر که خلاف شرع عیسوی که
مبادا از سخن نالایق از مرتبه خویش به چشم مردم و همچشمان
حقیر نشوند و دیگر شرع عیسوی و قواعد سلطنت نمیتوانند

کرد

کرد چه شرع و قواعد سلطنت در قیاس مردم ملک از حکم پادشاه
هر دو مجلس بزرگتر است بنا بران کاری بالا ابالی از خیال خود
نمیتوانند کرد پادشاه و امیر و فقیر همه در قید شرع و قواعد
سلطنت میمانند و بیرون شدن نمیتوانند و دیگر باید دانست
که سوای پادشاه کسی از امرای بزرگ و کوچک حتی وزیر و
بخشی و از شاهزادگان مرد سپاهی و سلاح دار نوکرستی
توانند داشت مگر معدودی چند برای خدمت نگاه
میدارند لهذا از امیر و وزیر همه کس در قید حکم پادشاه میمانند
و قواعد ملک به حال و برقرار میماند و دیگر پادشاه اگرچه
تمام سپاه در حکم اویند اما اگر پادشاهی سپاهی را کاری که
خلاف شرع و قواعد ملک باشد فرماید کسی قبول نمیکند
از این سبب انین و دین درست میماند چنانچه در ملک
انگلاند کسی زیر دست را چه مقدور که یک پر کاه از زیر
دست بگیرد القصه ملک انگلاند در غایت رونق و کمال ابادی
است چه هیچکس از خورد و بزرگ پای از حد خود بیرون

نمیکنند واکثر انگریزان خدا ترس ورحم دلند ونتیجهٔ خدا
پرستی انست کہ اکثر ایشان بملکهای دور دست مظفر
ومنصور میشوند ومعروفست کہ مردم انکلاند دین نصاری
دارند وشرع ایشان از کتب توریہ وانجیل است اگر در بعضی
چیزها از مسلمانان خلاف اند اما در جزا وسزا دادن وبند
وبست دنیا مشابهت دارند چنانچہ سزای مرتدی حد است
وبرای قتل قصاص مقرر است وبرای اکثر کار طوق بند
وبست چنانچہ در اسلامیان است انجام نمایانست وتفصیل
مسائل وغیره از کتب فقہ عیسوی فرصت وقت نبود حالا
بموجب وعده در ابتدای جزیرهٔ انکلاند وپادشاهان
انجا کہ در زمرهٔ انگریزاست سطری چند بتحریر میاورد
وباید دانست کہ در ابتدای ابادی جزیرهٔ انکلاند قولها
مختلف اند ودر هر یک قول قصهای عجیب وعجیب منقول
است کہ از بیان از مطلب باز میماند لهذا احوال سلاطین
انجا را مینویسد کہ بر تاریخ اعتبار تواند شد باید دانست

کہ پنجاه ودو سال پیش از تولد حضرت عیسی چولیس قیصر
پادشاه روم قدیم کہ در انوقت هم فرنک ودوم وشام واکثر
از ملک افرنج در تصرف او بوده چند جهاز مع فوج برای تسخیر
انکلاند تعین کرد ومردم انکلاند دران وقت بت پرست
بودند رئیس وپادشاهان درمیان خود میداشتند اما از
علم وتواضع ورسمیات دنیوی چندان واقف نبودند واکثر
شغل وکار ایشان شکار بود ومثل صحرانیان عرب بتجارت
ودیگر معاملات نمی پرداختند پوشاک ایشان از چرمهای
جانوران وظاهای ایشان از سنگ بی کج واوضاع واطوارها
رونق وعلم بترتیب اخلاق نبودند وقتی کہ فوج قیصر روم
در ملک انکلاند رسیدند اگرچہ انگریزان ظفر یافتند اما
ماندن ایشان دران ملک مقدور نبود بعد از چندی با پادشاه
انگریز صلح کرده باز بروم مراجعت کردند از رفتن ان فوج
تا سال پنجاهم بعد از تولد عیسی علیه السلام کسی از پادشاهان
روم بر ملک انکلاند لشکر نفرستاد ودر سال پنجاه ویک عیسوی

کلاه پوش قیصر سپهبد کلان را با فوج بسیار جهة تسخیر انکلاند
تعین کردند سپهبد اکثر از اضلاع و نواع ملک انکلاند
بدست اورد رومیان در انجا قلاع و امصار تعمیر کردند و
استقامت کزیدند پس از ان وقت تا سال چهارصد و چهل و
هفت عیسوی ملک انکلاند در تصرف قیصران روم ماند
و در این عرصه ملک بغایت اباد شد و انکریزان و رومیان
با یکدیکر امیخته شدند بعد از ان پادشاهت روم قدیم از
انقلاب زمانه خراب شد و در تمام فرنک ملوک الطوایف
کردید و در انکلاند هفت پادشاه به سلطنت نشستند و
سالها همین طور بماند تا که در سال هفت صد و هشتاد
عیسوی اکبرت نام پادشاهان هفت کانه هر شیش سلاطین را
برانداخت و تمام ملک انکلاند را متصرف کشت و استقلال
یافت و خود را پادشاه انکلاند لقب کرد با شکوه و رونق
تمام ملکرانی کرد و سی و شیش سال سلطنت نمود و در سنه
هشت صد و بیست و سه عیسوی در کذشت و بعد از او پسر

کلانش

کلانش اتلولف پادشاه شد و نوزده سال سلطنت کرد و پسر
کلان او اتبالد دو سال سلطنت کرد و در کذشت و از او
عقب بماند و برادر او تلبرت بسلطنت رسید و پنج سال
ملک راند و نماند چون او را هم پسر نبود برادر دیکرش انلزد
پادشاه شد و در هشتصد و چهل و هشت عیسوی در کذشت
و بعد از فوت او پسر او کلانش الفرد جانشین او شد و پنجاه
یکسال با رونق تمام سلطنت نمود اکثر قواعد ملک تا اکنون
که جاریست ساخته و اختراع ان پادشاهست و بعد از فوت
او پسر کلان او در سنه هشت صد و نود و هشت عیسوی
او ورود پادشاه شد بیست و چهار سال ملک راند و نماند
و بعد از او اتلستان بر تخت نشست و پس از او مند و اورد
و اودی و ادکار و اتلرو یکی بعد از دیکری بسلطنت نشستند
و در کذشتند و بعد از اتلرو و اومند بر تخت نشست کنوت
پادشاه نمارک لشکر کشید و او را از ملک براند و خود بر تخت
انکلاند بنشست و پادشاه کشت اومند با اولاد و قبایل

خویش برجهاز سوار شده بملک والسن پناه کرفت وهمانجا
در کذشت ملک انکلاند از سنه یکهزار وچهل عیسوی او
در دین او ودرین اومند ملک انکلاند را از پادشاه تمارک
باز کرفت وپادشاه شد وبعد از او در دین پسرش پسر کلانش
پادشاه شد وپس از او پسرش هارلد که اخرین ملوک این طبقه
است پادشاه شد ودر عهد او در سال یکهزار وشصت و
شش عیسوی ولیام رئیس وحاکم مارماندی خروج کرده و
برهارلد ظفر یافت وباستقلال وبرونق تمام بیست ویکسال
سلطنت کرد وبعد از او پسر کلانش ولیام بر حکومت نشست
وسیزده سال پادشاهت کرد ودر شکار از زخم تیر یکی از
امرای خویش که برهوا انداخته بود خطا کرد وبر چشم او رسید
ولیام از زخم تیر بعد از یکدو ساعت در کذشت واولاد نداشت
برادر کوچک او هنری بسلطنت نشست سی وشش سال ملک
راند او نیز اولاد نداشت بعد از او هم شهره زاده اش استیفن
پادشاه شد ونوزده سال سلطنت کرد ودر کذشت وبعد از او

هنری

هنری دویم از خویش او بسلطنت نشست سی وپنج سال ملک
راند وبماند وبعد از او جاردبر تخت نشست واین پادشاه
بسیار جری وصاحب همت بود وفوجی برای دفع مسلمانان به
بین المقدس واصلاع شام برد وباصلاح الدین زدهای
صعب کرد وجاهای بسیار از او بکرفت واخر صلاح الدین
از او صلح خواست ودرمیان هردو پادشاه اشتی وموافقت
کردید وجاردر در سال یکهزار ویکصد ونود ودو عیسوی
از ملک شام بر ملک خود راجعت نمود وبرونق تمام پنج سال دیکر
پادشاهت کرد ودر کذشت ذکر مرتون وفتوت او در بعضی
تواریخ عرب در احوال صلاح الدین دیده ام بالجمله بعد از فوت
جاردد برادر کوچک او جانشین او شد وپادشاه کشت و
بغایت زاهد خشک بود چه خود را غلام پاپا میخواند وبسیا
چنانکرات سیر حاصل به نایبان داد وامرا ازین سبب رنجیده
وسرکش شدند وپادشاه ترسیده نایبان پاپا را از ملک خویش
بیرون کرد وانچه امرا خواستند قبول کرد هجده سال ملکرانی

کتابخانه
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۲۸

کرد و در گذشت و بعد از او پسرش هنری ثالث بسلطنت
نشست و او اخلاق حمیده داشت و بار و نفی تمام پنجاه و دو
سال راند و بماند و بعد از و پسرش ایدورد بر تخت نشست
و سی و پنج سال سلطنت کرد و در گذشت و او صاحب جوانمردی
و عالم و فاضل بود و در عهد او رعایا با آرام تمام زندگانی
کردند پس از او پسرش ایدورد ثانی بر جای پدر بسلطنت
نشست و بعد از چندی طبیعت او از حق و انصاف در گذشته
و بر کشتن امرا و رعایا از و ناخوش شده او را از سلطنت خلع
کردند و پسرش را که طفل بود و نام او نیز ایدورد بود بر جای
پدر نشانیدند و او پنجاه و یکسال پادشاهت کرد و ملک
بسیار از فرانسیسان گرفت و در تمام پادشاهان فرنگ
مشهور و نام او بود بعد از او نبیره اش ریچارد ثانی
صاحب تخت و تاج گردید اما مثل پدر و جد خویش نبود
یکی از خویشان او که نامش هنری بود بر و خروج کرد و ظفر
یافت و او را اسیر کرد و خود را پادشاه خواند و ملقب بهنری

چهارم گشت و چهل و هفت سال سلطنت نمود و در گذشت و
بعد از او پسرش هنری پنجم بر جای او نشست و ده سال
پادشاهی نمود و در گذشت و بعد از او پسرش امتا در سن شش
سالگی کارهای با نام کرد که دیگران بسالهای دراز نتوانند
کرد چند دیار فرانسیس را تمام در تصرف خود در آورد و بعد
از و هنری ششم که طفل شیرخواره بود در عمر نه ماه در گهواره
بسلطنت آرام گرفت و آنچه گفته اند که افسوس بران ملک که پادشاه
برای نیابت سلطنت در میان خود فساد انگیخته و با یکدیگر
جنگها کردند و پادشاه برای نیابت سلطنت در میان خود
گاه در دست این و گاه در دست آن عم و خال افتاد در این قضا
یا ملک فرانسیس از دست رفت و در ملک انگلاند فساد و
شورش بدید آمد اما با این همه انقلاب هنری سی و هشت
سال سلطنت نمود و در اخلال این احوال یکی از خویشان او
ایدورد نام بر او خروج کرد و او را اسیر ساخته بر تخت نشست
چون مغلوب بود پناه جستند و او با آن قاتل جنگ کرد و او را

بکشت و هنری برجای او پادشاه شد و خود را هنری هفتم
خواند و او ان پادشاهت کرخود را از ملکوفریب پاپا و پادریان
رهانید و سراز اطاعت ایشان باز زد و ریاست پاپا برانداخت
چنانچه تفصیل این قضایا در بیان احوال پاپا در ضمن روم
لکنه گذشت **القصه** هنری هشتم سی و شش سال بارونق
و عدالت تمام کرد و گذشت و بعد از او پسرش ایدورد به
سلطنت نشست و هفده سال ملک رانی و نماند و چون
او فرزند نداشت خواهرش پری نام بر تخت سلطنت نشست
و شش سال برباست پرداخت و بسوی عدم شتافت و چون
پری را پسر و دختر نبود لهذا خواهرش ایلز به سلطنت بمکث
کشت و چهل و هفت سال با داد و دهش و رونق تمام از
عقل و دانش و رعیت پروری سلطنت نمود و در عهد او
انکریزان اول مرتبه برای تجارت در هندوستان شتافتند
و در سنه **صورت** مسکن کرفتند و او پادشاه عالم و فاضل
و چند کتب بینی بر قواعد سلطنت و جهانداری تصنیف کرد

واورا هرچند امیران ملک جهت حصول فرزند بتزویج نمودن
عرض کردند کربا یکی از شاهزادکان فرنک منا کحه کند قبول
نکرد و کفت ملک من شوهر مدت چکونه شوهر دیکرکنم و اکثر
شوهر کنم فرصت برای انتظام امور سلطنت کجا خواهد بود
ایلز در سن هفتاد سال و از انجمله چهل و هفت سال سلطنت
کرد و در کذشت و بعد از ان جامض کردختر زاده هنری
هفتم بود بر تخت نشست و او نیز نیک بود و نیز بد و بادام
بیست و سه سال پادشاهت کرد و ایلچی پیش جهان کیر پادشا
با هدایای فرنک و خطوط دوستی فرستاد و درخواست
مکان عمارت تجار انکریز التماس او را قبول کرد و جای
در شهر صورت برای عمارت و سکونت انکریزان داد
چنانچه ذکر **در تاریخ** محمد قاسم فرشته در ضمن ملک میاد
مسطور است بعد از فوت جامض پسرش چارنس جانشین
پدر کردید و بیست و چهار سال پادشاهت کرد و در سال
اخیر جلوس او اکثر امرای نمک حرام در میان خود ها خیالها

بسته میگفتند که لکوکما مردم زیر فرمان یک کس بودن
خلاف حق است پس خروج کردند و پادشاه را گرفتند و
کشتند و همه اطفال و عیال اشهد را از ملک بیرون
کردند و خود مستولی شدند و اطفال پادشاه مقتول در
ملک فرانسیس پناه بردند تا بعد از ده سال مردمان ملک
از ظلم و جور امرای نمک حرام خداوند کش دنجیده متفق
گردیده خروج کردند و اطفال پادشاه مقتول را طلبیده
و پسر کلانش را که چارلس نام داشت بر تخت نشاندند
و امرای نمک حرام بعضی کشته شدند و برخی بر ملک
دیگر گریختند آن پادشاه نیک نهاد عیاش و طرب دوست
بود سی و پنج سال سلطنت بعیش کرد و در گذشت و
پسران از او باقی ماندند اما هیچ کس از بطن پادشاه بسکم
نبود لهذا بموجب ضابطه سلطنت برادر کوچک او
جامص بر سلطنت نشست او خوب پادشاهی بود
اما عیبی که داشت از ارتکاب ان سلطنت خود را از

دست

دست داد چه پیش از این مرقوم قلم شکسته کشته که پاپای
روم سلف خود را از دست چه پیش از این مرقوم قلم شکسته کشته
که پاپای روم سلف در اکثر ممالک مردم او را پیش رو
دین عیسوی میشمردند اختیار بسیار داشت حتی که اگر او را
از پادشاه ناخوش میشدند رعایای ملک بپاس خاطر پاپان
پادشاه بد سلوکی میکردند چون هنری پادشاه هشتم
پادشاه انگلیز بدفع تسلط و تظلم پاپا بسته بود و پاپا دریان پاپا
از ملک انگلاند بیرون کرده خود را قلمرو و خود خلیفه دین
مقرر نمود و این قضایا گذشت و چون تمام سلطنت هنری
هشتم در جنگ و جدل پاپا و پادشاهان کاتولیق و مطیع
پاپا بودند گذشت و بدستور ایام سلطنت هر دو دختر او
در دفع شر پاپا صرف شد چه در هر جنگ رفیقان پاپا خراب
و پایمال گردیدند و اخر از شرارت خود باز امدند در ایام
جامص اول و چارلس دویم مقدور نبود
که سر بفساد بردارند اما وقتیکه جامص ثانی که ذکر او حالا

بیان کرده میشود بر تخت برادر متوفی جلوس کرد امیدهای
پاپا و رفقای او باز از نو زنده و سرسبز شد چه جامض ثانی در
ایام پادشاهی زادگی خود از پادریان فریب خورده بمذهب
و دین پاپا گردید از این سبب امرای ملک با خود مصلحت کرده
پیش برادر و جارنص پادشاه فریاد بردند که جامض حالا
دین پاپا گزیده فکر اجرای آن در تمام ممالک دارد چون حضرت
پادشاه پسر شرعی ندارند که بعد از حضرت بر تخت نشیند جامض
وارث ملک است خدا داند که در عهد سلطنت چه فسادها
خواهد خواست و مردمان پاپا از دور پادشاه همدین خود مذهب
پاپا جاری کرده سر غرور خواهد برداشت و اگر پادشاه ایشانرا
حمایت کند تمام قواعد سلطنت خراب و ابتر گردد و مملکت
به ظلم پاپا باز گرفتار شود لهذا فکری باید اندیشید جارنص
پادشاه بر حال برادر خود بگریست و گفت شما آنچه مرا گفتید
پسندیده است اما جامض برادر منست و بعد از من بر جزا
و اولادش کسی دیگر وارث تاج و تخت نیست و دل نمیخواهد

که اورا

که اورا بنا بر متابعت پاپا از ملک بدر کنم اما تدبیری می اندیشم
که او هم پادشاه شود و قواعد سلطنت نیز از شر پاپا محفوظ ماند
چه اولاد جامض را بترتیب خود گیرم تا بر دین پدر خراب نشوند
و دیگر از جامض سوگند میگیرم و اگر او بعد از من پادشاه شود
متعرض دین کسی نشود و خدمات عمله بکسی که دین پاپا دارد
ندهد و چون جامض این را قبول کند و خود تنها بر دین پاپا
قایم ماند از دین یک شخص قواعد سلطنت ابتر نشود و بعد
او که اولادش به سلطنت خواهند رسید به طریق ما خواهند
رسید امرا تدبیر جارنص را به پسندیده اند و اولاد جامض را
بطور دین مملکت ترتیب دادند و نیز جامض سوگند خورد
که من تنها بر دین پاپا پرستش کنم و در باب دین و آئین بکسی
متعرض نشوم چون جارنص درگذشت جامض بر تخت نشست
و دو سال بر قرار خود قایم ماند کسی را تبدیل و آئین متعرض
نشد و در سال سیم از جلوس خود بگفته پاپا و پادریان فریب
خورده مزاجش بنوع دیگر متغیر گردید و هم در این اثنا از بطن

پادشاه بیکم پسری متولد شد و سوای این طفل او را پسر دیگر
در حیات نماند مگر دختر بودند که بموجب اقرار بر خلاف
دین پدر بترتیب یافته بودند و چون پادشاه زاده پیدا شد
امرا به جامض گفتند که بموجب اقرار شاهزاده را بما تسلیم کند
تا بر دین و آیین ملک او را ترتیب کنیم جامض برنجید و قبول
نکرد و خدمات عمده وزارت و غیره از ایشان انتزاع که
حالا به جز همدین وی بودند تفویض کرد و فرمود که حالا به
جز همدین ما کسی در خدمت ما نیامد و همچنین در مفصلات
بعضی نواحی و بلوک غیر همدین خود دیگری را نخواهم فرستاد
امرا چون این سخن بشنیدند متفکر گشتند و دل بر هلاک نهادند
برای دفع شر پادشاه باتفاق با یکدیگر در خفیه کمر بستند
چون خواستند که ولنا داماد پادشاه را به نیابت بر تخت
نشانند و شاهزاده نوبیدا را بدست آرند و بمردمان متدین
همدین ملک بسپارند تا تربیت کنند و هرگاه شاهزاده بسن
تمیز برسد او را پادشاه کنند و لیام شوهر کلان دختر جامض

باشارهٔ

باشارهٔ امرا خروج کرد در آن هنگام جامض خواست که با امرای
یاغی سازش کند و التماس آنها را قبول نماید امرا قبول نکردند
جامض ناچار شده پسر خود را همراه گرفت بی جنگ بر جهاز سوار
شده بملک فراسیسان گریخت دامادش ولیام بر تخت نشست پادشاه
جامض مکرر بر جهازهای بیشمار و فوج بسیار از پادشاه فراسیس
گرفته به جنگ داماد خویش آمد و منهزم بازگشت بالاخره لباس
زهد پوشیده در ملک فراسیس گوشه عزلت گزید و یازده پسر
برد و گذشت القصه بعد از جامض دامادش ولیام بنیابت
زوجه خویش که دختر جامض بود بر تخت سلطنت نشست
و او پادشاه با همت و شوکت و قواعد ملک داری و پرورش
رعایا سرآمد روزگار بود و برونق تمام سیزده سال سلطنت
کرد و او را اکثر فتوحات بر فراسیسان دست داد و در سال
یکهزار و هفتصد و یک عیسوی جهان فانی را بدرود کرد
و چون او را پسر نبود زوجه اش در حین حیات او ودیعت
حیات سپرده بود خواهر بیکم که دختر کوچک جامض بود

بر تخت نشست و نام ان بلکه ان و او زنی عاقله و نیک خصلت
بود و در عهد سلطنت او ملک را رونق بسیار شد و علما
و فضلا را بسیار پرورش میکرد و سیزده سال سلطنت کرد
و در سال یک هزار و هفتصد و چهار عیسوی در گذشت
و جارج که دخترزادهٔ جامض اولین بود بر تخت نشست و
در ابتدای سلطنت پسر جامض اخراجی که پدرش همراه
خود در ملک فراسیس برده بر دین و ائین پاپا کرده بود خروج
کرد و بی نیل مقصود ماند و خارج در سلطنت مستقل گشت
و در سال یکهزار و هفتصد و بیست و شش عیسوی که
دوازده سال از جلوس او گذشته بود و به عالم اخرت شتافت
بعد از او پسر بزرگ او جارج ثانی بر تخت نشست و سی و چهار
سال باستقلال سلطنت کرد و در سال یکهزار و هفتصد و
شصت عیسوی در گذشت و نبیرهٔ کلان که از پسر کلانش
بود و پدرش مرده بود بر تخت جد خویش بنشست و بلقب
جارج ثالث گردید و این پادشاه صاحب عدل و داد و رعیت

پرور

پرور و اکنون که یک هزار و هفت و صد و هشتاد و دو عیسوی
که مطابق سنه یکهزار یکصد و نود و شش هجری باشد سال
و بیست و دویم از جلوس جارج ثالث گذشته و در تصرف
این پادشاه سوای جزیرهٔ انگلاند که ملک اصلی و مسکن انگریزان
است ملکهای وسیع و اباد بسیار در هر بخش زمین است
چنانچه ذکر امصاریکه در امریقه اند بیان کرده شد و انچه در هندوستان
است بیان ان نیز به جای خودش گذشت امید از جناب عز
و جل دارد که ان پادشاه با عدل و باذل دوست نواز و دشمن
گداز را با رونق و شوکت تمام سالهای دراز در حفظ و امان
خود نگاه دارد پوشیده نماند که دوست یکرنگ شیخ الله یار
بلگرامی از من پرسید که کمپنی چه معنی دارد بنا بر ضیافت طبع
ایشان سطری چند در ان باب مینویسد که لفظ کمپنی بر زبان
انگریز عبارت از جماعت مردمان است و جمعیت خواه دو باشد
خواه صد باشند و کمپنی انگریز که بر اکثر بلاد هندوستان حکومت
دارند عبارت از گروه تجار است و اصل کمپنی همین است که

گذشت پس چند سوداگر کلان اموال و خزاین خود را بدست
چند کس برگزیده از زمرهٔ خویش که از بیع و شرای هندوستان
واقف بودند سپردند و از پادشاه انگریز فرمان گرفتند
که بجز از ایشان بطرف هندوستان کسی دیگر از انگریز برای
تجارت نرود و جهة حاصل کردن این فرمان چند لک سالیانه
روپیه به خزانهٔ پادشاه میرسانند و نیز رخصت یافتند که
در هندوستان هرجا که توانند قلعجات بسازند و سپاه برای
حفاظت انجا نگاهدارند و هر قدر ملک از هندوستان
از صلح یا جنگ بتصرف خود درارند مبلغ معهود به خزانهٔ پادشاه
انگریز رسانند چنانچه کمپنی انگریز اکنون که سنه یکهزار و یک
صد و نود و شش هجریست از مبئی و مندراج و ارکات و بنگاله
و بهار و غیره دیار هند را از پادشاه انگریز بسی و شش لک
روپیه سالانه اجاره کرده و زر معهود به خزانهٔ پادشاه
میرساند و دیگر مال تجارت هندوستان از هر جنس در
صد روپیه چهار روپیه بطریق محصول یعنی گمرک به خزانهٔ

پادشاه

پادشاه ادا مینماید بالجمله کمپنی یعنی گماشتهای خود را مع جهازات
و مال فرنگ و از نقد برای خرید و فروش بهندوستان فرستادند
و کمپنی انگریز در وقت سلطنت جهانگیر شاه در هندوستان
مقرر شده و از ان پادشاه چند عمارت برای گماشتگان خود در
بندر صورت یافتند و بعد باذن جهانگیر پادشاه از فرنگیان
پرتگیز گرفتند رفته رفته در مبئی و مندراج و دیگر بنادر هندوستان
کوهی ساختند و در خرید و فروش اشیاء فرنگ و هند مشغول
شدند و در عهد سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه
رخصت تعمیر کوهی در بنگاله یافتند چنانچه کلکته بنا نهادند
و تا که ناظمان هندوستان بایشان متعرض شدند و گماشتگان
کمپنی مثل دیگر تجار زر محصولات به خزانهٔ پادشاه هندوستان
میرسانیدند هنگامیکه چند صاحب صوبه دار ارکات و سراج
الدوله مهابت جنگ و علی وردی خان ناظم بنگاله بر ایشان
ظلم کردند ناچار برای حفاظت خود استغاثه بپادشاه انگریز
بردند و بامداد فوج شاهی مستظهر شده بر ارکات و کلکته متصرف

شدند و رفته رفته بر بنکاله و بهار تصرف کردند و قدم جرات

بیشتر نهادند تمام شد

کتاب مسمی باسکات

بعون الله

قاضی

الحاجات

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

کیفیت جمع مال کذاری وجمعیت وخلقت مملکت ایران بهشت

نشان بموجبی که در سنه یکهزار و یکصد و بیست و هشت هجری

در عهد پادشاه شهید شاه سلطان حسین صفوی باهتمام

میرزا محمد حسن مستوفی الممالک تخمین شده بود بنحریر میرسد

حدودی که در زمان سرحد ایران بوده بدینموال است اولا

سرحد زمین ایران از سواحل دریای فارس متصل کوه مبارک

که سمت ثانی او بلوچستان است نامند لیکن از این سمت کوه
مبارک به ساحل فارس تا نهایت زمین دورق تفصیل خلقت
این ساحل این است که از کنک الی ملتا و کنکون اصل نشینان
این مردم سه ذات مخلوطند اول ایرانیان ساحل نشین قدیم
ایران دویم بلوچستان که آمده سکونت نموده باین مردم مخلوط
شده اند سیم اعراب کوفه که بعد از خرابی کوفه درین بندرات
سکنا نموده اند چنانچه حالا این سه فرقه از یکدیگر تشخیص نمیشوند
و زبان تمام این بندرات مذکور عربی و پهلوی و بلوچی بهم
آمیخته است بلکه لباس آنها هم بدستور و جمیع بندرات فارس
بهمین قسم است که سه بندر که بزرگان آنها فرقه خواصی اند یکی
ابوشهر که از عرصه سه صد سال چند کس از اهل عمان از اعراب
بومهری آمده در بوشهر ساکن شده اند تا حال
میباشند دویم در کناوه که دو کس از قوم لر یکی حیای نام دویم
داوود نام سیم دورق که عرب چعبند و بنا بر شغل سپاه گری
چنانچه باید و شاید در خشکی از آنها در ازمنه سلف مفهوم

گردیده

گردیده لهذا بقدر سه لک خانه وار ایلات آورده در کوهستانهای
قریب به ساحل فارس ساکن نموده اند چنانچه ایلات مذکور
زنگنه و کرایلی و قشقائی و ممسنی است چنانچه احوالات آنها در
کل احوالات کل ایلات شامل نوشته خواهد شد ساحل دویم
در سرزمین ایران کناره دریای قلزم است از سمتی کنک روس
است و از سمتی زمین ایران است ابتدای این بندرات
که باب الابواب نیز گویند از اعمال آذربایجان و انتهای
آن فراز سرکه که از اعمال مازندران است و ساحل قلزم
در کناره زمین سه بیگلربیگی نشین است چنانچه اول آذربایجان
در بند و بادکوبه و سالیان دویم از گیلان زمین است چنانچه
انزلی بندری است از گیلان که بسالنوز ارس میباشد و مشهد
سر از اعمال مازندران انتهای کناره این دریاست اما خلقت
آذربایجان تابع اهل روم بوده اند اما بعضی از اهل تاریخ را
اعتقاد آنست که اصل آنها ترکان است قریب العهد اند که شامل
ایران شده اند و بمذهب تشیع داخل گردیده اند و بنا بر حفاظت

سرحد روس است اهل لزکی را که بقدر هشت لک خانه‌وارند
در کوهستانهای دربند و قبر ساکن نموده‌اند و از سمت
گیلان ایشاه سیون و ایل طالش و اکراد بقدر دو لک خانه‌وارند
در کنارهٔ دریا کوهستان جا داده‌اند در نواح مازندران
و نیز سواد کوه‌مان که بختیاری الاصلند میباشند چنانچه
اصل و نسب جمع مال گزاری و جمعیت خلقت هر طایفه را در
ضلع او نگارش خواهد یافت اما سرحد دشت و قپچاق
که ایلات کمان میباشند ایلات قاجار ساکند سرحد مذکور
از زمین ایران استراباد است اما سرحد ملک طوران همه‌جا
با ایرانیان نهایت جدل میداشته اند اما سرحد مرو و شاهجهان
است و نهایت سرحد که متصل داشت اتک و نوح ندوات
لهذا ایلات افشار کرد و جلایر و قجر افشار بقدر بیست و
چهار لک خانه‌وارند در این صحراها و کوهستانها از عهد
کیان الی صفویه اورده حما داده‌اند و از غزنین و کابل که سرحد
هندوستان است فرقهٔ افغان را که بقدر چهل لک خانه‌وارند

ساکن

ساکن نموده‌اند اما سرحد مملکت روم از جنب آذربایجان
جماعت قجر افشار از رومی در ایران داده‌اند و از جنب بغداد
و کرکوک و فرقهٔ جولان فرقهٔ اُزنکنه و لکزی و کروس و کلهر بقدر
هشت لک خانه‌وار جا داده‌اند چنانچه کیفیت این همه در ضلع
هر یک نوشته خواهد شد الحال بتفصیل ایلات می‌پردازد
اما ایلات دو فرقه‌اند ایرانی الاصل بیرونی و ایلات سکرونی
و ایندو طایفه مخلوط شده‌اند که در عهد کیان تا صفویه از ممالک
دیگر کوچانیده بایران آورده‌اند اول بشرح ایلات ایرانی الاصل
میپردازد که بزرگان اینها شهرها هم دارند و ایلات صحرانشین
در کوهستانها هم میباشند و این فرقه شش طایفه‌اند اول را ترکویند
یکصد و هفده جماعتند که میان چهار طایفهٔ بزرگ مخلوط شده‌اند طایفهٔ
اول را فیلی گویند سردار اینها حالا حسن خان فیلی است با توابع
سی و پنج لک خانه‌وار در عهد سلطان شهید با اهتمام مستوفی
الممالک نخعین شده بودند جای نشین حسین خان و اجداد او
خرم آباد است که از شهر قدیم ایرانند این طایفه با سایر هم قوم

مواصلت نمیکنند مگر بندرت جوانان خشرو و قوی هیکل و
بلند بالا و شجاع میباشند و تمام بالفعل در مذهب تشیع اند
از ایرانیان قدیمند و از ابتداء اسلام تا حال بندرت
بدرگاه پادشاهان سردار انها خاطر شده باشند و مالیاتی
هم نمیدهند مگر در سالی بیست راس اسب تازی نژاد
و دو صد قاطر و قلیلی تحایف بسرکار پادشاهان میرسانند
و حال هم بدستور است مگر هرگاه دشمنی از خارج دین رو نماید
انزمان با دوازده سوار و هر قدر پیاده بی الوفه تا زمان
جنگ میدهند از خرم اباد تا سه منزلی دار انسمت تا قریب
هویزه ایلات انها در کوه و صحرا ایلاق و قشلاق میدارند
طایفه دویم را لک و زند گویند و این طایفه هم جماعت
بسیار دارند از ایرانیان قدیمند و با غیر قوم وصلت نمیکنند
مگر بندرت و نام زند باین بر اینها نهاده اند که در عهد لهراسب
و گشتاسب که زردشت دعوی پیغمبری نمود کتابی اورد
که نام او زند است و گفت کتابی اسمانی است چون پادشاهان

مذکور

مذکور به او و کتاب او ایمان اورد خواستند که کتاب زند را
بفرقه اهل ایران سپارند که از ان فرقه در ایران شریف و صحیح
النسب تر نباشند به خوب و جهتر جستجو نمودند ازین فرقه
باین صفات کاملتر نیافتند لهذا بانها ان کتاب اسمانی فهمیده
خود را سپردند نام الطایفه هم با جماعت مخلوطه بخود که سی و
شش طایفه اند بقدر یک لک و پنجاه هزار خانه وار تخمین شده
بودند قلعه پریه قریب گزار محل نشیمن بزرگان انهاست محمد
کریم خان و محمد زکیخان و صادق خان هر سه برادر پسران
عشاق ازین طایفه زندند اکثر در کوهستان عراق تا قلمرو
علی شکر ییلاق و قشلاق این طایفه است همیشه سردار این طایفه
به حضور پادشاهان خدمتهای نمایان نموده اند و قدری
از اینها در ظل شاهی شامل عساکر فیروزی ماثر میبوده اند
چنانچه تا حال جمعی از انها شامل لشکر پادشاه میباشند نامه
نگار احد از بزرگان این طایفه شنیدم که میگفت باعث تفرقه
مایان محمد کریم خان و برادرانش شدند اگر اینها بدعوی سروری

سر بر نمی اورند بزرکان ایران از ماها بد مظنه نمی شدند
و مالکذاری ایلات اینها بسیار قلیل است در سالی ده
هزار تومان قدیم که دو لک روپیه بوده باشد در عهد
صفویه بوده و حال بسیار ویران و در اطراف ایران سر
کردان شده اند باین مقدار از انها در همه میکیرند طایفه
سیم را بختیاری میکویند شامل انها هم جماعت بسیارند
و ساکن عراقند از کوه کیلویه تا ده فرسخی اصفهان تا شو
شتر و ازین سمت بهبانون تمام کوهستانها و صحراها به
ییلاق و قشلاق انهاست بقدر بیست و دو لک خانه وار
در عهد سلطان شهید تخمین شده بود مالکذاری قلیلی
که نسبت به فیلی و لک زیاده تر است نزد بیکلربیکی اصفهان
میمانند دو سه سردار انها بملازمت درکاه پادشاهی
حاضر میباشند و بقدر ده هزار و پیاده اکثر اوقات
بی الوفه در رکاب پادشاهی میرسانند مردمان دلیر و جنکجو اند
چنانچه در عهد نادر شاه قلعه قندهار ادا و طلب بیورش

از افغان

از افغان کرفتند طایفه چهارم این فرقه را ممسنی کویند اکرچه
اینها هم از ایرانیان قدیمند لیکن بسیار مردم شریرند و دزد
و قطاع الطریقند دو لک خانه وار در عهد سلطان شهید
تخمین شده بودند مالکذاری اینها هم شامل مالیات فارس
به بیکلربیکی فارس میرسد چنانچه جمله فرقه لران بقدر شصت
لک و پنجاه هزار خانه وار تخمین نموده اند و تمام این فرقه لر
بمذهب تشیع اند فرقه دویم از ایلات ایران که قدیمند فرقه
کروس و کلهر و مکری اند و بوش و باش انها از نواحی همدان
تا بسرحد مراغه که زمین اذربایجان است ساکن میباشند
طایفه بسیار شامل ایشان هستند لیکن سردار کل یکی از
مکری چنانچه خسرو خان نام اوست و یکی از کروس که محمد
حسین خان نام اوست بقدر هفت لک خانه وار این طایفه را
در عهد شاه شهید تخمین نموده چنانچه سنه و اردلان و
اکندران و سفر شهرهاست که در دست این دو فرقه میباشد
تا امروز بقدر یک ربع ایشان بمذهب اهل تسنن اند مالیات

پادشاهی قرار واقعی میدهند در عراق و فارس ایلات قدیم
ایرانی الاصل همین قدرند اما فرقه سیم در خراسان از
ایلات قدیم خراسانی الاصل یکی فرقه کروند که انها هم یک
صد و چهار جماعت مخلوطند به چهار طایفه بزرگ منقسمند
یکی از ان چهار طایفه زعفران لوست که بالفعل سردار انها
ممش خان نام دارد و قلعه چناران در تصرف انهاست جمیع
کوهستان اخلوند ییلاقات و قشلاق ایشان است بقدر
یکصد و هشتاد هزار خانه وارند و در زمان سلطان شهید
تخمین شده اند همه جوانان خوش رو و بلند قامت و قوی
هیکل و دلیر و لشکر ایشان تمام سواره میباشند و یکصد
کس از این سواره را با هزار سوار دیگر قوم برابر دانسته اند
و در جنگلها تفنگ بر نمیدارند و میگویند جنگ تفنگ جنگ
مردان نیست چرا که زنی میتواند که مردی را که با صد سوار مقابل
باشد از گلوله جانش بستاند و توپ هم برای قلعه شکنی است
و از این قسم جنگ کردن حیله و ریست چنانکه جنگ انها از نیزه

وشمشیر

وشمشیر و قلیلی از انها تیر و کمان هم استعمال مینمایند و طایفه
دویم از فرقه کرد را استدافلو گویند و حالا سردار ایشان
امیر گونه خان است و جنوشان در تصرف اوست و جماعت
بسیار در طایفه ان مخلوطند بقدر یازده لک خانه در عهد
سلطان شهید تخمین شده اند و ایلات در مجریک لوح و نرد
در صحرا و کوهستان ییلاق و قشلاق مینمایند پدر امیر گونه
خان محمد حسین خان بود که از مادر شاه یاغی بود که نادر
شاه بدفع او میرفت که در راه کشته شد طایفه سیم از کرافلو
گویند و سردار انها ابراهیم خان ولد شاه دری خان است
و قلعه انها زادکان است و ایل مذکور از زادکان تا کوههای
کلات به ییلاق و قشلاق مینمایند جمعیت ایشان بقدر چهار
لک خانه وار در عهد شاه شهید تخمین شده بودند طایفه
چهارم دوانلو گویند سردار انها اسکندر خان است ایل مذکور
با نواح جاجرم ییلاق و قشلاق مینمایند جمله فرق مذکور
در ان قدر نوزده لک تخمین نموده بودند همه جوانان قوی

هیکل و هنرور در عهد نادرشاه تا حال مالگذاری کرده اند
فرقه چهارم از ایلات قدیم ایرانی الاصل سکنه حدود سی
طایفه جلائرند و قلعه کلات در تصرف رؤسای انهاست
و بقدر یک لک خانه تخمین شده بودند ییلاق و قشلاق
ایل است تا نواح مرو شاهجان است و جمیع ان کوهستانها
در تصرف انها است فرقه پنجم از ایلات ایرانی الاصل
ایل فراهید که انها بقدر یک لک خانه وار تخمین شده اند
بالفعل سردار ایشان عیسی خان نام دارد و در تربت ساکن
است اهل او از تربت تا جام دلنگر ییلاق قشلاق مینمایند
فرقه ششم از ایلات قدیم ایرانی را جلائی گویند و بالفعل
سردار انها حسن خان نام دارد اینها هم بقدر سی هزار خانه
وار تخمین شده بودند چنانچه مجموع قدیم ایلات ایرانیان را
هشتاد و هشت لک هشتاد هزار خانه وار تخمین نموده اند
تفصیل ایلاتی که از خارج مملکت ایران از عهد پادشاه
کیان تا صفویه بایران اورده اند و در سرحدها جا داده اند

نگاشته

نگاشته میشود و این فرقه دو طایفه اند یکی عرب و دیگر ترکان
فرقه ترکان یکصد و بیست جماعتند که مخلوط شش طایفه اول
افشارند شاملو و قرخلو و اتلو جماعتیند که شامل افشارند
این طایفه در خراسان شهر طوس قدیم در تصرف انها و در
اذربایجان شهر رومی را متصرفند و بسیاری هم در اطراف
ایران پراکنده اند جمعیت ایشان بقدر دو لک خانه وار تخمین
شده بود جماعت دیگر هستند که انها را ومیلی گویند انها هم
شامل افشار و در طایفه انها بوده اند لیکن حالا شامل نشابور
و خری و سلماس شهرهای انهاست و جمعیت ایشان بقدر
یک لک خانه وارند که مجموع افشار را باین جماعت سه لک
خانه وار تخمین نموده اند طایفه دویم از اجله ترکان قاجار
و قجر افشارند که از اعاظم این طایفه اند و استراباد و ابروان
و مرو شاهجان میباشند جمعیت ایشان هم دو لک خانه وار تخمین شده
بوده است طایفه سیم را شقاقی بقدر دو لک خانه وار
تخمین شده اند و ایشان از حدود اذربایجان تا حدود گیلان

بیلاق و قشلاق مینمایند و سردار ایشان در این زمان محمد
صادق خان است **طایفه** چهارم دونکه اند و اعاظم
ایشان در کرمان شاهان همان نواحی میباشند و بقدر دو
لک خانه و اند و نام سردار ایشان الله قلیخان بود و **طایفه**
پنجم قراکوزلوست و شامل اوهم چند طایفهٔ دیگر هستند مع
جماعت دیگر که شامل ایشانند یک لک خانه وار تحقیق شده اند
سردار انها بالفعل نصرالله خان و محمد حسینخان اند قلعهٔ
کبونر اهلک و شهر همدان در تصرف انهاست و ایلات انها
از نواحی همدان تا برو جرد و ملایر و بیلاق مینمایند **طایفه**
ششم شاه سیونند و انها هم چند جماعتند بعضی در نارین
و کوهستان و بنادرات جمعی در میان اذربایجان و گیلان
نام سردار ایشان علیخان و رضاقلی خان بود و جمعیت انها
در هر دو موضع بقدر دو لک خانه تخمین شده فوتمر عرب نیز
شش طایفه اند **اول** در دورق و جمعیت بقدر یک لک خانه
وار تخمین شده اند **طایفهٔ دویم** موالی هویزه با ایلات

عرب کرد و انجا تا حوالی بغداد بیلاق و قشلاق مینمایند و چندین
جماعتند اشهر انها دل حماد و بنی شمپر ند و بقدر دو لک
بیست هزار خانه وار تخمین شده **طایفه** سیم در فارس
مابین اصفهان و شیراز و بزدایل عرب بیلاق و قشلاق
مینمایند چون بسیار طایفه مخلوطند نام معنی ندارد مگر بقدر
چهل دهات بزرگ و قلعها در تصرف دارند **طایفه**
چهارم در خراسان عرب بیش مست گویند بقدر دو لک خانه
وار تخمین شده اند شهرهائی که در تصرف انهاست اکثر
از قراهای ترشیز و بیشتر از قانیات سردار انها مصطفیخان
و امیر علیخان دارد و **طایفه** پنجم را عرب زنگوئی نامند بقدر
یک لک خانه وار تخمین شده اند شهر طبس در تصرف انهاست
و حالا نام سردار انها امیر حسن خان است **طایفه** ششم
عرب عمری نامند و بقدر ده هزار خانه وار تخمین شده اند
محل سکنای انها خانه خودی و قدری از سرخس محال خراسان
و ترشیز دیگر از ازاک قشقائی است که چند طایفه میباشد خلج

وانیا قلو و نفر و بهارلو و باصری و عرب و چهارده چریک
خوانده میشود ییلاق و قشلاق انها از بندر عباسی است
الا کندمان عراق است تخمین ده دوازده هزار خانوار
هستند هفده ملوک از بلوکات فارس در تصرف ایلخانی
دارند و بزرگ و سردار انها این زمان جانی خان ایلخانی است
پدر بر پدر ایلخانی ایلات فارس بوده است کل ایلات فارس
از ترک و عرب در تحت ایشان بوده است چنانچه اتراک و عرب
که در ایران زمین ساکنند الحال تمام بمذهب تشیع اند
و هر دو فرق بقدر بیست و دو لک و سی هزار خانه وار
تخمین شده اند و مجموع ایلات ایران سوای لزکی و افاغنه
هرات و قندهار و کابل یک کرور تخمین نموده اند و جمیع ایل
افغان در چهل و دو لک خانه وار تخمین شده اند که مجموع
بالتمام و کمال ایلات ایرانی الاصل و الفرع یک کرور و شصت و
یک و ده هزار وار در عهد سلطان شهید تخمین نموده اند
و در ذکر جمع مال گذاری شهرهای مملکت ایران همه تفصیل

خلقیکه

تومان جمع مالگذاری ایشان بوده است که یک کرور بیست
لک روپیه میشود و جمعیت خلقت سوای ایلات کرد افغان
و غیره هشتاد و چهار لک خانه وار تخمین شده اهواز با توابع
او هفتاد هزار تومان که چهارده لک روپیه میشود و جمع مال
گذاری نوشته اند و چهار لک و هشت هزار وار تخمین شده اند
ایلات عرب و قشقائی و غیره چنانچه مالگذاری جمع ایران سوای
ملک ارمن یعنی گرجستان در آن زمان انهم شامل ایران بوده پنج
کرور و نود لک و شش هزار روپیه بحساب هند میبوده است
و خلقت ایران انچه در ان زمان تخمین شده است یک کرور و شصت و
یک لک و ده هزار خانه وار ایلات و دو کرور و هشتاد و دو
لک و نود هزار خانه وار مردمان شهری و دهی تخمین شده که
مجموع خلقت چهار کرور و چهل و چهار لک خانه وار تخمین شده اند
چنانچه خانه واری پنج نفر تخمین نموده اند که جمله خلقت
بیست و دو کرور و بیست لک در عهد سلطان شهید تخمین
تخمین شده این تخمین از مرد و زن صغیر و کبیر است تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

کیفیت مجملی از احوال و اوضاع ولایت یورپ کر فرنکستان
باشد از قرار تحریر صحی کر در سال هزار و دو صد و پنجاه
و پنج هجری عالیجاه حسین خان اجودان باشی کر بسفارت
بدولت فرانسه رفته بود اورده نجوی است کر تحریر یافته

اما بعد دول فرنکستان سی و چهار دولت اند

خلقبکر در زمان سلطان شهید تخمین شده کر در ازمان
مالکذاری الهنا بر خزانه عامره پادشاهی میرسیده است اول
مملکت عراق عجم بمع کاشان و قزوین و قم و توابع ان همر جمع مال
کذاری عراق با توابع مذکور و ایلات چهار صد و سی هزار
تومان بر و پیه دو مثقال و نیم بوده بر و پیه و حساب هند
هشتاد و شش لک و پیه میشود سوای ایلات عراق خلف
شهرهای و دهات بیست و هفت لک و پیه خانه وار دران
زمین تخمین شده بوده است و تمام فارس بمع بندرات و نیز
کر شامل فارس بوده بمع مالکذاری ایلات فارس چهار صد
هزار تومان کر هشتاد لک و پیه میشود جمع مالکذاری
بوده و خلقت این همر از شهر و دیهات و ایلات سی و یک
لک خانه وار تخمین شده بوده است مازندران با توابع بمع
دماوند دویست هزار تومان کر چهل لک و پیه باشد جمع
مالکذاری ایشان بوده است و بیست و دو لک و پنجاه هزار
خانه وار خلقت انسر زمین تخمین شده اند کیلانات جمیعًا

سیصد هزار و سه صد تومان جمع مالکناری ایشان بود
که هفت لک و شیش هزار روپیه بوده باشد و خلقت
ان سرزمین را سی لک خانه وار تخمین نموده اند قلمرو علی
شکر یعنی غیر عراق که همدان و توابع او بوده باشد دران
زمان بیکلربیکی تا سه منزلی بغداد که بند علیست در زیر
حکم داشته کرمان شهان و سنه اردلان و لهنارند همگی
در تصرف و ضبط او بوده چنانکه مالکناری این هر چهار
صد و پنجاه هزار تومان بوده که نود لک روپیه میشود
وجمعیت و خلقت ایشان را بیست و هشت لک روپیه و هشتاد
هزار خانه وار تخمین نموده و از دربانیجان تا دربند جمیع
شهرها و قصبه های ایشانرا مبلغ پانصد هزار تومان
مالکناری ایشان بوده و پنجاه و سه لک خانه وار تخمین
خلقت ایشان شده بوده است خراسان از کرمان و سیستان
تا کابل و غزنین جمع مالکناری ایشان اگرچه سه بیکلربیکی
نشین است لاکن بیکجا حساب شده پانصد شیصد هزار

تومان

ملک روسیه باضافه ولایاتی که از دولت ایران و روم و ملک
لر تصرف کرده اند

وسعت ملک مملکت روس یک ملیان و پانصد و سی پنج
هزار و هفتصد میل است

نفوس آدمی پنجاه و شیش ملیان و پانصد هزار نفر هر میلی سی و
هفت نفر میرسد که ساکن شوند

مالیات دیوانی چهارصد و سی و چهار ملیان فرنکی

قرص دولتی یک ملیار و پانصد و هفتاد و پنج ملیون فرنکی

شش نظام وعده ها از سواره و پیاده هفتصد و ده هزار نفر

ولایات

سواره	پیاده	حاکم نشین
		[illegible]
قلعهٔ بزرگ		بندرات
[illegible]		[illegible]

جهازات جنگی و تجارتی دو عمد و یک صد و هفتاد و نه قروند

کشتی و سودلین	فرقت	جنگی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
تجارتی		تجاری
[illegible]		[illegible]

حدود

حدود اربعه اتادلی و قراند دنکیز و ملک دولت عالی و ملک دولت نمی شرقاً

و لله

متصرفی ال عثمان در اول دولت سلطان عبد المجید خان قبل از انکه ولایات شامات و جهاز را از تصرف جناب محمد علی پادشاه مصری بیرون اورده ضبط نماید

حدود اربعه شرقاً دریای محیط غرباً ملک اتادولی و بحر شمالاً درست معلوم شده است

وسعت ملک چهار صد و هفتاد و هفت هزار میل

ولایات محمد علی پاشا سیصد و شصت و هفت هزار میل

ساب یکصد و ده هزار میل

نفوس هفده ملیان نفر

ولایات محمد علی پاشا شیش ملیان

ساب هفت ملیون نفر است مالیان

ولایات محمد پاشا یکصد ملیان فرنک

قشون محمد علی پاشا یکصد هزار نفر

ساب دویست هزار نفر جمعیت شهر اسلامبول

هفتصد هزار نفر

شهر مصر دویست و هفتاد هزار نفر

ولایات

ولایات حاکم نشین محمد علی پاشا سی و یک قطعه

کثی دلو دلین سب نه فروند کثی فرفت

پروسیه صحیح نه است

وسعت مملکت پروس دوازده ملیون و یکصد و چهار هزار نفر

نفوس انسانی هشتاد هزار و چهار صد و پنجاه میل است

مالیات دیوانی دو صد و پانزده ملیون فرنکی

قرض دولتی دولتی هشتصد و بیست و شیش ملیون و شیش صد و

هشتاد هزار فرنکی

قشون سواره و پیاده یکصد و نود و نه تمدر چهار صد و پنجاه نفر

ولایات حاکم نشین یکصد و نود و نه هفت قلعه بسادر ترارد

حدود اربعه ملک دولت روسیه و ملک ولایت له و ملک
ولایت کراکوی شرقا ملک دولت فروند وک بلکترغ اسرش
و بحر مالشک غربا ملک دولت له و ملک دولت نمسر و
ملک دولت مکس جنوبا ملک دولت هنور و ملک دولت
ادک برنسویک شمالا

ستیم دولت سردانیا است وسعت ملک است
یکهزار میل است

نفوس چهار ملیون و سیصد نفر بهر میل میرسد دویست
پنج نفر

مالیات هفتاد ملیون فرنک

قرض دولتی یکصد ملیون فرنک

قشون چهل و چهار هزار هشتصد و پنجاه و هفت نفر

کشتی جنگی دولتی و تجارتی یکهزار و پانصد دوازده فروند نیقصل

کشتی سودلین دو فروند

کشتی فرقت سه فروند کشتی کوچک جنگی هفت فروند

کشتی تجارتی یکهزار و پانصد فروند

حدود اربعه

طرف شرق ممالك تمی — طرف مغرب دولت فرانسه

طرف جنوب دریا — طرف شمال دولت سویس

چهارم دولت اسپانیا — وسعت ملك
یکصد و هفت هزار و چهار صد میل

نفوس سیزده ملیان هفصد هزار نفر بهر میل حصه میرسد
که نود عاتمد یکصد و یك نفر

مالیات یکصد و هفتاد و هشت ملیون فرنك

قشون

قشون نود هزار نفر

قرض دولتی معلوم نشد — کشتی جنکی دولتی
و بخارلی دویست و شصت شیش قروند

کشتی و سودلین ده قروند

کشتی فرقت شانزده قروند

کشتی کوچك جنکی دویست و ده قروند

حدود اربعه — طرف شرقی دریا

طرف غربی ملك دولت یوریقال

طرف جنوبی دریای محیط

طرف شمالی دریای اتلان

پنجم دولت پورتغال وسعت ملک بیست نه هزار ویکصد
پنجاه میل

نفوس سه ملیون ویک کرور سی هزار نفر هر میلی میرسد
یکصد وبیست ویکنفر

مالیات پنجاه چهار ملیون فرنک

فرص دولتی یکصد وشصت هزار ملیون فرنک

فرون

قشون بیست ونه هزار وشیئصد چهل وپنج نفر

کشتی جنگی وبخاری دولتی دویست ونود ونه فروند

کشتی وسوداین چهار فروند

کشتی فرقت شیش فروند

کشتی کوچک جنگی سی ودو فروند

کشتی بخاری دویست وپنجاه فوندست

حدود اربعه طرف مشرق وطرف شمال دولت اسپانیا وبلاد
قلیل طرف جنوب ومغرب کل دریا

ششم دولت بلجیک وسعت ملک هشت هزار و دویست و پنجاه میل

نفوس سه ملیان و یک کرور شصت هزار نفر هر میل چهارصد و پنجاه سه نفر میرسد کر توقف نماید

مالیات نود ملیون فرنک

قرض دولتی هشتاد هزار و چهار ملیون فرنک

فشون چهل و هفت هزار نفر

کشتی ندارد — حدود اربعه

طرف غربی شرقی ولایت روسیه — طرف غرب دولت مانور

طرف جنوب دولت نمی

طرف شمالی دولت استرلیس است

هفتم دولت نیل و دولت ناملکر هر یک بیشتر دولت علیحده بوده اند

وسعت ملک سی و یک هزار چهارصد و شصت میل

نفوس هفت ملیون و هفصد و سی هزار نفر هر میل میرسد دویست شش نفر رسد

مالیات یکصد و ده ملیون فرنک

قرض دولتی پانصد ملیون فرنک

قشون پنجاه و یکهزار و پانصد و ده نفر

کشتی جنگی دولتی و تجارتی پانصد و
پانزده فروند

کشتی سودلین دو فروند

بندر و کوچک یازده فروند

کشتی تجارتی پانصد فروند

سورد

حدود اربعه دریای یونان شرقا

ممالک دولت پاپ غربا

دریای یونان جنوبا

ملک دولت پاپ شمالا

هشتم دولت توسقان وسعت ملک شش هزار و سیصد
بیست و چهار کیلومتر هزار میل

نفوس دو کرور و دویست و هفتاد و پنج نفر

هر میل مربع دویست نفر

مالیات هفده ملیون فرنک

قشون چهار هزار کشتی کوردیت یک فروند

حدود اربعه ملک دولت پاپ شر ملک دولت لکشر غربا

بحر محیط جنوبا ملک دولت تردن و ملک
دولت پاپ شمالا

نهم دولت دانیمارک که در خشکی واقع شده است کشتی و صحیح شده است
و اسکله ندارد

وسعت ملک شانزده هزار و پانصد میل است

نفوس

نفوس دو ملیون هر میل میرسد یکصد و نوزده نفر

مالیات سی و سه ملیون فرنک

قشون سی هزار و هشتصد و سی هشت نفر

قرض دولتی دویست و هشتاد ملیون فرنک

حدود اربعه طرف شرقی دریای فادسفا

طرف غربی دریای هانور طرف جنوبی دولت هانور

طرف شمالی دریای محیط

دهم دولت شویت که در خشکی واقع است کشتی و سلکه
ندارد وسعت ملک یکصد و بیست و هفت هزار میل

نفوس دو ملیون و هفتصد هزار نفر هر میل مربع بیست
و نفر

مالیات چهل و یک ملیون فرنک

قرض دولتی پنجاه و چهار ملیون فرنک

قشون سی و سه هزار دویست و نفر

حدود اربعه طرف شرق

دولت

دولت لاپون و دریای پالنک

طرف مغرب دریای اسفاجارک

طرف جنوب دریای کانیفا

طرف شمال دریای ازکنق است

یازدهم دولت قلمک وسعت ملک نه هزار و
هفصد و هشتاد میل

نفوس دو ملیون و یک کرور پنجاه و هشت هزار نفر
و در هر میل دویست و شصت و دو نفر متوقف میشود

مالیات هشتاد و پنج ملیون

قرص دولتی یکصد ملیون فرنك — قشون بیست و شش هزار نفر

کشتی جنکی دولتی و تجارتی یکهزار یکصد و یك فروند

کشتی و سودلین دوازده فروند

کشتی فرقت سی و سه فروند — کشتی بزرك و کوچك جنکی پنجاه و شش فروند

کشتی تجارتی هزار فروند

حدود

حدود اربعه طرف مشرق دریای هانور و ملك دولت پروس

طرف مغرب ملك دولت بلحقا

طرف جنوب دریای تور

طرف شمال دریای تور است

دول کوچك پانزده دولت اوست به توضل

اول دولت لك

دویم مونکو — سیم دولت پارم

چهارم دولت مودنه شوارس رغ

پنجم دولت سونه دهوزن

ششم دولت سب دیست موله

هفتم دولت پشت شوا بزرك

بزرك هشتم دولت والداك

نهم دولت هوهن ردلرن

دهم دولت فرنك قورت

یازدهم دولت برم

دوازدهم

دوازدهم دولت من تورك

سیزدهم دولت لوبك

چهاردهم دولت سکس است

قسم دویم دولتهای ازیه

که جماعت عثمانیه اتادولی و اهل ایران اسیا کویند بیست

دولت است

اول دولت چین وسعت ملك چهار ملیون هفصد میل

نفوس یکصد و هفتاد ملیون نفر است بهر میلی بیست و

دو نفر میرسد

مالیات هفصد و هشتاد ملیون فرنک

نفوس هفصد و چهارده هزار نفر

جمعیت شهر بکس که پای تخت اهالی است یک ملیون
و سیصد هزار نفر

ولایت حاکم نشین معظم شهرش دیوار قلعه شهر بکس
والسبار بسیار عریض است که عمر تبه که در سر دیوار
اسب میدوانند

حدود اربعه ممالک ترکستان و یوضل از ولایات روسیه
و دریای شرقی

دولت انام و دولت صیام و دولت سیال و بوضل از ممالک

هند

هندوستان غربی

ممالک ترکستان و ولایت بیخ حنوبی

بحر محیط شمالی دویم دولت انام هندوستان
غیر منصرفی انکلیس وسعت ملک دویست و ده هزار میل

نفوس بیست و پنج ملیون فرنک

مالیات دویست و پنجاه ملیون فرنک

نفوس یکصد و بیست هزار نفر

جمعیت پای تخت اهالی که هر سال میسوزد و از نو تعمیر
میکنند یک ملیان و سیصد هزار نفر

حدود اربعه جزیرهٔ نزافانی من جزایر ممالک سی لبان

ویوضل از جزایر قودیل متصرفی دولت روسیه شرقا

بحر محیط بالتمام غربا

بوغاز فوده وبحر زالون ویوضل از ولایات بلورنای جنوبا

دریای توشن هالی متصرفی دولت چین شمالا

چهارم دولت صیام وسعت ملک یکصد و پنجاه و دو هزار

میل

نفوس سه ملیون و شیش صد هزار تومان نفر هر میل

میرسد بیست و چهار نفر

مالیات

مالیات هشتاد ملیون فرنک است

قشون سی هزار نفر پیاده تخمینا که سر ربع

ان رعیت چین است نود هزار نفر

کشتی تجارتی پانصد دره فرونده

حدود اربعه ولایت دولت چین شرقا

رودخانهٔ مشهور دیلون غربا

املاک ولایت بالدکر جنوبا

ممالک برمان شمالا

پنجم دولت برهمان من ممالک هند وستان که از املاک
ولایت خود بوصل رابدولت انکلیس واگذاشته مصالحه
نکرده اند وسعت ملک یکصد و پنجاه و سه هزار میل

نفوس سه ملیون و هفصد هزار نفر هر میل میرسد که تقریبا
نماید بیست چهار نفر

مالیات چهل و پنج ملیان فرنک

قشون سی و سه هزار نفر بشمر اوها

پای تخت الهابنجاه هزار نفر

حدود اربعه ولایت اسلام متصرف دولت انکلیس

املاک دولت صبا مرو دولت انکلیس غربا

دریای بنگاله جنوبا

دولت زردکان شمالا

ششم دولت پنال من ممالک هند وستان که تابع دولت
انکلیس است از اهل خود فرما نفرما دارند وسعت
ملک چهل هزار میل

نفوس پنج کرور نفر هر میل شصت و سه نفر میرسد

مالیات سیزده ملیون فرنک

قشون هفده هزار نفر جمعیت شهر کناند وکرپای تخت
اهناست بیست هزار نفر

حدود اربعه ممالک دولت چین شرقا

ممالک سکن غربا

ممالک هندوستان متصرفی دولت انکلیس جنوبا وشرقا

هفتم دولت سندیه وسعت ملک وولایت بیست ونه هزار
هفصد وشصت میل

نفوس

نفوس چهار ملیون هر میل میرسد یکصد وچهار نفر

مالیات بیست شش ملیون فرنک

قشون بیست هزار نفر شهر اوجین پای تخت اهناست صد
هزار نفر حدود اربعه کل ممالک هندوستان متصرفی
دولت انکلیس

هشتم دولت لاهوریه وسعت ملک یکصد وسی هزار میل

نفوس هشت ملیون نفر هر میل میرسد کر توقف نماند
شصت ودو هزار نفر

مالیات هفتاد ملیون فرنک

قشون شصت هزار نفر شهر لاهور که پای تخت انهااست
یکصد هزار نفر

حدود اربعه دولت کابل شرقا

ممالک هندوستان متصرفی دولت انکلیس غربا

ممالک سندیه دلوختن از ولایات هندوستان متصرفی
دولت انکلیس جنوبًا

ولایت کابل و بلوچستان شمالا

نهم دولت سندی وسعت ملک چهل هزار میل

نفوس

نفوس دو کرور بهر میل میرسد بیست و پنج نفر

مالیات سیزده ملیون فرنک

قشون پنجاه هزار نفر شهر حیدرآباد پای تخت انهااست
بیست هزار نفر

حدود اربعه ممالک بلوچستان و لاهور شرقا

ممالک هندوستان و دریا غربا و جنوبًا

ولایات بلوچستان شمالا

دهم و یازدهم دولت کابل و قندهار وسعت ملک یکصد و ده

هزار میل

نفوس چهار ملیون و دویست هزار نفر

قشون یکصد و پنجاه هزار نفر

شهر قندهار صد هزار نفر

حدود اربعه دولت ایران و ترکستان شرقا و شمالا
دولت لاهور غربا

دولت لاهور و بلوچستان جنوبا

دوازدهم ولایت هرات که حدود اربعه از او و ضبح حدود
اربعه نوشته اند وسعت ملک پنجاه هزار میل

نفوس

نفوس سه کرور نفر بهر میل میرسد سی نفر

مالیات هشت ملیون فرنک

قشون هشت هزار نفر شهر هرات صد هزار نفر

سیزدهم دولت بخارا مع توابع ممالک ترکستان که در اینجا
بسیار اسیر میفروشند

وسعت ملک شصت هزار میل

نفوس پنج کرور بهر میل میرسد چهل و دو نفر

مالیات دوازده هزار ملیون فرنک

قشون بیست و پنج هزار نفر

شهر بخارا صد هزار نفر

حدود اربعه ولایت دولت دو سیه شمالا

ولایت کابل و قندهار و لار و ایران جنوبًا

چهاردهم دولت خیوه وسعت ملک یکصد و ده هزار میل

نفوس دو کرور میل میرسد هفت نفر

قشون صد هزار نفر شهر خیوه شش هزار نفر

پانزدهم دولت خوقند وسعت ملک پنجاه و شش هزار میل

نفوس یک ملیون هر میل میرسد هفده نفر

قشون شصت هزار نفر

شانزدهم امامات مسنط وسعت ملک چهل هزار میل

نفوس سه کرور هزار نفر هر میل میرسد چهل و یکنفر

مالیات چهار ملیون فرنک

قشون دو هزار و پانصد نفر

قشون هفدهم امامات بمن وسعت ملک چهل هزار میل

نفوس پنج کرور بهر میل میرسد

شصت و سه نفر

مالیات دوازده هزار ملیون فرنک

قشون پنج هزار نفر

هیجدهم دولت عثمانیه بانضمام ولایات بمتصرفی محمد علی پاشاه که در ضمن کتاب نوشته شد

بیستم دولت ایران وسعت ملک سیصد و بیست و هشت هزار میل

نفوس نه ملیون نفر بهر میل میرسد بیست و شش نفر

مالیات هشتاد ملیون فرنک

قشون هشتاد هزار نفر

شهر طهران که پای تخت است یکصد و سی هزار نفر

ولایات بزرگ حاکم نشین دوازده قطعه

حدود اربعه املاک دولت روسیه بهر حضرو بیومتن از ولایات ترکستان وخیوه وبخاری شرقا

دریای فارس و دریای عمان خبوبا

ممالک دولت عثمانیه عربیا

ولایت بلوچستان شمالا

قسم ششم عربستان و یوضل از ممالک هندوستان دولت
های عربستان کریوضل در تصرف پاشاهان خود و برخ
در تصرف دولتهای دیگر امده از قدر یوضل میباشد

ولایاتی که در تصرف همامان عرب بوده دولت دیگر
براهنا تصرف بنا بوده است بازده ولایت و دولت میباشد

اول دولت ماروك یعنی ممالک قس وسعت ملک

یکصد

یکصد وسی هزار میل

نفوس شش ملیون نفر هر میل میرسد چهل و شش ملیون

مالیات بیست و دو ملیون فرنک

قشون بیست و شش هزار نفر

مالیات بیست و دو ملیان فرنک

قشون بیست بیست و شش هزار نفر

ماروك پای تخت انها است

دویم دولت بونیسی وسعت ملک چهل هزار میل

نفوس دو کرور و هشتاد هزار نفر هر میل میرسد

بیست و پنج نفر

قشون و مالیات معلوم نشد

چهارم دولت نکره وسعت ملک یکصد و پنجاه میل

نفوس یک ملیون هشتاد هزار نفر

پنجم دولت فلانا وسعت ملک هفتاد هزار میل

نفوس سه کرور و دویست هزار نفر هر میل بیست و چهار نفر

متوقف میشوند

ششم دولت فونا تو وسعت ملک پانزده هزار میل هر میل

چهل هفت نفر میرسد

هفتم دولت اشاشی وسعت ملک یکصد هزار میل

نفوس سه ملیون هر میل میرسد سی نفر

هشتم دولت مولوار وسعت ملک دویست هزار میل

نفوس دو کرور هر میل میرسد پنج نفر

نهم دولت مادا کاسکر وسعت ملک یکصد و بیست هزار میل

نفوس دو ملیون نفر هر میل میرسد هفده نفر

دهم دولت شانقمره وسعت ملك پنجاه هزار میل

نفوس یك كرور بهر میل میرسد ده نفر

یازدهم دولت نرهی یولی كبر یا صطلاح جماعت عثمانیه
طرابلس عربستان باشد حالا تابع محمد علی پاشاه
كشته اند مالیات هرچه میدهند باو میرسد وپاشاهان
عربستان اند خلبت نزارد وسعت ملك دویست وهفت
هزار میل

نفوس ششصد وشصت هزار نفر بهر میل میرسد سه نفر

مالیات دو ملیون فرنك

فرون چهار هزار نفر

ولایات متصرفی دول خارجه هم نه ولایت است

اول متصرفی محمد علی پاشاه وسعت ملك سیصد وهشت

نفوس شیش ملیون بهر میل میرسد سه نفر

مالیات یکصد ملیون فرنك

فرون هفتاد هزار نفر

دویم ولایت متصرفی دولت بیرتغال وسعت ملك سیصد و
شصت ونود وهزار میل بهر میل میرسد سه نفر

نفوس یک ملیون چهار هزار نفر

سیم ولایات متصرفی دولت فرانسه وسعت ملک هفتاد و چهار هزار میل

نفوس یک ملیون و ششصد هزار نفر

چهارم ولایت متصرفی دولت انگلیس وسعت ملک نود و یکهزار نفر میل

نفوس دویست و هفتاد هزار نفر بهر میل میرسد سه

پنجم ولایت متصرفی دولت دانمارک وسعت ملک چهار صد و هشتاد میل

نفوس

نفوس سی هزار نفر میل میرسد شصت و سه نفر

ششم ولایات متصرفی اسپانیا وسعت ملک دو هزار و چهار صد بهر میل میرسد .

نفوس دویست و هشتاد هزار نفر بهر میل میرسد هفتاد و شش نفر

هفتم ولایت متصرفی دویست فلمک وسعت ملک هشتاد میل

نفوس پانزده هزار بهر میل میرسد یکصد و هشتاد و هشت نفر

هشتم ولایت متصرفی دولت امریکه وسعت ملک سه هزار میل

نفوس بیست و پنج هزار نفر

نهم ولایت ابروب وسعت ملک چهار هزار میل

نفوس سی هزار نفر

دول هندوستان و ولایت انها که در تصرف دولت انکلیس است

اول ولایات و بلوکات کلکته میباشد که ده ولایت بزرگ
و حاکم نشین دارد

اول کلکته با نضمام بلوکات و شهر کلکته معطمر است
که موازی شش صد هزار نفر دارد و هجده شهر دیگر هم
در ولایت کلکته میباشد

دویم

دویم ولایت و مملکت بهار است که پنج شهر بزرگ و محال بسیار
دارد

سیم ولایت الله اباد است که پنج معبر و بلوکات متعدده
دارد

چهارم ولایت اوو که بقدر ایران زمین و چیزی زیاد
و کم وسعت دارد و ولایات اباواجداد توءت اقبال دوله
نشابوری که مدتها در لندن و پای تخت ممالک فرنگستان
سیاحت میکرده و در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری
از سفاها ایران به کربلای معلی رفت همان ولایت است
که عموی او را دولت انکلیس در انجا پادشاه کرده است

پنجم ولایت اکره است که پنج شهر بزرگ و محالات بسیار دارد

ششم ولایت والی میباشد که پنج شهر معظم و محالات کثیره دارد

هشتم ولایت امیر است

نهم و دهم ولایت ادریسه و کاندا نامیباشد پنج شهر و بلوکات بسیار دارد

دویم ممالک مدرس و که چهارصد و شصت و دو هزار نفر دارد با بلوکات و ممالات بسیار دارد

دویم ولایت مایور

سیم سالابار

چهارم ولایت کانا اقا

پنجم

پنجم بالاکات

ششم ولایات سرکار که پنج شهر بزرگ و محالات و بلوکات کلی دارد

سیم ولایت بانیای است که هفت ولایت حاکم نشین دارد

اول جزیرهٔ بانیای و توابع است

شهر بانیای یکصد و شصت و دو هزار نفر

نفوس دارد

دویم ولایت بجایور چهار شهر بزرک محالات بسیار دارد

سیم ولایت کانیرلش است که دو شهر و ممالات بسیار دارد

چهارم ولایات کوزرات است که سه شهر و بلوکات متعدده دارد

پنجم ولایت باروح

ششم قبره

هفتم ولایت الصمداباد

چهارم یا سر ولایات که چهل و یک ولایت حاکم نشین است

اول

اول چیپور

دویم کونا

سیم بندی

چهارم ولایت اوبور

پنجم چیده پورو

شیش ولایت پرنک

هفتم جل میر

هشتم بیکانر

نهم ولایت یانیر

دهم ولایت پاروده

یازدهم ولایت باسواره

دوازدهم تردت

سیزدهم ولایت طره

چهاردهم ولایت دیوی

پانزدهم ولایت تاتاکار

شانزدهم ولایت کوندال

هفدهم ولایت کام میا

هجدهم ولایت اندور

نوزدهم ولایت یاپال

بیستم ولایت دارا

بیست ویکم ولایت روا

بیست ودویم ولایت طهری

بیست سیم ولایت پانا

بیست چهارم ولایت کارونی
یارت پور

بیست وپنجم ولایت

بیست ششم ولایت دلتور

بیست هفتم ولایت الوار

بیست

بیست هشتم ولایت لکنوست

بیست ونهم ولایت نبی الله

۳۰
سیم ولایت کلاپور

سی ویکم ولایت حیدرآباد

سی ودویم ولایت بید

سی سیم ولایت الچیپور

سی وچهارم ولایت اورنک اباد

سی وپنجم ولایت سکار

سی وششم ولایت ناکپور

سی وهفتم ولایت ساتارا
رتریواندران

سی وهشتم ولایت

سی ونهم ولایت تیریپوتری

چهلم ولایت مایتور — چهل ویکم ولایت سکم

قسم چهارم ممالک بنکی دنیا که باصلاح اهل فرنکستان
اسره گویند کلا وسعت ملک مملکت انها یازده ملیون یک
صد وچهل وشش هزار میل است
یازدهم

نفوس چهار صد وسی ونه ملیون نفر وسیزده

ولایت حاکم نشین دارد که اخبار همه انها ودویست
پاشاهان وحکام ملل اخود بوده دولت های دیگر مطلقا
تسلط ندارند وباتحال از ملتهای خارج بملک وولایت
انها چندان تردد شده است که کیفیت وکم اقصاع ولایت
انها را معلوم کنند

اول مکسیک — دویم دولت امریق
شانزال

سیم دولت اتازنی است

چهارم دولت ولا قرائیه — پنجم دولت ولا قانور

ششم دولت دون ردالا

هفتم دولت دپارو — هشتم دولت بولیوه

نهم دولت شیبی — دهم دولت پازا قوای

یازدهم دولت دریودندپلاتا

دوازدهم دولت دهایتی سیزدهم دولت دلروفوی
ونه ولایت انهارا نیز از قرار یوضل تصرف کرده اند

متصرفی دولت انکلیس وسعت ملک ان یک ملیون
نهصد هزار نفر

متصرفی دولت دولت وسپانیا وسعت ملک سی و پنج
هزار و چهار صد میل

نفوس دو کرور نفر متصرفی دولت فرانسه
وسعت ملک سی هزار میل

نفوس دویست و چهل هزار نفر

متصرفی

متصرفی دولت دانمارک

وسعت ملک سیصد و بیست و چهار هزار میل

نفوس یکصد و ده هزار نفر

متصرفی دولت روسیه وسعت ملک سیصد و هفتاد
هزار میل

نفوس پنجاه هزار نفر

متصرفی دولت شویت وسعت ملک چهل و پنج هزار مفرراست

نفوس شانزده هزار نفر

منصرفی دول ثلثه فرانسه و انکلیس در سپانیا که
در خبر و شر و نفع و ضرر با هم شراکت دارند و رسم
ان ولایت برزبل است

وسعت ملک دو ملیان و دولت پنجاه سه هزار میل

نفوس پنج ملیان در کل ممالک فرنگستان از این هفتر ولایت

ولایت افاریک هم از جمله ولایات معظم است بقامت
خوب و مرغوب است

وسعت ملک بلن ملیان و پانصد و هفتاد هزار میل

نفوس یازده ملیون و پانصد و هفتاد هزار نفر

نفوس

نفوس یازده ملیان و هشصد هزار نفر

مالیات یکصد و سی و هشت ملیان و چهار صد و
نود هزار فرنک

مسکون پنج هزار هفصد و هشتاد نفس

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

حکمای فرنگ عالم را چهار قسمت نموده اند قسم اول یورپ
فرنگستان است که سی دولت میباشند

اول دولت فرانسه وسعت ملک ان از قدر کز اند کز یکصد
پنجاه و چهار میل یک فراسخ ایران است

نفوس ملت دولت فرانسه از اناس وذکور سی ودو ملیان
وهر ملیان دو کرور ایران است وبهر میل دویست وهشت
نفر میرسد که متوقف شوند

مالیات ومنافع یکصد وشصت ویک کرور تومان

قرض دولت سرطیار وهفصد ملیان فرنک وهر فرنک سیصد
دینار است ودو کرور ملیان یک ملیان

فشون مواجب بگیر دویست وهفتاد هزار نفر است

جمعیت شهر پاد نیزیک کرور وچهار صد هزار نفر

ولایت حاکم نشین پنجاه وچهار

قلعه بزرك منهكم شانزده

حدود اربعه يلك ولاتب تمساد اغلبا شرقا

وبهر محيط غربا وبهر سفيد وملك دولت
اسپانيا وملك دولت اندلوس جنوبا

وملك دولت بلجقا وملك دولت ملك دولت تمى وبهر
سفيد انكليس مى لد

بندرات كشى پنج

جهازات بزرك وكوچك دولتى وتجارتى هفتاد هزار و
سيصد و پنجاه هشت فروند از قمدر يوضل

كشى

كشى وسودلين جنكى دولتى كه هر يك هفصد نفر

توپچى وسرباز هشتاد وچهار اراده توپ بزرك دارد
يكصد ودو اراده كوچك

كشى فرقت جنكى چهار همدز فروند

كشى بخار كه داپور نامند سى وپنج فروند وسفاين بزرك
وكوچك سى هزار و پانصد فروند

كشى فرقت سر مرتبه است اول چهار صد نفر

توپچى وسرباز شصت وچهار اراده توپ دارد

مرتبه دویم

توپچی و سرباز سیصد و شصت نفر

توپ بزرگ پنجاه چهار اراده

مرتبه سیم

توپچی و سرباز سیصد و ده نفر

توپ بزرگ چهل و هشت اراده

کشتی بزرگ و کوچک هم سه چراست

جور

جور اول که کور و بت نامند توپچی و سرباز یک صد و
دویست نفر توپ بزرگ هفده اراده دارد

جور دویم که بریک میگویند

توپچی و سرباز یکصد و شصت نفر توپ بزرگ ده اراده

جور سیم که کولت گویند

توپچی و سرباز هفتاد نفر توپ ده عریضه

دولت نمی وسعت ملک از قمد رکز اندرکز یکصد و
چهار هزار و پانصد میل

جمعیت ملت عموماسی و دو ملیان و بهر میل میرسد

مالیات و منافع هفتاد کرور دویست هزار تومان

قرض دولت یك ملیار هفصد ملیان فرنك

قشون دویست هفتاد یکهزار و چهارصد نفر

ولایات حاکم نشین قلعهٔ بزرك سی و یك

جهازات جنکی دولتی و تجارتی چهار هزار و پانصد و
دو فروند موافق توصل کشی و سودلین سه فروند

کشی فرقت هشت فروند

کشی

کشی بزرك و کوچك جنکی شصت و یك فروند

و دو الور بیست فروند

کشی تجارتی چهار هزار و پانصد فروند

بندرات کشی پنج

حدود اربعه ملك دولت عثمانیه و بحر شرقا

و ملك دولت سویس دولت باریار و ملك دولت
سکس و ملك دولت پروس و ملك و ولایت له و ملك
کراکوس

غربا

وملك دولت كردانيا وملك دولت سويس وملك دولت
باديار جنوبا

وملك دولت روسيه وملك دولت مولدوى شمالا

دولت انكليس از بابت جزاير ثلثه انكلند وامارلند
ورسكالند سواى ممالك هندوستان وغيرها كه در يوضل
از ولايات بعيده تصرف كرده اند

وسعت ملك نود هزار ونهصد وپنجاه ميل است

نفوس بيست وسه مليون وچهارصد هزار نفر

هر ميل ميرسد دويست وپنجاه هفت نفر ميرسد

كه توقف

كه توقف نمايد

مالياتى ومنافع يكصد ونود وسه كرور وسيصد هزار
تومان است

قرض دولت بيست مليار سيصد وچهل وپنج مليان فرنك

شئون مواجب كيريك صد ودو هزار وسيصد نفر

شهر لندن سه كرور يكصد وبيست وچهار هزار سى چهار نفر

ولايت حاكم نشين هفده

قلعه بزرك منهكم دوازده

حدود اربعه کل بحر محیط

بندرات کشتی یازده — جهازات جنگی و تجارتی هشتاد هزار و شیصد شصت و شش فروند موافق بوضل

کشتی دوسودلن جنگی یکصد و شصت و پنج فروند

کشتی فرقت یکصد و هفده فروند

سفاین بزرک و کوچک جنگی سیصد و بیست چهار فروند

کشتی تجارتی شصت فروند

کشتی

کشتی تجارتی هشت هزار فروند

دولت روسیه و عبارا در اول نوشته ایم صحیح است

والله اعلم

بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل در دُر افشانی قلم بدایع نگار بذکر بعض از عجایب
جزایر و غرایب بحار حکمای متقدمین را در علت وجود
دریاها و تکون بحار اختلاف عظیم است بعضی را از عم
اینست که کرهٔ آتش بعد از انکه عالم را تجفیف کرد بقیهٔ رطوبتی
که از او ماند مستحیل شد بملوحت و مرارت و از ان بحار بوجود

امدند

امدند و برخی را گمان اینست که دریا عرقی است که از بائش
آفتاب بکرهٔ زمین بهم رسیده و در اثار صور خبین است که
بعد از طوفان نوح که عالم به پنج ماه غرق آب بود فرمان قادر
کن فیکون بزمین در رسید که اب خود را فرو برد کما قال الله
یا ارض ابلعی ماءک هر قطعه از زمین که اطاعت نمود اب ان شیرین
شد و انچه مخالفت کرد شور و تلخ گردید و از انها بحار آمدند
انتهی ماخذ این کلام اگر باحادیث ائمه پیوندد و صحیح است
و از کلام مورخین که قبل از نوح دریائی نبوده است و بعد ازان
بسبب تمرد بوجود امده در غایت سخافت است و حق اینست
که کرهٔ اب کرهٔ ایست بر اسه که بقدرت کاملهٔ حق بجهة وفاء مخلوقات
از حیوان و نبات و جماد افریده شده است تا هر یک از انها بقدر
احتیاج ازان منتفع شوند و بکمال قدرت او پی برند بیت
ففی کل شیء له ایة تدل علی انه واحد دریای هند و ستان
اعظم بحار عالم کونیه ازان دریائی بزرگتر نیست طول ان از
مغرب است تا مشرق از اقصی حبشه تا اقصی هند و روم و چین

وفرنك وامريكا كه مسمى بارض جديد است همين دريا است
كه در هر جا بمناسبت ان مملكت باسمى موسوم است ودر عرض
وطول ان اختلافست كه بذكر ان فايده نيست غرايب وعجايب
دريا بمضمون يا من فى البحار عجايبه از حد حصر بيرونست و
از حوصلهٔ شمار افزون از ان جمله صاحب عجايب المخلوقات
بقلم اورده منقول از عبد الرحمن بن هرون مغربى كه وى حكايت
كرد كه در يكى از اسفار بدريای مغرب ميرفتم كشتى بجائى لنكر
نمود كه ان موضع را برطون كفتند يكى از خدمه قلاب بدريا
انداخته ماهى شكار كرد بقدر يك وجب در پشت كوش ان بخط
زيبا لا اله الا الله ودر پست سر ان محمد و بر كوش چپ رسول
الله مرقوم بود ديكر انسان ابى كه در صورت واعضا شبيه است
بادمى مكر اينكه دمى كوچك دارد در اكثرى از سنوات بساحل
روم بديدار شود وريشى سفيد واندامى بغايت نرم دارد
واهل ان نواح او را بشيخ البحر نامند واز برامدنش بساحل خوش
وقت شوند وبفال نيكو كيرند وان سال را نيكو شمارند كويند

يكى

يكى از ملوك را ادم ابى بنجفه اوردند او را با زنى تزويج نموده اولاد
بهم رسيد واين ابى الاشعث كويد كه ادم ابى قسمى است از ماهى
در بحر روم مشابهتى بزبان دارد از پستان وفرج ومو وزياده
از دريا بساحل ايند بكريند وبخندند وبا ناخدا وملاحان انس
كيرند ومقاربت كنند وباز بدريا روند اما زبانشان بفهم
در نيايد واكر زياده از يكروز بخشكى بماند بميرد ديكر طاوس
ابى در بحر هند ودريای نيل ديده اند اما طاوس ابى بمراتب
رنكين تر از جنس برى است واسب ابى در صورت مشابه
اسبان برى وبدست وپا مانند كاو ودم او مانند دم خوك و
كويند در دريای روم ماهى هست كه غريق را بر پشت كرفته بساحل
نجات رساند وبسى از اينكونه حكايات در كتب سير وسفاين
پيشينيان مرقوم است كنبد كرانها سخن بدرازى كشد مانند
جزيرهٔ واق وجزيرهٔ قمر كه سيد فاضل سيد عليخان حجازى كه
در سلوة الغريب منقول از مسعودى وديكران مفصل بيان
نموده اند وهمه در مقام شكست وبى سروبن از مقولهٔ افسانه اند

چه هیچیک از حکمای سلف و سلاطین ما تقدم بفکر تحقیق
این مراتب نیفتاده و صرف اوقات چنانکه بایست نکرده اند
از هر کس که چیزی شنیده اند یا در یا یکی از کتب مهجوره
دیده اند تقلیدا جهة رنگینی کتاب مر لاحق بر سابق افزوده
فصل فصل و جزو جزو غرایب نگاشته اند از ان جمله فیثاغورس
حکیم که مراتب فضل و دانش او از غایت اشتهار بی نیاز است
در بعضی از مؤلفات خویش نوشته است که از اوضاع فلکی
چنین مستنبط میشود که در سمت جنوب که غرق ابست ابادی
بهم رسد و از معموره خالی نباشد فقط و عم عالی مقدار علامه
سید عبدالله در طلسم سلطانی که از بدایع مؤلفات ان والا
جاه است حکایتی از اسکندر ذوالقرنین رقمزد کلک در
رسلک فرموده که اسکندر را بعد از انکه ربع شمالی بحیطه
تصرف درامد بفکر ربع جنوبی افتاد که ایا در جنوب ابادی
باشد یا نه از حکما استفسار این مراتب کرد انها بعرض رسانیدند
که اوج شمس در بروج شمالی دلیلی ساطع و برهانی قاطع است

که در

که در سمت جنوب بجز عالم اب عالمی نباشد اسکندر از مقاله
حکما مطمئن خاطر نگشته با چند کس از حکما و مخصوصان بکشتی
درامد و مدتی بطرف نقطه جنوبی که هیچ طرف مایل نگشته
کشتی راند از جزایر مشهوره و اماکن معروفه ناخدایان گذشته
چندی دیگر راه رفت تا اینکه اب و اذوقه که ذخیره داشتند
تمام شد و از رسیدن بمقصود مایوس گردیده اراده عود
نمود که ناگاه کشتی دیگر از دور نمایان گشت نزدیک بیکدیگر
که رسیدند دیدند که زبان یکدیگر را نمی فهمند اسکندر
بلطایف الحیل سه کس را از مردم ان کشتی بکشتی خویش در اورده
رو بشمال برگشت دو کس از انها بمشاهده این حالت خود را
بدریا افکندند و بشناوری بکشتی خویش رسیدند یکی
دیگر را اسکندر مقید داشت بعد از رسیدن بمنزل او را
با زنی تزویج نموده اولادی که از ایشان بهم رسد باو گفتند
که از پدر سؤال نماید که در ان بحر زخار بچه عزم و کدام
اراده بکشتی درامده بودید او گفت در معموره جنوب پادشاهی

بهم رسید اسکندر نام وان دو نفر که خود را بدریا افکندند
یکی پادشاه و یکی وزیر بود و من نیز یکی از وزرا بودم بعد از
انکه تسخیر ممالک جنوب کرد بفکر ربع شمالی افتاد و باین عزم
بکشتی درامده رو بشمال امد تنها در دریا سرگردان بودیم و اثری
از ربع شمالی بظهور نرسید اراده برگشتن داشتیم که کشتی
شما دوچار شد و من گرفتار شدم حال که باینجا رسیدم خلقی
دیگر و عالمی دیگر مشاهده می اید انتهی کلامه و انا اقول حکیم
دانشمند را اگرچه از اوضاع اسمانی ابادی سمت جنوب گمان
قوی بهم رسید اما نه او از سلاطین عصر استمداد خواست
و نه کسی او را مدد نمود یا بخاطر او خطور نکرد یا نتوانست
بر کشتی سوار شده درست پی باین مطلب برد و اصابت
رای خویش ظاهر سازد و اسکندر را بر تقدیر صدق این
حکایت بیقین پیوست که ربع جنوبی مانند ربع مکشوف
ابادان و معمور است و عالمی است مثل این عالم لیکن عزم
ان سمت بار دیگر گریبان خاطر او سر زد نشد و کسی را از حکما

نیز

نیز نفرستاد تا حقیقت ان مملکت را بر او منکشف گرداند و
اینکه اسکندر بر کشتی سوار شده از ساحل دریا دور و از جزایر
معهود ناخدایان گذشته بقیه دریا کشتی راند محل تامل است
چه متتبعان اخبار و سیر پوشیده نیست که سیصد سال
قبل از این کسی بخاصیت مقناطیس پی سپرده و قطب نما و
جهازات باین سامان و الات و ادواتی که حال معمول است
وجود نداشت و در میانه نبود کشتی بانان همه بساحل دریا
که کناره از نظر غایب نشود امد و شد داشتند و کسی را جرات
نبود که پیشتر گذارد این دریا نوردی و باین تنقیح جهاز رانی
که باستعانت قطب نما در تاریکی بهر سمت که خواهند روند
از اختراعات یکی از حکمای فرنگستان است که ذکر او خواهد
امد حکمای دیگر بعد از او بتکمیل جهاز و سرانجام ان پرداخته
دایره بحر محیط را گاه از مغرب بمشرق و گاه بعکس با تمامی بحار
عالم که خلیج ان بحر بیکرانند بدیده بصیرت دیده و بقدم
استوار پیموده و بهر طرفی از مشرق و مغرب و جنوب و شمال

بکرات سیر نموده تا ان سمت بر مین پاینر بح بند بر مقصی
رسید و جهازات بسیار با مردمی که در انها بوده اند مکرر
بسبب سرما تلف شده اند و دست بر نداشته اند بر جزایر معمور
و غیر معموره که بجز سباع درنده در انها ذیروحی نبود
گذر کردند و ربع جنوبی را که اکثری از حکمای سلف
بنحو یکر کنست قابل با بادی ان نبودند پیدا کرده تسخیر
نمودند و ان مملکت را تمام کرده بده اقالیم و مساحت انرا
ضبط کردند و ازان مملکت و از جزایر جدیده ان قدر
خزاین و دفاین بتصرف در اوردند که مقدار انرا خدا
داند و بس و همه ان نواح را مستخر سلاطین خود کردند
والا الان بفرمانفرمائی در ان حدود اشتغال دارند
و الحق این جهاز را نیز ابر اطاق بلند نهاده اند کسی را
دست رس نیست همانا ان بیشه و مغارضه با مجر بکران
بی اندیشه از تاثیرات اب و هوای فرنگستان و خاصه
ان مردم است ریاست و قوانین سلطنت را نیز مجال

رسانیده اند که یونانیان و حکمای اسلامیان برخیزند
و افرین اینهم داستانند سخن که بدینجا رسید اگر بسبب اطاله
کلامی شمتر از اوضاع و احوال اند یار نگارش رود باکی نیست
و سالوا علیکم منه ذکرا نزل سرکذاشت محمد کل را از نظیری
بشنوید عندلیب اشفته تر همکو بد این افسانه را امید که بنجد
و انا دل این دلکش تحریر را بدیده دانش خواهی باستانیان نر
بینند و بچشم باد پیمای متقدمین ننگرند چه پس از مدتکاهی
و اندک سیاحتی همه این حقایق از پرده اخفا بجلوکاه ظهور
خواهند امد و قبل از تفصیل مقصود تقدمه سنجی چند ناگزیر
مخفی نماند که فرنک در اصل لغت فرانسه است که عبارت از طایفه
فرانسیس باشد و چون در سالف زمان این فرقه را از مردم بورد
که قومی دیگر فرنگیانند رفت امد در ایران و توران بیشتر
بود و بعدت و شوکت نیز دیگران زیاده بودند تقلیبا تمامی
مضاربی افرنجی کفتندی از کثرت استعمال فارسیان الف را
انداخته سین را بکاف فارسی بدل کردند و فرنکی کفتند و مملکت

نیز استطراداً فرنگ نامیدند و اما نصاری بزبان که دارند ممالک
خود را یورپ بیاد و اوراء و پای فارسی خوانند فلاسفه و دانش
مندان انها عالم را بچهار قسمت مختلف تقسیم نموده اند اول یورپ
که در انست تمامی ممالک فرنگ و بعضی از بلاد روم مانند اسلامیا
و غیره این حصه از جانب شمال منتهی شود به بحر روم که فاصله
میان ان و افریقیه است و از جانب مشرق متصل بملک اسیا و
از جانب مغرب ایضاً به بحر محیط پیوندد که فاصله میانه ان
و امریکا است دویم اسیا که در انست ایران و توران و ترکستان
و هند و شام و چین و خطا و بعضی از مملکت روس این حصه
از جانب شمال نیز بدریای محیط که کناره ان یخ بند است
پیوندد و از جانب جنوب بدریای هندوستان و از جانب
شرق ببحر محیط ایضاً و از طرف مغرب بیورپ پیوندد سیم
افریقیه که در انست ملک سودان و مصر و تمامی بلاد مغرب
و از جانب شمال به بحر روم که فاصله میانه ان و یورپ است و
از جانب جنوب به بحر محیط و از مغرب به بحر محیطی که فاصله

میانه

میانه ان و اشیا است و از مشرق ایضاً به بحر محیطی که فاصله میانه
ان و امریکا و یورپ است پیوندد چهارم امریکا که در ربع شمالی
که مفصل احوال ان خواهد امد حدود اربعه ان از جانب مشرق
به بحر محیطی که فاصله میانه ان و افریقیه است و یورپ است منتهی
شود و غربی ان بحر محیطی است که فاصله میانه ان و اشیا است
و جنوبی ان بحر محیطی است که به یخ بند میرسد و از جانب شمال
ان تا هشتاد درجه عرض رفته اند که در انجا هرچه بود از
ادم و ماکول و مشروب از سرما مانند سنگ خشک شدند
و هر قدر اتش افروخته میکردند فی الفور خاموش میشد
اما ظن غالب دارند که بملک روس پیوندد و از طرف عالم
هشتاد درجه بطرف هر دو قطب رفته اند و کیفیتی عجب از
طلوع و غروب افتاب در ان سرزمین حکایت کنند که وجوی
دور قطب میگردد و لحظه بلحظه بقدر دو ساعت کما بیش
شب شود و روز گردد از یکطرف غروب کند و از طرف دیگر
بر اید سبحان المدبر جزایر عالم را نیز همین نسبت بچهار قسمت منقسم

کنند و هر حصه را بیکی از ممالک اربعه که بان اقرب باشد منسوب
سازند و در تکون جزایر در بهار و بدید امدنشان در انضار
اقوال بسیار است بیشتری برانند که رود خانها و شطوط
و انها عالم بدریاها ریزند مخلوط با جزای ارض میشوند
ان اجزای خاکم بمرور دهور در قعر دریا جمع شوند و بتدریج
بالا ایند باتر روی اب رسند پس بنحویکه در برهان حسی
مسلم است و اراضی را مانند اشجار نموی هست نمو کنند و
با نقضای شهور و اعوام هر قدر که مادهٔ ان استعداد داشته
باشد بزرگ و وسیع شود و به تربیت ابای علوی و امهات
سفلی درختان و اشجار بعمل ایند و اگر اشعهٔ فیض بر یکی از ان
اراضی زیاده پرتو افکن گردد کان جواهر یا طلا یا نقره یا فلزی
دیگر یا همه اینها بوجود اید و هر گاه که دو تا از موالید بهم رسند
لا محاله سوبی که حیوانست نیز بعمل اید چنانکه هیچ یک از جزایر
عالم خراب یا اباد از وجود حیوانات خالی نیست و از اینجا
قیاس کنند که ادمی نیز متکون گردد چه انسان یکی از انواع

حیوانانست و در بسیاری از جزایر غیر معروفه که عبور و مرور
بانها هرگز کسی را دست نداده ادمی از ذکور و اناث و انواع
حیوانات دیده اند بعضی از ادمیان قبول تربیت کرده براه رسم
زندگی امده اند و بعضی تربیت پذیر نشده اند اولی را از جنس
ادمی و دویم را از جنس میمون دانند و گویند چون از افراد
حیوان و انسان تعدد بهم رسید بحکم طبیعت توالد و تناسل
کنند و کثرت بدید اید و عالمی تازه حادث شود و حکایت
ابو البشر ادم صفی را که کتب اسمانی از تورات و انجیل و قران
بران ناطقست انکار کنند و از قدم عالم ملحدانه سخن رانند
و ان مقالات لایق باینند قرینست و از این قبیل که گذشت جزایر
در تصرف سلاطین فرنگ بسیار است که از ابتدای تسخیر انها
جانوران بشکل ادمی که موی سر و اندام تمام بدن را فرا گرفته
بنار جیل و ثمر درختان دیگر زندگی میکردند و از باران و
زحمت افتاب بسایهٔ درختان بسر میبردند پادشاهان جمعی
از مردمان شهری در انجا کوچانیده بتربیت انها کوشیدند و در مدتی

نکشند و فرنگیان را در جهاز ات دیگهای عرق گیری بسیار
بزرگ هست که اکواب ذخیره در جهاز کم شود و دست بجانی
مرده اب دریا را عرق کشند و بیاشامند بغایت شیرین و لطیف
گردد بیمار ان را بجهت تقویت معده از ان اب دهند و در تقویت
بی نظیر است و بعد از کشیدن عرق مقداری نمک در ته دیگ
ماند که انرا در مسهلات بکار برند و مسهلیت قوی و از
جمله جزایر عظیم در عالم ملک چین است که بان بزرگی جزیره
نیست خمس و ربع شمالیست اما کثرت ادمی در ان حدی است
که نمای ربع مکشوف را تخمین کرده اند بیک صد کرور ادم
که کروری صد لک و لکی صد هزار است از انکه در حین
سی و پنج کرور تخمین کرده اند و باقی را شصت و پنج کرور
که خلق تمام عالم باشد و از جماعت انگلیسیه بنوا نر اوضاع
ان مملکت را شنیده ام از بسیاری بالاصاله که خود مشاهده
کرده بودند و از بعضی که بیک واسطه از زبان ایلچی پادشاه
انگلستان که باندیار رسیده بود می گفتند سلطنت در انجا

بالانفراد و بنفاد حکم است سلاطین از اولاد چنگیز خان و تمام
طرح و اوضاع چنگیزیست امّا از سفک دماء بغایت محترزانه
رعایا و مردم دیگر هم بت پرست و بعض از اعاظم شافعی مذهبند
و کثرت عمارات و زیادتی توالد و تناسل بمرتبه ایست که در
تمام ان قلمرو یک کف دست زمین بجهت زراعت و کشت کا رنیست
الجمله سابق الذکر در احوال مسافرت خویش و اوضاع ان مرز و بوم
نیز کتابی مدون نوشته است که به بنگاله رسید در ان مرقوم است
از جهاز که فرود امدیم در رود شیرین که بدار السلطنه اتصال
دارد بر کشتیهای کوچک روانه شدیم سه کروهی کشید که بپای
تخت رسیدیم در عرض این سه منزل روزی سه چهار سواد اعظم
از بلدان نفیسه بنظر می امد که از دیدن هر یک گمان میشد که
پای تخت این مملک همین خواهد بود بلدان عظیمه و قصبات
عالیه متصل یکدیگر و در میانه مردم ایلانند و بدین سبب مردم
همه ارباب حرفه و پیشه و دند از اطراف عالم غله بدانجا برند و
اجناس در عوض او رند ضایع بدی و نفایس کران ها از افشه

واشعه براند یا رختم است و همه بیقدر و بها از قلت مکان و کمی
اذوقه مردم بی بضاعت به یکدو فرزند اکتفا کنند و باقی انچه
اولاد بهم رسد بدریا غرق کنند سخن مردمان چین است
که تمام عالم نابینا و فرنگیان را یک چشم است اکنون شروع بذکر
مجملی از احوال و اوضاع فرنگ مینماید در قصص نصاریست که
قبل از بعثت عیسی اکثری از خلق یورپ بت پرست و برخی بدین موسی
کلیم الله بودند یکی از قیاصره روم مسلط گشته بغلبه مردم را
بدین عیسوی خواند و بعد از رفع روح الله باسمان خلایق به
تبعیت حواریون بفرق مختلفه متفرق شدند و در میانه هرج و
مرج پدید امده ملوک طوایف شیوع یافت و کار بجائی رسید
که در هر کوره دهی صاحب داعیه بهم رسید و قرنها بر سر مذهب
نزاع و جدال میکردند و به بی انتظامی معروف بخونریزی و
قتال بودند اخر الامر بدوازده سیزده سلطنت عظمی و چند ریاست
صغره قرار گرفت و تا حال بهمان نحو است عهود و مواثیق
باهم دارند که کسی از حد خویش تجاوز نکند و به مملکت دیگر

دست

دست انداز نشود و باهم برفق و مدارا سلوک کنند و استیصال
یکدیگر را روا ندارند و اگر میانه دو پادشاه یا دو رئیس منازعه
واقع شود طرفین هر یک ابواب تجارت دیگری را مسدود و جهازات
یکدیگر را از دریا غارت کنند و بلشکرکشی و زیادتی خرج خصم را
بستوه ارند و هرگاه دو لشکر بمقابل یکدیگر در ایند اگر یکی در
عدت لشکر یا در اسباب جنگ مانند توپ و تفنگ از دیگری
زیاد شد دست بالات حرب نگشایند و از طرف قوی بضعیف
پیغام رود که من در عدت و شوکت از تو پیشترم یا در مقابل تدارک
خود را درست به بین یا اقدام ناکرده با سر خویش و لشکریان راضی
شو اگر بخود می بیند که سرانجام و لشکر خویش را مثل او بیاراید
از و مهلت طلبد او نیز راضی شود و مهلت دهد و اگر تدارک
خارج از مقدار او باشد جنگ ناکرده به یسیری راضی شود الات
حرب را بر زمین و دست بر روی هم گذارند و لشکریان مقابل
در ایند و همه را یسیر کنند اما بعد از تسلط باعزاز و احترام اسرا
باقصی الغایه کوشند و بدانک پیشکشی قانع شده ترک لجاج

کنند و همه را بعزت روانه سازند و وجه این را چنین بیان کنند
که طریق رزم و قانون جنگ از طرفین مثل هم و مردمان را با هم
در شجاعت مساوی است و آلات حرب نیز همه یکیست در این
صورت لامحاله هر کرا عدت لشکر بیشتر و سامان جنگ زیاد
تر باشد فتح از اوست و مقاتله در این حالت بجز سفک
دماء جمعی بیگناه مثمر ثمری دیگر نیست و اگر طرفین بی کم و زیاد
مثل هم باشند و یکی قبل از تصفیه صفوف یا بعد از آن که هنوز
بهم نزده باشد یا در بین گیر و دار یا بعد از شکست طلب صلح کند
طرف ثانی نیز قبول کند و باندک چیزی راضی شود و اگر احیانا
یکی ببر لجاج اصرار کند و باستیصال دیگری کمر بندد سلاطین
دیگر همگی بامداد ضعیف برخیزند و باطراف قوی محاربه
کنند تا او را متقاعد سازند و مصلحت در این اینست که کسی
زیاده قوت نگیرد چه اگر یکی قوی دست گردید محتمل است که بر دیگران
نیز تاخت آورد و مملکت را از همه انتزاع کند پس امداد
مغلوب در حقیقت محافظت ملک خود است اما اگر کسی مملکتی

بیصاحب

بیصاحب که خارج از یورپ باشد از قبیل جزایر و ممالک دور
دست پیدا کند و تسخیر نماید احدی را حرفی نیست بشرط آنکه رؤسای
آن مملکت درست پیدا کند با طاعت راضی شوند و از سلاطین
دیگر فرنگ استعانت نجویند مانند جماعت انگریز که ملک هند را
بی صاحب اختیار افتاده دیدند تسخیر نمودند و بضبط خویش
در آوردند و فرانس مملکت مصر را چهار پنج سال قبل از این
بسبب غفلت مصریان و عثمانلو بحیله گرفتند و در این اوقات
یکی از وجوه محاربه انگلیس با فرانس اینست که پادشاه ذیجاه روم
در انتزاع مصر از ما امداد خواسته و ما را نیز امداد او موافق
قانون از لوازم است چه او نیز در سلک سلاطین یورپ و امداد
او در صورت ضعف داخل در عهدنامه قدیم است و محافظت
مملکت هندوستان که ضمیمه ملک ملک از اهم مهمات اگرچه
فرانسیسان هم در جواب گویند که اعاظم ملک هندوستان نیز
هم بما توسل جسته اند هرگاه شما آن مملکت را خالی کنید و
بمالکانش رد نمایید ما هم مصر را بسلطان روم واگذاریم و ما

مصر را بعاریت گرفته ایم تا ملک هند را از شما انتزاع نمائیم
لیکن سخن فرانس را در باب هندوستان فروغی از صدق
نیست چه در هند احدی نیست که لیاقت این امر را داشته باشد
که از فرانس استمداد کند تیپو ولد حیدر بود که بسبب خلل
دماغی تهوری داشت و دیوانه وار باطراف دست و پائی
میزد او نیز معدوم و ناچیز گردید و فرانس را مقصود اصلی و مطلب
کلی از گرفتن مصر اینست که مملکتی مثل ام البلاد و مصر را که
از کثرت آبادی و وسعت و مملکت که تمامی بلدان عظیمه را
بان تشبیه کنند و بوفور نعمت شهرهٔ آفاق است داخل در
ضمیمهٔ ملک خویش سازند و از اسکندریه که بندر مصر و در
ساحل بحر روم که از یورپ بافریقیه و کنارهٔ مصر جادیست
واقع شده تا سویس که آن نیز بندر مصر و بر ساحل بحر هند
و عمان واقعست هفده هجده فرسخ زمین است القصه زمین را
از میانه بردارند تا بحر روم و بحر هند بهم متصل گردند و رفت
و آمد از فرنگ بهندوستان شود آنگاه فرانسیان که بر ساحل

بحر روم پای تخت دارند بجهازات جنگی در آیند و با انگریز
به در هندوستان محاربه کنند و این مملکت را نیز متصرف
شوند و در این مدت که مصر با توابع در تصرف آنها و در آن
نواح اقتداری تمام دارند و بکندن قطعهٔ زمین مذبوره
اقدام نکرده اند و جهتش اینست که حکما و دانشمندان گمان اینست
که چون بحر روم اتصالی قریبه به بحر محیط دارد محتمل است که
اگر این قطعهٔ زمین از میانه برخیزد کرهٔ آب از جای خود حرکت
کند و عالم را غرق نماید و اگر عالم تمام غرق نشود مصر و بعض
بلاد افریقیهٔ مغرب و یمن و جده و بعض بلاد سودان غرق
خواهد شد و چون پادشاه روم از جماعت انگلیسیه در باب
اسطرداد مصر استمداد نمود و نیز محافظت هندوستان و
بنگاله منظور نظرشان بود و جهازات جنگی بسیار از انگلستان
باسکندریه آمده ساخلو میباشند که دیگر فرانسیان مصر را
مدد نرسد و به پادشاه روم نوشتند که ما راه آمد و شد
فرانس را از دریا مسدود داشته ایم هر قدر که در مصر ند نمی

توانند برایند و از طریق بحر نیز بایشان مدد نمیرسد در این
هنگام اگر افواج پادشاهی از خشکی در رسد مصریان نیز
چنین روزی را از خدا خواهانند ایشان از یکطرف و افواج
سرکاری از یکطرف همه را عرصهٔ تیغ بیدریغ خواهند ساخت
پادشاه ذیجاه از اسلامبول جمعی از افواج دکابیرا از ینک چریان
و صاحبان اوجاق بسرکردگی وزیر اعظم کیل و بشریف مکه
و پاشایان شام فرمان قضا جریان صادر شد که بهم واهی
وزیر اعظم خود با فوجی که دارند بران جماعت مخذوله تاخت
آورند و بمفاد کریمهٔ اقتلوهم حیث وجدتموهم از قلع و قمع آن
طایفه بدسگال دقیقه فرو گذاشت نکنند اما جماعت فرانسه
بتالیف قلوب مصریان پرداخته مال و جهات دیوانی را که
مبالغ خطیر بود بر ایشان بخشیدند و در زراعات و کشت کار
و تنقیهٔ جداول و انهار رعایا را امداد و اعانت نمودند و
با اکابر و اعاظم فروتنی و طریق سلوک و امیزش پیمودند
صدای امد امد لشکریان رومی که بمصر رسید خود فراسیسان

باجماعتی

باجماعتی از مصریان که معتمد علیه ایشان بودند بمقابله برامده
در صحرائی وسیع بر رومیان سر راه بگرفتند و طرح جنگ را
بدین نحو انداختند که توپخانه را از محاذی افواج رومی
و قدر اندازان چابک دست فرنگی نژاد را بسه طرف اندر پای
آتش آماده و مهیا داشتند رومیان بعدت و شوکت خویش
مغرور بی تحاشا حمله آور شدند فرنگیان نیز دست و بازوی
مردی بازیده عقدهائیکه در دل توپ و تفنگ گره شده
بود گشودند در شلیک اول آنقدر مرد و مرکب باتش فنا
سوختند که از تعداد در گذشت وزیر اعظم را با بقیه دل
از جای و پای از پیش در رفته رو بگریز تکاور انگیز شدند
و این عمل بکرات از طرفین بعمل امده و کاری پیشرفت نشد
انگلیسیه را بمشاهدهٔ این احوال از رومی یاس کلی حاصل
شده بفکر کار خود افتادند چند جهاز جنگی دیگر از انگلستان
باسکندریه فرستادند و قریب بیست هزار کس افواج کار
آزموده از هندوستان و بنگاله بر جهازات سوار کرده از راه

ممبئی بمین فرو آوردند و از خشکی بمصر روانه نمودند قریب
بان حدود فرنگیانی که بجهازات جنگی باسکندریه شاخلو
بودند بایشان ملحق شده هردو لشکر باتفاق یکدیگر مانند
دریای جوشان و رعد خروشان رو بقاهره روان شدند
جماعت فرانس با مصریان بمقابله شتافتند و در ذی قعده
سنه ۱۲۱۳ دو جنگ سلطانی فیمابین دست داده در هردو
مصاف فرانس را پای از پیش در رفته در قاهوته محصور
شدند بیت بهرینم تا مهر و کین قضا نوازد کراحصار
سازد کرا قضا بای مصر ادهم خامه را از ذکر سلاطین فرنگ
و فوائین ان مردم بافرهنگ باز داشت القصه سیصد سال
قبل از این اعظم سلاطین در تمام مملکت فرنگ پاپا بود
که در روم کهنه در دار السلطنه طالیون کرشهری وسیع و
بغایت معمور است بلباس خلافت فرمانفرمائی داشت فرق
بضاری او را خلیفه و جانشین عیسی میدانند سلاطین غلاکا
و پادشاهان کرام جهة نیاز بخاکپای او میسودند و باو

توسل

توسل میجستند احدی را بارای مخالفت او نبود و اعتقادی
بضاری این بود که اگر کسی در امیری مخالفت او نماید در دنیا
با نواع بلا یا مبتلا و در عقبی بعذاب ابدی معذب خواهد شد
و کار بجائی رسید که عزل و نصب سلاطین باستوکت باختیار او
بود و کلای او پادریان در هر سلطنتی بجهة مصالح سلطنت نزد
پادشاهان بودند و هیچ امری از امور مالی و ملکی بدون استصواب
وکیل او اجرا نمیافت و نیس سلاطین و اعظم خوانین و باعلی
مرتبه شهنشاهی و در هریک از ممالک باندازهٔ ان مملکت ضیاع
و عقار بوظیفهٔ او معین بود و کلا نیز جهة ضبط ان مالیات
بهر شهری بودند تلث مداخل کل فرنگ که خوانین تا دون معادل
باعشر عشیر ان نمیکرد مخصوص او و پادریان بود در خطبهٔ
سکه اول نام او خوانده میشد بعد از ان نام سلاطین دیگر و
انچه از مالیات پاو میرسید صرف تزئین و انین بنای
کلیسیاها میکرد و چیزی که زیاد میماند انرا وخته میکرد سپاه
و لشکری نداشت مگر قلیلی جهة تحمیل جابجا شاخلو بودند

طریقهٔ سلطنت او بدینگونه بود هفتاد و دو امیر از پادریان
داشت که هر یک در علم و فضل سرآمد امثال و اقران و مسمی
بکارده نالان بودند کارده نال بر وزن چهارده سال بمعنی
فاضل مقدس بیهمال و مدارا با شوکت و اجلال را گویند
بطریقه دربار سلاطین هر کس را خدمتی معین بود هرگاه
یکی از این هفتاد و دو کس پی سروادی میگشت او یکی از پا
دریان را که افضل بر دیگران افضل بود بجای او مینمود
و هرگاه او از میانه میرفت بعد از دفن او کارده نالان
در عمارتی که هفتاد و دو حجره داشت و بجهة این کار ساخته
بودند هر یک بحجرهٔ داخل میشدند چهار امیر از خارج معین
بود که بعد از فوت پاپا دیگری معین شود و اتق مهمات
بودند آن چهار امیر کارده نالان را در اوطاقها داخل و در
بر ویشان مقفل میکردند و هر روز هر چهار متفقا بر در
حجرهٔ هر یک آمده از بیرون آمدن خود را اطلاع میدادند خدمه
معین بودند که بحضور آن چهار کس طعام و شراب از روزنه ها

میدادند

میدادند و یارای حرف زدن نداشتند نه با خدمه و نه با آن چهار
کس بعد از چند روز هر یک اسم یکی از کارده نالان را که بنظر
او بخلافت و پاپائی سزاوار بودند بر پارچه کاغذی مینوشت
و پیچیده از روزنه بدست آن چهار کس میداد ایشان کاغذ را گرفته
ناخوانده بر صندوقی مینهادند و ضبط میکردند و گاه بود
که این امر سه ماه طول میکشید تا این هفتاد و دو کس نوشته میدادند
چه هر یک را این بود که هرگاه الهام نمیبینی بنام یکی بمن در رسد
آنوقت نوشته میدهم بعد از آنکه همگی نوشته دادند آن چهار
کس مجمعی عظیم آراسته آن صندوق را میگشودند بنام هر کس
که زیاده از دیگران کاغذ برآمده بود آن چهار کس با پادریان
بازدحامی تمام در بروی او گشوده مژده و مبارکباد خلافت
باو میدادند و او را از آنجا نیز دوش خود سوار نموده ببارگاه
سلطانی بر تخت خلافت می نشانند و آن هفتاد و یک کس
نیز برآمده بخدمتی که داشتند مشغول میشدند و یکی از
پادریان بجای آنکه پاپا شده بود معین میشد ملوک و شاهزادگان

عظام و اکابر و اعیان حتی عوام الناس و مردمان فرومایه
بطمع ریاست جلای اوطان نموده بلباس پادریان دران شهر
به تحصیل علم میامدند و بمساعدت بخت اول بکار ده نالی
و بعد خلافتی میرسیدند و این سه رشته منتظم بود تا در سنه
نهصد هجری حکما و دانشمندان در تمام یورپ و فرنکستان
خاصه در انکلستان بوجود امدند و حکمت رواج یافت
پادریان حکما را مورد طعن و لعن و لعن و صرف اوقات ایشان
باستیصال انها بود و بسبب قوانین که کذاشته بودند امری
از پیش نمیرفت حکمای انکلستان از سلوک پادریان بستوه
امده مزاج پادشاه را از پاپا و پادریان منحرف و ان عظمتی
که این فرقه را در نظر او بود با دله و براهین حکمی خوار و حقیر
کردند پادشاه وکلای پاپا را مقید و محبوس و اموال و املاکی
که داشتند همه را ضبط و به سه حصه مساوی تقسیم کرد و حصه
خود کرفت و دو حصه دیکر را برؤسا و لشکریان و پادریان
مملکت خویش داد و فرمود که انجیل را بزبان انکریزی ترجمه

کنند

کنند تا حاجت به پادریان پاپائی نماند و چنان کردند انکاه
پادریان را از جنس براورده اخراج بلد فرمود این خبر جانکداز
که بسمع پاپا رسید فوج بیکران از رجاله و ایل جاری کیل و
از سلاطین دیکر نیز مدد خواسته خود با افواج بیحد و مر و جمعی
از سلاطین که بمدد او برخواسته بودند بشوکتی تمام رو بانکلستان
امدند و در تمامی فرنک ولوله و غوغا در افتاد در انکلن
فزع اکبر برخواست اناناتا مردم مترصد نزول عذاب بودند
رؤسای انکلیسیه باستظهار حکما پشت کرم و قوی دل
باطمینان عام پرخته بمقابله برامدند و این قضیه سالها بطول
انجامید و خلقی بیشمار از طرفین از لباس هستی عاری کردیدند
و هم چنان هر دو جانب باصرار و لجاج بودند و استیصال یکی
دیکری را میسر نبود سلاطین دیکر بملاحظه این احوال که بر انکلستان
و پادشاه ایشان غضب آسمانی نرسید بلکه روز بروز قوی تر کردید
و پاپا را نیز از غیب مدد نمیرسد در اعتقادات انها فتوری
و از امداد و اعانت او تصوری روی داد هر کس سر خویش

کرفته بملک خود رفت و نخستین کاری که بمملکت خود کرد
سلوک پادشاه انکلستان بود و با پادریان و وکلای پاپا
حال در تمامی ممالک نصاری پادریان و کشیشان در نهایت
بی اعتباری و بکمال ذلت و خواری میباشند وجود ان طبقه
مخصوص مجالس مناکحات با تجهیز و تدفین اموات است
و از پاپا تا حال هم در روم کهنه اسم باقی است بنوشتن ادعیه
و بخشیدن بهشت و دوزخ بمردم اشتغال دارند و در زمره
مستحقین اند بی اعتباری پادریان و بر افتادن پاپا و فرو
نشستن اهمه قضایا و علو مرتبه حکما و دانشمندان در تمام
فرنکستان و پی برده شدن مردم بطور طبیعیین در سنه ۹۴
هجری دست داد و با وی در این کارها جماعت انکلیسیه
شدند اکنون تمام فرنکیان پیروی حکما کنند و در امر مذهب
پرده دارند در کلیسیاها ناقوس زنند و هفته یکبار
روز یکشنبه عوام و فرومایکان بمعابد روند پادریان نیز
حاضر شوند و زنان را موعظه کنند حکما و رؤسا بوحدانیت

خدای

خدای احد اقرار کنند و باقی اصول را از رسالت و معاد
و غیرهما مانند نماز و رفتن بکلیسیا همه را افسانه دانند شعر
زاهد بمسجد برده پی حاجی بیابان کرده طی جائی که باشد
یار و می بیکارند این کارها طایفه مخذوله فرانس از این
مرحله قدم فرار تر کذارند و نفی واجب کنند و اموال و نسا را
بر یکدیکر مباح دانند و بقدم عالم علوی عظیم دارند همواره
راه شقاوت و طریق کمراهی کویند الحق کوی سبقت از ملاحده
اولین و اخرین برده اند یکی از سلطنتهای عظمای پادشاهیه
این فرقه کمراه طول مملکتشان سابقا سیصد کروه و عرض
دویست و پنجاه کروه و همین قدر از امریکا بتصرف دارند و از ده
سال قبل از این تا حال از یورپ و ممالک دیکر سلاطین
ان مقدار و زیاده تسخیر کرده در اصل قلمرو بقدر چهار
صد شهر عظیمه و یکهزار و ششصد قصبه بزرک و هشت
هزار و ده معموره و بقدر سه چهار کرور مخلوق است
و افواج جنکی همیشه سیصد و چهارصد هزار سوار و پیاده

دارند بشجاعت ودلاوری معروف وبربد عهدی وخلف
کفتار موصوفند سلطنت دران دیار بنغاذامر بوده سال قبل
ازاین مردم ازظلم پادشاه بتنگ امده استدعای وطرد بقیه انکلیسیه را
نمودند پادشاه ازاین خواهش سرباز زده فرمان بقتل جمع
کثیر ازکتاهکار وبیگناه وعوام بشورش برامدند وپادشاه را
باتن وفوزند بکشتند رسم ملوک طوایف شیوع وانواع فتنه
وفساد بوقوع امد ولین حرکت باعث حرب وجدال مابین
ودیگر سلاطین گردید وانقدر خونریزی فیمابین روی داد
کهاز تعداد بیرون وقف دارالسلطنه ان مملکت رابهای
فارسی پروزن حادث کویند بغایت اباد ومعمور ودرینکوی
اب وهوا نسبت بممالک دیکر فرنک مشهوراست سرجهار
سال قبل ازاین شخصی پوپنه نام برامده دربرده سلطنه
وحکمرانی شروع شروع کرد درحسن تدبیر وذهن ذکا اعجوبه
وقت ونادره ادوار ودرشجاعت ودلاوری بکانه روزکار
اکثری ازممالک راکه فتح نمود خود بذاته تادراخر صف اول

جنك ایستاده است بعد از فتح مصر خود بادو سه هزار کس
ازلشکریان کارازموده برعکه کرینده وشام است بورش اورد
جهازات انکلیزی ازمصر بمدد شامیان رسیدند دریك شبانه
روز که جنك قایم بود کاهی بانکلیسیه حمله کردند وکاهی بقلعه
بورش اوردی واخرالامر شامیان مجبله برخود شکست انداختند
وافواج اورا بقلعه کشیدند خود ازراه بحر بقلعه در بنا مدند
شامیان دوراغذا راکه هرچه دراندرون بودند بیاسا رسانیدند
بقیة السیف با اومنهزم شده بمصر رفتند انکلیسیه کهاورا اعدا
علی وبینهما عداوت جبلی بود وهمرباني مردم فرنك بشجاعت
ورای اوداستایش نمایند وحکایاتی چند ازتدبیر وجرات اورد
سفاین خویش نکاشته اند که هریك کاروکاتامه ایست ودرکمتری
ازمحاربات شکست یافته است بهمدی وخلف وعد وخدعه
وحیله درسرشت اومختمر وعهود ومواثیق اوچون نقش براب
بی ثبات وبی اثراست بعد ازقتل پادشاه که بی انتظامی درانمملکت
بهم رسید اکثری ازسلاطین برفاقت انکلیسیه بمحاربه برخواستند

دوغا با هر یک کاهی جنگ و کاهی بمدارخود را محافظت مینمودند
تا ظهور پاپائی که اکثر برا منهزم و بکرات شکست فاحش داد
چار و ناچار بعض سلاطین با او صلح نمودند مانند دوس و
دینمارک و ولندیز و غیرهم مگر جماعت انگلیسیه که با قلت عدت
پای ثبات افشرده در بحر و بر با او میکوشند و حق اینست که انگلیسه
در این معامله داد مردی و مردانگی داده اند اما بطفیل شاذ غ
ایشان خلایق همواره در رنج و عنا و بانواع محن و بلا مبتلا باشند
میرلین که یکی از بنادر فرانس است قطاع الطریق بحر ند او با
دول و صاحبان سر بنا یز جهازات جنگی با جاره برا لها سوار
کنند و بدریا دوانند هر طرفه و هر جهاز یا کشتی که تسلط یابند
دوست باشد یا دشمن غارت کنند و از جمله قوانین فرانس آنست
جنگ دو کس با یکدیگر باختیار خویش اگرچه در فرق دیگرهم
انجرکت شایع است اما در این فرقه بیشتر از سایر فرق است
وان چنانست که هرگاه یکی در مجلسی از کسی رنجید با عتبار اینکه
حرف درشتی با و گفته یا در اداب و تواضع قصور کرده یا حرکتی

نازیبا از و سرزده شخص رنجیده بخانه خود رود و رقعه جنگ
بر نگارد که مرا زید فلان موضع با تو جنگ طپانچه است یا جنگ
شمشیر هرچه بخواهد رقعه کربان شخص رسید اگر قبول نکرد
و عذر آورد نزد قوم بی اعتبار و مورد طعن و ملامت باشد
او را بچنین نسبت دهند و در مجالس استخفاف کنند چار و ناچار
میباید قبول نماید مگر اینکه رقعه باو نارسیده به پادشاه یا
رئیس شهر یا سردار لشکر اگر در یابند برسد و بخواست
او افتد او مختار است که بان شخص برساند یا جنگ را مانع شود
و این هم از جمله تدبیر است که جنگ نشود بدین نحو که ممهد و
داخل در قوانین است که بان کسی که رقعه را می برد بگویند که
این رقعه جنگ است با فلان کس باو برسان او نیز نزد رئیس
برد و نزد مرسل عذر آورد که ملازمان پادشاه یا حاکم رقعه را
از من گرفتند و اگر رقعه رسید و بمضمون ان مطلع شد و کسی هم
ممانعت نکرد فردای انروز طرفین هر یک دو کس از سردمان عدول
با خود آورند که این چهار کس شاهد باشند که با هم بی اعتدالی

نکنند و یکی بغلبه دیگری را نکشد اگر بغلبه یکی کشته گردد در شریعت
قاتل را قصاص فرمایند و اگر موافق ضابطه و قانون از طرفین
مثل هم ضربت زنند و یکی کشته شود باز پرسی نیست بعد از
حضور متخاصمین و عدول در آن میدان ده قدم زمین میبایست
کنند و در وسط آن نشانی بگذارند و آن دو کس هر یک یک پا
بر آن نشان بگذارند و دست بدست هم دهند و پشت بر یکدیگر
تا منتهی آن ده قدم روان شوند که فیما بین ده قدم فاصله ماند
و هم چنان پشت بر یکدیگر رو را بگردانند و طپانچه بهم خالی
کنند و اگر جنگ شمشیر است پنج قدم بر پیمایند و بر گردند و هر
یکی یک ضربت زنند و بعد از خالی کردن طپانچه یا فرود
آوردن شمشیر خواه زخم کاری یا نگرفته باشد هر دو یک دیگر را
در بغل کشند و گریه کنند و اگر یکی را زخم کاری افتاد دیگری
سر او را بکنار گذارد تا جان تسلیم کند گویند در انگلستان
شخصی از اواسط الناس بر آمد که بشمشیر بازی ماهر و بان
پیشه مشهور و به بداخلاقی و غرور انگشت نمای هر نزدیک

ودور

و دور بود باندک ناخوشی استدعای جنگ شمشیر کردی و مرد
مرا بکشتی خلایق از بی اعتدالی او در آزار و کسی را با او مجال
کارزار نبود روزی بعادتی که داشت از شخصی ضعیف رنجیده
گشته باو پیغام جنگ داد فردا هر دو بمیعاد جنگ حاضر شدند
آن شخص ضعیف باو گفت دیروز تو مرا بی آبرو کردی و امروز
کمر قتل مرا بسته و میدانم که بدست تو کشته خواهم شد بعوض خون
خود یک سیلی بتو میزنم و دست را افشانده سیلی به بناگوش او زد
از این حرکت مرد غیور بغیظ در آمده رعشه بر اندام او افتاد و در
فرو آوردن شمشیر خطا کرد حریف مظلوم شمشیر بر سر او زد تا سینه
بشکافت و از اینجا مستنبط گردید که مرد شجاع هوشمند را در معارک
درستی حواس از جمله لوازم است چه غیظ و غضب در آن هنگام
باعث زبونی و منجر بهلاکت خواهد شد دیگر از جمله قوانین
مشهوره فرق فرنگ خاصه فراسیسان فرامیس است و فری میس
نیز گویند و آن در لغت بمعنی بنا و معمار است چه واضع این قانون
شخص بنا بوده است و در اصطلاح جماعتی را گویند که متصف

بصفائی باشد که ذکرشان خواهد امد هندیان و فارسی زبانان
هندان جماعت را فراموشی گویند و اینهم خالی از مناسبتی نیست
چه هرچه از انها پرسند در جواب گویند بیاد نیست منافاتی با هیچ
مذهب ندارد هرکس بهر مذهبی که باشد و بخواهد داخل در این
فرقه گردد باکی ندارد شیشه است با وضاع ینکچریان روم و عادت
مردم اوجاق ان مرز بوم با رومیان کرده ایشانرا برداشته اند
با ایشان تتبع رومیانرا کرده اند و ان اینست که در هر جا که خواهند
اعم از شهر و قری خانه عالی که در ان حجره بسیار وسیعی باشد
بسازند و به بیت الحکم موسوم دانند هفته یکروز معین دارند
کسی که بخواهد داخل این فرقه شود در انخانه در اید و یک شب
تا سحر در ان حجره بماند فردا بزرگان ان فرقه طعامی پزند و همه ان
جماعت حاضر شوند بعد از برداشتن سفره هر یک از حضار
ان شخص تازه را نوازشی و مهربانی و کلمات حکمه تلقین کنند
و بار مبارکباد گویند اما در ان شب چه میگذرد احدی نمیداند
اعاظم هندوستان در استکشاف این امر سعیها نمودند و بمردم

اوباش

اوباش مبالغ نقد و بقدر پنجاه هزار وعده کردند و ان مردم
در ان خانه در امده بعد از بر امدن این قدر گفتند که افعال شنیعه
که مردم را گمانست مطلع نیست باقیرا هر کس بخواهد خود رفته ببیند
با اینکه بنان شب محتاج بودند از ان مبلغ خطیر گذشته و نگفتند
و فایده این کار اینست که دزد شد اید یار و یاور یکدیگر باشند
اگر یکیرا از روزگار صدمه رسد و بی چیز گردد برادران هر یک
از خالصه خود باو چیزی بدهند تا صاحب سرمایه معقولی گردد
و در قضایا و دعاوی هر چه قدرت داشته باشند اعانت
یکدیگر نمایند و غریب تر اینکه هرگاه دو کس از این فرقه که یکی
از مغرب و دیگری از مشرق باشد بهم برخورند بدون امیزش
و اختلاط همرا شناسند بسیاری از مسلمانان در کلکته داخل
در این زمره اند دیگر از سلاطین یا اقتدار پادشاه انگلستان است
اگرچه از اکثری از سلاطین نصاری بعدت و بسط مملکت در
یورپ کمتر اما خطش از رای تدبیر و رعیت پروری و انصاف
گستری بیشتر است مردم ان مرز و بوم برای و هوش از فرق دیگر

فرنگ ممتاز و در تدبیر و معیشت در کل جهان بی نیازند اگر بخواهم
مفصلا احوال اندیار را بر نگارم عمری باید و از سفاین بان
مشحون گردد چون نسبت مباینت نامه احدی از فرق اسلام
متعرض اینقسم حکایات نگشته اند خواستم که حاضران و این
دکان را دستور العمل و مایه انس و انبساط گردد و بذکر شمه صفحه
طرازی نمود و ستفرنگ فلاتنسی انگلستان دو جزیره است
از جزایر شمالی که یکی را نگلند و دیگری را برلند خوانند و بزبان
اسلامیان برتانیه اکبر و برتانیه اصغر گویند سالهای دراز
در عهد خلفای راشدین و بنی امیه و عباسیه بتصرف مسلمانان
بوده و دران قرب قلعه سپهر پیوند بر ساحل دریای مغرب
که بدریای روم مشهور است بنا نهاده اند بر سر کوهی که انکوه
بجبل طور و ان قلعه نیز اسطرداداً بهمین اسم مسمی است و فرنگیان
تا حال بتصحیف ان اسم جبرتان گویند و دران عهد خلق
این دو جزیره مردمان کودن بیمعرفت بوده اند مکرر رومی و
تاتار دران مملکت دست انداز و از قتل و اسیر و اخذ اموال

دقیقه

دقیقه فرو گذاشت نمیکردند خلایق دراز و غجره بدست
اشرار گرفتار بودند تا بنحوی که گذشت در سنه ۹۴۰ هجری حکما و
دانشمندان بدید امدند و نخستین کاری که کردند این بود که جهازات
جنگی تربیت داده و مردمان کار ازموده بر انها سوار کردند
و بر گرد هر دو جزیره ساحلونگاه داشتند تا دست بیگانه بمملکت
نرسد و باین اکتفا نکرده باستعانت جهاز بفکر مملکت گیری
و کشورکشائی افتادند بنحویکه خواهد امد غرض ان هر دو
جزیره در وسط معموره نه درجه و دقیقه میرسد و در اقصی
بلاد ان مملکت سه درجه طول لیالی و ایام در قوس و جوزا هجده
ساعت و سه اما دران اوقات صبح و شفق تا سه ساعت امتداد
دارند که عالم روشن و افتاب طلوع نکرده یا غروب کرده است
مردم هر کس بکاری که دارند بروشنی صبح و شفق مشغولند
محتاج بشمع و چراغ نیند قرب دو ماه راه رو بنقطه شمال بر جهاز
و خشکی رفته اند تا اینکه جهاز بیخ بند رسیده است و در خشکی
از کثرت برف مجال مرور ادم و حیوان نمانده و دران میانه بعضی

بعضی معموره دیده اند از قبیل صحرانشینان که آفتاب براهها
رجوعی کرده و در انجا شش ماه روز است و شش ماه شب مردمان
ضعیف اندام و کوتاه بالا که از دو ذرع دست بلند نمیشوند
و سیاه فام مثل مردم سودان که از شدت سرما سوخته اند ساکن
در زیر زمین دارند و در نهایت پریشانی روزگار میگذرانند
طول انکلند یکصد و هشتاد و عرض یکصد و پنجاه گروه ایرلند
یکصد و چهل و دو و عرض یکصد صد و ده است و دارالسلطنه
لندن کویند طول اصل شهر شش میل و عرض دو میل و نیم است
سوای مضافات و ملحقات که مردم در خارج شهر خانه ساخته اند
و ان شهر لیست بعظمت و شکوه و رونق و وفور ناز و نعمت
رودخانه عظیمی از یک طرف ان جاریست که جهازات بزرگ
در ان داخل شوند و بشهر دوانند معمور و اباد ان که در ان یک
مشت خاشاک و یک کف دست خرابه یافت نشود عمارات عالیه
از سنگ رخام متصل بیکدیگر با نوان مختلفه و نقوش بدیعه
قرینه باسلوبی که باید ساخته اند اکثری از عمارات پادشاهی

و اعاظم

پادشاهی و اعاظم را بر پشم و عفیق منبت کرده اند و در تمامی خانها
ان شهر سر جدول اب رودخانه از زیر زمین جاریست یکی جهت
اشامیدن و یکی جهت طبخ که در مطبخها روان است و دیکری جهت
بر انداختن کثافات و در کل ممالک از بلدان عظیمه و قریه و
دهات در اصل معموره و خارج ان جهت رفت و امد مردم و حیوانات
سر راه و سبع سنگ بست کرده اند یکی مخصوص سواران دیکری
جهت پیاده کان و سیمی جهت عزاده و حیوانات بار بردار تا بیکدیگر
مخلوط نشوند و مردم با سانی تردد کنند عملهٔ و بنایان از سرکار شاهی
برکذرها معین اند که اکر جائی خراب شود فی الفور بسازند و
خاشاکرا از کوچه و بازار برداشته و بدریا ریزند در طرق و شوارع
هر قدر کوه و زمین ناهموار بوده است بریده اند و بر رودخانها
کوچک و انهار صغار پل بسته اند که تردد با سانی شود و در کل
قلمرو راه ناهموار سنکلاخ یا هر اجی که باعث زحمت مترددین کردد
نیست کاروانسراهای عالی در راهها بفاصله سه میل بنا نهاده اند
مردم خدمه مثل طباخ و دلاک و مکاری که انواع سواریها دارد

حتی زمان فواحش قریب بان کاروانسرا مسکن دانند و بهای همه
انها از اکل و شرب و سواری و غیره معین است مسافر اگر روز
و شب قطع مسافت نماید بهر جا که خواهد اسایش نماید مختار است
در لندن بر در هر خانه از اعلا و ادنی دو ستون ساخته اند
و بهر یک فانوسی از شیشه نصب کرده اند که از اول شب تا صبح
روشن است و در رفت و امد کوچه و بازار احدی محتاج
بچراغ نیست و اگر بیگانه در ان شهر در اید چنان پندارد که
چراغان کرده برف و باران و سرما بشدت دوازده ماه هر
روزه قدری برف و باران بارد و در موسم بسیار و در غیر
موسم کمتر و باین سبب هوا ناموافق و درختان دیر بثمر اید
و میوه جات شیرین نشوند مگر به تدابیری که در باغچهای
سلاطین و اعاظم بکار برند که در زیر باغچها شبستان سازند
و در ان اتش افروزند تا حرارت اتش به بدرختان رسد و
میوه شیرین شود و باین تدبیر میوه گرمسیری بعمل اورند
سیصد و پنجاه کلیسیای عالی از سنگ مرمر و یشم و عقیق بتکلفی

تمام

تمام ساخته اند و مدارس و دار الشفا و سقاخانه و قهوه خانها
بر نگینی کلیساها افزون از شمار است مداخل ان مرز و بوم
انچه از زمین و مملکت بهم رسد هشت نه کرور زیاده نیست اما
باعانت جهان که بتجارت باقصی بلاد ممالک عالم رفت و امد
کنند تا چهل کرور روپیه بعمل اید و برفاه گذرانند و حکما بعد
انکه بکلی در ان نواح استیلا یافتند مقرر چنین شد که هفته
دو روز همه در یکجا مجتمع شوند و هر کس را کار و هر چه بخاطر
رسیده باشد بیان نماید تا بمصلحت یکدیگر بناهای حکم اساس
بکارها گذاشته شود و در امور کلی و جزوی از سلطنت و حکم
رانی تا بصنایع یدی جهت اسایش و رفاه مردم کتب مدونه بطور
دستور العمل تالیف نمودند و بنای نوشتن کتب را بقالب مانند
چیست سازی گذاشتند هر صفحه را یکقالب کنند و در یک
روز هزار از ان صفحه نگارند و از هر کتابی هزار مجلد تمام
کردند کتب بسیار شد بهر جماعتی از اصناف مردم بقدر ضرورت
دادند حتی به پیشه وران و مکتب داران جهت تربیت پسران

ودختران که باهم بمکتب روند وانرا کسب معیشت وشجاعت
وسواری وعلوم ریاضی وضمنا سرود ورقص ورموز عشق
وعاشقی ودلبری ونغمه سرائی ونواختن الات طرب ورقص
تعلیم کنند وهم چنین بارباب صنایع هرچه مناسب بود اموختند
وهمه کارهای مشکل را بسهل واسان نمودند وخانه عالی که زیاده
برده هزار کس دران توان گنجید بنا نهادند هفته یکروز حکما
دران خانه میروند ومردم را صلای عام میدادند وان روز
وان مجلس را بیوم الوعظ موسوم نمودند بعد از اجتماع مردم
یکی از حکما بمکانی فرا رفته تر رفته از مسایل حکمی وریاضی و
هندسی واز بعض حقایق اشیا مانند تشریح اسمان وافلاک
یا نفی انها بنحوی که خواهد امد واز احوال کواکب ثوابت وسیار
بقسمی که دریافته بودند واینکه حلا محال است یا نه واز این
قبیل مسائل مشکله وامور غامضه را بیان میکرد واگر به تقریر
زبانی عوام نه فهمیده بودند الات وادواتی که برای توضیح این
مسائل ساخته بودند مثل کره وامثال ذلک بهمان مجلس طلبیده

بمردم

بمردم می نمودند تا در طباع عوام مسائل حکمی منطبع گردد وتا حال
ان مجلس برقرار است ودر کلکته نیز منعقد گردد وباین سبب
عوام وفرومایه گان این فرقه همه ریاضی دانند در بنگاله هم
نوشتن کتب را بقالب گذاشتند وکارخانه های عالی برای
این کار ساخته اند اخبار مملکت را هر هفته یکجزو کاغذ بهمین
قسم نویسند واز ان پانصد وشش صد جزو قالب زنند وباطراف
مملکت اگاه شوند وکسیکه در اینکار معین است مختار است از
او پرسی نیست هرچه بشنود راست یا دروغ خوب یا بد حتی
اگر امری قبیح از یکی از بزرگان یا از رئیس که او را گورنر گویند که
بر تمامی مملکت فرمانفرماست سر زند بنویسند واحتیاط نکنند
گویند در این کار مصالح بسیار است که مردم را بکار اید یکی از
انجمله انست که امور متحدثه درست بقید تاریخ بضبط در اورند
وسبت کردند نه مثل تواریخ سلف که در امور عظیمه چون ولادت
عیسی ورفع ان باسمان بسبب اندراس وفراموشی انقدر اختلاف
کرده که بتحریر در نیاید وبعضی از مورخین بسبب خوف پادشاهان

پا به تعصب مذهب از جاده صواب منحرف گشته موافق مزاج پادشاه
عصر و مطابق مذهب خویش هرچه خواسته اند نگاشته اند
در اینجا هیچیک از اینها را از فراموشی و تسلط پادشاه و تعصب
مذهب راه نیست و تصویرانی که از فرنگ آرند اعم از سیاه قلم
و غیرهم همه را قالب زنند و بندرت از قلم بزرگشند و با علی مرتبه
خوبی و بیکون رسانیده اند خاصه شبیه کشی را که در آن بدو
بیضا و اعجاز میدهند حرکات شخص بنحویکه هست در آن
مشاهده شود و بجهة تفریح طبایع بر شهرها خانهای عالی بنا
نهادند و بخانه رقص و بیت الشهود موسوم ساخته اند جمیع در آن
خانها برای سرانجام طعام و شراب و روشن کردن شمع و چراغ
معین اند و آن خانه ایست مشتمل بر ایوانی وسیع ستونهای
بسیار دارد تا بدو سعت و فراخی آن بیفزاید و بیشتری از آنها
مدور است و از چهار طرف ایوان صفهای کاوه مشتمل بر سه
درجه ساخته اند درجه اول اعاظم و خواص بر کرسیها نشینند
و متصل بر ایشان رقص شود درجه دویم بالاتر از آن جای

مردمان اواسط است و درجه سیم از آن بالاتر و بران اوانی
و فروشنا به کار اند و این اماکن ثلثه را مجلس قرب و بعد مجلس
قیمتی و بهائیت جدا گانه علی قدر مراتبهم کم و زیاد دارند باین
وضع ساخته اند که مردم همه تماشا کنند و یکی دیگر را حایل نشود
و چهار طرف آن خانه اوطاقهای متعدد بنا نهاده اند که در آنها
سفره گسترانند و طعام خورند و بر سقف همه اطاقهای بزرگ
و کوچک و دیوارها و ستونها با اسلوبی دلکش چهل چراغ و فانوس آویخته
بلورین روشن کنند که ناظر که از دیدن آنها بوجد آید و در هر خانه
بیش و هزار و زیاده روشن شود همه از شمع کافوری مکلف
یکروز قبل مردمان و عمله آن خانه مردم را خبر کنند که فردا شب در
فلان خانه اسباب رقص و سرود مهیاست مردان و زنان هریک
از آن خانها که خواهند زر آنرا نزد بندک آن خانه فرستند او هریک را
رقعه دهد اول شام بعد از روشنی مردم دسته دسته در آیند جمیع
مستحفظ بر در خانه اند که بیکانه داخل نشود هر کس که ایدان
رقعه را بآنها سپارد و خود در اندرون داخل شود اگر مجهز است

ضروری بخواهد برآید رقعه از آنها باز پس گیرد و با خود
برد بعد از سرانجام آن مهم باز رقعه را سپارد و درآید و این زری
که بجهة امکنه میدهند و ازای طعام و شراب و روشنی است
و اگر کسی از ادانی بهای درجه اول را دهد با اعاظم در آنجا
نشیند و باین بهانه مردمی که خدمه آن خانه اند مبالغ خطیر
منتفع شوند مکرر دیده شد که در یکشب بیست هزار روپیه و زیاده
بآنها رسیده است و همان مردم تماشائی اغلب اعاظم و ارکان اند
باز نشان رقص کنند هر مردی دست زنی را گیرد و برقص
برخیزد سوای زن خویش از زنان دیگر با هر کس که دوست است
او را انتخاب کند و گاه هست که با هم وعده کنند که امشب در فلان
خانه من با تو فلان رقص را خواهم کرد در علم موسیقی و طریقه
رقص تالیفات مدونه دارند بدلخراش نالهای عاشقانه
و حرکات دلبرانه مجالس را رشک گلستان ارم سازند و اغلب
از زور شراب و شور آهنگ بیخود شوند و بهوش آیند و باز
بیهوش شود اما بدمستی و عربده و حرکات لغو را در آن مجلس

راه

راه نیست بهوش خود و بحالت طبیعی تا آخر مجلس میباشند در سالی
یکشب معین دارند که در آن شب همگی رخوت و صور خود را بانواع
مختلف بعضی بصورت حیوانات و برخی بصورت مردم بیگانه
از عرب و عجم و ترک و هندی تبدیل کنند که کسی کسی را نشناسد
و پاس آداب از میانه برخیزد هر کس بهیئتی که دارد در آن خانه
درآید از مردان و زنان تمیز مرد و زن نیز دشوار است با هم حرکات
طفلانه و شوخی و دست بازی کنند و دیگر انواع رقص بسیار
است که ذکر آنها موجب اطناب است تا ثلث آخر شب با هم بعیش
و سرور بگذرانند بعد از آن هر کس بخواهد در آنجا طعام
خورد یا بخانه خود رود و هر روزه در وقت صبح و شام
همین نسبت زنان و مردان سواره و پیاده بتفرج از شهر بیرون
روند و در باغها خوش گذرانند بعد از دو ساعت از روز
یا شب برگردند و طعام خورند و بکاری که دارند مشغول شوند
در روز حاضری و طعامهای سبک خورند و در شب مطبوخ
تناول کنند و بر آن شراب آشامند روز شراب ننوشند تا مانع

کارها نکرده از دو ساعت از روز آمده تا دو ساعت بروز
باقی مانده هر کس بکار خود مشغول است صحبت و دید و باز
همه در وقت طعام است روز یا شب تنها در خانه خود احدی
چیز نخورد جمعی که با هم اتحاد دارند بخانهای یکدیگر روند
و طعام خورند تقسیم اطعمه و اشربه در روز و شب خاصه زنان
پری پیکر است هر کدام که به نیکو منظری و صباحت ممتاز است
از دست خویش حصه بمجلسیان رسانند و بسی حرکات دلبرانه
دران وقت از او صادر شود و در طعام و شراب تقلیل کنند
و احدی از مردانرا مجال نیست که زن خود را از جوشش با مرد
بیگانه ممانعت نماید چه در قانون ایشانست که منع زن از نشست
و برخواست با مرد غیر علامت سوء ظن است و اگر کسی در
ممانعت بجد شود آن زن در عالی محکمه قضات شکایت کند قضات
حکم بتفریق فرمایند و مادام الحیوة نفقه و خرج آن زن را با او است
و هیچکدام را یارای زنی یا شوهری دیگر نیست مگر اینکه یکی
بمیرد از این خوف مردم را قدرت دم زدن با زنان نیست و قبح

این

این حرکات نیز از میانه برخواسته است خلایق همه خورسند و
در اعزاز و احترام نسا کوشند آنقدر که ما بین فوق متصور
نیست اکثری از کارهای عظیمه متعلقه بمردان بوساطت اینان
درست شود قبل از این در زمان قدیم پرده پوشی زنان در
فرنگ بفریقه یونانیان بوده بحدیکه هرگاه زن را بشوهر
دادند دیگر او را نمیدیدند حتی پدر و برادر و از خانه قدم
بیرون نمیگذارد تا جنازه او برمیامد بعد از فتح امریکا از
آنجا اول بفرانس این امر قبیح سرایت نمود که زنانرا از پس پرده
احتجاب بمجالس شهود جلوه گر ساختند و در تمام فرنگ شایع
تنباکو نیز از آنجا بهمه جای عالم رسیده و چنین بیماری آبله
اطفال و مرض آتشک از مردم امریکا که بفرنگیان مخلوط
شد در تمام عالم شیوع بهم رسانید و الا در چهارصد سال
قبل از این از تنباکو و این دو مرض در عالم نشانی نبوده است
و زبان مردم جمیع عالم تنباکو را بهمین اسم که نام امریکای است
گویند و از جمله مستحدثات فرانس که بتازگی در میان ایشان

شیوع یافته این است که از پی پرده کی زنان ترقی کرده مناکحات
زن و شوهری را برداشته اند بوجهی معین و تراضی طرفین و
دو سه ساعت را مشکری عقد منعقد شود و صیغه در میان
نیست و شرطست که بعد از عقد تا دو ماه با هم باشند و پس از
انقضای دو ماه هر دو مختارند با هم بمانند یا از هم جدا
شوند و هر کس پی کار خود رود و اگر زن حامله باشد بهر جا
و در خانه هر کس که طفل متولد شود آن است و در انساب
اصلاب را معتبر ندانند و چنین گویند که در تمادی شهور
و اعوام زن و شوهر با هم مکرر شوند و از هم متفرق و متنفر
گردند و باین سبب مقاربت کنند و اولاد کم بعمل آید بخلاف
این قانون که بعلت تازگی تمام مردان و زنان را با هم تعشق خواهد
بود و کسی بلا عقب نمیماند چه هرگاه یکی را اولاد نشود از
جائی دیگر بخانه او می آیند و اینکه طفل او از نطفه شخص
میباید اعتباریست بهر قسم رواج گیرد همان در نظرها مستحسن
خواهد بود و طریقه مناکحات و کدخدائی در انگلیسیه این است

که قبل

که قبل از کدخدائی مدتی زن و شوهر را با هم در خلا و ملا
گذارند باغ روی کنند و شب و روز صحبت دارند تا خوی
هم را تجربه کنند اگر هر دو را خوش آید عقد بعمل آید و الا هر کس
بطرفی رود اطبای اینفرقه در تشریح ابدان نفی بکارت کنند
و چنین اقامه دلیل کنند که اگر زنی بسن سی سال رسد و مردی
ندیده باشد بعد از آنکه مرد باو رسد آثار بکارتی در او نیست
و خونی که در بعض دختران کم سن مشاهده شود خراشیست
که بآن موضع بسبب نزاکت میرسد و پرده در میانه نیست
و این هم از تدابیر حکماست که کسی بر بکارت ایستادگی نکند
و زنان را بزنا نسبت ندهند و مفسده برپا گردد چه ظاهر است که
با این قانون که مدتی زن و مرد جوان که نمونه پنبه و شرر و شیشه
و حجرند با هم در خلوات بسر برند و اغلب از باده ناب که حجاب
برمیدارد سرگرم باشند بکارت کجا میماند که مرد و زن از هم
بیگانه باشند و زیاده از یک زن جایز نیست و فرنگیان
بر کرسی بلند قریب بطریقه رومی طعام خورند و خود هم بر کرسی

شود در یکشبانه روز چهل و پنجاه فرسخ و زیاده طی کنند
و در انکلستان سواران معین اند بطریقه چاپار رود و
در انجا هم ادمی با اسب بدل شود چه یک ادم را چه مقدار
توانائی باشد که این همه راه رود و هر جائی را بحسب قرب و
بعد اجرتیست علیحده خطوط را وزن کنند و دو مثقال
و نیم را روزی یک انه میگیرند هر قدر که مسافت باشد
و اگر از دو مثقال و نیم یک قیراط زیاد شود اجرت را زیاد گیرند
تا پنج مثقال و از انکه گذشت باز مضاعف کنند و هم چنین
در هر دو مثقال و نیم اجرت قبل از ان را مضاعف گردد و چنین
است رفت امد اعاظم و ارکان هرگاه خواهند که بسرعت
بجائی روند بر محفه سوار شوند و هشت کس انرا بر دوش
بردارند و بشتاب روان شوند و دو کس اذوقه و رخوت
او را بردارند و یک کس مشعلچی نیز همراه است این مردم
تا دو فرسخ روند و در انجا نیز انقدر ادم هست محفه بزمین
نرسیده دوش بدوش کشند و روانه شوند همانقدر که

خطوط

خطوط روند این مردم نیز قطع مسافت نمایند و روزی یک
صد روپیه اجرت این کار است و اگر خواهند جلدتر روند
بر مردمان بیفزایند ان وقت اجرت مضاعف گردد و از این
کار سالی صد هزار روپیه و بیشتر بعد از وضع اخراجات
عمله و پیادگان که با مستاجرات عاید سرکار کمپنی شود و خطوط
کمپنی که معادل خطوط تمام مردمست بی اجرت رفت و امد
کنند کارهای دشوار را بر خلایق اسان کنند و خود مبالغی
منتفع شوند توفیق تتبع روزی همگنان باد و باین سبب که
هر روزه اخبار مملکت بانها رسد و از اوضاع رؤسای اطراف
مطلع شوند اکثری از فرمان دهان هندوستان را ناچیز
کرده اند تبیین این مقال را بیان مجملی از وقایع ناصیه ضرور
خسرو گیتی ستان شاه عباس صفوی که در رعیت پروری
و معدلت گستری طاق و برای و تدبیر شهره افاق بود بعد
از شاه طهماسب که چندی در عهد اسمعیل میرزا و سلطان
محمد خدابنده فتور در سلطنت بهم رسید جماعت ولندیسه

و پرتکار در بعض بنادر فارس در جزو دم از استقلال
میزدند و پادشاه را بمفاد کریمه ولا تجادلوا اهل الکتاب الا
بالتی هی احسن قلع و قمع ایشان منظور نبود جماعت انگلیسیه را
در مقابل طلب داشت بندری عباسی را بنا نهاد و ایشان را سکونت
داد یا استیصال اند و طایفه یا کسر صولت ایشان انگلیسیه بعمل
اید و چنان شد پادشاه ذیجاه هندوستان عالمگیر پادشاه از
اخفاد سلاطین بابریه بتقلید ان خانه دان بجهة دفع پرتکال
که در تمام بنادر هندوستان فرمان روا بودند نیز این عمل را
نمودند و انگلیسیه را بکلکته جای داد ایرانیان که بالذات سباع
خاصیت و بالعرض رستم طبیعت اند اسان کردن بقلاده فرمان
احدی در نیارند خاصه با مردم بیگانه خصوص با مخالف مذهب
فرمان برداری را روا ندارد و تسلط غیر مذهب با حیاتشان جمع
نشود و سلاطین و رؤسا از فکر مملکت و رای غفلت نورزند
و نگذارد که بیگانه مسلط شود و اگر احیانا بسبب غفلت پادشاه
و رؤسا مملکت بدست بیگانه افتد رعایا و عوام ارام منقطع و

زندگی

زندگی دشوار گردد و هرگز رام نشود بنحویکه از غفلت پادشاه
خجسته اخلاق شاه طهماسب صفوی و امرای اسایش طلب طلب
جماعت افاغنه که از انی چاکران بیگلربیگی هرات بودند
مسلط گشته چندی با قتدار فرمانفرما شدند در عین شوکت
و استیلای ان جماعت مکرر مردمان شهری و صحرائی بر انهائیکه
حاکم مقتدر بودند شوریده تیغ نهاده اند و همه را با توابع و لواحق
بیاسا رسانیده اند چنانکه در تبریز و همدان و کلپایگان و بروجرد
این عمل بکرات با افاغنه بعمل امده و افاغنه بار دیگر بعد از تسلط
یا بجریمه راضی شدند یا قتل عام نمودند و این عمل از ایشان نیز
مکرر سرزد میشد و مردم از شورش باز نمی امدند و رام نمیشدند
تا ظهور پادشاه قهار نادرشاه همین ماجرا بود که او قلع و قمع ان
طایفه از ایران و از اکثر بلاد هندوستان بکلی نمود و چنین بوده است
در عهد اسکندر ذو القرنین و افراسیاب ترک و چنگیز و امیر تیمور
که مقام ذکر انها نیست و بر اقفال سیر مشورت مستور نه در یکی
از تواریخ دیده ام که اسکندر از شورش ایرانیان بستوه امده با ارسطو

وحکمای دیگر در باب قتل عام آن مملکت مشورت نمود حکما عرض
نمودند که مربی این سرزمین آفتاب و مردم این کشور بان منسوبند
و در سرشت ایشان شجاعت و مخلوق است اگر پادشاه این طبقه را
قتل نماید از هر دیار که در آنجا مردم در آیند در اندک مهلتی همین
خصلت را پیدا کنند و این غیرت و شجاعت از تاثیرات آب و هوای
آن دیار است اسکندر از قتل در گذشت مدارا نمود مجملا مردم
بنادر با انگلیسیه بدار و مدار میبودند و ایشان نیز چار و ناچار
سکونت داشتند رفته بودند که پر و بال بهم رسانند که یکی از
خدمه خود را که مردم بندر عباسی بود بتقصیری چوب زدند
تا او بمرد عامه آن بندر غوغا نموده همگی را در آن واحد عرصه
تیغ بیدریغ نمودند و جهازات ایشان را که بلنگرگاه بودند غارت
کرده آتش زدند چند کسی که در اصفهان و جاهای دیگر بودند
بر فتنه و اما کسانیکه در کلکته بودند بعد از استیصال جماعت
پرتگال با مردم بنگاله از قبیل حیوانات و حشرات الارض اند
بتماوی اعوام و شهور بتالیف دلهای نزدیک دور پرداخته

بارؤسا آمیزش نمودند و بدست بذل و ایثار عامه مردم را با
بعضی اعاظم را بخود گرویده کردند و چون قاطبه نصاری را تجسس
اخبار و تفحص احوال مردم روزگار خاصه مسلمانان را ذاتی و جبلی
است و از ابتدای ظهور ملت احمدی این شیوه را بر جه دارند چنانکه
از جمله اقاریری که خلیفه دویم عمر بن الخطاب لعنهم الله در عهد
نامه که در زمان او میانه نصاری و مسلمانان نوشته شد از ایشان
گرفت یکی این بود که تجسس احوال مسلمانان نکنید و اخبار و اوضاع
ایشان را بجائی ننویسید جمعی خود و هنود و جماعت بت پرستان و
مسلمانان ثابته روزگار این دیار که بآنها پیوسته بودند باطراف
مملکت بتجسس اوضاع سلطنت و چگونگی احوال رعایا و برایا روانه
نمودند و در کلکته قلعه عالی ساختند و آنرا جهة فریب مردم به بیت
التجاره موسوم ساختند و اسباب حرب از توپ و تفنگ در آن قلعه
کشیده ببهانه اینکه مال التجاره ما در اینجاست بآلات جنگ و بجمعی
نگهبانان محتاجیم قلیلی مردم جنگی از ملک خویش طلب داشتند و
از مردم هندوستان نیز نوکر گذاشتند و سلاطین و رؤسا و

متوسطین هر یک علی قدر مراتبهم بعیش و طرب مستغرق و از
بادهٔ غفلت و غرور بیهوش و هر کس بهر جا که مقام داشت مست
و مدهوش بود و چیزی که در عالم نخوت بخاطرشان ظهور نمی
کرد تسلط انگلیسیه بود و هر چه از تدارک سامان جنگ و اذوقه
و ملازم نگاه داشتن سپاهیان و تعلیم جنگ بقوانین خویش
میکردند کسی نمی فهمید و اگر بگوش می شنید اعتنا نمیکرد تا
چهل و پنجاه سال قبل از این در عهد جعفر علیخان که بیگلربیگی بنگاله
بود و دائما از خمار نیک و او از چغانه و جنگ بیخود بود با امرای
غدار سازش نموده او را در حالت مستی از مرشدآباد گرفتار
و بکلکته مقید داشتند و قاسم علیخان داماد او را بجای او منصوب
نمودند و از آن وقت الی یومنا هذا روز بروز لحظه بلحظه در ترقی
و لوای فرمان در کل مملکت افراشته دارند بعد از تسخیر بنگاله
و آن نواح بیشتر و شور رسیدن اخبار جاسوسان و اطلاع باوضاع
هر نزدیک و دور بفکر اماکن دیگر افتادند و بدینگونه بنا نهادند
که هر مملکتی را که تسخیر آن منظور نظر باشد اولا برئیس آن دیار

عریضه

عریضه در نهایت عجز و انکسار و کمال مسکنت و خاکساری بنگارند
متضمن استدعای وکیلی از جانب خود بآن مملکت بمقر ریاست یا
سلطنت و سلاطین و حکام آن دیار حتی رایان و بت پرستان را مرض
نخوت و خوش آمد طلبی و ریشخند عرض عام است از آن نامه که
بغایت پاس آداب را مرعی داشته اند مشعوف شوند و بر خود ببالند
که از یک انگریز چه شود از او چه برآید و بکدام شما راید و از دنبال
آن عریضه هنوز جواب نیامده یک کس کار آزموده با تحفه و هدایای
بسیار از نفایس چین و فرنگ روان سازند رئیس بعلت چشم تنگی
از دیدن پیشکش و کلمات تملق بر خویش نگنجد و فرستاده را بعزت
نگه دارد و وکیل که در آنجا قایم شد بنحویکه گذشت استدعای جای
کنند بیشتر در خارج شهر مکان گیرند و خانه قلعه مانند بنا نهند و
اسباب حرب بقدر در آن خانه بگذارند و لشکر نگاه دارند که
رئیس از بودن او پشیمان شود قادر به بیرون کردن او نباشد
و بداد و دهش و زیرش گوشه تا عامهٔ خلق را بخود گرویده
کند و اخبار و حالات بمقر ریاست خود که کلکته است هر روز بنگارد

وبا اعزه جوشش کند وبا رئیس در کمال فروتنی وخاکساری ماند
یکی از چاکران سلول نماید وهر روزه عهد نامه بر پوست اهو
یا مس مشتمل بر اطاعت خویش وقلع وقمع دشمنان سرکار واستیصال
اعادی اند یا داز جانب کمپنی بشرح وبسط بسیار نوشته برئیس
سپارد واورا بکلی مطمئن خاطر سازد واخر عهد نامه را از او
ستانند کر چون کارکنان سرکار کمپنی خیر خواه این سرکار ند تا هم
کفته وکرده ایشان را همه منظور نظر داشته از صلاح وصوابدید
ایشان بیرون نباشیم این عهد نامه را کر فتند بکلی مسلط شدند
چه در هر ریاستی چند کس صاحب داعیه وجمعی کارکنان بینند
کر اغلب با هم منافقانه وبشکست کار یکدیکر مصروفند هر کاه میانه
دو کس از متعینان ریاست امر بجادله کشید وکیل باطراف قوی
سازش کند واز بنکاله افواج انکریزی بمدد او طلبد بعد از برداشتن
طرف ثانی طرف غالب خوش وقت شود پس با او تکلیف کند کر
مواجب این فوج را بدهد تا خویش کیرند وباین ارادت کی کر ملاحظه
مبفرمایند همیشه نزد خود نکاه دارند تا کاه وبیکاه بکار اید اد

بنز

بنز قبول کند ونکذارد وسرداران همه انکریزند ودوران خارج
شهر حوالی قلعه کر وکیل بر جمعه سرکار کمپنی ساخته وخود میماند خانه
سازد ولشکریان را نیز دران قرب جای دهند چند ماهی کذشت مبلغی مواجب لشکریان دران سرکار کنان وملازمان
انسرکار بپیغام دهند کر اکر داد ن مواجب لشکریان از ملک جدا
کرده بما بسپارند کر دیکر فیمابین مطالبه وسوال وجواب نماند
ناچار او قبول کند وانقدا از ملک دهد وهر کاه رئیس وارث
در رسید با جمعی از اولاد وخویشان او مدتی ریاست ارند هر کدام
کر قبول پیش کش سالی مبلغی بسرکار کمپنی کند او را بریاست بردارند
او نیز از دادن پیش کش عاجز شود قدری دیکر از ملک بفیصه
تصرف ایشان دهد تا بکلی تمام از املاک شوند استاد وظاهر و
غلبه هر کز دست تطاول ما حدی دراز نکنند وبا وجود قدرت
وتوانائی بجنک وجدال ملک کسی متصرف نشوند وهر کاه امر
با کسی بمجادله کشید سبقت در جنک نکنند وبا و پیغام دهند
کر نزک لجاج کند اکر پذیرفت وبکفته ایشان راضی شد کاری با او

ندارند اگر همه در عین صف آرائی باشد و یقین دانند که فتح
از ایشانست برگردند و او را به حال خود گذارند و چیزی نعل
بها گیرند چنانکه با پیتو سلطان دو مرتبه این معامله دست داد
و اگر جنگ شد و شکست دادند یا رئیس کشته شد مانند پیتو
سلطان در این مرتبه اخر یا فرار کند مثل نواب شجاع الدوله
و قاسم علیخان داماد جعفر علیخان یا دستگیر شود مثل وزیر
علیخان تربیت کرده و پسر خود خوانده آصف الدوله بهر حال
اگر او زنده است و توسل جوید باز او را بریاست بنشانند
و بشجاع الدوله این رفتار را مرعی داشتند و اگر کشته شد
یا فرار کردند اولاد و متعلقان و کارکنان و منسوبان او را
عزت کنند و مواجب دهند که برفاه گذرانند و اگر دستگیر شود
نیز چنین کنند در خانه نگه دارند و آن مقدار باو مشاهره دهند
که محتاج نشود و بزرگی با خدم و حشم گذارند و اگر در جنگ
کشته شود باز اولاد و منسوبان او همین قسم سلوک کنند و با آنها
بعزت و توقیر برخورند و حق خدمت احدی را ضایع نکنند

حتی

حتی بجهت سپاهیانی که در جنگ عضوی از آنها ضایع شود اگر
همه یک انگشت باشد و بجهت اولاد آنها که کشته شده اند زمین
و مزرعه و مواجب دهند تا به آرام گذرانند و حق اینست که
مروت این فرقه نسبت بدشمنان کینه جو هنگام تسلط از غرایب
روزگار است و در این خصلت از جمیع فرق عالم بهتر اند چه هیچ
کس دشمن خونی را بعد از تسلط زنده نگذارد و باو قوة ندهد
رئیسی که فرمانفرمائی بذاته از او بر نیاید و مملکت داری را
چنانکه باید نتواند و بخواهد بعیش و سرود بگذراند و مدام
از باده خوشگوار مست و مخمور باشد و با این حالات هم اسم
مملکت داری بر او باقی بماند و رتق و فتق مهمات را دیگری
کند بهتر از این جماعت کل جهان یافت نشود دیگر از جمله قوانین
این فرقه است که کسی را بر کسی تسلطی نیست پادشاه یا امرا اگر بخواهند
بر زیردستان زیادتی کنند آن شخص در محکمه شکایت کند هر دو را
در مقابل هم ایستاده نگه دارند و امر شانرا فیصل دهند و هم
چنین اگر از کوچکی بر بزرگی اینرا رسد آن بزرگ شکوه کند

وبحکم قضات حتم براو جاری شود و بجهة پاس اداب از جانب
پادشاه وعظما در محکمه وکیل ایشان حاضر شود با مدعی
گفتگو کند و زر را بعد از اثبات از خلق کشند پادر جزیرهٔ
بداب دهوا که بجهة این کار معین است اخراج نمایند وهم
چنین مفسدین و اشرار را در ان جزیره فرستند تا عمر شان
در انجا سپری و از قتل نفس بغایت محترز اند فرنگ بکلکته
جزیرهٔ بجهة این امر جسته اند حال جزیره اباد و خلقی انبوه از هر
فرقه در انجا بسر برند و چون فرق مختلفه زبانی علیحده سوای
انسنه جمیع عالم در میان ایشان رواج گرفته است و در این
چند سال حاکمی بجهة ضبط ان جزیره از کلکته فرستاده اند کبرا
خراج مقرر کند و بعمارت ان پردازد بعض از معادن هم در انجا
بهم رسیده است و حکما بعد از اجرای اکثری از قوانین
مذکوره بفکر انتظام سلطنت افتادند چه از زمان حکمرای
باستقلال وانفراد بود هر روز یکی معزول و دیگری مسلط
میشد و بعضی مفاسد و خونریزی که از لوازم سلطنت است

بظهور

بظهور میرسید و پادشاه ان عصر خود نیز حکیم دانشمند و در اکثری
از ارای پسندیده با حکما شریک بود سالها بفکر اینکار اوقات
صرف نمود و اخر الامر همه را ارای بدین قرار گرفت که پادشاه
مسلوب الاختیار باشد و بجهة او وجهی معتد بمعادل کرور روپیه
که پانصد هزار تومان سفیدیست معین سازند که وقایع مصارف
شان سلطنت نماید سوای اخراجات شاهزادگان و همنوبان
او که بجهة هریک وجهی جدا معین است پادشاه نیز راضی شده خود را
مسلوب الاختیار کرد اثار غایت و نوازش هرکس اختیار است
و بجهة بکردن شمشیر قتل نفس یا اضرار احدی حتی دون یکی از خدمهٔ
خود را قادر نیست مادام که حکم قضاة نشود هیچ سیاستی اجرا نکرده
اری در دو سالی سه کس واجب القتل را هرگاه بخواهد شفاعت کند
و نگذارد که بقتل رسانند یا اخراج بلد کند میتواند و بعد از
سلب اختیار از پادشاه قوایم سلطنت را بسه امر مضبوط ساختند
پادشاه و امرا و رعایا بدین نحو که هرگاه امری از امور عظیمه اتفاق
افتد مادام که این فرقه یکرای نشوند ان کار صورت نگیرد خانهٔ

بسیار عالی در پای تخت بنا نهاده اند و بشوری و خانهٔ مشورت
مسوموسوم ساختند و برعایای بلد و بلوک تمامی قلمرو پیغام
دادند که رعایای هر شهر و قصبه از جانب خود هر کرا سزاوار
دانند وکیل کنند که در پایهٔ سریر سلطنت حاضر باشد تا کارها
بمشورت همگی انجام یابند رعایا بدینگونه وکیل از جانب خود
مقرر کنند که همه در یکجا مجتمع شوند بزرگان آن شهر یا آن ده
اسامی جمعی را که لیاقت این کار را دارند بهر واحد عرض نمایند
او هر کرا پسندد اسم او را در کاغذی نوشته دهد همه را
جمع نمایند و حکم بر غالب کنند کسی را که اغلب رعایا پسندیده اند
بان کار مامور سازند و بدار السلطنه روانه کنند و زیاده
بر هفت سال این خدمت بر کسی نگذارند بعد از انقضاء
هفت سال دیگری را معین کنند و هرگاه امری اتفاق افتد
از جنگ یا صلح یا جماعتی یا امداد کسی بزر یا لشکر و امثال
ذلک وزیران مطلب را عرضه دارند پادشاه در روزی معین
باحضار سران و سرکردگان و تمامی امرای خورد و بزرگ و وکلای

رعایای جمیع بلدان و قصبات در آن عالی خانه فرمان دهد
و خود نیز در آنخانه رود و بجائی بلند که بجهة نشیمن او ساخته اند
قرار گیرد و آن امر را از همگی سؤال کند امراء و وکلای هر کرا
هر چه بخاطر رسد و صلاح مملکت را بدان دادند در کاغذی
نویسد پس همه ملاحظه نمایند و حکم بر غالب کنند و اگر نصف
آن مردم بیکرای و نصف دیگر رای علیحده اندیشند پادشاه
مختار است بهر طرف که میل کند آنرای پسندیده است دیگر
کسی را مجال تغییر و تبدیل نیست و حکمت در این کار اینست که
هرگاه امری منقح شود هر چه خرج آن کار شود رعایا از طیب خاطر
دهند و عذر نیاورند پادشاه و امراء نیز بقدر حصهٔ خود در
خرج آن کار مدد کنند امری مختلف فیه این است که کسی بر آن
ایستادگی نماید و بجهة پادشاه تعدد نسا را جایز داشته اند
اول یکی از دختران سلاطین را باو منسوب کنند و بعد خود
هر کرا بخواهد بگیرد و اولادی که بهم رسند هر چه از آن زن
اولی باشد شاهزاده و بجهة ایشان وجوه گزاف معین است

وباقی مثل سایر الناس اند بعد از بزرگ شدن خود مختار اند
بعلم کوشند یا سپاهی شوند یا صنعتی بیاموزند شنیدم پادشاه
حال را اولی که دختر یکی از سلاطین است علاقه مفرطیست و
هر ساله از آن زن فرزندی بعمل آید ارباب حل وعقد پادشاهرا
از مقاربت با او مانع آمدند چه تعدد شاهزادگان موجب
زیادتی خرج از خزینه و بیت المال است و ولایت عهد بعد از
رحلت پادشاه با کبر اولاد رسد و اگر او در حیات بدرود
به پسر او رسد و اگر او را اولاد نباشد ببرادر دیگر که بعد از او
و اگر پادشاه را اولاد ذکور نباشد بدختر او رسد اما اولاد صغار
هر چند شاهزاده باشد بر سلطنت نرسد و بعد از فوت آن
دختر له سلطنت باو قرار یافته است حکم را نی بیکی از برادران
پادشاه سابق یا یکی از اولاد برادران او رسد بترتیبی که معین
است و بر همین نهج ارث پدر به اکبر اولاد ذکور رسد و بر تقدیر
فوت پسر بزرگ در زندگی پدر به پسر او رسد و این در صورتیست
که متوفی وصیت ناکرده بمیرد و اگر وصیت کند تمامی مال خود را

مختار است هر کس را از اولاد یا قوم یا بیگانگان که خواهد وصیت
کند بدانموجب بعمل آورند و گاه باشد که تمام اموال خود را
خیرات کند و ورثه را حرفی نیست و پدران هر چه خرج اولاد خود
کنند از روز ولادت تا هر وقت که بخواهند از خوراک و پوشاک
و خرج مکتب خانه بعد از آنکه پسر به حد رسید و مکتبی پیدا کرد
از و باز ستانند و بسن هشت سالگی که طفل رسید پدر یا
مربی او هر که باشد بیست هزار روپیه بر کار کنی دهد
استدعای چاکری او را نماید کنی بمواجب چهار صد روپیه شاهی
و او را نوکر کند به حد تکلیف که رسید هر کاری از کارهای سرکار
کنی که خواهند او را مامور کنند و بطرفی بسمت امریکا هند و ستان
روانه سازند و او بجوهر ذاتی مصدر خدمات شود و بر جاه و
مواجب او بیفزایند تا بکورنری رسد و از انهم بالاتر رود و در
سلک امرای عظام منسلک گردد و گاه که در رتبه پادشاهزادگان
شریک و سهیم گردد که در صف ایشان نشیند و باهر حکمای حال دان
ده و دوازده سال را مفر هجر واجب الفضل پیدا کرده اند بایست که او

پادشاه که برای او در عرض سال زیاده از سه کس معاف نبود هر کرا
به خواهد شفاعت کند مختار است با سیصد کس از معاریف محضری
نگارند و بران مهر کنند وجود این شخص واجب القتل در نظام
عالم بهتر از انست که بقتل رسد او نیز بخشیده شود و اینهم که تمام
ارث پدر را در صورت عدم وصیت باکبر اولاد دهند و باقی را
محروم سازند از رای جدیده است گویند منازعه از میانه برادران
مرتفع شود و پسر بزرگ صاحب سرمایه خطیر گردد و دیگران
چشم از مال پدر کوتاه کرده بفکر کار خود رفتند و باین سبب
خاندانها برقرار مانند و بر باد نروند دیگر از جمله قوانین عظیمه
وضع خانه عدالتست که بجهة رفع مناقشات و مخاصمات بین الناس
موضوعست و ان چنانست که در بلدان عظیمه و قرای معمور
بزرگ خانه بنا نهند و بخانه عدالت موسوم سازند و چهار
کس از حکمای دانشمند خداترس را بجهة فتاوی و نوشتن سجلات
و اجرای سیاسات پادشاه معین کنند و ایشانرا جج بدو جیم
و فتح اول و سکون ثانی خوانند بمعنی قاضی هر قدر خود بخواهد

از سرکار شاهی مضاعف مرحمت شود تا از کسی رشوت نگیرند و مادام
الحیوه معزول نشوند مگر اینکه از کسی رشوت گیرند یا بطرف داری
در فتوی خیانت کنند انزمان بردار کشیده شوند و در ان خانه
مکانی برتر بطریق شاه نشین جهة نشیمن ایشان سازند و چند کس
از فضلای حکیم را که بزبان علمی اشنا باشند در خدمت ایشان
مقرر کنند انجماعت را کونسلی گویند و جمعی دیگر مردمان باهوش را
که عالم بالسنه اغلب فرق باشند زیر دست کونسلیان بگذارند
و ان مردم را وکلا خوانند کسیرا که با کسی ادعائی یا مطالبه باشد
در عدالت نزد یکی از وکلا رود و مطلب خود را اظهار کند و بر طبق
ان بهر مذهب که باشد به طریقه خود قسم خورد ضامن دهد که بران
شخص تهمت نکند وکیل ملاحظه کند اگر مدعی علیه از اشخاص
معروف و گمان فرار باو نمیرود خود باو رقعه نویسد که فلان شخص
این مبلغ را از تو ادعا دارد و بمن اظهار کرده است خود باهم
بفهمید تا بعدالت نرسد که باعث بدنامی و ضرر طرفین است
و اگر در این باب اهمالی نمائی او بعدالت شکوه کند و بر تو وارن

رسد او اگر با مدعی سازش کرد کوتاه شد و در صورت بی اعتنائی
وارن شود و اگر مدعی علیه از معاریف نیست و احتمال دارد که
بگریزد فی الفور بمدعی وارن دهند تا او را گرفتار کند و وارن
عبارت از کاغذی است که بر آن ادعای مدعی و مهر پادشاه
انگلستان ثلث است چند کس از محصلان آن کاغذ را گیرند
و نزد مدعی علیه روند و آنرا بنمایند بعد از دیدن آن دوازده
ساعت او را مهلت است که از سه کار یک کار کند یا ادای
آنچه مدعی خواسته است و یا ضامن معتبر متمول که در آن
شهر خانه و ملکی داشته باشد و یا ضامن مضاعف آن مبلغ
شود و یا به مجلس رود بقید رضا شود ضامن جهة اینست که
مدعی علیه حیوانات خود را بقضات عرض کند تا هر چه حکم
کنند و نشود که در بین سؤال و جواب بگریزد و محصلان را حکم
است که اگر آن شخص در حجره باشد در بروی او بسته یا اینکه
در خلوت باشد که کسی از خدمه او از رفتن مانع شود صبر کنند
تا از آن حجره و خلوت برآید و اگر بر او ناگاه داخل شوند و او یکی

یا دو تا را

یا دو تا را هلاک کند یا زخم کاری زند خونشان هدر است و از و
باز پرسی نیست و بر جماعتی که از قبیل سلاطین یا رؤسای اطراف
بوکالت در پایه سریر شاهی یا بدار الریاسه مامورند و از آن
ممنوع است چه از این حرکات مردم بیگانه متوحش شوند و در
انتظام ریاست تخلل پدید آید و هرگاه مدعی علیه از برآمدن
وارن مطلع شد و فرار کرد بمملکت دیگر از فرق نصاری یا هندوستان
بیکی از قری خود را رسانید که در آنجا فرقه دیگر از نصاری
و نشان داشته باشند و بایشان توسل جست یا در شهر بخانه
خود رفت و در بست یا در صورت رسیدن وارن بقید راضی
شد و به مجلس رفت دیگر کسی را بر او تسلطی نیست روزهای
یکشنبه از آن ده یا خانه خود بیرون برآید و بدرستی معاملات
خود پردازد و تا غروب آفتاب هر چه خواهد کند و هر جا که
خواهد برود شام بخانه یا بآن ده برگردد و مدت العمر اگر
چنین کند که بآن ده یا در خانه خود که در بروی او بسته باشد
بماند و بجز یکشنبه بر نیاید احدی را بر او دستی نیست اگر همه صاحب

مبالغ خطیر باشد و تغلب او بر قضات معلوم باشد چیزی
نگویند و در مجلس نیز هر چه خواهد کند و معامله و داد و
ستد نماید و بعیش بگذراند تا خود ادای حق مدعی نکند
بزور از او بگیرند اری اگر مال او در جائی بدست مدعی
افتد بعد ازان اثبات کردنش مشکلست بر حکم قضات
منصرف شود و وجوه این همه را گویند که در اینها اجرای
کار خلایق و مصالح عباد است و متغلبرا ازین عذابی بیشتر
نشاید که بزندان با خانه در بسته یا بیکی از دهات بماند
و اجازت برامدن در روزهای یکشنبه جمعه ابنست که بکلی
کار بر مردم تنگ نشود و برای اجرای امور و سرانجام کارها
راه مفری داشته باشند و وضع زندان خانه بدین نحواست
که حیاتیست بغایت وسیع بر گردان دیوارهای بسیار بلند
که با علی مرتبه بلندی رسانیده اند و بنیاد دیوارها را
باب رسانیده اند بسنگ و ساروج و سرب بالا اورده اند
و از پائین تا بالا احجارهای اهنین نصب کرده و در اطراف

ان صحن عمارتهای متعدد و امکنه عالی مشتمل بر باغچه و حوض
و غرفات بتکلف ساخته اند و اما کن تحتانی وسیع نیز دارد
اعاظم را بان اماکن عالیه و ادانیرا بمجالهای تحتانی نگه دارند
و از مردم متموّل کرایه عمارت را گیرند و برزندانیان اینقدر
کرفه و گیراست که بعد از غروب افتاب در بروی ایشان نبندند
و صبح بگشایند هر کرا دل خواست قبل از غروب افتاب از سازند
و در قصبه را بجائی که دارد طلب کند و در تمام شب بمستی
و عیش کوشد نگهبانان همه انگیزود و روزی دو مرتبه بدل شوند
تا کسی با ایشان سازش نکند و اجازت این همه کار بزندانیان
بدین سبب است که بر ایشان تنگ نشود که خود را بمهلکه اندازند
و مفاصد عظیمه برپا نکنند چه با این حالات اکثری از مردم
بفید راضی شوند و خورسند بمانند و در سم شفاعت بالمره مفقود
است و رئیس را از این امور خبری نیست که کسی نزد او شفیع
شود امر با قضات است و در انجا شفاعت را راه نیست و ظلمهای
دیگر برای محاکمات و اجرای سیاسات جریان دارند که بمناسبت

ان کار باسمی موسوم است با نضمام لفظ عدالت اما دران
خانهای جزوی و سایر بلدان سوای دار السلطنه یا مقر ریاست
عظمی مانند کلکته رسم وارن نیست مجملا متخاصمین هر یک
یکی از وکلا و یکی از کونسیلان را از جانب خود وکیل و مختار
کنند و مدعی ادعائی که دارد برنکارند و مدعی علیه در خانه
خود جواب بنویسد باز مدعی جواب نوشته او را بنویسد و
تا سه مرتبه از طرفین نوشته شود تا هر کرا هر دو قدح یا طریقه
اثباتی باشد برنکارد و هر کس بوکیل خود دهد وکیل بعد
از جنگ و اصلاح بکونسلیان بگذارند که او بحضور قضات
مراتبرا عرضه دارد تا هر چه مقرون بعدل و داد باشد کنند
و در این سؤال و جواب و رد و قدحی که متخاصمین کنند یکدیگرا
نه بینند و با هم مواجه نشوند نه در عدالت و نه در جای دیگر
بمعرفت وکیل نوشته هر یکی بدیگری رسد تا منجر بغیظ
و فساد نشود و اگر یکی یا هر دو را شاهد ضرور شود دران
سؤال یا جواب درج کند و نام شاهد را بنویسد وکیل از

عدالت

عدالت کاغذی بشاهد نویسد بمهر عدالت که فلان کس
ترا شاهد خواسته است باید که هر روزه چند ساعتی روز
بعدالت حاضر شوی تا هر چه سؤال رود جواب گوئی و آن
کاغذ را سفینه گویند بعد از رسیدن آن کاغذ بشاهد اگر
یکروز حاضر نشود یکهزار و یکروپیه از و جریمه گیرند و شاهد را
قسم دهند و مراتبرا از او سؤال کنند و عدالترا در او ملحوظ
ندارند هر چه گوید بنویسند بعد از دو سه روز اعاده کنند
تا صدق و کذب او درست معلوم شود و در این امور گنج
کاوی کنند و عظیم وقت نمایند و هر جزئی مقدمه را طول
دهند و از متخاصمین وکیل و کونسلی هر روزه هر قدر توانند
اخذ نمایند در کلکته دیدم که بر سر مرغی دو کس را نزاع
بعدالت رجوع کردند دو سال طول کشید و از هر یک از
متخاصمین بیست و شش هزار روپیه خرج شد و بجائی نرسید
گویند مصلحت در این کارها اینست که مردم با خود قضایا را
انفصال کنند و از این خوف آسان بعدالت رجوع نکنند و متخاصمین

اگر بر یک مذهب باشند بهمان مذهب حکم کنند و اگر یکی عیسوی
باشد و دیگری از قوم دیگر بطریقهٔ حنفی اجرای احکام کنند
اکثری از کتب فقه سنت و جماعت و امامیه را بانگریزی ترجمه
کرده اند و نزد قضات هست تا در احکام بر بصیرت باشند
و بعد از انفصال مقدمه هر کس که بر باطل باشد خرج طرف
ثانی را نیز از او گیرند و گاه هست که در سه مضاعف و متجاوز
از آنچه مدعی میخواست بر مدعی علیه افتد و اگر احیانا طرف
باطل از دادن آنچه بر او ثابت شده است عاجز آید یا اغماض
کند بدستور او را قید نمایند و قضات را ضرور نیست که
بر طبق مذهبی یا بطریقهٔ قضات سلف حکم کنند گاه هست
که بطریقهٔ عقل بقسمی که مناسب دانند فتوی دهند کسی را
بر ایشان حرفی اگر متخاصمین یا احدهما به حکم راضی نشوند
و گویند که بعدالت دیگر رویم مختارند از محکمه های جزو که
ذکر آن گذشت بعدالت اکبر به سپرم کوت موسوم و در آن
وارنست روند و در آنجا اگر موافق خاطر خواه نشود بگورنری

اصحاب

اصحاب شور که جمعی کثیر از اعاظم اند رجوع آورند ایشان نیز
بدانچه دانند فتوی دهند باین هم اگر راضی نشوند مقدمات را
نوشته بعدالت انگلستان فرستند و بدان هم اگر اکتفا نکنند
به پادشاه و اصحاب شوری که ذکر آن گذشت و به پارملنت
موسوم است رجوع آورند و در این تغییر و تبدیل را راه
نیست هر چه فتوی دهند چنان شود و گاه باشد که یک مقدمه
سی سال متجاوز انفصال سی سال متجاوز نشود و از متخاصمین
بورثهٔ ایشان رسد و بهمان حالت روز اول باشد و مکرر
شده است که مدعی و مدعی علیه هر دو از ارباب دول و
صاحب سرمایهٔ خطیر بوده اند و از اخراجات عدالت هر دو
گدا شده اند که قدرت بر خرج یومیه نمانده است آنوقت دست
از لجاج برداشته اند و مقدمه همان انفصال ناشده مانده
است بنام ایزد خسرو عادل کسری انوشیروان کوکبه از این
سلسله کرده بردارد و از زنجیر عدل خویش شرمنده و منفعل
گردد در ماهی سه روز قضات رخت سیاه پوشند و بهیئتی

عجیب خود را بیارایند و دران سه روز اجرای حدود
سیاحت است بر گنه کاران کنند از قتل و اخراج بلد و غیرهم
هرچه مصلحت دانند دیگر از بناهای تازه یکی اینست
که در تمام قلمرو از بلدان عظیمه و دهات بزرگ و کوچک
اول بنحویکه معمول عالم است شهرها را بمحلات تقسیم کنند
و خانهای هر محله را نوشته اند و هرکس بر در سرای خود
بالای دروازه قطعهٔ سنگی نصب و بران نام خود و ان
محله و کاری یا منصبی که دارد و عدد انرا که خانهٔ چندمی
است از ان محله نگاشته است و بر سر هر محله بر گذرگاه سنگی
بزرگ منصوبست که دران اسامی خانهای ان محله را با
عددی که دارند نوشته اند تا اگر کسی نابلد و بیگانه بشهر
برآید بر بصیرت باشد و از جانب پادشاه در هر محله از
محلات و قریه از دهات یک نویسنده معین است که
ولادت و کدخدائی و وفات مردم ان محله را بقید تاریخ
ضبط کند تا بر پادشاه و صاحب ملک و اعاظم هر وقت

بخواهد

بخواهد معلوم شود که در قلمرو چه قدر مرد و زن است
و هر کدام بچه سن اند و اگر وبائی یا آفتی رسد و مردم تلف
شوند بدانند چه قدر مردم مرده اند و این از اوضاع پسندیده
است و نیز بسبب وسعت شهر و آبادی بیحد و هر که در اکثری از بلدان
فرنگ هست بجهت سهولت و آسانی بر گذرها اسبان سواری و
سواریها دیگر و مردمان پیاده اجوره کار جا بجا ایستاده اند تا اگر
تا اگر کسی بخواهد بجائی رود و از خود سواری ندارد یا بخواهد
بسرعت رود سواریها را اجرت معین است از محله خود سوار شود
تا محله دیگر و در انجا از مردم ان محله سواری دیگر و هم چنین بطریق
ناداک تا هر جا که برود و اگر کاری داشته باشد از خانه خود رقعه
نویسد و بدست یکی از پیادگان که در ان محله ایستاده اند و هدو دست
بدست تا هر جا و هر خانه و نزد هر کس که معین است رقعه رسانند
و جواب هم بهمین دستور باو رسد و بعد از انکه انتظام امور سلطنت
و قوانین ریاست و معیشت و تدبیر مدن حکما را آسوده بهم رسید
بفکر تحقیق حقایق اشیا و سیاحت بر و بحر و تسخیر ممالک بعید افتاده اند

نخستین کسی که بسنگ مقناطیس رسید و بخاصیت آن هم علم بهم
رسانید حکیم دانشمند باهوش مستر کلنبش بود و وی مردم جزیرة
العرب و بلغت عربی و تمام السنه مردم فرنگ عالم و صاحب عزم
بود موجد فنون ریاضی و هندسی بطریقه فرنگ اوست از مقناطیس
قطب نما ساخت و بجهات عالم آگهی یافت که در روشنی و تاریکی
روز یا شب در دریا و خشکی هر سمت که خواسته باشد رود و جهاز
بان دستگاه و اسباب آن بنحویکه رواج دارد نتایج افکار آن وحید
عصر است تفرس آبادی بسمت جنوب کرده از سلاطین عصر استمداد
جست کسی بگفته او اعتنا نکرد و اکثری بخفت عقل منسوب نمود
و او هم چنان بعزم خود اصرار داشت نزد پادشاه استنبول که در آن
زمان زنی باهوش و رای بود رفت و ما فی الضمیر خود را عرضه
و از و یاری ملکه بامداد او برخواسته سه جهاز بزرگ مشحون باذوقه
دو ساله و مردم او ترتیب داد او بر جهاز سوار شده بقیه کشتی راند
اول کسیست که باین امر اقدام نمود خدمه و کارکنان جهازات ناگاه
خود را در آن بحر ذخار دور از خشکی و کنار درمانده و گرفتار دیدند

دم بدم از تلاطم کشتی مرگ را عاجل و قابض ارواح را در مقابل مشاهده
نمودند بقصد هلاک حکیم عازم شدند او حکیمانه گفت که در بودن
من امید نجاتی هست و در فنای من بیشبهه احدی از احدی شما زنده
بساحل نمی رسید بهتر اینست که چندی صبر نمائید تا حق جل و علا از
این بلا نجات دهد ایشان بتر قبول کرده اطاعت نمودند یکسال و
کسری رو بنقطه جنوب کشتی راند روزی رنگ آب تغییر بهم رسانید
حکیم همراهان را بر سیدن ساحل مژده داد بعد از سه چهار روز بر جزیره
امریکا که در این زمان باستنبول اشتهار دارد رسیدند مردم
آن جزیره از دیدن جهاز رم کرده رو به جنگل و بیشه فرار نمودند
و چون در اول ورود بنحویکه ضابطه ناخدایانست حکیم چند
توپی متضمن رسیدن به بندر سلامت خالی کرده آن مردم دیده
آن جهاز را جانورانی آتش فشان تصور و چنان پنداشته که غضب
آسمانی بر ایشان نازل شده است حکیم باشاره و ایما بدلالت مردم
پرداخته همه را مطمئن خاطر نمود عامه که بکلی از جان خود اطمینان
بهم رسانیدند با مردم جهاز آمیزش نموده آنقدر زر و جواهر به حکیم

ومردمان او داده که چشم از همگی جواهر اکین ومطای امالشان از نفایس
واقمشه اندیار پربار وسنگین کردند وبفرنگ برگشتند وان همه
جواهر ونفایس را بملکه پیشکش نموده واو باعزاز حکیم کوشیده
بمراتب بلند ودرجات ارجمند سرافرازی داد بار دیگر حکیم هفده
جهاز جنگی باخود برداشته بدان مملکت راند وتمام امریکای جنوبرا
بجهة ملکه تسخیر نمود وباز بفرنگ برگشت بعد از چند بنحویکه
ضابطه دنیا دارانست روسای ملکه از تقرب او دیگ حسد بجوش
امد او را بادعای سروری سعایت نمودند حکیم بحبس رفت وهم
دران مجلس برفت در سنه ۹۴۷ درگذشت ودر عهد او وبعد از او
امر جهاز رانی وتسخیر ممالک بعیده عالم خاصه ارض جدید ومملکت
هندوستان از گریبان خاطر تمامی سلاطین فرنگ سر بر زد باطراف
عالم نمونه ایه کریمه کانهم جراد منتشر متفرق گردیدند وهر کس بقدر
حوصله وهمت مقداری از ممالک بعیده را بتصرف اوردند و
بجهة تجارت وجلب منفعت وضع کمپنی در تمامی اندیار شیوع
یافت وان در لغت بمعنی جماعت است ودر اصطلاح عبارت از

فراهم

فراهم اوردن جمعی از ارباب دول است که هر کدام هر قدر سرمایه
که دارند بر روی هم گذارند وباطراف عالم تجارت کنند ومنافعی
که حاصل اید موافق راس المال تقسیم کنند واز تجارت ترقی نموده
بجهة خود تسخیر ممالک کنند وهر مملکتی را که مسخر نمایند چیزی بوضع
پیش بر پادشاه دهند چنانکه کشور هندوستان تسخیر کرده کمپنی
انگریز است وپادشاه را بان رجوعی نیست سالی سی وشش لک
روپیه بسرکار پادشاه دهند بموجب قرارنامه که روز اول بخزینه
شاهی سپرده اند وهر قدر دیگر که بعمل اید مال کمپنی است ان مردم
باهم تقسیم کنند ودر این جزو زمان مداخل هندوستان بعد از
وضع خرج سپاه که همیشه در تمام قلمرو بقدر یک لک سواره وپیاده
نوکرند وبعد از خرج اعاظم ورؤسای انگلیسیه سالی بقدر دو سه
کرور عاید سرکار کمپنی وخرج اعاظم وسپاه نیز البته بقدر دو سه
کرور میشود واین مراتب بر پادشاه وامرای پادشاهی معلوم است
نظر بقوانینی که دارند چیزی نمیگویند وچنین است کمپنی عرض
جدید که او غیر از کمپنی هندوستان است چیزی قلیل بسرکار شاهی

دهند و باقی را خود متصرف شوند و پادشاه را در مملکت کمپنی
اینقدر مداخلت است که کورنر و سه کس دیگر که بکونسلیان عظام
اشتهار دارند اجرای امور با کورنر شریک و صاحب اقتدارند
و چهار کس قضات عالیدرجات عدالت که دیگر ایشان گذشت از
حضور شاهی معین شوند هرگاه کمپنی ازین اشخاص یکی یا زیاده
بخواهد استدعا کنند تا از حضور شاهی معین شوند و عزل این
جماعت نیز با پادشاهست او را در عزل و نصب این اشخاص که بمنزله
نوکرانند اختیاری نیست و در این تازگی حکما چنین مقرر کرده اند
که احدی از کارکنان را عزل نکنند و بهر خدمتی که مامور کنند
در فرمان او بر نگارند که از این خدمت تو را عزلی نیست مادام
که خود استدعا نکنی و چنین است حال اکابر و ادانی از کورنر
تا نویسنده جزو بکاری که دارند هر یک بذاته مستقل اند و تا روزی
که خود استعفا ننویسند از آن خدمت معزول نشوند و اگر کورنر
بخواهد یکی از کارکنان را بسببی معزول کند بیکی از کونسلیان
عظام گوید که بفلان کس بگو یا بنویس که از این خدمت استعفا

کند

کند که بودن او در این وقت باین کار مناسب نیست آن کونسلی باو
یا می گوید یا مینویسد او نوشته استعفا میگذراند و خود را
معزول میسازد و این هم بر او روشن است که بخدمت دیگر مثل
این یا بهتر از این مامور خواهد شد و در هر کاری آنمقدار مواجب
دهند که کارکن را سیری آید تا از دزدی و خیانت مصون باشد
و اگر با این حال از کسی دزدی بثبوت رسید در سفاین اسم
او را بی رتبه گی نگارند و از لوکزی او را عزل نمایند و در دفاتر
ثبت کنند که فلان شخص لایق خدمت نیست و تا زنده هست
خدمت نیابد و اگر خیانتی عظیم از و سر زد مانند اینکه مال کمپنی را
برداشته به ملکی دیگر رود اولاد او را نیز از نوکری معزول کنند
و دیگر نسلا بعد نسل صاحب خدمت نشود و از قوانین سه کار کمپنی
و سایر مردم فرنگ است وضع ربا و سود که بغایت بدان مشعوفند
و بر اسلامیان طعن زنند که چگونه این قانون را از میانه برداشته اند
و آن چنانست که زر احدی یکروز نزد دیگری نماند و اگر ماند
از و سود گیرند و از این خوف قرض دار رود زر طلب کار را ادا کند

وانچه در سرکار کمپنی معمول است اینست که هر کرا زری باشد و بخواهد
بسرکار کمپنی بسپارد جمعی بجهة اینکار معین است نزد ایشان رفته
زر را بسپارد و ان جماعت تمسکی بمهر کمپنی و شهادت کورنر و
کونسلیان عظام باو دهند باین مضمون که فلان مبلغ زر را از
تاریخ امروز که چندم ماه است و سنه فلان عیسوی است صد را
شش یا هشت هرچه مقرر شود سال بسال بکسی که این تمسک در
دست او باشد از سرکار کمپنی باو رسانند دیگر اسم صاحب زر
در ان نیست و در گوشه ان عددی مرقوم است که این تمسک چند
است و بکاغذ بسیار نازک نویسند که زود فنا شود و اگر ان
کاغذ را از مالک کسی بدزدد یا گم شود بدست هر کس که افتاد
او از کارکنان سرکار سود را بلا عذر گیرد مگر اینکه مالک بعد
از دزدی یا گم شدن تمسک نزد ان جماعت رود اظهار نماید
که تمسکی از من مورخ بتاریخ فلان و عدد فلانی بدزدی رفته
یا گم شده کسیکه بجهة گرفتن سود انرا بیاورد مرا خبر کنید ان کاغذ
که بایشان رسد او را مطلع کنند و سود را باو رفده دهند باید

مالک

مالک بعدالت عالیه عرض نماید اگر باثبات رسید که مال اوست
بطرفی که بجهة اثبات ان معین کرده اند از ان گرفته باین رو کنند
والا مال اوست دیگر از و نپرسند که تو از کجا اورده و اگر احیانا
ان تمسک در کشتی باشد و غرق شود یا بسوزد یا پاره شود که
از ان چیزی نماند ان زر سوخت و هرگز نه اصل و نه سود عاید
نگردد اگر همه دیروز زر بسرکار داده باشد و امروز کاغذ تلف
شود و بر همه کارکنان روشن باشد که این شخص دیروز این
مبلغ زر داده است مفید فایده نیست مگر اینکه موافق شرع باثبات
برساند ان وقت کاغذ دیگر باو دهند و ان تمسک را ستی فیکت
خوانند بمعنی تمسک زر با سود و زری که بسرکار کمپنی داخل شد
و تمسک داد دیگر از و بعمل نیاید اصل او نزد ان بماند و سود دهد
و اگر مالک را احتیاج افتد در بازار چیز جزئی کم کند و تمسک را بفروشد
مشتری ان بسیار است و سود در سالی صد را شش و هشت مقرر
است مگر هنگام احتیاج که جنگی یا امری بزرگ اتفاق افتد تا
دوازده هم دهند و این قرض را که سود زیاده است بعد از ان مهم

زر ادا کند و نزد کسی از این قسم تمسک نگذارند و عجب است
که پادشاه از مردم زر بقرض گیرد و سود دهد صد را چهار
یا پنج سود پادشاهست چه او را معتبرتر از کمپنی دانند و جمع
دیگر ندارد انگلستان که زر از مردم قرض گیرند و صد را سه
سود دهند و تمسک بنام رعایا و ملک سازند و این فرقه را از
پادشاه و کمپنی هر دو معتبرتر گویند و چنین بیان کنند که تا این زمین
انگلستان و این رعایا هستند این زر تلف نشود و بذمه رعایا
است که سود دهند و از چند سال است که در کلکته کاغذی
دیگر رواج یافته است که آنرا لوت گویند و آن چنانست که مردم
شاهی که ماه بماه مواجب میخواهند و مردمی که مطالبات دیگر
دارند هر یک بقدر طلب او کاغذی دهند باین مضمون که
کارکنان سرکار کمپنی متعینه لوت کسی که این رقعه را آورد مبلغی
که در آن مرقوم است باو رسانند و در این سودی مندرج
نیست آن شخص هر وقت کاغذ را نزد آن مردم برد بیدرنگ
زر را باو رسانند و حکمت در این اینست که مردم تا کی فی الفور

آن کاغذ را

آن کاغذ را سپرده زر میگیرند بعد از آنکه همه کس را خاطر جمعی بهم
رسید که هرگاه خواسته باشد زر موجود است آن کاغذ حکم زر بهم
رساند و همانرا مردم نگاه دارند و چنان شده در نزد مردم مبالغ
خطیر از آن کاغذ جمع است و طرفه تر اینست کسی که زر داده و ستی
فیکت گرفته است سود یکساله را هرگاه بخواهد کاغذ لوت باو دهند
و همچنان آن زر نزد ایشان باقی و در دست عامه خلایق بجز
پاره کاغذهای چند چیزی نیست و این سبب خوش معاملگی است
که اعاظم و ارباب اقتدار آنقدر اعتبار بهم رسیده است که
مردم تمامی اموال خود را بایشان سپارند و کاغذ پاره راضی
شوند بحدی که در دادن زر و گرفتن کاغذ بر دیگری سبقت
گیرند با اینکه مردم بنگاله و هندوستان نیکو هویداست که
اگر این بساطی که در بنگاله در چیده اند برچیده شود دیناری
از این اموال عاید احدی نمیشود و همین کاغذ پارها خواهد
ماند بقدر نه کرور از رعایا نزد کمپنی است که سود میدهد
از یکی کورتران مستر جان شور شنیدم که میگفت در انگلستان

پادشاه و کمینی و رعایا انمقدار مفروض اند که اگر خاک و گل انسر
زمین طلا شود معادله با عشر عشیر ان نکند و این همه بسبب خوش
رفتاری و راست معاملگی است که بدالت و تربیت حکما ما را بهم
رسیده است انتهی کلامه و هی فی غایة المنافع و چون امر جهاز
و بنای تجارت و تسخیر ممالک بان رواج گرفت حکما دیدند که در تجارت
دریا منفعت بسیار است و مضرت ان نیز بیشمار است مردم بطلب
جلب منافع تمامی اموال خود را بار کنند و هرگاه بیکی افتی رسید
جمعی تهی دست و محتاج بلکه سایل بکف شوند بنای بیمه را نهادند
که جمعی از دولتمندان اموال خود را یکجا کنند و باهم شریک شوند
کسیکه بر جهاز چیزی بار نماید نزد ان جماعت روند و اظهار
نمایند که من این مبلغ را بفلان جهاز بار کرده ام و ان بفلان
بندر رود انجماعت وقت را ببینند که اوضاع دریا بچه نحو است
از انقرار ازو طلب کنند بیش و کم ان بر قرب و بعد مسافت
و امنیت و اغتشاش بحر است هرچه معین شد ان زر را ازو
نقد گیرند و باو کاغذی دهند بخط و مهر همگی که خطیر این مبلغ

مال از فلان شخص که بر فلان جهاز بار کرده است نام جهاز
و ناخدا را هر دو نویسند از این لنگرگاه تا لنگرگاه ان بندر از
حرق و غرق و غارت سلطانی و غیرها بذمه ماست و هرگاه افتی
رسد بعد از انقضای شش ماه از رسیدن خبر باینجا ما ان
زر را با زری که در بهای بیمه ازو گرفته ایم صد را پنج از همگی
بجهة اخراجات برداشته باقی را بلا عذر باو میرسانیم و چنان
کنند بعد از انکه خبر بتحقیق پیوست و شما از ان گذشت صاحب
مال را در عدالت قسم دهند که در ابتدا دروغ نگفته باشد انگاه
صد و پنج از او کاسته تمام زر را باو دهند گویند در این فواید
بسیار است در صورت سلامتی صاحب مال را نفع کمتر شود
و در صورت خطر سرمایه او باقی ماند و اصحاب بیمه جهازات
بسیاری را بیمه کنند و عادات اله بسلامتی مسافرین بحر و بر عالم
جاریست در حالت سلامتی همه جهازات نفع بسیاری عاید ایشان
و اگر یکی یا دو تا تلف ان مقدار و زیاده بانها میرسد و اگر جهازی
کم شود و از هست و نیست ان خبر نرسید تا یکسال انتظار کشند

که از اطراف خبر رسد بعد از یکسال اگر از جائی خبر او نرسید
زر بمالکان رسانند و در هندوستان هنود به تتبع فرنگیان
این علم را نیز کنند و رودخانهای شیرین که کشتیهای کوچک دیار
بدیار اجناس هر جائی را به جای دیگر برند و از خشکی هم تردد
کنند همه را بیمه نمایند بشرحی که گذشت و نیز از عادات فرنگیان
است که سالی دو مرتبه قمار مانند طالع و از آن جمعی صاحب
مبالغ خطیر شوند و بدیگران ضرر فاحش نرسد چند کس امین
مباشر این کارند مردم را مطلع کنند و از هر کس چیزی معین گیرند
و مردم بطبیب خاطر دهند شرح آن بمثال رود تا آسان بفهم در آید
از هر واحدی یکصد روپیه گیرند تا از سه هزار کس سیصد
هزار جمع شوند و مباشر آن کار اسامی سه هزار کس را جدا بجدا
بر کاغذ پاره ها نویسند و همه آنها را بوضعی مخصوص مثل هم تا
کند و در صندوقی گذارند و آن زر را به چند حصه مختلف تقسیم
کند و هر حصه را بکاغذی نویسند در یکی هشتاد هزار و در
چهار هر یکی بیست هزار و در هشت هر کدام ده هزار و یکصد و

بیست

بیست هر یکی پانصد روپیه نویسند که سیصد هزار روپیه را
در یکصد و سی و سه کاغذ مندرج سازند و دو هزار و هشت
صد و شصت و هفت کاغذ سفید ساده با آنها مخلوط کنند
و همه را بهمان وضع بدون یکسر مو تفاوت تاه نکنند که تمیز کاغذ
زر نشود و در صندوقی دیگر گذارند چنانکه یکصندوق سه
هزار رقعه اسامی مردم و در صندوق دیگر یکصد و سی و سه
رقعه زر و دو هزار و هشت صد و شصت و هفت کاغذ حلوا
که اینها نیز سه هزار شوند گذاشته مجلسی عظیم منعقد سازند
و آن دو صندوق را بقدر بیست ذرع از هم دور گذارند و دو طفل
غاری از تمیز را آورند و هر یکی را بر یکصندوق ایستاده کنند
آن دو طفل هر یک صندوق خود را بر هم زنند و یک رقعه بردارد
و بدست امنای آن کار دهد هر کرا کوکب طالع صاعد باشد
یکی از آن رقعهای زر با نام او بر آید و آنکه طالع از همه قوی
تر باشد آن کاغذ هشتاد هزار بقرعه او افتد و بخت غنوده
کانرا ساده بر آید که حلوای آنرا دیگران خورده و کاغذ را بدست

اوداده باشد بنام هرکس کرزر برامد همان کاغذرا فورا بدست
اودهند وبر محویلدار کرباز ودران مجلس نشسته است تحویل
کند بمفاد فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه
بهریك ازحضار کاغذ زرخودرا بنماید وان وجه را از محویلدار
گرفته شادمان بر خانهٔ خود رود ودراین بازی تا دوازده لك
روپیه هم رسد وبانواع مختلف تقسیم کنند وکاه باشد که مردم
دولتمند ازراه طمع ده بیست رقعه بنویسند شاید که تا یکی
ازانها کاغذ زر براید واز این قبیل است هرکاه کسی را چیزی
باشد که بخواهد بفروشد ومشتری دوچار نکنده که کس
یا بیشتر جمع شوند وقیمت از سناوی قسمت کنند وهرکس
حصهٔ خودرا بمالك دهد ونام خریدار را زاردرده رقعه بنویسند
ودر طرف سربسته نگه دارند ونام ان کالارا در یك کاغذ
بنویسند ونه کاغذ سفید شاده بهمان وضع تاه کرده با ان
کاغذ که دران نام جنس مرقوم است در ظرف دیگر گذارند و
دوتا دوتا از ظرف برارند با نام هرکس که ان رقعه برابد مالك

اوست وکاه هست که فروشنده خود هم حصه دهد وبنام او برابد
وباز باو کرده امّا کارکنان ومباشران ان بازی بزرگ را شرط امنه
که از انها کسی حصه نگیرد صد اینچ حق التعی باطهار رسد وخود در
بازی شریك نبیند ودراین امور اتفاق افراد خلق عظیم است بسیاری
از مردم اند که در تمام عمر این بازی را کرده اند ومدام باخته اند
ویکباره اگر چهل هزار روپیه قیمت ان بوده مالك ان از عسرت
باین وضع فروخت وخود نیز حصهٔ گرفت بنام او برامد وچهار مرتبه
این عمل مکرر شد هربار بنام مالك افتاد در کلکته دیدم که خانهٔ
عالی گرهای ان بصد هزار روپیه رسیده بود باین قسم بفروش
رسید وبیست کس مجتمع شده هریك پانصد روپیه داده بودند
از انجمله یکی از فقرا باشنیدم ابرانی بود دوقت کاغذ برآورد ناورا
اضطرابی دست داده بپانصد روپیه خود گرد وفطرا وقته بود
تاسف میخورد یکی از انها تکلیف کرد وان جمع سیر میکرد باو بخود
واز سبب اضطراب او پرسید او بیان نمود که مالا این کارها را
نکرده ایم ومرا برزر خود افسوس است ان بیدل بخت ترحما از جیب

خود با نصد و پیر براورده باو داد و مباشرین ان کار کفت
کر حصهٔ این شخص را من از او خریدم و اهالی چنان مشغول
براوردن بودند بعد از دو ساعت خانه بنام ان قزلباشیه برامد
و بان انکریز که خریده بود رسید اکر هریك از این کارها را صورت
شرعی بود از اوضاع پسندیده مینمود و در معاملات و بیع
و شرا انکرارد در قیمت و اجاینز ندارند بهای هر جنس را معین و
بران نویسند یا در رقعه نوشته بان بیاویزند مشتری جنس را
بیند و قیمت را خواند خواهد خرد نخواهد چیزی نکوید
دکاکین عظیم شهرین بر نفایس عالم در هر شهری بیرون از اندازه
قیاس است و همه را در اینجا خانهای مقفل کذاشته نادر نظر
ابد و دست کسی بانها نرسد مردم در ان اماکن بتماشا و تفریح
روند و هر چه خواهند خرید کنند قیمت هر یك مرقوم است
محتاج بسوال و تکرار نیست در فرنك و در ممالك کمپنی هندوستان
راه دار خانه معمول نیست و در شهرهای عظیم از تجار کمرك
کیرند در بنادر هر چیز بر جهاز اید و بران رود رود و غیر بنادر

جنی

جنی کرا از خشکی ورود خانهای شیرین امد و رفت شود اخبار
از انجا از زیش دارد کمتر قیمت کنند و صد را پنج کیرند و از غله
و ما کولات و اقمشه متبذل مانند کرباس و غیره کر بمصرف فقرا
رسد چیزی نکیرند و امتعهٔ سنکین طلا و چیزی کر بمصرف اعاظم
رسید زیاد تر کیرند خاصه در شراب کر از هر چیز بران کمرك زیاد
تر است کویند خوردن شراب را ضرر و ربی نیست و نوشند کان مکر بزرکان
و ارباب دول اکر بقیمت کران تر خرید کنند باکی نیست و کسی را
کران استعداد نباشد نکیرد و نخورد و در تمام قلمرو یك جا کمرك
کیرند هر یك از بلاد مملکت کر کرفتند عملهٔ انجا را حباس را نانو
کنند و کاغذی بصاحب مال دهند متضمن انکه کمرك این قدر
جنس در فلان شهر کرفته شده است در جائی دیکر از قلمرو کسی
کسی مزاحم نشود و در هر کاری و ضد هنی از کلیات و جزئیات در
کس معین کنند تا اکر یکی را اجل در رسد ان کار معطل نماند
و دو کس کنز خیانت کنند از ان دو کس یکی بزرکست راتق و فاتق
او میباشد و ان دیکری کر کوچکست بر او ناظر است حتی بجهة ضبط

مالیات در هر کوره ده دو کس معین کنند که از رعایا خراج گیرند
و اجاره دادن قری بعمال بنحوی که ضابطهٔ اسلامیان است معمول
نیست و نیز در هر قریه چهار کس از قضات جهة رفع خصومات
فرستند و بر عمال تاکید اکید است که از رعایا در دادن خراج
تاخیری رود چوب نزنند و قید نکنند و بمدارا از او بستانند
و اگر از عمال بر رعیتی تعدی رود نزد قضات شکایت کنند
ایشان عامل را از آن حرکت باز دارند و هرگاه در امری میانهٔ
عامل و رعایا سخن بدرازی کشد و از قضات آن ده چاره
پذیر نگردد بدار الریاسه مراتب را عرضه دارند هر چه فرمان رسد
چنان کنند و بجهة زیادتی انتظام امور رعایا که از عمال یا
از قضات دهات بیدادی رود چهار کس قضات معتبرین متدین
مقتدر و دو کس از فضلای اسلام و دو کس از دانشمندان
هنود معین اند که این جماعت را از قبل تسمیه موصوف بصفت
عدالت دایر و سایر گویند وظیفهٔ این مردم این است که در نما
قلمرو سیر نمایند و در هر جا و هر قریه و هر ده هر قدر که ضرور

باشد

باشد از یکروز تا یک ماه بمانند و استفسار احوال رعایا نمایند
تا اگر از حاکم قضاتی که دارند ظلمی رفته باشد بر ایشان اظهار
کنند و تدارک آن از عزل و تغییر عامل بعمل آید و با ریش سفیدان
ایلات و خانهای قدیم احشام از اسلامیان و هنود برفق و همواری
سلوک کنند و در هر جا از سلاطین از اسلامیان بجهة کسی ضیاع
و عقار مقرر است از علما و سادات و مشایخ و درویشان و ارباب
استحقاق بحال خود گذرانند و متعرض نشوند و با براهمه و پیشوا
و ایان هنود که از یاران سیورغال بجهة ایشان معین است همین
سلوک را مرعی دارند و عجب تر اینکه در اکثری از مرسومات
مسلمانان و هنود شریک شوند و با مردم جوشش کنند اگر چه در
محرم خود تعزیه نگیرند اما در تعزیه خانها روند و تباکی کنند و
با ارباب استحقاق رعایت نمایند و در بتخانه ها نیز از این قبیل اعمال
بجا آورند در عظیم آباد که بصوبهٔ بهار اشتهار دارد از یکی از دفتر
داران هنود شنید که چهل لک از این مملکت بتصرف امرای قدیم
شاهی و سادات و مشایخ است که متعرض نشده و اگر بخواهند

کلا او بعضا از ایشان انتزاع کنند مزاحمی نیست علما و ارباب
کمال را از هر فرقه که باشند بغایت محترم دارند و این اوضاع
از سلاطین و رؤسا بغایت بنکو و مستحسن است و خاصه ان بجوز
ریسها که بحال رعایا کنند تا بر ایشان از احدی بیدادی نرود
زیب سلطنت و افتخار و فرهائیست و هم موجب آبادی مملکت
و جمعیت رعایا و بسط ملک پادشاه و زیادتی مداخل و نیل نامی
اوست و از زنان سایر الناس ضایع روزگار از مسلمانان تبر
کار و هنودان بد کردار بر رضا و رغبت خویش بعقد ایشان
درآیند بمذهب او کار ندارند و از پردهٔ احتجاب تکلیف
برآمدن نکنند فرزندی که متولد شود بسن چهار سالگی که
رسید او را از مادر گیرند و بانگلستان فرستند تا تربیت شود
و بعضی دختران را بمادر نگذارند که بطور خود تربیت کنند
و بیکی از مسلمانان شوهر دهند و او را بکاری یا خدمتی مامور
کنند که مدارا او بکند و از دست خود چیزی بجهة دختر وصیت
کنند و بعضی دختران که بصرانیه و تولد فرنگ اند اگر هم بعقد

یکی از مسلمانان محتاج است پسران و دختران بعد از انکه بسن
تمیز رسیدند هر مذهبی را که خواهند اختیار کنند پدر یا ارباب
شرع را با ایشان حرجی نیست اداری بردن زنان از هندوستان
با نگلستان ممنوع است و در این نشدد نکند و گویند این امر
موجب تضییع نجابت و اصالت اشرافیت است و زنان هندیرا
انقدر تفوق نیست که مردان ریش و لباس را تراشند و موی
سر را بافند و خالکی سفید دارند که مردان و زنان بولیسوان
باشند تا موها سفید بنظر آید و فرق میانهٔ پیر و جوان کمتر
شود و جمال و لباس موی اسافل را از الر نکنند و بجمال خود کذا زند
و از محسنات ایشان خاصه در زنان و حق اینست که زنان
فرنگ را بجز موی سر در باقی اعضا و سایر اندام موی نروید
که محتاج باز الر باشد تمام بدن چون صفحهٔ آئینه صاف و مصفا است
و اگر در یکی بهندرت بهم رسد موی میکون در نهایت نرمی
و باریکی است و چون خلاف غالب است مستحسن بنظر نمی آید
و مردان دخت را بغایت کوتاه و چست پوشند و کمر را نه بندند

ازاری که دارند تنک و قایم مقام کمربند است و زنان قریب
بکمربند هندی رختی پوشند چسپان و دراز که بر روی پا
افتد و بکذر اعاظم را دو کس از طرفین رختشانرا بردارند
بطریقهٔ رومیان و رسم ازار در اناث نیست و جامه که
پوشند قایم مقام انست مانند زنان اعراب و بسبب بی پر
ده کی و تربیت شدن پسران و دختران در یک مکتب خانه رسم
عشق و عاشقی در انکلستان شایع و اکثری از مردان و زنان
بشعر و شاعری رغبت کنند و اشعار عاشقانه بسیار کویند
شنیده ام که دردناک و سنجیده اند و باین علتها که دختران
اعاظم کفو کمتر بهم رسد با پسران ادانی تعشق پیدا کنند و
اخر بی پرده شوند که بمنع و زجر باز نیایند پدران بناچار از
خانه بیرون کنند او از پی دل رود و با هر که خواهد الفت
کیرد و کویند در کوچه و بازار نیایند پدران بناچار بیرون
کنند لندن ان قدر از این قبیل بزرک زادکان بر کذرها
نشسته اند که از اندازهٔ شمار بیرون اند در دروازهٔ خرابات

خانها

خانها تصویر زنان فاحشه اویخته است و بهای یکشبه او را
با لوازم بزم نکاشته اند هر کس را خواهد بمکان او رود و با او
صحبت دارد و اشپزخانها بتکلیف در هر دیار دارند اطعمه
و اشربه از هر قسم مهیاست و اکر کسی بخواهد در خانهٔ خود
ضیافت کند محتاج بسرانجام و دوندکی نیست حتی یکی از اوانی
اکر ضیافت پادشاه کند بیکی از انها خبر فرستد او موافق
مرتبه از ظروف طلا و نقره و سایر لوازم سرانجام کند و امر
طبابت را بجائی رسانده اند که ید و بیضای موسوی و دم جان
بخش مسیحائی دارند خاصه در جراحی که یکی از فنون طبابت
است مسلم افاق و در کل جهان طاق اند الائی که در طبابت
و جراحی بکار اید بمثابه درست کرده اند که عقل دوربین
از دیدن انها خیره کردد و در تشخیص مرض و قوانین معالجات
مخالف یونانیان اند طریقه جداکانه دارند بیشتر بمفردات
علاج کنند و نسخه نویسی معمول نیست طبیب از خود دوا دهد
و بعد از صحت هر چه خواهد از هر کس کیرد کفتهٔ او در ازای معالجات

بهیچ عدالت رد نشود و کم و زیاد را نشاید و او نیز باندازهٔ هر کس
طلب نماید و طبیب را بزبان ایشان داکتر میگویند و عجب
است که ما ما چه در آن دیار بهم نمیرسد هر کس طبیب او قابلهٔ
زن اوست در وقت دلالت حاضر شود و بچه را گیرد و مردمان
فرنگ را باقوال و افعال ایشان عظیم اعتقادیست و آنچه گویند
بجا آورند و وحی منزل دانند و در حروب و معارک چند
کس از اطبا جهت معالجه بان لشکریان باشند تا زخمیان را یکی
یکی بایشان بنمایند هر کدام که در نظر طبیب معالجه پذیر است
نگه دارند و بمعالجهٔ او کوشند و جمعی را که گویند معالجه پذیر
نیست همه را یکمرتبه زنده دفن کنند و کسی عجز و لابهٔ ایشان
نشود و همین گویند که حکم اطبا بدفن تو رفته است و حکمت
در این را چنین بیان کنند که این جماعت البته نخواهند زیست
نگاه داشتن ایشان لشکریان را بیدل کند و جمعی که بجهت خدمت
ایشان معین شوند از زرم و برابری با خصم باز مانند و
پیوسته تمامی فوج مشوش باشند از یکی از ثقات که در معرکه

بیتو

بیتو سلطان با ایشان بود شنیدم که یکی از حمالان کوره زخمی
برداشت و از طبیب حکم بدفن او رفت او بمجرد شنیدن این حرف
از لشکر گریخت و فریاد همی زدی که حکیم فرنگی میخواهد مرا
زنده بگور کند رؤسای اسلام او را شفاعت نمودند و بمعالجهٔ
او پرداختند و او تندرست یار خود را بر میداشت بعد از سه
روز ناگاه بیفتاد و جان تسلیم کرد و مشتاق و مبتدی هر چند
باعلی مرتبهٔ حذاقت رسند داخل در سلک اطبا نگردند مگر در
یکی از مرض معالجهٔ بدیع یا دوائی تازه مفرد یا مرکب فکر کنند
که در حفظ صحت یا زوال مرضی فایده بین از آن بینند آنگاه
مجمعی عظیم منعقد کنند و همه اطبا به حذاقت و محضر نویسند و
در سلک ایشان منسلک گردد و پادشاه بجهت او مواجب معین
کنند تا برفاه گذراند و به تکمیل کوشد و هر یک از ایشان را
دفتریست که هر روزه احوال بیماران خود را با دوائی که بآنها
دهند در آن ثبت کنند و هفته یکروز همه در یکجا مجتمع شوند
و هر کس دفتر خود را بدیگران بنماید و از احوال مریض سخن رانند

تا اگر یکی را در باره دیگری چیزی بخواطر رسد بگوید و اگر
یکی احوال بیمار بر اینهان داشت و در ان مرض بمرد دفتر او را
بیند و از پرستاران احوال شرا تحقیق کند اگر مطابق انچه
او نوشته است از پنهان داشتن حال مریض زجر و توبیخ
کند و اگر خطا کرده باشد تعذیر شدید بکند و از جرگه
اطبا اخراج پادشاه و اعاظم بتعظیم و تفویض اینفرقه باقصی
الغایه کوشند و مرهم و صفر دارند و هرگاه یکی از ایشان
دوائی تازه بجهة مرضی پیدا کرد و بتجربه او رسید بدیگران
بنویسد که در ان شهر بدهند تا بیازمایند و باقصای قلمرو
نزد همه اطبا برداک روانه سازند تا الهاهم تجربه کنند
از اطراف که خبر رسید و همگی بر خوبی او شهادت نوشتند
بحضور شاهی مرا تبرا عرضه دارند پادشاه او را سرور دهد
بیکران دارد باو تکلیف رود که نسخه او را ببرکار شاهی
بفروشد کجا بیش او را بیند اگر بجهة امراض صبعه عسر
العلاج است ورود اثر کند زیاد و اگر بیماری سهلت

العلاج را کمتر خرید نمایند و بتمامی اطبای قلمرو نسخه ان
از سرکار شاهی مرحمت تا بر همه کس معلوم گردد و نفع بر خلایق
دو اید او قات عرض بجهة جزا بر یکی از ایشان فکر نمود و بعد از
انکه در فرنگ تجربه رسید هندوستان فرستادند و بجمعی از بیماران
دادند و مرض تازه را گر زیاده از دو سه سال بران نگذشته است زایل
کند و کهنه مرض را هر جا که رسیده است نگه دارد و مراتب بنویسند
که الحمد لله پادشاه معلوم کردید باینکه طبیب از لوکران و صفربان
شاهی است و مبالغ خطیر در سالی مواجب باو میرسد ان نسخه را
بدولت اشرف که هشت لک روپیه از او خریدند و باطراف عالم فرستادند
و اینکه مردم فرنگ هر کس بهر کاری که هست و جد عصر و ازها باعلی
مرتبه نیکوئی دانسته است که دیگر بالا و مجال برابر نیست دو
سبب دارد یکی اینست که مذکور شد که سالطین و فرمانروایان دهان
بتربیت هر یک علی قدر مراتبهم کوشند و متوجه نگردانند بلکه
کار از جمع افکار فارغ البال باشد و اوقات صرف کاری که دارد
بکند دوم هر کس بهر کاری که هست بهمان صرف اوقات نماید و

بکاری دیگر هیچ اصلا متوجه نشود هیچ کس را بکار دیگری دخلی نیست
و یک کس دو کار را اختیار نکند گویند اعمار را انقدر گنجایش نیست
اگر در این شصت هفتاد سال کسی یک کار را بجائی رساند که دیگری
نتواند آدم تمامی است و چنین است حال ارباب صنایع و پیشه ور از
هر کس بکاری که هست تکمیل آن صرف اوقات نماید تا از سرکار
پادشاه مرتبت و منفعت یابد و اگر صنعت کاری چیزی بدفع فکر
کرد بدستور در سرکار شاهی خرید کنند و بمردم دیگر از آن فرقه تعلیم
نمایند و قبل از آنکه او بفروشد اگر از دیدن او بخیال دیگران رسید
ماذون در ساختن نیند تا او بسرکار بفروشد آن وقت هر کس
بخواهد بسازد و بر تجار قدغن است که هر کس در فرنگ مال
التجاره خرید کند هرگاه ده هزار روپیه سرمایه او باشد نه هزار را
مختار است هر جنس که خواهد خرید نماید و یکهزار روپیه دیگر را
البته میباید خرازی از قبیل مهره و چاقو و قیچی و غیرها بگیرد تا
مردمان پیشه ور معطل نمانند و از اینست که خرازی فرنگ در
سایر ممالک نسبت بآنمقدار که بآنها کار کرده اند و بیقدر و بها

است

است با اینها همه بعلت مهارت و صفای دست آهن که پست ترین
فلزات است هم وزن نقره و طلا فروش رسد چاقوی کارخانه
که زیاده از پنج مثقال نیست مکرر بچهار روپیه و افزون بفروشند
و وقت ساعت را که اجزای آن بجز آهن و برنج نیند بقیمت جواهر
فروشند و آن آلتی است معروف و بعض ساعات گویند تسمیه
شیئی باسم جزء و کمتر کسی است از زنان و مردان فرنگیان که ساعتی
با او نباشد کارها همه از نوشتن و سوار شدن و خورد و خواب
و تمامی اوقات را از آن منتظم و منسق دارند و انواع آن از حیز شمار
و از اندازه قیاس افزون است هر روزه قسمی تازه و دلکش
اختراع کنند در کلکته نزد یکی از اعاظم یکقسم آنرا دیدم که دایره
آن بقدر یک وجب و مشتمل بود بر هشت عقرب که بر هر یکی اسم
یکی از سیارات را نوشته بودند زحل مشتری مریخ زهره عطارد
قمر کره ارض که آنرا متحرک دانند ستاره دنباله دار که باعتقاد
ایشان از سیارات است و هر کدام موافق سیر کوکبی که بر آن
مرقوم بود راه میرفت و از عقرب کره زمین ساعات و دقایق

ایام ولیالی مانند ساعتهای دیگر معلوم میشد ماهی یکمرتبه
کک کردن ضرور داشت بروجرا با درجات ودقایق بر دایرهٔ
ان نوشته بودند سیر هر یک مطابق بود بانچه منجمین نوشته بودند
وازان قبیل است دوربین که از چوب وشیشه سازند واز گوهر
شاهوار گران بمصرف رسانند مخترع ان حکیم عالیشان مستر
کوپرنکوس است وبعد از او حکمای دیگر بر او افزوده اند وبرجائی
رسانده اند که مزیدی بران متصور نیست اقسام ان بسیار است
واعلای ان هر چیز را که دران بینند چهار هزار مقابل انچه در
انظار جلوه گر سازد حکیم معظم فاضلی نحریر وعلامهٔ بی نظیر
در رصد بندی دقیقه یاب ودانشمندی فیثاغورث انتساب
بود در اکثری از اراء با حکیم صوری مذکور مطابق است
ومؤلفات بسیاری در هر فن دارد که هر یک بعلو مرتبه وجلالت
او گواه ودایر بر السنه وافواه است واز عهد او تا حال در فرنگستان
خاصه در انگلستان رصد بندان معین اند که بان کار مشغول
وهمگی در هندسی منسوب واینکه در اسلامیان زیجی بسته میشد

وبتدریج

وبتدریج اندراس مییافت که اکثر در استخراج منجمین خطا واقع میشد
وبان سبب احکامشان را نیز اعتمادی نیست در انجا به خلاف اینست
هر ساله ان مقدار تفاوت که در سیر اوج کواکب بهم رسد بر نگارند
ومکرر نجات جدید بندند تا مستخرجین از خطا وزلل مصون باشد
رای حکیم موصوف واکثری متوسطین فرنگ اینست که افتاب عالمتاب را
روشنی بخش ثوابت وسیار واز ان افاضهٔ فیض به جمیع عوالم افریدگار
رسد در وسط سیاران منصوب وهمه بر دوران کردند واز ان
کسب ضیاء کنند وحرکتی ندارند مگر بر گرد مرکز خویش از مغرب بمشرق
رجوی گردد وکرهٔ زمین را از سیارات شمارند که بر دور افتاب سیر
کند ودوری انرا چهل وپنج کرور وپانزده لک میل گویند وافتاب
از کرهٔ زمین ده کرور ودو لک درجه بزرگتر است واینکه ناظران را
بنظر میاید که افتاب از مشرق بر میاید وبمغرب فرو میرود غلط
حسی است مانند حابس در سفینه که ساحل را متحرک بیند پس
برغم او اینست که این حرکت از زمین است که بر گرد مرکز خویش بر خلاف
توالی سیر کند واز ان شب وروز پدید اید وحرکتی دیگر بر توالی

کند که از برجی به برجی رود و از آن فصول و شهور ظاهر گردد و بر این
مطلب دلایل و براهین بسیاری ذکر کند از انجمله یکی اینست که بر حکم
سلاطین فرنگ ناخدایان دانشمند حکیم مانند به جهة پیمودن دایرهٔ
محیط از یکی از بنادر بر جهازات سوار شده اند بعضی رو بنقطهٔ مشرق
و بعضی رو بمغرب که بهیچ طرف مایل نگشته رانده اند و ناخدایان
بعد از یک هزار و یکصد و بیست و چهار روز بعد از پیمودن دایرهٔ
دریا بهمان بندر رسیده اند و موافق حساب مردم آن بندر ایام
مهاجرت ناخدایان یکهزار و یکصد و بیست و پنج روز بود و این
بعنوان مثل نوشته شده مطلب این است که عدد ایام غیبت ناخدایان
در سه سال و کسری یکروز تفاوت نمود و کم و زیاد یکروز در نظر
اهروان مشرق و مغرب دلیل گردش زمین است چه در براهین
رصدی مقرر است که هر کس رو بنقطهٔ مشرق رود هر روزه از
بیست و چهار ساعت شبانه روز آن سیزده ثانیه کم میشود و کسی
که رو بمغرب رود بعکس اینست هر روزه سیزده ثانیه زیاد شود
و چنین است حال کسی که از خشکی رود اگر حجب از میانه برداشته

شود

شود و بخط حماری و بمشرق یا مغرب رود کم و زیاد سیزده ثانیه هر
دو را محسوس شود و از اینجا معلوم شد که آفتاب را حرکتی نیست
و این حرکت از زمین است گویند این همان ایام کبیسه است که در
زیجات سلف و سفاین متقدمین مرقوم است و چون اغلب در
وسط معمورهٔ ربع شمالی زیج بسته اند یکروز در کبیسه بعد از سه سال
در سال چهارم بر آنها معلوم شده است مثل اهل آن بندر و از حال
سکنهٔ مشرق و مغرب که بنقطتین نزدیک باشد بیخبر بوده اند و آن
چنان است که مردمان مشرق را کبیسه نیست و آنرا ندانند و مردمان
وسط معمورهٔ را یکروز محسوس گردد و مغربیان را یک روز و دو
روز تا سه روز هم رسد و مایل نشدن جهاز از نقطهٔ مشرق
یا مغرب بطرفی دیگر و باز رسیدن بهمان بندر دلیل کرویت
و استدارت ارض است و بجهة کرویت و استدارهٔ کرهٔ آب و زمین
دلیلی حسی که بفهم عوام نیز در آید بهتر از این نیست که در دریا و
خشکی هرگاه کشتی یا کوهی یا قلعه نمودار گردد اول از کشتی بالای
هر دولی که از همه بلندتر است و از کوه قلعه و از قلعه کنگرهٔ حصار

ان بنظر می اید اگر مسطح بود بایست که انچه هست یکمرتبه بمشاهده
در اید و کرهٔ قمر را از کرهٔ زمین خوردتر دانند و انرا سه حرکت است
یکی بر گرد مرکز خویش و یکی بر گرد این عالم و یکی با زمین دور
افتاب که از ان کسب ضیا کند و شهور قمری که بدید اید و کواکب
دنباله دار را سیارات شمارند و انچه تا حال مرصود شده اند بیست
دو سیاره اند گرد افتاب بیضوی شکل کردند و در سیر و دایر
سیارات دیگر را قطع کنند و از همه کواکب بافتاب نزدیکتر روند
و حرارت بانها بیشتر از دیگران رسد بحدی که اگر در حین مراجعت
از قرب افتاب که باعلی درجهٔ گرمی اند یا یکی از کواکب سیاره
خاصه با کرهٔ ارض قران کنند انرا بسوزاند و قیامتی که ملیون گویند
عبارت از نیست چه عالم تمام سوخته گردد و یک متنفس از ادمی
و حیوان و اثری از جماد و نبات باقی نماند بخلاف قدمای حکما
که ایشانرا در باب قیامت اعتقاد اینست که گاه کواکب سبعه
در یکی از بروج قران نمایند بهر مزاجی که ان برج را باشد ان عنصر
از مرکز خود حرکت کند و عالم را بسوزد و اینست قیامت چنانکه

در طوفان

در طوفان نوح همگی کواکب در برج ابی قران داشتند والله اعلم
و در ظهور ستاره کان دنباله که قحط و غلائی که بهم رسد وجهش را
چنین گویند که بسبب حرارت انها که بزمین اید بالخاصیه ابهای
انهار و شطوط و زراعات و میوهٔ درختان نقصان پذیرد و
باعث قحطی ماکولات گردد اسمانها را قابل نبیند و دلایل بر نفیشان
اقامه کنند و گویند رنگ نیلگون محدب که بنظر در میاید مد
نگاهست که بهر سمت مساوی رسد و از ان شکل محدب ظاهر
شود و نور افتاب در اصل سیاه است که بعد از رسیدن بزمین
سفید شود و از امتزاج سیاهی و سفیدی اسمان گوئی پیدا گردد
و از جملهٔ ادله که نفی وجود اسمانها دارند یکی اینست که کواکب دنباله
دار مدارات کواکب دیگر را قطع کنند اگر اسمانی باشد خرق لازم
اید و ان محال است انتهی و هی کما تری چه ممکن است که اسمانها را
خرق کنند و باز متسم شوند مانند سباحت ماهی در بحر که خرق
والتیام در هر دو در یک ان بعمل اید و ظهور ستاره کان دنباله
دار را چنین گویند که چون پیوسته حوالی افتاب بیضه شکل کردند

بنظر در نیایند مگر بندرت که قدری از آن دور شوند و میل
بهم رسانند مرعی گردند و چون بیضوی سیر کنند دنبالهٔ آنها
محسوس شود دیگر از جملهٔ آلات نفیسه دوربین فلک فرستاست
که کواکب را بآن بینند کوکب را نزدیک نمایند و چهار هزار مرتبه
از آنچه در نظر می آید بزرگتر کند از مخترعات و مآثر فضایل
حکیم اعظم و فیلسوف معظم مستر نیوتن حکیم است که ظهور او
در سنه ۱۱۲۸ هجری دست داد وی از افاضل اعلام حکمای عالی مقدار
و مرجع دانشمندان کبار و از غرایب روزگار و نوادر ادوار بود
قرنها باید تا دانشمندی مثل او بعرصهٔ وجود آید فنون حکمی و
ریاضی و هندسی را موجد و جامع و اقوال او نزد جمیع حکمای
فرنگستان چون سیف قاطع و فیلسفیان تلمذ را بآن رسانند مولد
و موطن او انگلستان و حید زمان و یگانهٔ دوران بود قریب
هشتاد سال عمر یافت و بعد از سی سالگی که در علوم تکمیل نمود
چهل سال بمسافرت عالم پرداخت و بر تحقیق اشیا بسی نفس
گداخت چندی قبل از این اینجهان فانی را وداع و داغ حرمان بر دل

خرد

خردمندان اصقاع نهاد و دانشوران انگلستان در اوصاف او
عظیم مبالغه نمایند و گویند در علم و فضل و مهین فرزند افلاطون
و ارسطو بلکه یونانیان ریزه خوار ماندهٔ افادات و تربیت یافتهٔ
ارشادات او بوده اند از سرکار سلاطین فرنگ هر یک جداگانه
مواجب و سیورغال آنقدر به جهت او معین بود و آنمقدار او را
تعظیم و توقیر مینمودند که شاهزادگان عظام دو دو زرای با
احترام حسد بحال او داشتند انصاف داند در جائی که اوضاع
بدینگونه باشد چرا هر روزه دانشمندی و فاضلی بعرصهٔ وجود
نیاید و حکیم معظم از آن دوربین بنظر دقت افلاک را دید و بسیاری
از کواکب را که حکمای اسلام از آنها بسحابی تعبیر کرده اند تشخیص
داد و رصد بست و از آن روز تا حال شبی نیست که از آن آلت کوکبی
تازه مرعی نشود و آنچه تا امروز کواکب سیاره دیده اند و همه را
رصد بسته اند که در تقاویم خود بعد هر یک را مانند سبعهٔ سیاره
ثبت کنند هفتاد و یک ستاره اند بیست و دو از آنها دنباله
دارد و چهل و نه دیگر بتفصیلی که می آید عطارد را بعد از کواکب دنباله

دارا اقرب سیارات بشمس دانند و بعد از ان زهره کرهٔ ارض
و قمر و تیر و مشتری و زحل را بهر ترتیب قایلند و اول کوکبی که
احوال او را دیدند دور بین دیدند قمر بود کردان کوهستان و
مغاره‌ها مشاهده شده و انقدر محسوس شد که از لقاع ان
کرهٔ وعمق مغاره را پیمودند و ثبت و تاثیر کردند و بعد از ان زهره را
دیدند که در هر دوره کاسته شود و باز تمام کردد مانند قمر
و هلال قمر و چهار قمر کرد مشتری و پنج کردد زحل و حالت محاق
و خسوف و بدر و هلال این اقمار را نیز مشاهده نمودند و چشم
روشن از قبیل هاله دور زحل دیدند و از مشاهدهٔ این اوضاع
حکیم معظم و مناخرین حکما را اعتقاد باین شد که هر کاه جبال
که یکی از موالید است در کرهٔ قمر بدیدار کشت البته دنیای
دیکر که حیوان و نبات نیز باشد پس انهم مثل کرهٔ ارض
محل تکوّن انسان و حیوان و نبات و بحر و سایر مخلوقات این
عالم است و از بدر و هلالی که در زهره بنظر امد معلوم شد
که ان نیز مثل کرهٔ قمر است که دران موالید ثبت منکوّن کردند

دستهلات

ستارات دیکر و کوکب دنباله دار را بر اینها قیاس کنند غایتش
اینکه بسبب بعد مسافت بدر و هلال انها مرعی نکردد و افتاد
مشتری و زحل را کویند که چون این دو کوکب اعظم و بعد از اقتابند
یک قمر بهر جزء نویز عوالم انها را کافی نیست بقدر کامل چهار بجهة
مشتری و پنج برای زحل مخلوق شده است و این اقمار نیز عوالم
و محل تکوّن موالید ثلاث و امثال از قبیل هاله کردد زحل مرعی میشود
و چون حرارت افتاب بسبب بعد ان چنانکه باید بان نمیرسد
جسمی روشن بردوران از قبیل شیشهٔ اتشین افریده شده که حرارت را
بان رسانند چه ظاهر است که هر کاه افتاب بر اجسام الطبقه
مانند شیشه نابد خاصه اکر ان نور بسبب محدب مجتمع کردد
حرارت ان اضعاف مضاعف کردد و بسا باشد که ان نور
مزاج اتش را بهم رساند که هر چه را در مقابل ان نکردارند بسوزانند
چون علیک که در وقت ضرورت از روشنی ان اتش کیرند و
بمشاهدهٔ اکثری از خلایق دوامده است و کاه هست که حرارت
ان زیاده از اتش شود چنانکه در فرنک شیشهای اتشی محدب

که دایرهٔ آن یک ربع یا بیشتر و قطران بهمان نسبت ساخته اند که
از آن فلزات را آب کنند و بمراتب سریع الاثرتر از آتش و از آن
زودتر آب کنند و گداختن هر فلزی را که طلا در چند دقیقه و نقره
و سایر فلزات در چه قدر مدت از نور آن شیشه گداخته
گردد ضبط دارند که در نظر نیست و در این اوان متاخرین
حکما آن شیشه را بدرجهٔ کمال رسانیده اند بزرگ و قطران را
بیشتر کرده اند بحدی که نور آن قایم مقام برق شده است
هرگاه کسی شمشیری یا پارهٔ فلزی در آن روشنی بگذراند
بنحویکه از بالا به پائین آورد بهر سرعتی که تواند بمجرد گذشتن
آن شمشیر در آن نور گداخته شود و بزمین فرو ریزد و اگر در
مقابل خانه یا جهازی از جهازات خصم نگه دارند در آن واحدی
تمام خانه و جهازات یکمشت خاکستر شوند جبال صعبه که بر سر
راهها بوده اند و قدرت بر بریدن آنها نبوده است باستعانت
این آلت باسهل سهول وجوه بریده اند و گویند در یک چشم
بهم زدن تا هر جا از کوه که نور آن تابیده است آهک نرم شده

است

است و مکرر جهازات خصم را بآن سوخته القصه از مشاهدهٔ علامات
و امارات مذکوره که باستعانت دوربین حکیم دانشمند را بنظر
در آمد مضنونات او متاخرین که تبعیت او را اختیار کرده اند اینست
که بقلم میاید آفتاب عالمتاب که وجود او از روی حکمت بالغه
صرف بجهة تسخین و رساندن حرارت باین همه عوالم متنوعه مخلوقه
در یکجا ثابت و حرکتی اصلا ندارد و بسبب حرارت مفرط محل
تکون موالید اگرچه نیست لیکن همهٔ این عوالم و وجود عناصر
اربعه و تمام مخلوقات از آنست که بهمگی علی قدر مراتبهم اشعهٔ
فیض میرساند و باقی سیارات و کواکب مرصوده که ذکر آنها گذشت
هر یک جداگانه عالمی است مثل این عالم خاکی نهاد که محل موالید
ثلث و منشاء کون و فساد و در حقیقه همهٔ عالم نفع و ضررشان در
حق یکدیگر مؤثر است و ثوابت را شموس دانند که هر یک آفتابیه
که بر گرد آن مثل این کواکب سیارات اند که سیارات نیز عوالم و
محل تکون موالید ثلاث اما بسبب متعلقه بآنها مرعی نمیشوند
و برتر از این ثوابت و سیار نیز همین است که شموس و سیارات

مثل ابنعام اخلق شده اند که اینها نیز عوالم و محل تکوّن موالید
وهم چنین الی غیر النهایه که به خلای محض رسد و در جوف ان
نیز شموس و هوم و سیارات اند کما ذکرنا دایرهٔ اجمالی بجهت
تشخیص ناظران افتاد

والله
اعلم
بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده نماند که اعظم حکیم دانشمند و حکمای اوّلین و آخرین
عالم از یونانیان که در این فن باستحقاق فایق و مسلمند و سایر
امم هریک موافق عقول ناقصهٔ بشری بقدر حوصله و مقدار
مرتبه که ایشانرا بوده است به تحقیق کنه ذات و رسیدن بصفات
او جلّ عظمته و حقیقه مخلوقات و کیفیت افرینش عباد پرداخته اند

وبمضنونات خویش انچه دانسته اند نگاشته اند و مرد حق بین
وشخص انصاف گزین چون نیک نگرد و بدیدهٔ بصیرت بیند داند
که انهمه گوهرین نامهای پاسانیان وافراختهٔ کاخهای پیشینیان
ماندهٔ شراب و نمونهٔ نقش برابست شعر بعقل نازی حکیم
تا کی بفکرت این ره نمیشود طی بکنه ذاتش خرد برد پی اگر
رسد حسن بقعر دریا وحاصل تکاپوی خامهٔ حقایق نگارشان
در انوادی وطی ان بوادی بجز تحصیل حسرت و پریشانی و بدید
امدن گمرهی و سرگردانی چیزی دیگر نیست و نخواهد بود شعر
بیچاره خرد چه پر فروزد اینجا پر جبرئیل سوزد و بسا مرتسمان
بدانشمندان عظام و منتسبان بحکمای حقیقت فرجام که در
میدان جهالت لاف داوری زده اند و در این سنگلاخ پای
رفتارشان لنگ و در تیه ضلالت و گمرهی عاری از نام و ننگ
گشته اند و چه نیکوست در این مقام کلام یکی از عرفا شعر
چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار پست زین معما هیچ دانا
در جهان اگاه نیست وچه گونه تواند که اگاه گردد چه در این عالم

ادمی

ادمی نمونهٔ پشه ایست که مولانا رومی بنظم اورده ولنعم ما افاد
نظم پشه کی داند که این از کیست چون بهاران زاد و مرگش در
دلست و دیگر از جملهٔ عجایب الات التی است که بجهت تحقیق خلا
موضع است و بنامی مسمی است که ترجمهٔ ان هوا کش بقدر سیصد
قطعه چوب و شیشه اند که بر یکدیگر شد وصل کنند و هر چیز که
بر دهن ان نصب کنند در اندک مهلتی هوای ان کشیده شود بحدیکه
اگر شیشه از خارج بران نصب کنند در این ساعت هوای دران
نماند که برگ کاهی و ریزهٔ طلائی باهم بقعر ان در ایند و اگر زیاده
مبالغه کنند صدائی بلند کند و البته بشکند و اگر حیوانی از حیوانات را
بهر بزرگی که باشد بان الت هوای بدن انرا کشند در نیم ساعت
بجز پوست و استخوان و رگ و پی چیزی از ان نماند و بمیرد و باز
اگر هوا را بان دوانند زنده بمانند اما بغایت ضعیف و ناتوان
گردد و دیگر از جملهٔ نفایس الات و عجایب ادوات چرخی است
که بجهت دفع امراض بارده بلغمیه از قبیل فالج و رعشه و لقوه موضوع
است از غرایب خیالات و نوادر صنایع است عقل خردمندان

از وضع ان خیره و دیدهٔ روشن روان از دیدنش تیره میگردد
اگر جماعت انگلیسیه که مردمان باهی اند بشرح ان نمی پرداختند
و بان ادعای خارق عادات مینمودند در هندوستان که عامهٔ
مردم از خرد بیگانه و از عقل و هوش بی بهره اند همه کس از ایشان
مسلم داشتی و معجزه یا سحر پنداشتی و ان چرخیست از شیشهٔ
مصمت مانند چرخیست که دانهٔ پنبه را از ان جدا کنند و انرا
اغلافیست باز از شیشه و از لوازم ان میلی است از اهن یا فلزی
دیگر طول ان دو ذرع دست و قطر ان یک انگشت و کرسی است
پایهای ان از شیشه که ادمی تواند بران نشست یا ایستاد اما
ارتفاع کرسی از یک وجب بیشتر نیست و زنجیری از اهن صیقلی
که سه چهار ذرع شاه درازی انست نیز بان میل اویخته است
بیمار را اورند و بران کرسی شیشه پایهٔ نزدیک بچرخ نشانند
و سر ان میل را بچرخ بند کنند و یکسر انرا بدست بیمار دهند اگر
زیاده منظور باشد و اگر کمتر خواهند زنجیری که بان اویخته
است بدست او دهند و چرخ را بگردانند از سائیدن چرخی بغلافی

که دارد

که دارد احداث حرارت شود و مثل برق جهنده که در اسمان مشاهده
میشود روشن و پیچ در پیچ است متصل بهم برق از ان چرخ براید
و بان میل دود و از اینجا قیاس کرده اند که برق اسمانی نیز اجسام
مصمته جلبه افتد لهذا در همهٔ خانها چه در هندوستان و چه در فرنگ
میل بلندی بارتفاع عمارت از اهن صیقلی ساخته اند که یکسر
انرا بر پشت بام خانه نصب کنند و یکسر دیگر را بزمینی بیکاره که
بر پشت عمارت بجهت اینکار گذارده اند فرو برند که اگر برق بران
خانه افتد بران میل پیچد و بان زمین فرو رود تا بعمارات و
جاهای دیگر از ان حوالی و مردم سکنهٔ انخانه ضرری نرسد و
مکرر بتجربه رسیده است که بجز بران میل نیفتد و از ان میل
با زنجیری که بیمار در دست دارد و حرارت بجسم او رسد
تا هر قدر که طبیب مناسب داند او را بگذارد و تا چهل روز هر
روزه این عمل را کند بیمار شفا یابد و غریب تر اینست که اگر بیمار
که بیکدست زنجیر را گرفته است دیگری دست دیگر او را بگیرد
و همچنین صد کس دست بدست هم دهند بهمگی احداث گرمی

شود و برخت و اندام هر کس اعم از بیمار و اصحاب دسته گذاشته
شود شرارهٔ آتش از جای دست برآید و صدای جستن شرارهٔ
آتش بگوش حاضران رسد و آتش را معاینه بینند بر حدی که
اگر دست بر بدن ایشان گذارد از برآمدن شراره ناگاه بیخبر رم
کند و متوحش گردد اما سوزنده نیست مگر بار و ترا بسوزاند
و عجب تر اینکه در بین گرداندن چرخ اگر کسی از خارج چوبی
یا میلی بران زنجیر اشاره کند که آن چوب بان خورد و بر بازوی
تمامی مردم اگر همه هزار کس باشند که دست هم را گرفته باشند چنان
ضربی و تکانی بقوت رسد که دستها بیحس شوند و زنجیر
از دست همه رها شود و بیفتند هر چیز چند که شومند و روز
از مای باشند و اگر زنجیر را نگذارند و مضبوط نگاه دارند
از آن تکان بازوی همه شکسته گردد و در غلطند و این حالت
سخت عجیب است مکرر دیده اند که بقدر پانصد کس یکدیگر را
داشته اند و همه بر روی هم غلطیده اند دیگر آلتی است بجهة
تشخیص حرارت و برودت هوا که هوای هر بلندی را از آن

اشباط

اشباط کنند که بچه درجه از سردی یا گرمی رسد یا گرمی این شهر
یا سردی امسال گذشته بچه مقدار بود و امسال کمتر است یا
بیشتر یا اگر در اسفار از گرمسیر بسردسیر و یا بعکس روند روز
بروز کم و زیاد حرارت و برودت را فهمند و هرگاه دامنهٔ کوهی
گرمسیر و قلعه آن ییلاق باشد و بران برآیند یا فرود آیند دم
بدم از آن شیشه که بر دست راهروانست حرارت و برودت
مشخص شود و در آن بسی فواید مندرجست هوای هر بلدی
و هر مملکتی را ضبط کنند و از آن پی باحوال مردم برند از سیاهی
و سفیدی و شجاعت و جبن و غیر ذلک و در انگلستان که هوا
باعلی درجه سرد است سلاطین در زیر باغچهائی که دارند سردابه
ساخته اند که در آن آتش افروزند و بان آلت مشاهده نمایند
تا موافق هوای گرمسیر است شود و میوه دهد هر بلدی را که
خواهند بعمل آورند گویند میوهٔ هندوستان و عربستان در لندن
وفور دارد و آن آلتی است شبیه باب زردی که اطفال بان
بازی کنند از شیشه بلکه بعینه همانست اندکی کوچکتر در آن

سری که بزرگتر است سیماب پر کنند وانرا بر تخته نصب نمایند
وبران تخته از دو طرف از محاذی جائی که سیماب پر کرده اند تا
بالا درجات نویسند واز لوازم سیماب است که از سرمانه نشیز
شود ودر گرما بالا اید چنانکه اگر اتش بانرسد فرار کند وچیزی
ازان نماند محاذی هر درجه که سیماب قرار هوا ان قسم باشد
واعلی درجه سردی هوا انست که ان سیماب در ته شیشه خشک
شود ومکانی که چنین باشد غیر مسکون ومتنفسی زنده نماند
ومنتهی گرمی انست که از بالا شیشه شیشه را بشکند وفرار کند
گویند اگر چنین شود بحار همه از گرمی بجوش ایند واین اماکن
نیز غیر مسکون اند وبران درجات حد گرمی هر تبی وگرمی خون
مرقوم است که اگر در زمستان انشیشه را بدست ادم تب دار دهند
که در مشت بگیرد از حرارت تب او انمقدار که معین کرده اند
بالا اید دیگر التی است بجهة تعین فراسخ وان دو پایه ایست از
چوب مانند دو پایه عرادهٔ چوبی در وسط هر دو پایه نصب است
که یک کس پیاده بدست گیرد وان دو پایه را کشد یا براسپی بندند

وبرانند ودر اسفار عظیمه ومحاربات یکی دو تا ازاین الت همراه
است مانند ساعت کک کردن ضرور دارد انرا بر زمین کشند
وراه روند بعد از طی یکمیل هر دو پایه از میان وا شوند وبیفتند
معلوم شود که یک میل راه رفته اند باز برهم بندند وروانه شوند
دیگر التی است که ازان تشخیص زوال کنند ودقیقه ناخدایان
در جهازات با خود دارند وازان عرض هر جائیرا که هستند معلوم
کنند ودقیقه اول زوال معلوم شود بخلاف اسطرلاب که تا زوال
نگذرد تشخیص نشود بشکل نصف دایره است حمایلی وسقبهای
چند دارد که بران پارهٔ شیشها نصب است بعضی محدب وبعضی
تخته وبعضی گنبدی گرد ان درجات ودقایق مرقوم است ازان
ثقبها افتابرا بینند نور ان زایل شده ودر نظر قرص مس
تابیده جلوه کند وناظر چنین پندارد که ان قرص با قطعه اسمان
میل به نشیب دارد ودم بدم ازان بینند که قرص فرود می اید
تا باب رسد ان وقت اول زوال است واگر در خشکی خواهند
طشتی از اب گذارند ودران بینند ومردم بی سواد ازان زوال را

معلوم نمایند دیگر آلتی است که بجهة پیمودن بعد میانهٔ دو قطعه
یا دو ده موضوع است بشکل حقه ایست که بران عقربی است
مثل عقرب ساعت و در کمران دو سوراخ است ان دو ثقبه را
محاذی هم دارند بحیثیتی که هر دو مکان را ببینند بعد از ان
انرا بطریقهٔ ساعت کک کنند و چشم بران دو سوراخ کذارند چنانچه
بنظر اید که یکی از ان دو مکان از جای خود حرکت کند و بطرف
دیکر رود و هم چنان بر دیده نکه دارند تا انکه در نظر متحرک است
بان دیکری پیوند دو هر دو یکی شوند انکاه ببینند که عقرب
ان چند درجه طی کرده است هر درجه علامت چه مقدار
مسافت است معین است از ان حکم کنند و جر الثقیل که یکی از
مسایل علمی است در میان عوام شایع و اکثری از ان کارها
بان تعلق دارد بخاطر است که در جائی نوشته دیدم منقول
از حکیم دانا شیخ الرئیس یا حکیمی دیکر که میفرموده است
اکر جائی دیکر غیر از این عالم به جهة ایستادن بود این زمین را
بجر الثقیل بر میداشتم انتهی و در اصفهان شنیده ام که

در اعیاد و اوقاتی که شهر را ائین بندند سنک اسیائی که
بان کاوی بزرک اویخته است بسقف بازارها بجر الثقیل بالا
کشیده اند و معلق نکه دارند بجهة بازیچه و تماشای مردم بکاری
نیاید و فایده بران مترتب نکردد و شیخ اجل که این ادعا را نمود
بتعلیم مردم پرداخت که عوام و مردم بازاریان ره بر شوند
و بکار معیشت انها اید بخلاف حکمای فرنک که بصنعت
کاران و ارباب حرفه بیاموختند تا کارها بر ایشان اسان
کردد در کلکته دیدم که در بعض دکاکین حدادان که به جر
الثقیل در سقف ان دکان کارها کرده زنجیرها اویخته
تا در ساختن چیزهائیکه سنکین است مثل لنکر جهازات
که بزرک ان بقدر پانصد من شاه وزن دارد مشقتی نکشند
و در کمال سهولت بان تدبیر طفلی ده دوازده ساله انرا بکوره
برد و تابیده بردارد و بر سندان کذارد و هم چنین چیزهای
بسیار سنکین را یک کس از زمین بالا کشد و بر جهاز در ارد
و در عربستان و بعضی بنادر فارس هرکاه کشتی کوچکی از قبیل

دو دانکی بسازند در اب انداختن ان حاکم و رعایای ان بندر
جمعیت کنند و هلاک شوند تا بهزار مشقت انرا باب اندازند
و انکلیسیه در تمام بنادر هند جهازات جنکی در نهایت عظمت
و بزرکی سازند در بعضی اماکن بجهة اینکار محوطه از سنک
و ساروج بساحل دریاها و روخانه ساخته اند که در وقت
مد از اب پر شود و در خبر زحالی کردد و دروازه از اهن
دارد هرکاه بخواهد جهازی از نو سازند ان در را به بندند
که یک قطره اب در اندرون نیاید و بعد از اتمام دروازه را
بکشایند تا اب مد داخل شود و انرا از زمین بردارد
و بدریا رساند و اکر در بعضی بنادر ان محوطه نباشد
کناره دریا به جائی که اب مد نرسد بنا نهند و اول نیز
انرا با تخته فرش کنند و ستونهای چوبی از دو پهلوی
ان تکیه دهند تا چهار انکشت از زمین و ان تخته ها بلند بماند
و از سنکینی بزمین فرو نرود که در وقت اب انداختن کار
بدشواری نکشد و بعد از انکه باتمام رسید از ان جائیکه

تخته

تخته فرش است تا کناره اب باز تخته فرش کنند به حیثیتی که
دو سه تخته در اب فرو رود و همه صابون بسازی زنند که لغزندکی
بهم رساند و مردم را اصلا در دهند که در فلان روز بمکان فلان
جهاز ابی میشود هر کس بخواهد بتماشا اید خواص و عوام بتفرج روند
و ازدحامی عظیم شود عمله ان کار چرخی اورند و بر پشت جهاز نصب
کنند و یک یا دو کس انرا چرخ دهند تا از کردید ان روز بجهاز
افتد و مردمی دیکر ستونهای چوبی که در دو پهلوی ان نصب است
بردارند مقارن رسیدن جهاز بران تختهای صابون زده از زور
چرخ بحرکت اید و میل به نشیب کند و در یک طرفة العین داخل دریا
شود و بران تختها که میکذرد از روزی که بر انها افتد دود بلند
و چنان بقوت رود که از کناره یک تیر پرتاب دور کردد و جمعی
بران سوارند فی الفور لنکر اندازند تا قرار کیرد و توپهای کوه
تماشا هر لرا بعد از ریختن بجهة سوراخ کردن مثل پارچه چوبی
که خراط بچرخ خود بندد بچرخی که دارند بندند و یک کس بکرداند
بعینه مثل مانند ان پارچه چوب بکردد دیکر التی که از ان سوراخ

میکنند در دست دارد تا تمام سوراخ شود و قطعات کوه پارها
که وزن انها را خدای داند و پس از یکراه بر بلدان و قلاع و جهازات
خصم افکنند تا با زمین یکسان کردند و سالها است که بفکر جهاز
هوائی افتاده اند و حکما بدرستی ان اوقات صرف مینمایند و خون
جگر میخورند تا حال بجائی نرسیده و چیزی بازیچه مانند است
در دو الت ان متحیر بودند یکی لنگر و دیگری سکان که بهر جا بخواهد
توقف کنند و بهر جا که خواهند روند لنگر را فکری کرده اند و
سکان تا حال باقیست بهر سمت که هواست ان نیز بدان سمت رود
و اگر خواهند بسمت مخالف باد روند ممکن نیست و ان کشتی است
مثل سایر کشتیها دقلی مخروطی شکل مانند کنند که میان انرا خالی
کرده اند در وسط نصب است قطر ان از پائین بقدر پنج زرع
و از بالا بقدر نیم زرع رسد هرگاه طول کشتی ده زرع و عرض
ان پنج زرع باشد و در بزرگ و کوچکی کشتی ان نیز کم و زیاد شود
و ریسمانهای بسیار باطراف کشتی و دقل بسته اند تا از کج شدن
و غلطیدن مصون باشد سوراخی از پائین بران دقل است که چراغ

مانند

مانند چیزی دران افروزند و از عرق شراب بدان اتش ریزند
بخارات که دران پیچد کشتیرا از زمین بردارد و هر قدر عرق سوزانند
بلند تر رود در ابتدا سه کس از انگلستان بدان سوار شده تا بملک
فرانس که دوازده فرسخ و بینهما دریای شور فاصله است رفته بودند
از بس بلند رفتند بجائی رسیدند که یکی از سرما خشک شد و
دو تای دیگر بسلامت رسیدند و هرگاه خواهند که پائین ایند
اتش را کم کنند و اگر خواهند معلق ایستاده باشند و لنگر عبارت از
از انست در وسط دقل که مجوف است از قبیل شیر دهن چیزی
از من ساخته اند انرا بگردانند تا راه صعود انجره مسدود گردد
و همان قدر که صعود کرده است بحال خود بماند و از پائین اتش را
موقوف دارند معلق در هوا ماند اما اگر هوا تند باشد بیم
غلطیدن دارد در بنگاله و هندوستان در سرکار اعاظم بسیار
است بران حیوانات از قبیل سگ و گربه گذارند و مثل کاغذ پرانند
تا حال که بازیچه است بکاری نمیاید ایندگان بتکمیل ان پردازند
و بسیار کارهای دیگر از پرده خفا بجلوه ظهور اورند نظم

دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار و بالجمله
با اینکه از قبیل بازیچه چیزیست باز بجهة تحقیق حقایق اشیا و اینکه
در این میانه چه باشد بران حکمای عظیم الشان سوار و تا چهل فرسخ
و بیشتر از زمین بالا رفته اند که بهیچ طرف مایل نشده اند تا اینکه
هوا بالمره تاریک و بمرتبه سرد شده است که آتش بنزدیک خاموش
شدن رسید و جمیع اطعمه و شیرانی که داشتند مانند سنگ شدند
و در این میانه خبر ذرات هوائی چیزی دیگر نبود و یکدو کشتی
ایشانرا ابر از فرو آمدن حایل شده دو روز در آن میانه حیران
و سرگردان بودند و منجمد شدن بخارات غلیظه با بر و سائیدن
شان بر یکدیگر و جستن برق را مشاهده مینمودند و بعد از دو روز
اگرچه باز بزمین رسیدند لیکن فرسخها دورتر از آن جائیکه
سوار شده بودند فرود آمدند و آنقدر از بدیع آلات و صنایع
ادوات در کلیات فضربیات دارند که بیشایبه اغراق اگر
احصای عشری از اعشار آنها رود سخن بطول انجامد بهمین
قدر اختصار رفت سیصد سال است که بدرستی امور دنیوی

وتدبیر

وتدبیر مدن مشغولند در این یکدمه فرصت چه قدر توان نوشت
و ایشانرا حرف اینکه این مقدار که همه فرنگیان و چیناویان در این
عرض مدت بدرستی معیشت و تدبیر مدن کوشیده اند بیکی از
هزار آنچه یونانیان درست کرده بودند پی نبرده اند و اگر کتب
حکمی ایشان که در عهد خلیفه دویم در جزیره اندلس یا اسکندریه
سوخته نشده بود این همه صرف فکر ضرور نبود و این عالم گلزار مینمود

فصل در جولانگری خامه برق و عنان بذکر لشکر و سپه داری
فرنگیان اگرچه اینفرقه را بالذات شجاعت و دلاوری بنحویکه مردم
دیگر را هست نیست لیکن بالعرض و بتدبیرانی که حکمای ایشان بنا
گذاشته اند از عجایب روزگار و در معارک پای ثبات برقرار
داشتند و نیکو کارزار کنند در جنگ توپ و مهارت در آن اعجوبه
وقت و نادره ادوار و در چستی و چالاکی برق آتش فشان و رعد
صاعقه بار اند و مادام که بآن هیئت و جمعیتی که دارند و آنرا لین
گویند هستند مانند کوه آتشین پا برجا و گولی توپ و تفنگ تگرگ
آسا متصل بهم بخصم ریزند و کمتر شکست خورند و جنگ روبرو

صفارانی مردم دیگر که باین وضع نیند با ایشان از طریقه خرم
دور و از رویه احتیاط مجهور است بهتر انست که با این طایفه فراز
جنگ کنند و از نرسیدن اذوقه و غله ایشان را لبتوه اورند و
اگر جماعتی مهور و بی پروا بهم رسید که بیورش اندک رخنه بان
جمعیت و لین انداخت زلزله در بنیان قرارشان افتد و بهم برایند
و خودداری نتوانند کرد در کلکته یکی از جماعت سیکان که
در لاهور و ان نواح دم از استقلال میزنند و نسبت به مردم
هندوستان جرائی دارند و در شرح احوال هندوستان ذکر
شان خواهد امد بسبب عنادی که با یکی از اعاظم انگلیسیه که
از اصحاب شوری و دویم کورنر بود داشت بقصد کشتن
او خواست که باندرون خانه او در اید حجاب مانع امدند یکی
از ایشان را بضرب شمشیر ابدار از پای در اورد دیگران بگریختند
و باندرون در امد چون خانهای وسیع و اماکن متعدده داشت
ندانست که صاحب خانه در کدام یک از اماکن است از خدمه
پرسید او از ترس حجره را باو نمود باندرون ان حجره که در امد

خدمه

خدمه چستی کرده در بروی او بست و در ان حجره دیگر کسی نبود
از کشتن دربان و غوغای مردمان بقدر دو هزار کس از انگلیسیه
و هندیان مجتمع شدند و احدی را مجال نبود که در را بگشاید و
او را بگیرد و هر دسته و هر جماعت را که تکلیف این امر میکردند
سر باز میزد اخر الامر رای همگی باین قرار گرفت که سقف خانه را
بشکافته در انجا بگولی او را بزنند خانه از سنگ و ساروج بود
یکروز به برداشتن سقف گذشت و همچنان مردم با اسلحه اجتماع
داشتند تا سوراخی در سقف بدید امد و چنان کردند که از انجا
بتفنگ زنند و بیک گولی و دو گولی اکتفا نکردند بعد از دو سه
ساعت که مردن او بر همه یقین گردید در را مفتوح و لاش او را
بهزار خوف و بیم بر اوردند کسی نزدیک مرده او از ترس نمیرفت
و بالجمله مردم فرنگستان افواج سواره کمتر نگه دارند و بجنگ ایشان
معتقد نیند احدی را در علم سواری و نیزه بازی و اسب دوانی
که مردم دیگر بر اسب کنند وقوفی نیست و یکنفر سوار ماهر در کار
این فرقه وجود ندارد در سبق و رمایه که در هر شهری سالی دو مرتبه

معمول دارند و مبالغی خطیر در این کار بر دو باخت کنند سوار
انرا کم و زیاد را از سنگ و گل بر اسب نهند تا هر دو در سنگینی
مساوی باشند و سوار را به خانه زین بندند که در دویدن
نیفتد در میدانی وسیع دایرهٔ عظیم که سه میل گردان باشد
و دور انرا چوب بندی کرده اند که در وقت دواندن اسب
خارج نشود بضابطهٔ سبقی که در اسلامیان است دو تا دو تا
و زیاده اسب دوانی کنند و بر دو باخت نمایند و چهار سال
است که در هندوستان از راه خرم که گاه گاهی امد امد افاغنه
بسمت شاه جهان اباد اشتهار دارد و بعض اوقات تا لاهور
هم رسیده اند بفکر درستی افواج سواره هم افتاده اند از عربستان
و یمن بتدریج بر جهازات بقدر سه چهار هزار راس اسبان
عربی نجیب اوردند و در عظیم اباد جولان گاهی وسیع الفضا
که بوفور اب و علف ممتاز است سر دادند و باطراف قلمرو
اشتهار نامه ها نوشتند که هر کس مادیانی دارد در ان جولان
گاه اورد و از ان اسبان نجیب بکشد خرج ان مادیان از روزیکه

معلوم

معلوم شد ابستن است تا کرهٔ ان بدو سال از سرکار کمپنی داده
میشود ان وقت اگر مالک بفروشد در این سرکار از او خواهند
خرید و اگر نفروشد یا در بها راضی نشود مادیان خود را با کرهٔ
ان بهر جا که خواهد برد مختار است مردم باین طمع مادیانها از اطراف
اورده کشیدند از مردم عظیم اباد شنیدم که در این چهار سال
تعداد رمه کمپنی از حساب در گذشت و جا تنگی نمود دو سه جای
دیگر دیدند و نیک و بد اسبانرا از هم جدا کردند در هر جائی ایلچی
جداگانه سر دادند و یک کس از مالکان مادیانها نشد که کرهٔ مادیان
خود را نفروشد و بقیمت اعلی خرید کردند که همه راضی و شاکر
شدند و از ان اسبان بسواران دهند و بقاعده که دارند تعلیم
کنند و در هر شهری چند کس از انگلیسیه بر جهت تعلیم اسبان مقرر
است که اماکن وسیع در خارج شهر دارند و باین مدار گذرانند
اعاظم و ارکان و اوسط نیز هر کس اسب سواری یکی یا دو تا
یا بیشتر دارند بیکی از ان اشخاص دهد تا انرا تعلیم کند و نزد
خود نگه دارد و هر گاه مالک بخواهد سوار شود مهتری ان

اسبانرا اورد و بعد از سواری پس برد مالک از هیچ چیزالهنا
خبر ندارد خرج مهتر و کاه وجود جل و افسار و سایر لوازم از
نعل و معالجه ان اگر بیمار شود با همان شخص است صاحب مال بی
خبر است سالیانه چیزی مقرر است باو دهند و او نیز نیکو خدمت
نماید و اسبرا فربه و دست نکرد دارد و اسبی که بجهت تعلیم اورند
نخستین کاری که کنند بال و دم او را قطع کنند و هر هفته چنین
کنند اسب بال و دم دار مرغوب نیست و معلمین در اخطاها که
دارند ستونهای عالی از چوب بقاصله پنج زرع نصب کرده ما
و میانه هر دو ستون از بالا چوبی کشیده اند اسبان عرب
نجیب ممتاز را اکیرند و بلالی چند بر سران حیوان بیچاره اویزند
که شرح ان کاهی دشوار است چند راس اسب را با هم بجهت
تعلیم حاضر کنند و بر هر یکی چابک سواری سوار شود و افسار
انرا بران چوبها که میانه ستونها کشیده اند ببندند که سرالهنا
بلند ماند سازنده بلبان نوازا بجاست شروع بساز زدن
کند معلم قمچی بدست گیرد و برالهنا بقوت زند نادر چند و فرو

چند و هم چنان چابک سوار است و بعد از ان افسار انرا کشانید
وان سازنده نخوی دیگر ساز زند حیوان بیچاره هر قسم که سازنده
زند او رقص کند و جست و خیز کند یا بر پهلو راه رود و یا پس پس
یا بورنمر یا چهار دست و پا بمانند کهنسال چند یابد و دیا میل کند
و ایستاده بماند هر یک از این حالات را سازی جدا گانه است بهر
نحو از این طورها که اورند و معلم قمچی زند حیوان نیز بان الاغ
کند و اسبی که نیکو تعلیم یافت گویند فلان اسب خوب رقصد و
سواران سپاهی که تفرج کنند هر صبح براسبان سوار شوند و در صحراء
خارج شهر بر هشتصد سوار که از پلتن سواران گویند باهم ابتدا
شوند اسبان هم تعلیم داده اند ان سازنده شروع بساز نماید و هم
این حرکات مذکوره موافق ساز سازنده از انها بعمل اید و دمدن
اشغال خالی از تکلفی نیست در یک مرتبه هشت صد اسب با سوارانرا
که برالهنا هستند میل کشند و ایستاده بمانند و با هم باهم بر پهلوا
بهر نهم فرسخ راه روند پاپس روند و حالتی غریب مشاهده میشود
و این وضع را قواعد سواران گویند و چنین ادعا کنند که سوار را

در وقت جنگ همه این حالات دست دهند و ضرور افتد گاهی
به پهلو راه برود و گاهی چنین و گاهی چنان تا خصم را بر او ظفر
نشود و چنین است حال تفنگچیان پیاده ایشان را نیز همین
قسم تعلیم دهند و این حرکات را بیاموزند تا در وقت جنگ هر قسم
اقتضا کند بان قسم تفنگ اندازی در یکی از اسفار که میرفتم جمعی
سوار با قافله بودند راه عبور از ان حوالی بود که افواج سواره
قواعد میکردند صدای ساز که بلند شد اسب یکی از مردم
قافله که همراه بود شروع کرد به پهلو راه رفت و هر چه سوار خواست
که عنان او را بگیرد نتوانست او هم چنان میجست و به پهلو راه
میرفت تا در گودالی پر از آب مرد و مرکب در افتادند مردم قافله
جمعیت نمودند و هر دو را از آب بر آوردند معلوم شد که
آن شخص اسب خود را از سپاهیان فرنگی خریده است او از
بگوش آن حیوان رسید و آن سازی بود که به پهلو راه میرفتند
همان حرکت را کرد مجملا هر هشتصد و سی و چهار کس برق انداز
پیاده را پلتن نامند باضافه اسم سردار با صفتی دیگر از قبیل

سفید

سفید و سیاه که مراد فرنگیان و افواج هندوستان عموما یا باسم
ممالک هندوستان که پلتن بنگاله یا هندیا دکن اسم نهند و
پیادگان تفنگچی را هرگاه انگریز باشند صلداد و هندیان را
تلنگه یا سپاهی خوانند و هر ده پلتن را کمپو گویند مانند ترکان
و مردم دشت که عددی از لشکریان را تومان و قزلباشیه دسته
نام نهند و هر پلتن را ده حصه مساوی کنند هر حصه هشتاد کس
و آنها را یک کمپنی و هر کمپنی را نیز به قسمت کنند و هر قسمتی که هشت
کس اند بهره نامند و آن سی و چهار کس افزود سردار اند و شرط
آنست که در افواج هندی بزرگان انگریز باشند تا هندیان را به
جنگ وادارند و نگذارند که پس پا شوند چه در این جماعت زهره
و جگر خلق نشده است بزرگ پلتن را که همه در فرمان اویند کرنیل
و دو کس دیگر که او را زیر دستند و نصف پلتن را مالکند میجر و ده
کس در تحت این دو کس اند و هر یک کمپنی را سردار است کپتان
و از ایشان پست تر بیست کس اند که هر یک چهل کس را بزرگند آنها را
لفتننت خوانند بلام و فا و تای مثناة و دو نون و تای ساکن

دراخر و در یک بهره از هندیان بزرگی از ایشان قرار داده اند
که انرا صوبه دار و یکی دیگر زیر دست او است انرا حوالدار و زیر
دست او را دو کس که انرا نایک گویند و بر سه کس بزرگند و
این مراتب مذکوره به ترتیب و استحقاق بالا روند دفعتا کسی
هر چند که لایق باشد کرنیل نگردد و بان مرتبه سرداری فوج
نرسد مگر اینکه اول صلدادی و بعد از ان لفتننت شود و به ترتیب
بالا رود و اولاد کرنیل با اولاد دیگران بمنصب و خطاب پدر
نرسند تا خود مصدر خدمتی نگردند و محتمل است که یکی رشید
برآید و از مرتبه صلدادی بتدریج بالا رود تا بکورنری رسد
و از ان بگذرد و در امرای عظام پادشاه و با نهم نایستد و
در مرتبه جرگه شاهزادگان را داخل شود و اگر کسی بغایت رشید
و لایق باشد و بخواهند بمرتبه بلند برسانند خدمات پست را
ابا و کمتر گذارند در یکماه ان خدمات پست را طی کند تا به جائی
که خواهند وا دارند و چنین است حال ارباب قلم اول در دفتر
خانه سوار افراد را گیرد و انرا کرانی خوانند و از انجا که ترقی

نماید

نماید با وارجه نویسی رسد که بالا رود تا بکورنری رسد و رفارت
اعظم و وصول بمرتبه جلیل القدر شاهزادگی ترقی کند و این
تعدد سرداران در لشکریان بجهة اینست که اگر بزرگ یا کوچک
کشته شود دیگری به جای او ایستاده شود تا صف جنگ از هم نباشد
و لین بر هم نخورد و هر کس که کشته شود دیگری بجایش اید به ترتیبی
که مذکور شد کرنیل اگر در غلطد میجر بزرگ کرنیل شود و میجر
کوچک بزرگ شود و بجای میجر بزرگ کپتانها ایند و هم چنین تا
صلدادی بجای لفتننت ایستد و در هر لشکری باندازه ان
تا در عدت چه مقدار باشند یک کس یا دو سه کس اگر لشکر
عظیم باشند سردارند و ایشانرا جزل گویند و یکی که از همه بزرگتر
است انرا فل جزل خوانند بمعنی سردار کل و در هر یک از این سرداران
از فل جزل تا نایکان علامتی است که از گل اتیون بر بالاپوش
ماهوئی که دارند دوزند تا از هم فرق شوند و مردم بان علامت
بشناسند و در هر بیتی در ضرب توپ بزرگ صف شکن و چهار
ضرب کوچک است که به هر یک شش کس معین است اول بارون

اندازد دویم کلوله یا ساچمه یا آهن پاره دهد سیم کولی و باروت را
بکوبد چهارم چاشنی ریزد پنجم آتش دهد و ششم با چوبی بلند
که بران کهنه پارچها بسته اند باب تر کند و بشوید تا گرم نشود
که دران خوف ترکیدن نیست چنانکه در هر یک پلتن عمله توپ
خانه یکصد و هشتاد کس اند و اینفرقه نیز انگریزانند و بر دوش
تفنگ چقماقی دارند تا اگر خصم بر توپخانه یورش آورد و
کار از جنگ توپ بگذرد ایشان نیز بالین و تفنگ پیاده یکی
شوند و جنگ کنند و در ایام امنیت که با کسی جنگی نیست و
لشکریان بیکارند در زمستان سرداران فوج در خارج هر شهری
که ساخلو میباشند در دو فرسخی صحرای وسیع به جهت مشق
جنگ مسطح و هموار کرده اند و آن مکان را دمدمه گویند در آنجا
روند و خیمه زنند و لشکریان از ابتدای صبح کاذب تا یکپاس روز
با هم مشق رزم کنند و آنرا قواعد پیادگان گویند بتکلیف یکی
از گورنران بدمدمه کلکته رفته بودم توپچیان بر علم بلندی
نشانی نصب کنند و بران گولی اندازند و در یک دقیقه نجومی

پنج

پنج گوله اندازند که در یکساعت سیصد بار باشد بر نشانه زنند
از جلدی و چالاکی دست کارکنان بنظر نمی آید بدون فاصله
متصل بیکدیگر بر نشانه میخورد و ناظر را چنان بنظر می آید
که از دهن توپ تا آماجگاه زنجیری یا شعله آتشی است که بهم پیوسته
است و در این سه ماه مبلغی معتد بخرج باروت و سرب میشود
همه از سرکار کمپنی است و هرگاه با کسی باراده جنگ خاصه اگر قلعه
گیری بان منظم باشد برآیند دو سه کس مهندس بینظیر که ایشانرا
انجیر نامند بمعنی کسی که فاتح قلاع باشد و توپهای قلعه کوب
آتش پز و خمپارهای گل ریز غیر از آنچه بیتنها با خود دارند
بردارند و بجهت هر یک کمپنی یک خیمه و دو طباخ و یک دلاک و
یک طبیب و بار بردار بقدر یکه ضرور است معین است قدم
که بر سر حد دشمن گذارند خوراک لشکریان قاطبه و سایر اخراجات
همه از سرکار کمپنی چاشت و شام پوخته و آماده بهر کس میرسد
سردار و هر پلتن و هر کمپنی را نشانی علیحده بقدر یک ذرع
از چوب که بران پارچه دوخته و نقشی که مخصوص اوست با نام

او بران مترسم است چند کس از انکریزان کار ازموده مهندس که
دستشان بنقاشی اشنا باشد و ایشانرا میر منزل کویند یکی
بزرک و باقی زیردست اویند از مقوله شر باشران یکپاس از شب
باقی مانده با همه نشانهای لشکریان که مذکور شد و از هر پلتنی
یک کمپنی بقراولی همه با هم برایند و جائیکه بجهة فرود امدن لشکریان
مناسب باشد اب و علف و مکان میر منزل معین کند و نشان
هر کسرا که بهر جا مناسب اوست نصب کنند و تصویر ان منزلرا
کشند صباح لشکر کوچ و بانجا فرود اید و بدستور قراول را
از هر پلتنی یک کمپنی در عقب فوج بهراولی ماند بمنزل که
رسیدند مکان خیمه هر کس معین است بهر جا که میر منزل
نشان او را نصب کند همان جای اوست احدیرا مجال دم زدن
نیست و خیمه و اماکن را بنحویکه مقرر کنند که لشکریان حلقه
افتند و خزاین و اموال را میان کذارند و خود دور ان باشند
غروب افتاب که شد بجهة حرارت هر پلتنی یک کمپنی جدا شود
و از محاذی همان پلتن یک مد نکاه که نصف میل است دورتر

ودو در انجا بماند و از ان یک بهره جدا شود و همانقدر دور رود
و بایستد و از ان یک کس براید و باز انمقدار دور رود بحراست
قیام نماید و سه ساعت نوبه یک کمپنی است بعد از ان بدل
شوند و کمپنی دیکر بشرحی که کذشت بر کشک قایم ماند و بدین نهج اکر
لشکر ده پلتن است ده کمپنی کشک کشد و اکر کم و زیاد است
موافق عدد پلتنها و نیز مقرر است که کپتان ان کمپنی که بکشک
بر میایند در وقتی که یک بهره از ان جدا شود و دورتر رود اهسته
بکوش صوبه داران بهره چیزی کوید از قبیل نام شهری یا نام
ادمی یا میوه یا درخت یا جانوری هر چه انوقت بخاطر او برسد
که میانه او و صوبه دار باشد و احدی از ان مطلع نکردد و ان
صوبه دار نیز در وقتی که یک کس از ایشان دورتر رود بجهة
همان چیز را بکوش او بکوید و روانه نماید تا اکر دشمن خود را
بصورت مردم لشکر سازد و به بهانه تبدیل کشک چیان بیاید
و اظهار نماید که نوبه شما کذشت و اینست ما امدیم و بجای
انها ایستد و بعد از روانه شدن ایشان افواج خود را از

جائی که خود ایستاده است بشبیخون او رد پیشرفت او نشود
و به کشیکچی دوست و دشمن معلوم باشد چه هرگاه کسی نمودار
شد اعم از اینکه بجهت تبدیل امده باشد یا امری دیگر کشیکچی ازو
پرسد که کیستی و در دل چه چیز است او اگر نام ان چیز را گفت
دانند که دوست است و کشکرا بان گذارند و الا جنگ کنند و هر
کمپنی تازه که بجهت کشک اید کمپنی اولی انچیز که بیاران خود گفته
است بکپتان ایشان گوید تا در جواب معطل نباشند و دوست
و دشمن از هم ممتاز است و بگوش یاران خود و غیر انچه انها
دانند گویند و بدین نحو کشک کشد که هرگاه بران یک کس تنها
ایستاده است شبهی نمودار گردید و از او پرسید که در دل
چه چیز است و او جواب نگفت تفنگی که در دست دارد خالی
کند و بجای خود ایستاده ماند صدای تفنگ او که بگوش
بهره رسید ایشان نزدیک تفنگ اندازد و با و ملحق شوند
کمپنی که او از این تفنگ ها را شنید او نیز کذلک بعد از انداختن
یک تفنگ بایشان ملحق شود و پلتن نیز از لشکر براید و بایشان

پیوندد

پیوندد و همه بهیئت مجموعی در رسند و جنگ بهمان جای که ان
یک کس ایستاده است در گیرد و در انجا خصم را نگه دارند و نگذارند
که داخل بنه و اغروق گردد تا لشکر بهم بر نیایند و تا اینها با دشمن
دست بازی تمام لشکریان کنند هر قدر پلتن که هست در انجا
رسند و خصم را مجال پیش امدن ندهند و از هر کمپنی یک کپتان
و دو صوبه دار و حوالدار که یکی انگریز و دو تا هندی اند چرخ
بی اند که حد خود را با کمپنی دیگر راه روند و محافظت کنند
اگر صوبه دار یا حوالدار بان یک کس کشیکچی رسید و او را غافل
یا در خواب دید حدی دارد که چند تازیانه بان کشیکچی زنند
و اگر کپتان باو رسید و او در خواب بود شمشیری برهنه که در
دست دارد باو اندازد بگیرد یا نگیرد زخم کاری بر دارد یا کشته
شود همان حد اوست و باین سبب که او از تفنگ را علامت
وصول دشمن قرار داده اند تدغن شدید است که او از تفنگی
بر نیاید و عبث کسی خالی نکند و اگر کسی مرتکب شود او را بتدبیرین
غذا بی تغییر کنند و از لشکر اخراج نمایند از معتبرین شنیدم که

در یکی از اسفار شیری آدمی خوار از بیشه برآمد و بلشکر داخل
شد و هفت کس را بشکست احدی را یارای تفنگ انداختن باز
نشد تا به جزل خبر رسید او اجازت داد او را بگولی زدند
و قطع نظر او از تفنگ صدای احدی بر نمی آید شور و غوغا
در لشکریان بهیچ وقت از اوقات نیست نه در کوچ کردن نه در
فرود آمدن دو کس از لشکریان را با هم کمتر نزاع شود و بر تقدیر
اینکه بندرت اتفاق افتد او از احدی بر نیاید حتی اسبان را
تعلیم داده اند شیحه نکشند و در این باب بغایت مبالغه دارند
و اسبرا آن مقدار زجر کنند و در وقت شیحه کشیدن تازیانه
زنند که بالمره ترک کند و گویا اسبان را این فرقه را صدا کردن و شیحه
کشیدن خلق نشده است و این بجهت اینست که اگر بر دشمن
شبیخون آورند از صدای اسبان متنبه نگردد تا بر او برسند
باین حزم و بیداری بکمال احتیاط و هوشیاری ملک دشمن را
طی کنند یا بمقر ریاست او رسند یا اگر کسی به قصبه ایشان برآید
بهمین نهج استقبال کنند و نگذارند که خصم در مملکت داخل

شود

شود بعد از آن آنکه به خصم نزدیک شدند کلمات نصیحت آمیز
بخصم پیغام دهند که ما را لجاجی نیست و باین شروط ما بصلح
راضی شویم و برگردیم هرگاه سخن در نگرفت جنگ کنند و بدین
گونه صف آرا شوند که توپخانه را پیش رود و تفنگچیان را
پشت سر و اگر سوار دارند در آخر صفوف پیاده نگه دارند برق
اندازان پیاده را بچند صف که مناسب وقت باشد منقسم کنند
و بفاصله یک ذرع صفوف را از هم فاصله بگذارند و صبر کنند تا
دشمن به توپ رس آید بنحویکه گذشت پی در پی شلک کنند
و در مثل این مواقع ساچمه و آهن پاره اندازند و اگر خصم خیره گی
نمود و از توپخانه امری پیشرفت نشد توپچیان دست از
بردارند و در صف پیادگان با تفنگها که دارند ایستند و این
صفوف پیاده هر کس پا بر جای بجائی که دارد ایستاده است
از جای خود نجنبد مگر بحرکتی که مذکور میشود و این است
لین که ذکر آن گذشت و آن چنانست که صف اول یکمرتبه بیک
آواز همه با هم تفنگهای خود را خالی کنند و فی الفور از وسط

صف دو جا شوند نصف از یمین و نصف از یسار و از هر دو
پهلوی صفوف دیگر در عقب صف اخری در آیند و باز صف
بندند و تفنگهای که دارند پر کنند و صف دویمی بجای صف
اولی رود و بهمان دستور خالی کند و باز از دو طرف بعقب
روند و همچنین سیمی و چهارمی و پنجمی تا باز نوبت اولیانست
که گویا آن صف اول بجای خود پا برجاست و چون هر صفی
یک مرتبه پی تقدیم و تاخیر تفنگهای خود را خالی کنند آواز
تفنگ محسوس نشود و آواز عظیم مانند رعد بگوش آید و آن
آواز را باز گویند محاذا و آنقدر در آن چستی و چالاکی دارند
که مزیدی بر آن متصور نیست از خالی کردن صف اولی و برآمدن
نشان بعقب صفوف و رسیدن صف دویمی بجای ایشان و
خالی کردن تفنگ دو سه دقیقه زیاد فاصله نکشد پی در پی
آواز بگوش میرسید و گولی متصل بهم ژاله سان بر خصم میریزند
و مادام که این موضع است و بر حالتی که دارند باقی هستند
شکست نیابند و دشمن را ظفر میسر نگردد و اگر کسی جرات کرد

و داخل دولین گردید اگر همه صد کس زیاد نباشند صف اولی
که بر هم خورد بهم برآیند و بهم آمیخته ریخته شوند و سر رشته
و کار از دست و دست از کار رود و دیگر خود سازی نتوانند
کرد و شکست خورند و در محاربات همان آلتی که مذکور شد
بلبان مانند و از قبیل کرنا و کور که نیز چیزها دارند نوازند
بیشتر کاران بلبانست که آنرا بالسزی گویند در هر جا و بجهت
هر مهم آنرا بقسمی نوازند بر همه معلوم گردد و در اسفار نصف
شب که گذشت شروع بنواختن آن بوضعی مخصوص کنند
علامت اینست که لشکریان دست و پای خود را جمع نمایند و خدمه
خیمه ها را اندازند و اسبان را درست کنند و لشکریان کمر بندند
بار دیگر قسمی دیگر آنرا نوازند حکم سردار از آن بر همگی معلوم
شود که کوچ است یا مقام یا شبیخون اگر مقام است باز خیمه ها را
برپا کنند و اگر کوچ است یا شبیخون هر وقت باز صدای آن ساز
علامت روانگی بلند شود رو براه نهند و حوالی قلعه دشمن که
گرفتن آن منظور است هرگاه رسیدند آنجزیرها و در آن قلعه

دور در کردند و بلندی بروج و عرض حصار و خندق را ببینند
و بدوربین و آلات دیگر ملاحظه اوضاع کنند از آنجمله جهان
نما صندوقیست از شیشه که هرگاه بر جائی که بلندتر از شهر
یا قلعه باشد نگه دارند عکس تمام آن شهر در آن افتد و انجیر
بعد از اطلاع باین همه مراتب بجزل گویند که شروع سیبه را
از مکان فلانی باید گرفت و بفلان برج توپ باید بست
و باین وضع لشکریان روند و یورش برند تا قلعه مفتوح
گردد و چنان کنند که هرگاه قلعه یا شهری را بیورش گیرند تمام
آنچه بدست آید مال لشکریانست کمپنی را بآن دخلی نیست
و دو پاس ماذون اند که غارت کنند و بعد از دو پاس که
ندای امان جزل در داد کسی پیرامون دیگری نگردد و آنچه
در سرکار رئیس هست از خزاین و دفاین همه را نویسند
و جواهر و اسباب را خراج کنند و همه را نقد نمایند و بلشکریان
علی قدر مراتبهم تقسیم کنند پادشاه و کمپنی را حصه نیست بجز آن
ملک که مداخل آن بایشان رسد و تفصیل مواجب لشکریان

که ماه

که ماه بماه دهند و یکروز تاخیر را جایز ندارند اینست که بقلم
می آید پیاده برق انداز ماهی هفت روپیه تا یک ماهی روپیه و نیم
حوالدار هشت صوبه دار نه لفتننت پانصد کپتان هزار میجر
و هزار کرنیل سه هزار جزل پنج هزار قور جزل هفتاد هزار و
غنیمت را بر مواجبها تقسیم کنند مراد از مرتبه همین است و اشخاص
که کشته شده اند حصه ایشان بورثه که در هند یا فرنگ باشند
رسد و در حین یورش از لوازم است که جزل و کرنیل بلشکریان
صلا در دهند که دو ماهه یا سه ماهه مواجب هر قدر که مناسب
وقت باشد از سرکار کمپنی انعام است از سر بازی دریغ نکنند
و بعد از فتح بلا تامل آن مبلغ را رسانند و هر کس از هر فرقه که
باشد هرگاه مصدر خدمتی بجهة سرکار کمپنی باشد حق او را ضایع
نکنند و در خور آن کار او را نوازش نمایند و جمعی که از سپاه زخمی
شوند که عضوی از ایشان عاطل گردد اگر همه یک انگشت باشد
یا در خدمت گذاری پیر شده باشد که قدرت بر جنگ و یساق
سفر ندارند نصف مواجب و قدری زمین بهر یک دهند تا زراعت

کنند و بقیهٔ عمر را برفاه گذرانند و این جماعت را انکلس گویند در یکی
از اسفار دیدم که قرب شانزده روز مسافت همین مردم بودند
که در صحرا خانه داشتند و هر کس بزمینی که داشت زراعت مینمود
و بخوشوقتی میزیست و اکثری مالدار بودند و این نیز از اوضاع
پسندیده است و حق اینست که در امنیت و اطمینان مملکت و
رعیت پروری و معدلت گستری و اعزاز و رعایت سپاهی
و لشکریان و حقوق ذو الحقوق اینفرقه در کل جهان طاق اند
گو در بعض مواد نباشان حیله و فریب و تزویر باشد بهتر از
انست که یکمرتبه بمردی و مردانگی خانمانها خراب شوند و شیرازهٔ
انساب و اصلاف جمعی کثیر در ان واحد از هم گسسته گردد و بجهة
یک کس کنه کار جمعی عفیر زاویه نشین گنج نیستی و ره گرای ملک
عدم شوند گویند آدمی ودیعت حضرت باری و مظهر اساس
قدرت کردگاری است تخریب بنای یزدانی و انهدام بنیاد ربانی
چنین سهل و آسان که سلاطین نافذ فرمان گرفته اند نیست
و در خلقت هر یک از ادانی خالق لم یزلی بسا فواید که بر ما پوشیده اند

مندرج

مندرج ساخته است حفظ ودیعت او جل عظمته بر سلاطین عظام
که بر اوس بندگان نمونهٔ الهی اند از اهم مهمات و اوجب واجبات است
و کلام وحی نظام کُلُّکُم مسئول عن رعیته اگرچه در حق هر یک از
افراد انسانی شامل لیکن در حقیقه و نفس الامر در شان این طبقه
نازل شده است و این اوضاع جنگ بنحوی که مذکور شد صف آرائی
لین با نوضع مخصوص و طرز توپ اندازی از مقولهٔ مثان نوشته
شده است ناظران خورده نگیرند بهر جا بهر قسم که مناسب وقت
باشد کنند و هر روزه قسمی تازه طرح جنگ را اندازند که امروز یا
دیروز مشابهتی نباشد و زمان جنگ و میدان و کم و زیاد دشمن
و آمدن او را ملاحظه نمایند و گاه هست که همه یک صف شوند نیمی
خالی نماند و نیمی پر کنند و در جائی بنوبه خالی کنند و در جائی کنند
و در جائی سه طرف دشمن سه صف بندند و هر سه صف بتقدیم
و تاخیر نصفه یا ربع تیر اندازی نمایند و گاه باشد که جمع شوند
و به چهار اطراف زنند یا دو صف شوند و یک یک کمپنی خالی کنند
یا سه صف شوند که صف اولی بعد از خالی کردن خود و صف دویم

کرا زمانه هر دو کس کولی الهنا میکند زد زانوا بزمین لهند ناصف
ستیم نیز خالی کند انکاه راست شوند و خود بنیاد زد و این دو قسم
اخوا زهم رنکین تر نه چه یکدقیقه و یک ثانیه نیست کرکولی
نیز بزند و بجهه فزاد و کرختن نیز طوره ادارند و افسانی دیکر
بسیار در طریقه صف ارائی هست کر ذکرشان موجب اطناب
و حصرشان متعذر و دشوار است بر قلمون و از هر جانی برنکو
جلوه نماید احوال امریکا کر ذکر بعضی ازان بتفریبی کن شت
بدینکونه است کر عالمی است مثل این عالم مشتمل بر اقالیم و بلدان
عظیمه و بحار و جبال و بیشه های هولناک و فرنکیان اقالیم انرا
رصد کرده اند مثل این عالم قدری کوچک تر است و دران از
طبقات انام سفید و سیاه و اسمر همه مخلوقند بیشتری از سکنه
ان مرد انرا ریش و سبال و بر اندام دیکر موئی نیست بجز مژکان
و ابرو و موی سر و اکر بندرت یکبر ا ریش و سبال باشد بغایت
کم و سفید و زهر سر زنان و مردان سفید است برابر و هر چه
سفید باشد باعث زیادتی حسن دانند و موی میکون و بیاطر

مکروه دانند الات حرب بجز تیر و کمان کر در پیکان خارهای ماهیان
نصب میکردند چیزی دیکر نبود و از معادن جواهر و طلا را واقف
بودند و از سنا بر فلزات اطلاع نداشتند مردو کبر اجانور و جانرا
جانوران انش فشان پنداشتند بشری کر کشت سباع درنده
و حیوانات چهار پا از قبیل فیل و شتر و کاو و کوسفند و سک و کربه
و جانوران موذی مثل مار و عقرب وجود نداشت و تا حال هم
جانوران موذی مانند افاعی و عقارب نیست و در اکثری از فرنک
هم معدوم اند و از افرینش و خلقت ادم و پرستش کردکار ذکری
بکوششان نیامده بود و بندرت بعضی صنم و بعضی افتاب پرست
نمودندی و رسم نوشتن بدین نحو بود کر بر برک درختان برهنه
رنکین مرغانرا بصمغی میچسبانیدند و از پوست مرغان کر با پر
باشند پوستین و درخت همکی بود و مردان و زنان بمنارها و
جبلها خانهای کبری و سایه درختان بسر میبردند و پادشاه
علامتی بود کر مردم بان می شناختند مداوا و معالجه را نمی دانستند
و عقد و نکاح بحرانی چند کر دران وقت بعمل می اوردند بواج

داشت زراعت کندم وسایر حبوبات که بحبوب زمین راشخم میکردند
بودو حبوبرا بوداده باکوشت مرغان شکاری میخوردند واهالی
نیز برشته وپخته بمصرف میرسانیدند فرق فرنک که مسلط شدند
سلاطین راهریك از مملکت خویش بملکی که بتصرف اوبود خانه
کوچ ازحکام ومزارعین وارباب صنایع فرستادند از اختلاط
واستزاج فرنکیان براه ورسم معیشت دنیاداری وزندکی
واداب سپاهکیری اشناشدند وبدین عبوری برامدند وحال
دم ازاستقلال میزنند وخودرا ازجمیع فرق فرنک درسلیقه
وحبك بهتر میدانند وجهازات جنکی وسپاه بیحد ومردارند
ازهردیار وهرسلطنت که جمعی بجهة تربیت مردم امریکا رفته
بودند بعد ازجندی همه سلاطین خود یاغی شده واین خود
سری افراشتند مکر انکلیسیه که سی سال قبل ازاین تابع پادشاه
انکلستان بودند ایشان نیز سی سال پیش ازاین بغی ورزیده
ازدادن خراج سرباز زدند پادشاه جهازات جنکی لبرکرد کی
مردان کاری به تنبیه ایشان فرستادواز الهانجز صفیر توپ و

تفنك

وتفنك حوالی نشنیده بستوه امده بصلح انجامید بدین مخو که بانا
دوست باشد ودشمایدی نمایند الغا بتر قبول نمودند
وجهازات ایشان باطراف عالم بسفر رود وازاخباس همه جا بملك
خود بردند حیوانات چهارپای بسیاری ازفرنك کشیدند ودرختا
میوه دار رانربیت کردند وخود میوه جات بسیاری دارند که
درسایر ممالك نیست با اینکه دراکثری ازاقالیم امریکای جنوبی
فرنکیان صاحب دستکاه فرمانفرما هستند باز بسیاری ازان
ممالك بحالت اصلی افتاده است که بدست مردم قدیم ان نواحی است
وبلاد عظیمه وعمارات عالیه درتمام انحدود وبعضی رواج یافته معاذ
همکی در هریك ازاقالیم بلکه دراکثری ازبلدان یافته ازهمه برابرند
وباطراف عالم فرستند ودراین جزو زمان رونق ان ربع از ربع
شمالی بمراتب بیشتر وابادی ووفور نعمت وانتظام سلطنت افزون
ازاین عالم وزیادتر است ودرتواریخ وکتبی که ازقدیم دارند ابتدای
خلقت عالمرا ازل الازال وانتهای انرا ابد الاباد نوشته اند
وباین ادم خلیفة الله قایل نیستند وعالمرا قدیم دانند وذکر صفی الله

بگوش احدی نیامده و در هیچ کتابی از کتب ایشان مذکور نیست و با
اینکه مانند هندوستان او را باسم دیگر خوانند اجساد مردگان را
در دخمه‌ها نگه میداشتند و این عادت از ایشان یا از یونانیان
بفرنگ سرایت نموده روغنی بمردگان میزدند تا از پوسیدن و از هم
پاشیدن مصون مانند و نگه دارند و اینست مومیائی آدم که در
السنه و افواه عوام مشهور است در حوالی هرمان که عمارتیست
مشهور و نواح مصر و از غایت اشتهار بی نیاز از بیابان است
و ابتدای بنای آن در کتب هیچ یک از فرق امم نیست و خمه‌های
یونانیان بسیار است در طغیان رود نیل که آن اماکن را آب گیرد
بندرت بعض از اجسام موتی بر روی آب آید اغرات آن نواح
گیرند و بقیمت اعلا فروشند نزد یکی از مسلمانان هندی که بآن
نواح رفته بود دستی با ساعد و همه پنجها دیدم که گوشت و رگ
و پی و ناخن همه بحالت اصلی باقی بودند مگر رنگ که بغایت سیاه
بود مثل مومیائی معدنی و باین سبب حکمای حال فرنگیان بنا
گذاشته‌اند که موتی را در شراب یا عرق نگاه دارند شیشه‌های

بزرگ

بزرگ سازند و مرده را بر آن گذارند و بجز هر دو چشمان او که
ضایع شود و بحالت اصلی نماند باقی تمام و رنگ بدن و رخسار
و موها بحال خود باقی میماند و دهن آن شیشه را باز از شیشه
گیرند تا هوا در آن نفوذ نکند و هرگاه خواهند که او را زیارت
کنند از بیرون به بینند و آن خاصیت مومیائی که در اموات
یونانیان بود در اینها نیست و در این مقام چند کلمه از احوال
هرمان نگاشتن مستحسن نمود تا نگرنده کار آن در کلام انتظاری
نماند مورخین در علو و رفعت آن محکم بنا مبالغه بسیاری
کرده‌اند و گویند در عالم عمارتی از آن عالی‌تر نیست و از آن
مرد هندی که شخص دانائی بود شنیدم که میگفت من بر آن صعود
نمودم تا دو پاس بیشتر بی آنکه بجائی بنشینم بهمواری بالا میرفتم
تا برآمدن و هوا بحدی تند میوزید که بیم افتادن بود بلرزه
برآمدم و آدمیان و حیوانات که پائین بودند بنظر در نمی‌آمدند
از دوربین معمولی که با خود داشتم دیدم کرمهای ریزه متحرک
مشاهده می‌شدند اما وسعت و عرض و طول آنرا چندان ذکر

نمیکرد کنبد معمولی بزرگی میگفت و بعضی از علما و چند کس از مورخین را
رای اینست که از بناهای حضرت یوسف ع که بجهة ضبط غلات
دران سنوات قحط بان حوالی بنا نهاد و مولانا محمد باقر مجلسی
در بحار الانوار نیز چنین بیان فرموده در بعضی احادیث است
که بنی الهرمان والنسر فی السرطان و از این احادیث چنان مستنبط
میگردد که اول بنای ان بر کسی معلوم نیست چه از نسر در طان تا
این زمان انقدر قرون بیشمار و دهور بسیار منقضی شده است
که عدد ان اعوام را علام الغیوب داند و بس اکثری از مورخین
بر انند بلکه متفق علیه ایشانست والله اعلم بهر حال از غرایب
انلیسه عالم و بان رفعت و بلندی کمتر عمارتی یافت شود و
بجهة ضبط غلات که مولانا نگاشته اند بعید مینماید چه بر تقدیر
اینکه مخلوط غله پاک کرده گردد یکروزه مصر را کفایت نکند
دیگر از جمله سلاطین با شوکت در یورپ سلطنت الیمان
است پادشاهی ذیجاه و سلطانی صاحب دستگاه است گویند
از خاندان چنگیز خان و از ان روز تا حال سلطنت در این دودمان

باقیست

باقیست باستقلال و نفاذ فرمان حکمرانی کند و در سالف
زمان به نیابت پاپا که شرح ان گذشت مفتخر بود و ان عزت تا حال
بر او باقیست سلاطین فرنگ همه بدیده عزت و بزرگی او را بینند
و در مجلسی که جمعیت سلاطین منعقد گردد همه از او مؤخر نشینند
و دوازده سلطنت عظمی که در فرنگستان هست هر یک از ان
شاهانرا دران سرکار خدمتی است از انجمله پادشاه انگلستان
ساقی است که در مجالس باهل بزم شراب دهد و دیگری را خدمات
دیگر است اگر اجتماع همه اینها دست دهد هر کس بخدمتی که دارد
قیام نماید و کسر خود نداند و در این هنگام از هر یک وکیلی بپایه
سریر سلطنت مقرر است که وکیل هر کس بخدمتی که موکل او دارد
مشغولست و بجهة هر یک از وکلا از ان از ان سرکار سیورغال
بنام موکلان ایشان معین است که دران ده یا ملک او فرمان
فرما و مختار است و مملکت او در طول سیصد کروه و در عرض
دویست کروه است و دار السلطنتش و بنیته از بلاد معموره عالم
مشحون بنفایس و اقمشه گران بها و مملو بنعمتهای دنیاست و

مردم ان شهر اغلب فاضل تحریر و حکیم بی‌نظیر اند و مملکتی دیگر
است در یورپ انگزی نام که از دار السلطنه مسافتی بعیده
دارد یکصد و پنجاه کروه طول و هفتاد کروه عرض انست ان
نیز در تصرف ان پادشاه و مدام یکی از قبل او در انجا فرمان
فرماست و در عرض جدید نیز مملکت بسیاری دارد از قتل
نفس محترز و عدت افواج رکابی او که پیوسته مهیا و پا در رکاب اند
بیکصد هزار سواره و پیاده میرسند جهازات جنگی نیز بقدر
ضرورت دیگر از سلاطین با تمکین پادشاه مملکت اسپین
است که باستنبوله اشتهار دارد پادشاهی معدلت نهاد
و فرمانفرمائی بالانفراد است طول مملکت او سیصد و
پنجاه کروه و عرض او دویست و پنجاه است و از مضافات
مملکت اوست ملک نیلس که ان نیز یکصد و چهل کروه طول
و یکصد کروه عرض دارد یکی از اولاد پادشاه همیشه در انجا
نایب و قایم مقام است و مملکت او در امریکای جنوبی از
جمیع سلاطین بیشتر است چه اول کسی که بدان دیار رسید حکیم

سابق

سابق الذکر که از جانب او رفت و هفتاد هزار سوار و پیاده
فوج رکابی دارد و در ارض جدید لشکریان او بسیار و جهازات
جنگی او افزون از شمار است و خاصه ان سرکار است که جمعی از
زرگران در سرکار شاهی نوکر اند عمارات علیحده جهة الشان معین
است و احدی نزد ان جماعت رفت و امد ندارد و ایشان نیز
بر نیایند حجاب دربانان غلاظ بر ابواب خانه‌ها معین است
که نگذارند کسی داخل شود و طلائی که بهر پستی باشد باعلی
نیکوئی رسانند بدون انکه چیزی از وزن او کاسته گردد
عمله ان کار زنان و اولاد ان جماعت اند دیگر جماعت پرتگال
که به پرتگش اشتهار دارد ملکی حقیر و سلطنتی پست تر از
دیگران دارند و اول کسی که بهندوستان رسید و در اکثری
از بنادرات ان استیلا یافت ایشان بودند تا بنحویکه گذشت
عالمگیر باستعانت و امداد انگلیسیه دفع ایشان نمود و از ان
وقت تا به حال جانوران بسیاری از انها در تمام قلمرو هند
باقیست همگی سیه فام و ذلیل و گمنام و در اعداد رعایا و در زمره

هندیان و عوام اند دیگر ملک و نیمرک که بدینما و مشهور است
سلطنتی ضعیف که ضعیف که بنای ان شور است و مملکتی کوچک
و بقدر سی هزار سوار و پیاده دارند با هر یک از سلاطین
طریقه مواسات و راه و رسم مواخات بعمل اورند و با وجود
حقارت مملکت و ضعف سلطنت باسانی که ذکرشان گذشت
سلطنت منتزع نگردد و بحال خود باقی باشند دیگر مملکت
پولاند دار السلطنه انرا درسا نامند شهری وسیع و مامور
و در خوش اب و هوائی ممتاز و مشهور و طول و عرض ان
مملکت سیصد و پنجاه کروه است سلاطین اندیار بتقریبی
که خواهد امد همه با اخلاق و نیکو نهاد و با رعایا و برایا بعدل
باشند سلطنت اندیار بدینگونه است که دوازده کس امرای
عظام در اندیار رافق مهمات و کارها را بانجام رسانند و هر
کدام را بقدر اندازه از ان مملکت حصه میباشد که در ان
مختار و فرمانفرماست پادشاه در اجرای امورات با ایشان
مشورت کند اگر رای همگی با رای پادشاه موافقست بی تامل

ان کار را

انکار را کنند و اگر اختلاف در ارا بهم رسد اگر ان دوازده کس
بیکطرف و پادشاه بیک طرف باشد انچه انها گویند بعمل اید
و اگر رای یکی از انها با پادشاه موافقست ان رای را اندیشند
و دیگران اطاعت کنند و امر سلطنت بدینگونه است که هرگاه
پادشاه در گذر تمامی سلاطین فرنگ هر یک از اولاد خود را
غیر از انکه ولی عهد است که پسر بزرگتر باشد بتجملی تمام و
احتشامی مالا کلام باندیار فرستند بعد از رسیدن همگی
شاهزادگان اطراف و امرا هر کدام را که خواهند و بحال خود
مناسب دانند بسلطنت بردارند و باقی شاهزادگان با ورثه
و اتباع شاه متوفی بملک خویش روند و افواج ارکابی ان مملکت
بیکصد و هشتاد هزار سوار و پیاده میرسد دیگر جماعت
ولندیس که ولندیز گویند اگرچه مملکت اینجماعت کوچکتر
اما خطشان از دولت و ثروت و مکنت از سایر فرق بیشتر است
اعاظم و ادانی خواص و عوام همه تاجر پیشه و بر فرق دیگر افتخار
کنند دار السلطنه ان مملکت شهریست بغایت معمور و با صفا و

باسلوبی زیبا بنا نهاده اند و خانها را همه قرین یکدیگر ساخته اند
بر حیثیتی که یکی بدیگری اتصال ندارد از هر دروازه که شخص
بشهر در آید راست تا دروازه دیگر رود و کوچه بازار بحدی
وسیع است که در تمام شهر بر محلات نهرهای عظیم جاریست
و وسعت آنها بمثابه ایست که در هر یک جهازات عظیم در آیند
و بر در خانه صاحب مال ایستند و بر دو طرف انهار درختان
میوه دار مقابل یکدیگر غرس کرده اند که در تمامی آن شهر
سایه گستر اند و فرنگیان بوسعت و صفای آن شهر مبالغه
نمایند که اگر شخص هر قدر اندوهگین و غمناک باشد در آن
شهر در آید همه غموم او را فراموش شود و بنشاط و طرب آید
و چون مملکت بر ساحل بحر و به پستی واقع شده بسبب مد و
جزر اغلب خرابی و به بعض اندیار ضرر میرساند بر یکطرف مملکت
سدی محکم اساس بنا نهاده اند که از جمله غرایب ابنیه روزگار
و از آن محکم تر بنائی در کل جهان نیست سدی سپهر پیوند
که رفعتش خورشید را کلاه از سر رباید و نسر طایر را مرغ روح

از قفس

از قفس بدن پرواز نماید ناسخ شادروان قصری در شوشتر
و برهم زن سد اسکندر طول آن هفتاد و پنج کروه عرض نیم
کروه و ارتفاع یکصد ذرع شاهیست بنیاد آنرا از نوره بشیر
تر کرده و سنگ و سرب و آهن و چوب ساخته اند و بهمین نهج بالا
آورده اند بنایانرا در بالای او جای داده اند که از آن غافل
نشوند بنای سلطنت بدین نحو است که مملکت بهفت قسم منقسم
کرده اند رعایای هر حصه هر ساله از جانب خود یکی را وکیل کنند
که بدار السلطنه رود و بکار ملکی پردازد و تا آن هفت کس
بکرای نیندیشند امری اجرا نگردد و زیاده بر یک سال وکالت
بکسی نماند لشکریان کمتر و جهازات جنگی بسیار دارند دیگر
جماعت روس اند که با روسیه مشهورند مملکت روس اعظم
ممالک ربع شمالی و در عالم پادشاهی نیست که در بسط مملکت
با او برابری نماید ملک او چهار حصه ربع شمالیست و آن
است تاتار و قلماق و قزاق اما بسبب سردی بسیار بیشتری
از مملکت ویران و عدت مردم قلمرو و زیاده از سه چهار

کرور ادم نیست سبحان القادر المقتدر ملک چین که پنجم
حصه عالم است دران مخلوق سی و پنج کرور است و پنج ملک
روس که چهارم حصه است چهار کرور است هفتاد سال قبل
از این اروسیه مردمان جنگی و از قبیل حشرات الارض بودند
بیتر نام پادشاهی که با پادشاه قهار نادرشاه معاصر بود با چند
کس از مخصوصان از ملک خود بیرون امده بیست سال کما بیش در
اطراف عالم خاصه در یورپ سیاحت نمود و در هر جا هر چه
پسندیده دید فرا گرفت حتی در امر جهاز سازی مدتها نزد
استادان ان کار بمزدوری ماند تا نیکو تعلیم یافت و بملک
خود عود نمود مهندسان زیر دست و صناعان مهارت
پیشه از اطراف فرنگ نزد خود طلب داشت و بدرستی ریاست
و انتظام ملک همت گماشت دار السلطنه در نهایت عظمت
و وسعت بنا نهاد و باسم خود موسوم ساخت که حالیا به بیتر
ترک اشتهار دارد بمعنی شهر بهتر و بنای سلطنت را مانند ایران
بفاذ امر گذاشت و در اب لشکریان دفن سپاه گیری کرده از

فرنگیان

برداشت و بعد از بیتر پادشاه و سلاطین دیگر از قتل نفس اعم
از گناه کار یا بیگناه بغایت پرهیز کنند و واجب القتل را ببعضی
جزایر بداب و هوا که بجز سباع درنده هیچ ذیروحی نیست روانه
سازند و کسی که بیکی از ان جزایر رفت برگشتن او محال است
چه در راه چشمان او را بندند و بیشتر بشب راه روند که ان گاه کار را
بان جزیره رسانند باز پس اورند و دران جزایر سه ماه روز است
و سه ماه شب و افتاب رجوی گردد و در این هنگام ملک او در
رونق و وفور ناز و نعمت و فراهم امدن حکما و دانشمندان از سایر
ممالک ممتاز است و افواج رکابی او بقدر چهار صد پانصد هزار
سوار و پیاده میشود و از لزگی و تاتار و قلماق و اگر مهمی عظیم
دست دهد از ایلجاری لشکری بیحد و مر فراهم اورد و عظمت
و شوکتی که اکنون ان فرقه دارند هیچیک از فرق نصاری را نیست
و سلاطین فرنگ از استقلال و شوکت او در پیچ و تاب و پیوسته
از خوف او در لجه اضطراب اند گویند اگر سلاطین فرنگ مانع
پادشاه اروس نبودند تا حال تمامی ملک عثمانلو را از اسلامبول

وغیره تسخیر کرده بودند در مذهب خالی از تعصب نیند بعدت
و شوکت خود مغرور و در صورت مقدور از دست اندازی
بملک نزدیک و دور از خود بقصور راضی نشوند هفت سال
قبل از این که پادشاه قهار محمد شاه قاجار بقصد تنبیه کفره
گرجستان که از زمان سلاطین صفوی رایت خودسری افراشته
داشتند آن سمت شقه کشا گردید گرجستانیان بجنگ آمدند
و در حمله اول منهزم گشته بقلاع متینه تفلیس که مقر ریاست
ایشانست متحصن شدند سلاطین قزلباشیه را که در فتح قلاع
خاصیت ماه نو و فتح و ظفر پیوسته در جلو میباشد بیورش
آن قلعه آسمان پیوند را مفتوح و خلقی کثیر عرصه تیغ بیدریغ
و بقدر هشتاد هزار کس از صغار و کبار بقید اسار گرفتار
گردیدند و در ایران دست بدست بمعرض خرید و فروخت
آمدند چند کس از ولات ایشان فرار و باتحاد مذهب بر اورسپه
پناه بردند شاه خورشید کلاه نیز ایشانرا مورد عاطفت داشته
مطمئن خاطر نمود و باین بهانه هوس تسخیر ایران از گریبان

عزم

عزم او سر بر زده خیالهای خام پوختن گرفت و مکتوبی بپادشاه
برنگاشت که ولات گرج پناه باین دولت خداداد آورده اند با
اموالی که از ایشان بغارت برده اند با تمامی اسرا مسترد نمایند
یا جنگ سلطانیرا آماده باشند پادشاه در جواب او نوشت که
اگرچه آن خورشید کلاه بمبارزت رومیان دلیر و بروبه بازی
بمصاف آن فرقه شیر گیرند لیکن غافل از این نباشند شعر
گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف
پلنگ غازیان قزلباش و دلیران ایران را قیاس رومیان نمودن
خیال دور از کار و فتنه خوابیده بیدار کردن است سرود بیاد
مستان نیارید و خود را مورد طعن عالم ندارید و آنقدر را که
بدنبال مرغ پر شکسته و صید از دام جسته خود عنان عزیمت
بآن سرزمین و آن مملکت را لگدکوب سم ستوران کین نداشته ایم
غنیمت شمارید و گرجیان از کمینه رعایای این سرکار و گوشمال
ایشان مطمح نظر معدلت آثار بود بعمل آمد در امر این فرقه دخیل
و خون خود و لشکریان خویش را سبیل نگردانند این مکتوب که باو

رسید بیقرار گشته چهل هزار کس از مردان کار آزموده بسرکردگی
چند کس از فرنگیان و ولات گرجستان بصوب دار السیف ایران
از راه دربند با توپخانه و پیادگان قدر انداز فرنگی نژاد
خشکی و جهاز بشرح و بسطی که گذشت کسیل نمود پادشاه که
در انتظار برهم زدن معاهده از آن طرف چشم در راه بود و روزی
چنین را بدعا از خدا مسئلت مینمود و بمجرد اخبار مینهان که این
خبر را باو رسانیدند فرمانی بصادق خان شقاقی که در سپهبدی
یگانه روزگار بود عز صدور یافت که جماعت اروسیه قدم
از حد خود فراتر گذاشته اند و چون صید اجل گرفته که صید را
چون اجل آید سوی صیاد برد بپای خود بدام آمده اند سر راه
بر ایشان گیرند و یکی را زنده نگذارند محمد صادق خان حسب
الحکم تا دوازده هزار سوار جرار از ایلی که داشت چون شیر
ژیان و رعد خروشان باستقبال آن فرقه اجل گرفته رفته تلاقی
فئتین دست داد نخست توپچیان فرنگی زاده دست و بازوی
هنروری بازیده بانداختن توپهای صف شکن و خمپارهای مرد

افکن

افکن مبادرت نمودند شیر مردان قزلباش در ابتدا از آن کوه
آتش مانند شیر رم کرده قدری پس نشستند بحکم سردار فوجی
از زنبورکچیان مریخ مهابت و تفنگچیان پلنگ سلابت
بر قرار کوهی که با آن جماعت مشرق بود بر آمدند و توپچیان را هدف
تیر بلا ختند سردار فرنگ جمعی را مامور بیورش و بر آمدن بر فراز
کوه امر نمود جدا شدن آن جماعت از لشکریان و بر توپخانه یورش
آوردن غازیان باهم اتفاق افتاده آتش خانه ایشان را متصرف
شدند توپخانه که بتصرف غازیان لین و تفنگچیان پیاده
فرنگی بهم بر آمدند و رو بهزیمت نهادند صادق خان
از راه خرم راه را مسدود داشته بود در آن میدان بهر طرف
که فرار نمودند غازیان تیغ بر ایشان نهاده نگذاشتند که احدی
زنده بر آید و الحق در آن معرکه جماعت قزلباشیه داد مردی و
مردانگی دادند افسوس و صد هزار دریغ که در سلطنت آن
کشور قطای نیست اگر امر ریاست در آن قطعه زمین منتظم
گردد پادشاه قزلباش بر کل سلاطین جهان فایق اند و احدی را

مجال برابری با او نماند چنانکه در عهد کیانیان تمام سلاطین
از مانده احسان ایشان نوالہ خوار و همکی مطیع و باج گذار بود
اندازیکی از دوستان هوشمند انگلیسیه شنید مرکز میگفت
کسی که سلطنت ایران بر او مسلم گردید در او لیاقت پادشاه
هیئت بر کل روی زمین اگر نکند قصور همت اوست و دیگر
دنیا سات جزو در فرنگ بسیار است کربد کرا تفاوت نیست
وان مقدار هم کر قلم سیه تاب در این مرحله تکاپو نمود شکفت
و انبساط ناظران منظور بود تا هریک از سلاطین هوشمند
و اینکان با خود پیوند بدقت و سزا نکرند و کرهٔ انتظام و
استحکام سلطنت و امور معیشت و تدبیر مدن را بر دارند
بیت
محی طراز دهر لعب و قلم نادره سنج بامیدی کرفتند
یکطرفی نالی پیرانه بصد نیشه جگر میکاود بوکه روزی
بکف اردکهر یکتائی بمفاد خذ ما صفا ودع ما کذا در فرا
کرفتن عادات نیکو و اخذ خالات پسندیده کوش سنود
انصاف روزی سلاطین دین پرور و اعاظم ذوالقدر

باد

باد فصل در طبیدن مرغ طبیده فان بیان در قفس ظلمانی
هند و ستان مودخین اسلام این مملکت را بجهار ابن نوح عز
نسبت دهند و سلسلهٔ ان شاهر بادم صفی الله رسانند کویند
حام این مملکت را با وکر اکبر اولادش بود بخشد و از اوسه
پسر بهم رسید و از ایشان کثرت بدید امد کرا طراف مملکت را
فرو کرفتند و هند را بجهار اقلیم عرفی بمناسب جهات از بعه
منقسم ساخت بکرا بر جهت خود منظور داشت و سر تای دیکر را
بسه فرزند دا کذاشت سنک و سند و دکن هریک بنام او شهرت
یافت و اینکه در این زمانه هند و ستان اشتهار دارد تقلیبا
نامیده اند و هندیان هریکرا بنامی کردانند کویند دکنرا
هند و هند را دکن نخوانند و هرکدام از این چهار را بچند
قسمت مختلف تقسیم کرده اند و هر قسمی را صوبه نام نهاده اند
با ضافه اسمی که مخصوص است و صوبجات هر حصه را با ضافه
اسم ان کویند بدین تفصیل اقلیم هند وان مشتمل است بر هشت
صوبه بر اول صوبه دهلی کرا زبلدان عظیمه است شاه جهان

اباد دار السلطنه سلاطین بابریه وان شهر را مجازا نیز دهلی
کویند دویم اکره که در انست اکبراباد از بناهای اکبرین
همایون سیم اجمیر که شهری بجانکر مقر ریاست رابان امت
راج پوتیه از بلدان مشهوره انست چهارم مالوه که دار
الحکومت ان شهر اجین است پنجم خاندیس که در انست شهر
برهان پور ششم اوده که از بلدان عظیمه انست شهر
لکهنو هفتم براک که در انست اله اباد و بنارس و هر دو
از بلدان عظیمه مشهوره اند هشتم پنجاب که شهر لاهور
که از جمله بلاد عظیمه است در انست واما اقلیم سند
مشتمل است بر سه صوبه تته و ملتان و کجرات و هر یک بلد از
عظیمه است واما اقلیم بنک وان نیز سه صوبه است اول
بنکاله معروفست که در انست کلکته مقر ریاست انکلیسیه
دویم ادوتیه که از شهرهای مشهور ان کتک است
سیم بهار که در انست عظیم اباد واما اقلیم دکن وان
مشتمل است بر شش صوبه اول احمد اباد که شهر بیدر در

انست

انست دویم برار سیم پنجاپور که در انست اورنک
اباد چهارم دیوکیر و در انست اباد و پونه مقر ریاست
جماعت مرهته پنجم نانک که از بلدان عظیمه انست
حیدراباد مقر سلطنت قطب شاهیه و اصفجاه نظام الملک که
از امرای محمد شاه و ذکر او در تاریخ نادری مسطور است
ششم احمد نکر و مملکت کابل و کشمیر را مورخین هندو
ستان از مضافات این مملکت دانند و در تعداد صوبجات
شمارند و هند وانرا در باب خلقت و افرینش اقوال بسیار
است انچه را براهمه و علمای این فرقه بغایت معتبر دانند
اقوا حکیم و ابشلیم است مؤلف کلیله و منه وان کتابیست
مشهور که در عهد خسرو عادل انوشیروان از هندی بفارسی
و در عهد برامکه بعربی ترجمه شد مشتمل بر نصایح و مواعظ
بسیار و کاناجات بیشمار است که همه طبقات انام خاصه
ملوک را بکار اید عبارت را بطریق افسانه از زبان جانوران
بیان کند تا شنوندکان را ملالی بهم نرسد و برغبت فرا کیرند

واقوال حکیم بسیار دانا حکیم بیاس است مصنفه مهابارت
بمعنی کتاب بزرک که در هجده پرب بمعنی باب وخاتمه
متضمن یکصد هزار اشلوک بانجام رسانید اشلوک مقداری
از کلام است متوسط عرب از انجمله چهار هزار بیت ان
قصص واخبار ونود وشش هزار بیت نصایح واحکام
است فاضل نحریر شیخ فیضی دکنی به حکم محمد اکبر پادشاه
انرا بفارس ترجمه نمود از عقاید الحکیم است دران کتاب
که نفی اسمانها وادم ابو البشر است دنیا را قدیم ونامتناهی
داند وکوید که حضرت باری عز اسمه عالم را خلق نمود و
انتظام انرا بافتاب وسبعه سیاره وبرمیا که ذکر ان خواهد
امد واکذاشت خود در ملاء اعلا مختفی کردید کاه کاهی
در اوقاتی که باید بصورت حیوانات بجهة مصالح اعباد
فرود اید وخود را ظاهر سازد بیشتر بصورت کاو
براید وثوابترا ارواح صلحاء مقدسین داند که از اینکو
کاریها که در دنیا داشته اند بعد از وفات نورانی وبدرجه

بلند

بلند رسیده اند تا مردمان بدانند که نیکوکار انرا اینقدر جراست
ومدار عالم را چنین معتقد است که بیتی است بر چهارده ستچک
وپریشاچک وکلچک چک بجیم وکاف فارسی بر وزن کک دوره را
کویند دوره اول که ستچک است هفده لک وبیست وهشت هزار
سال امتداد یابد ودران اوضاع امیان همه بر صلاح وسداد
وراستی ودرستی ونیکوکاری بعبادت کذرانند وامری که منافی
رضای خالق باشد از احدی سر نزند وامتداد زمان دوره دویم
که ترتیا است دوازده لک ونود وشش هزار سال است ودران اوضاع
مردم سه ربع ایشان براستی ودرستی ویک ربع بنادرستی وبدکاری
باشد وزمان دوره سیم که دواپر است هشت لک وشصت وچهار
هزار سال ونیمی از ایشان بصلاح وتقوی ونیمی دیکر بعصیان
وفجور کذرانند وایام دوره چهارم که کلچک است چهار لک
وسی ودو هزار سال است وسه ربع مردم ان بدکار ونادرست
ویک ربع براستی ودرستی باشند واعمار ادمیان در دوره اول
صد هزار سال ودر دویم ده هزار سال ودر سیم یکهزار سال است

که در اخر ان ادم و نوح را داخل کنند و کویند چون ایشان در اخر
دوره سیم بوجود امدند انمقدار عمر یافتند و در دوره چهارم
یکصد و بیست سال که عمر طبیعی است بنحویکه در این زمانه است
که تا حال تحریر این رساله که سنه ۱۲۱۴ هجریست از ابتدای از ابتداء
دوره کلجک موافق تاریخیکه معمول است چهار هزار و هشتصد و
پنج سال منقضی است و چون این دوره تمام شود انقلابی عظیم
در زمانه بدید اید و همه مخلوقات فنا شوند و باز نوبت به ستجک
رسد فنای عالمیان و شروع ان دوره را بیفاصله دارند و هم
چنین هر قدر فرض شود همین چهارده اند که یکی با تمام رسد
و دیکری اید اخری ندارد و بجائی منتهی نکردد و عقبی و معاد
و لوازم انرا از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ انکار نماید و کوید
که عقاب و ثواب روزکار هر یک از بندکان نیکوکار و کنارکار
در این عالم عاید کردد و تناسخی مذهب و بحول علوی عظیم دارد
و تمامی طبقات این فرقه قایل به تناسخ اند کویند اکر ادمی صالح
و پرهیزکار است بعد از مردن روح ان باسمان رود و یکی از ثوابت

شود یا

شود یا در دنیا بقالب یکی از سلاطین و رایان در اید و اکر بد
کار است بجسد حیوانات یا مردم ادانی حلول کند و در باب برمیا
اعتقادی ایشان اینست که در ابتدای خلقت خدای یکانه اورا
بی پدر و مادر تجرد نهاد خلق نمود و از سر او براهمه و فضلای کرام
و از سینه اش سلاطین و وزرای عظام و از دست او ارباب
حرفه و صنایع و از پای او مردمان اسافل و صاحبان مکاسب
خبیثه را افرید و عمر او را به جهة نظام عالم دراز کردانیدند بدینکونه
که یکصد سال عمر اوست سالی سیصد و شصت روز که طول هر روزی
ان روزها چهل و سه لک و بیست هزار سال شمسی است موافق
چهارده که کذشت کویند از ابتدای خلقت ادم تا این زمان بیست و
یک برمیا باین عمر کذشته است و از عمر این برمیای حال پنجاه
روز و نیم منقضی شده است و شروع به نصف اخر پنجاه و یک است
و کتابیست که باو نسبت دهند مشتمل است بر شصت لک اشلوک
از انجمله سی لک از ان بجهة نفوس مقدسه از قبیل انبیا و اولیاست
و پانزده لک برای مجردات علوی و چهارده لک بجهة دیوان و ختیان

وسایر مخلوقات و یک لک باستفادهٔ ادمیان اختصاص دارد
و بید اربعه که چهار کتاب معتبر و نصب العین هندوان و براهمه اند
ماخذ شان کتاب مذکور است که بر مهاربات تالیف نمود و
حکیم بیاس سابق الذکر مهابارت را از این چهار کتاب انتخاب
کرد از رایان تبپال که مملکتی بیست روز راه ان طرف صوبه بهار
عظیم اباد و از طرفی دیگر باراضی چنین اتصال دارد حکایت
عجب متضمن حقانیت تناسخ نقل کنند از مردم اندیار و از مردم
عظیم اباد که بمحالک یکدیگر بجهت تجارت امد و شد داشتند و
از بعض انگریزان چیز فهم که به سفارت نزد راجه انجا رفته
بودند شنیدم که راجه در حین وفات که اثار موت بر خود بیند
امرا و اعیان سپاهی و رعایا را صلای عام دهد و به نیکو
کاری وصیت کند و گوید که من از میانه میروم و در خانه فلان
شخص از بطن فلان زن بوجود می ایم بیشتر مردم ادانی را گوید
اموال مرا تا وقتی که بظهور ایم درست متوجه باشید وصایا که
دارد کند و در گذرد بعد از دو ماه بان زن اثار حمل بدید امد

وبعد

وبعد از نه ماه پسر اورد او را خارج بلد به جهت تربیت فرستند پس
رشد که رسید خود تنها از ان صحرا برخواسته بشهر اید و بخانه
خود داخل شود و بهمه جا سیر کند مانند کسی که سالها در ان خانه
مانده باشد کارکنان را باسمه طلبد و از ایشان اموال و اسباب
سلطنت را مطالبه نماید نشان و علامت هر چیزی را گوید اگر زر است
بقید مبلغ و سکه و اگر چیزی دیگر است موافق علاماتی که دارند
همه را بیان سازد مثل شخصی که از سفر امده باشد و خانه خود را
ببیند بعد از ظهور این همه امارات او را بر مسند فرمانفرمائی
نشانند و اگر کسی چیزی را از و مخفی دارند خود در ان خانه در اید
و بهر جا گذاشته است بردارد دیناری نقد و جنس تغلب نشود
و از او مخفی نماند والله اعلم القصه در اثار مورخین هنود است
که در ان سه دورهٔ اولی احوال مردم هند بعبادت و تقوی و حق
طلبی میگذشت و پادشاهی و حکمرانی و سلطنت نبود و یکی بدیگری
بیدادی نمینمود و همگی بر طبق رضای هم مرفه و اسوده بودند شروع
دورهٔ چهارم برهمن که پادشاهی عظیم الشان بود و برخی او را ادم

ابو البشر دانند بنای سلطنت را گذاشت و بانتظام و درستی
معیشت پرداخت و علما و حکما را بعزت نگاه داشت و از عهد
او بت پرستی شیوع تفصیل این اجمال را بدین نهج بیان کنند ان
عهود ثلاثه حضرت باری عز اسمه و ملائکه بصور مختلفه حیوانات
و جانوران میان مردمان بودند و در ابتدای دوره رابع که بعالم
بالا از نظرها مخفی شدند قوالب و اجسادی که داشتند بزمین
گذاشتند علما و مردم بانها دلالت نموده بحکم برهمن اشکال و
صور ایشانرا از جواهر و طلا ساخته پرستش نمودند و مدتی
بدین منوال گذشت حکمای دیگر که بوجود امدند و بر ایشان معلوم
شد که انتظام امور این عالم بحکم خدای یگانه محول بسبعه سیاره
است مردم را از عبادت ان صور باز داشتند و گفتند که این اجسام
نورانی نایب مناب خالق مطلق و ابادی علوی ضرر و نفعشان
باین دنیا محسوس و واسطه میانه بشر و افریدگارند پرستش
اینها اولی است مردم هیاکل هر یک از کواکب را بصورت مشابه
ان کوکب و خانه که مناسب ان باشد بساختند و عبادت نمودند

ودر

ودر حقیقت اینها همه عبادت خالق کنند و گویند چنین است
چنین خان جمیع طبقات انام و امم عالم هر فرقه بطریقی که دارند
او را عبادت نمایند اسلامیان بمکه معظمه که از هیاکل زحل
است طواف کنند و باو تقرب جویند و از صاحب خانه استمداد
در معیشت و طلب امرزش بعد از وفات نمایند و یهود و ارامنه
و اتش پرستان بمعابد و کلیساها و اتشکدهاییکه دارند و هر کدام
یکی را شفیع گردانند و در نفس الامر که شخص بنظر دقت نگرد
همه را بسوی جل عظمته خاشع و راجع بینند بیت صوت لبیک محرمان
حرم سجده برهمن به پیش صنم همه با یکدگر بیامیزند سر کوی
وحدتش خیزند انتهی کلامهم خذلهم الله تعالی الله عما یقولون
علوا کبیرا و بالجمله در این جزو زمان در معابد و بتخانها مدار
پرستش بهیاکل سیارگانست و بیشتر افتاب را و اینها را قبله
خود دانند بنحویکه علمای سیر در عقاید صابیه نوشته اند
و ذکر ان در صدر رساله گذشت پس در عهد برهمن سلطنت
رواج یافت و معادن بدید امدند و حکمای عالیمقدار پیدا شدند

واول رنجی که بسته شد و بنای محاسبات را باحداد اعداد گذاشتند
و از اوج شمس سخن راندند حکمای عهد او بودند و بعد از او
اولاد او دهور و قرون بیشمار سلطنت نمودند که مقام ذکر انها
نیست در تاریخ اسکندریست که اسکندر بعد از فتح فارس بهند
ستان امد و اکثری از ملوک را ناچیز گردانید بعرض او رسید که
در اقصی این بلاد پادشاهی عالیجاه و سلطانی صاحب دستگاه
فرمانفرماست بحکمت درای موصوف و بعدل گستری و رعیت
پروری معروفست اسکندر را شوق دیدن او از گریبان خاطر
سر زد نامه باو نگاشت متضمن اینکه من تا باین نواح رسیده ام
و دیدار تو را خواهانم او در جواب عریضه عبودیت امیز نوشت
که مرا محقر پیشکشی است امرای سرکار شاهی بجهت گرفتن انها
قدم رنجه دارند بعد از رسیدن انها بحضور شاهی بهر چه
فرمان رود چنان کنم از انجمله دختریست از سرادقات سلطنت
که از ابتدای خلقت عالم تا این زمان بحسن و جمال و فراست و
کمال او چشم هیچ بیننده و گوش هیچ شنونده ندیده و نشنیده است

دیگر

دیگر فیلسوفیست که در عقل و فراست سرامد حکمای اولین و اخرین
و در جمیع علوم ظاهر و باطن اعلم دانایان روی زمین است و دیگر
طبیبی است که با وجود او بجز مرض موت هیچ بیماری نماند و دیگر
قدحی است که هرگاه پر از شراب کنند و تمامی لشکر پادشاه از ان
نوشند هم چنان بحال خود مملو باشد اسکندر از جواب او خوش
شده چند کس از حکما را نزد او فرستاد و بایشان گفت هرگاه در انچه
نوشته است راست گوست پیشکش او را گرفته او را از امدن معذور
دارید و اگر بخلاف این باشد او را با خود بیاورید حکما از انجا روانه
و قریب بدار السلطنه رسیدند پادشاه مردم بجهت استقبال فرستاد
و ایشان را عزت نمود و اول دختر را نشان داد از مشاهده جمال
او عقل خیره و هر کس بهر عضوی که چشم او افتاده بود یارای از انجا
برداشتن و بعضوی که چشم او افتاده بود یارای دیگر دیدن نداشت
شعر ز فرق تا بقدم هر کجا که مینگری کرشمه دامن دل میکشد
که جا این جاست همگی را دماغ مختل و مشوش و بدن لرزان و
مرتعش گردید با نداختن نقاب و اختفای او در پرده احتجاب

امر نمودند و بعد از دو سه روز فرستادگان را به خلاع فاخره و صله
و جایزهٔ بی اندازه نوازش کرده رخصت دادند ایشان پریزاد هند
و نژاد و فیلسوف و قدح شراب را با ایشان فرستاد اسکندر را
حسن و ملاحت و آداب و ادای دختر بغایت مستحسن افتاد
او را در سلک بانوان حرم منسلک گردانید و بجهت امتحان فیلسوف
قبل از آنکه عواجر در آید قدحی پر از روغن نموده بحدی مملو
گردانید که جای در آن باقی نماند و نزد او فرستاد فیلسوف
سوزنی چند بان روغن فرو برده باز پس فرستاد اسکندر
سوزنها را سبیکه ساخته ارسال داشت حکیم آن سبیکه را انبته
صیقلی بنا کرده رو نمود اسکندر انرا در طشت پر از آب افکنده
مژه بعد اخری با روان ساخت حکیم انرا پیاله نازک ساخته
بر روی آب انداخت و بنظر او جلوه داد اسکندر انرا پیش خاک
کرده باز با و فرستاد حکیم از مشاهدهٔ آن لرزه بر اندام افتاده و
حالتی عجیب دست داد و طبای هنای کرد بر اغانطها و بحدی کر
بیخود گشته بیفتاد و بعد از آنکه او را افاقه بهم رسید خطاب بفیلسوف
نمود

نمود و گفت وای بر تو ای نفس چه چیز باعث برآمدن تو از عالم
نور الهی شهود و افتادن در این ظلمت کده نابود گردید دران
عالم ارواح روز کاری با سزاحت داشتی چرا خود را در این
تنگنا بمشقت و رنج انداختی پس بنظر حیرت بسوی آسمان دید
و اشک حسرت از دیدگان باریدن و برسول اسکندر گفت که بیاله
پر از خاکستر را و پیر و بگو شعر کز این درد را چاره دانستمی
بگوشیدمی تا نوانستمی اسکندر بر وقوع این حالت بر فضل
و دانش او یقین کرده نزد خود طلبیدن گرفت و از دور که چشم او
بفیلسوف افتاد مردی بلند بالای قوی هیکل دید در دل با خود
گفت که این قد و قامت و جثه با این عظمت منافی دانش و حکمت
است و اگر دانا باشد بدرجهٔ اعلی است که نظیر او یافت نشود
حکیم ثانی الضمیر او را بفراست فهمیده انگشت سبابه را بر کرده
صورت کرد انبله بر بالای خود اشارت نمود پادشاه سبب این
حرکت را پرسیده عرض کرد که آنچه بخاطر شهنشاهی خطور کرده
بود دریافتم و بان حرکت جواب گفتم که به بکونه کردن تمام صورت

یک بینی است من نیز در تمامی روی زمین وحیدم از علم
وفضل وحبشه وقامت اسکندر را خوش امده باعزاز واکرام
او کوشیده واز انچه فیما بین کذشته بود پرسید او در جواب
بعرض رسانید که از فرستادن کاسه مملو از روغن چنین
مستنبط شد که دل پادشاه وحکمای همراهیان مملو است از
علم ودانش که جای دران باقی نیست بفرو بردن سوزن در آن
کاسه مملو از روغن عرض کردم که صاحب کمال را هر چند دل از
افضل مملو باشد باز جای کمال دران میشود وسبیکه اهز
وال بود بر قساوت قلب پادشاه واینکه ولی را چنین که زنک
دنیاداری فرو کرفته باشد چه جای حکمت است جواب کفتم
که هر قدر زنک باشد بصیقل توان کرفت که نقوش دران
منطبع کردد واز انداختن ان در اب سؤال از این بود که
با این جسم کثیف وثقلی که در امیانست چکونه طی بوادی حکیمی
که زهی بس دور ودراز است توان نمود ودر اعمار انمقدار
مهلت کجاست که در انوادی مرحله توان پیمود انرا پیاله

ساخته

ساخته عرض کردم بنحویکه این پیاله با اینکه همان جسم ثقیلی است
که در قعر اب بود مسافت دورهٔ طشت را بر روی اب طی مینماید
هم چنان ادمی بسعی وکوشش با علی مرتبهٔ فضل ودانش میرسد
واز پر نمودن پیاله از خاک اشارت بمرک بود وانرا چاره نمی
نمود این بود که حالت متغیر کردید بهمان هیئت پس فرستادم
ودران کار دست از چاره کوتاه وناکریزی از ان دایره بر السنه
وافواه وفنای عالمیان بر این مدعا شاهد وکواه است وان
بیت جواب ان بود که عرض کردم اسکندر را جوابات او پسندیده
افتاد نوازش نمود واموال بسیاری باو بخشیده او از کرفتن
ابا نمود عرض کرد که اکر مال میخواستم اختیار حکمت نمیکردم
اسکندر او را بماندن در رکاب وعود بوطن مختار ساخت او
رخصت انصراف کرفته بمقر خویش برکشت وشیخ بهائی ع
در کشکول حکایت کند که در اقصا بلاد هندوستان عیدی
معمول است که بعد از انقضای صد سال مردم از پیر وجوان
وشیخ وشباب از شهر بیرون روند ودر صحرائی وسیع که

درانجا از چوب ستونی بغایت مرتفع نصب است کردان ستون
جمعیت کنند ملازمان پادشاه ندا در دهند که اگر کسی باشد
که در عید گذشته حاضر بوده است بر ستون بالا رود و خود را
بنماید پیری منحنی با عجوزه قد خمیده که رعشه تمام اندام را
فرا گرفته باشد دران در اید و به اواز بلند گوید که سن من
دران عید این و پادشاه و وزیر و قاضی و فلان و فلان بودند
و حالات مردم را که براستی و درستی و رفاه میزیستند و همه را
اتش مرگ بسوخت و زمین فرو برد فاعتبروا یا اولی النهی
از کار رفتگان عبرت گیرید و باین دو روزه زندگی مغرور
نشوید و مردم را از موعظه بگریاند و فرود اید چندی خلایق
بتوبه و انابه کوشند و بمبدا رجوع در ایند و در بعض تواریخ
که یکی از ملوک هند نامه بعمر ابن عبد العزیز نگاشت که
از شاهان پادشاه هندوستان که نسب او تا هزار پشت
بسلاطین رسد و هزار دختر پادشاهان در خانه او باشد
و صاحب صد هزار فیل خاصه و مالک دو هزار اب که از انها عود

قماری

قماری و جوز و کافور بعمل اید که بوی هر یک بدوازده میل
رسد بپادشاه عز که چیزی با او شریک نیست و یکی دیگر از
رایان که معاصر نوشیروان بود باو نوشت از پادشاه هند صاحب
قصر طلا و ایوان یاقوت به برادر گرامی پادشاه عجم صاحب
تاج و شمشیر و علم و هزار قطعه عود قماری که مهر بانها میگیرد
و مانند شمع روشن میشود و پیاله از یاقوت که یک وجب
دوره ان بود مملو بجواهر گرانبها و کنیزی که در قامت نه
ذرع و در هر دو چشم او روشنی بود مثل برق لامع و مژگان
او بر گونه اش میسود و بفارسی و هندی و چینی خوانندگی
میکند و بانواع ملاحی رقص و بازی کند و ده من هندوستان
کافور که هر پارچه بقدر فندقی و بزرگتر و یکدست فرش از
پوست مار بجهت او پیش کش فرستاد و بالجمله مورخین را
در مدح مملکت هندوستان و مرتاضین ان و غیر ذلک مبالغه
بسیار است گویند در بحران مروارید و در جبال یاقوت و
الماس و در بیشه ها دارچینی و هیل و جوز و میخک و صندل

وساج واز مرغان طاووس وطوطی ومینا وحشرات الارض
ان کربه زیاد وموش مشکی است وریاست بسلاطین بعد
از مچل شالکی قرار کیرد وپادشاهانرا کسی نزنند واز این
قبیل کر بذکرها سخن بداضی کشد کویند در تاخین هند و سنا
بد یکونه ریاضت کشند کرد راحجار رود خانه ایست در نهایت
عظمت وبزرکی کرا زکوههای سند جوشد وبران اهای
بسیار ملحق شود ومجذی شند برمخمود وجبال کندرد کرا زمشا
ان خوف مستولی کردد وفرهب بمنبع اه جا نیست در فراز
کوه مشرف بان رود خانه واناکند بروزن شند کویند بمعنی
سرچشمه واز قله کوه تا محاذی اب مناقی است مشحون بدرخنا
بزرك از سرکوه تالب اب بران درختان وقطعات حبال خنجر
وشمشیر والات قاطعه نصب کنند ومردم بجهت تحصیل ثواب
واینکه در دریا دیکر روح ایشان برجسد یکی از رایان
حلول کند خودرا از انجا بزیر اندازند تا در راه اعضای او
از ان الات پاره پاره کشته باب عرق شود ویا خودرا در اثنا

سوزانند

سوزانند بدین لهج کر اول از پادشاه اجازت کیرند ودر خارج
شهر اتشی عظیم افروزند وصلا در دهند کر فلان شخص در
فلان روز بر عضیل شوبات اخروی در فلان مکان خود را
در اتش اندازد مردم بر در خانه او وحوالی اتش جمعیت کنند
وشورشی عظیم دران شهر پدید اید واو از خانه خود در خوشی
فاخره پوشد وتمامی دخوت وبدنرا به لفظ وکبریت وسندروس
الابد ومجمره از اهن یا برنج برا زاتش افروخته بر سر برهنه
کیرد وبیك طرف سر دستمال از ریحان زند وبران مجمره اقوام
وخویشاوندا وکبریت وسندروس بخور کند وپیشاپیش
جمعی سازنده ورقصنده سازنند واو بخوشوقتی وبشاشت
پان خود دو بکوچه وبازار سیر کند وطوبك از تماشاسیان
کر باو سابقه داشته باشد برخورد شاخی از ان ریحان دهد
ودر حق او دعا کند کویند دعای او باجابت مقرون کردد
وباین حالت از شهر بیرون رود وخود را در اتش اندازد
وبعضی تردیك باتش ایستند وبخنجر اعضای خود را قطع

کنند و یکی یکی دران اندازند و بندرت بعضی از ایشان
متصل باتش ایستند و شکم را پاره کرده جگر را برند و بخنجر
پاره پاره سازند و بسوزانند انگاه خود در اتش رود و اگر
در غلطد دیگران اندازند و سالی یک مرتبه در روزی
معین قمار بازند و ان داخل در عبادات است برنده و بازنده را
هر دو اجر جمیل مامول است و ان مقدار مبالغه کنند که اگر
نقود و جواهر و اسباب و رخوتی که داشت باخت و تسکین
او نشد زن و فرزند را به حریف مقمر عرضه دارد اگر بپسندید
و انها را باهم بازید با عضای خود بازی کند و یکی پر از روغن
بر اتش نهند که بجوش اید و ان روغنی است که بجهة التیام جراحات
و سیلان دم بغایت مفید است در صورتی که یکی از اعضا را
باخت انرا بخنجر ببرد و بحریف اندازد و جای بریده را در ان
روغن فرو برد و باز شروع کند تا هر دو پا و هر دو دست
و پوست اعضای خود را قطع نماید و در همانجا جان بمالک
سپارد و قطع نظر از کلام مورخین از اثار و احادیث نیز

چنان

چنان مستفاد میگردد که هندیان در نجوم و ریاضی بهتر
از جاهای دیگر بوده اند در یکی از احادیث است که راوی
از کمال علوم نجوم سوال کرد حضرت فرمود لا یعلمه الا نحن
و بیت فی الهند و در بحار الانوار است که چون مشیت ایزدی
بداشتن نجوم قرار گرفت فرمان کبریائی بمشتری که سعد اکبر
است در رسید که بزمین هبوط نماید و ادمیان را تعلیم کند
مشتری مایل بصورت ادمی بزمین فرود امده بیکی از مردم
ان سرزمین که بنظر او لایق بود ان علم شریف را تعلیم نمود
بکلی که ازو فرا گرفت ازو پرسید که مشتری کجاست او بعد از
تامل و حساب گفت ان کوکب در اسمان نیست و شاید در زمین
باشد اما معلوم نیست که در کجاست مشتری باو گفت تو را
سزاوار این کار نیستی و از انجا پرواز کرد و بزمین هندوستان
فرود امد و یکی از مردم را تعلیم نمود و همان سوال را ازو
کرد او گفت مشتری در اسمان نیست و در زمین امده است
و تو نیستی مگر همان او دانست که این شخص نیکو فرا گرفته است

باز بمکان خود رفت پوشیده نماند که مراتب مذکوره از بسیاری
حکما و دانشمندان و استقلال فرماندهان و رایان و تعذیب
خود بنهجی که مذکور شد از غرق و حرق و آن گونه تحف و هدایا
و تکمیل نجوم در این مرز و بوم در اعصار قدیمه و سالف ایام
بوده است و در این جزو زمان که اوان فتن آخر الزمان
و احوال زمانه در همه جا دگرگونست خاصه در این مملکت
بسبب غلبه اسلام و از چندگاه که انگلیسیه بر جمیع فرق فایق
آمده اند همه آن حالات در پرده اختفا و اثری از آثار
برملا نیست بیک کس حکیم دانشمند و فاضل خردمند یا کسی
که در نجوم و علوم مهارتش بکمال یا در طبیعی حکیمی بی
همال و یا در طبابت قدوه امثال باشد برنخورده ام و از احدی
هم نشانی نشنیده ام و مکرر جویا بوده ام اللهم الا اینکه عدم
وجدان دلیل عدم وجود نگردد اری از اقسام تعذیبات و
رسوم چیزی که باقی مانده است ذکر هر یک در طی احوال بمقام
خود خواهد آمد و آن قدر نیز مسلم است که هندوستان نسبت

بسایر

بسایر ممالک سودان از حبشه و زنج و غیرهما به نیکوئی آب
و هوا و وسعت و فضا ممتاز و مردم آن از سیاهان دیگر بذهن
و ذکا بی انبازند و بعض صفات و علامات که مختص سودانند
از قبیل انتشار منخرین و پیچیدگی مو و تیزی دندان و بدبوئی
جلد و شق یدین و رجلین در مردم این دیار نیست قال السید
الحجازی فی سلوته منقولا عن المسعودی وغیره والهند فی
عقولهم وسیاساتهم وحکمتهم والوانهم وصحة امزجتهم و
صفاء اذهانهم ودقة نظرهم بخلاف سایر السودان من الزنج
وغیرهم وسایر الاجناس وانما غلبت علیهم الطرب لفساد د
ماغهم فضعف لذلک عقولهم انتهی کلامه ره شرح احوال
بمقامی مانده بود که از جهاز بکلکته رسیدم بیان سخنان
فرهنگ فزا و نمطهای دانش بخش سررشته را از کف گسیخت
و قلم واسطی نژاد عقدی چند از گهرهای بینم بصفحه دامان
ریخت مره بعد اولی رایت عزم باهتمام آن برافراشت و مستانه
بطی نشیب فراز آن وادی پرداخت بیت خامه فروهشته

بودایت تنزیل را باز دمیدن کوفت صور سرافیل را چون عرق
افشان شود کل کهر یزمن باخوی خجلت بشوی حاصل
تحصیل را فصل در سیه روزی حامه مشکین کلالهٔ بنگاله
واستان کلکته که اعظم بلاد بنگاله ومعمورترین بنادر هندوستان
ومقر پاست انگلیسیه است قبل از استیلای انیفرقه بندر
بنگاله هوگلی وچچره بدو چیم فارسی وداء وهای معمله بود
که بر وزن عشوه است واکنون ان هر دو بی رونق افتاده اند
وبندرت از ولندیسه که در انجا بودند جهازی میامد در این
دو جا منا ع ان بمصرف میرسید ومکانی که اکنون کلکته است
کودالی پر از اب غلیظ وکثافات بود وچند خانه وارد غاباد
بی استعداد در انجا ساکن بودند که از اذیت حیوانات وحشی
وسباع بیوسته در از ردد می باسایش نمیغنودند انگلیسیه
بتعمیر ان پرداخته عمارات عالی واماکن با فضا بنا نهادند
ودر این اوان که شهریست بشکوه وصفا ارباب دول وانواع
نعم الهی دران بکثرت وفور ومحسود فرهان دهان نزدیک

ودو راست وبقدر پنج هزار خانه عالی دو طبقه که هر یک
سر بفلکشان فلک کشیده وبنیادشان بکاو زمین رسیده
از سنگ وساروج واجر با توان ونقوش مختلفه ساخته اند
که هر خانه یک قلعه از سنگ وخام بنظر میاید وهفتصد زوج
کاو عراده کش از سرکار کمپنی معجنت که هر روزه از محلات
وکوچه وبازار کثافات وخاکهای بر داشته در خارج شهر
برود خالها ریزند وزمین تمامی محلات واسواق را تا سه
فرسخ از اطراف شهر بقدر یکقامت کنده اند واز اجرونوره
منادی زمین کاوده ساخته اند که اب باران از دو طرف بجداول
ریزد وبرود خالها رود رود کند رها اجر کوبیده فرش است
تا بقدر اب را جذب کند وگل لا نشود وچون پرده پوشی بیت
خالها تمام پی برده اند حصاری بقدر یک قامت کما بیش
دارند که هر چه در اندرون باشد از بیرون بنکو معلوم شبها
در عرفات بالا وپائین شمعهای کافوری روشن کنند
وبغایت خوش اینده است وقلعه کوه نمثال بیکطرف شهر

بوضع هندسی پیچ در پیچ ساخته اند که اکثری مردم سکنه
دران کم شوند و دروازهای ان بعوض تخته پل است شب که
انها را ببندند تخته پل کشیده شود و هرگاه واکنند پل گردد
و مردم امد و شد کنند و بوضع قلاع فرنگ است که اگر اذرقه
کمی نکند افواج سلم و طور به تمامی اعصار و دهور بران استیلا
نیابند و اب ان از رودخانه ایست که از مد درون اید و باز میز
یسانست که از هر یک تیر پرتاب چیزی از قلعه و عمارات
درون ان با اینکه دو طبقه و سه طبقه و بلند ساخته اند بنظر
میاید و هرچه شخص در اندرون رود کم کم بعمارت ان رسد
و بدین سبب توپگیر نیست روزی بتکلیف دو سه کس از سران
انگلیسیه بدیدن رفتم سلاح خانه را که دران تفنگ و شمشیر
و خنجر و طپانچه بوضعی ساخته اند که حق بیان او دشوار است
یک خانه است بغایت وسیع و بلند و تمام انرا تا سقف تخته
بندی کرده اند که بدیوارها چیزی از ان تخته ها اتصال
ندارد سه لک تفنگ جدا جدا بر انها اویخته است و بوضعی

گذاشته

گذشته اند که هر کدام را بخواهند بردارند و بهیئت مجموعی
هرگاه بخواهند به بینند جابجا همه بنظر میاید و بر هر پنجاه
تفنگ یک کس موکل است که هر روزه بلا فاصله خالی کرده
صاف نماید و باز پر کند و به جای خود گذارد کارخانه توپ
ریزی دو سه جا در کار است و پیوسته مشغولند و بر حصار
و بروج بقدر دو سه هزار توپ بزرگ پر کرده مهیاست و تخمین
بقدر پنج شش هزار توپ اماده بر عراده ها دارند که اگر
احتیاج افتد در ارند گولی توپ و خمپاره در اندرون ان قلعه
و در صحن انقدر ریخته است که از حوصله شمار بیرونست
عدد دفعات و وزن و اینکه این گولی از کدام توپست بر انها
ثبت است و مملکت بنگاله را بسبب ارزانی و وفور غله جات
و کثرت امطار سلاطین هند جنة البلاد گویند ابتدای
مطر در تمام هندوستان و هم جوزا و انقطاع ان دهم میزانست
که زراعات صیفی باب باران بکمال رسد و محتاج باب شطوط
و انها نیند و شتوی برطوبتی که در زمین از ایام باران

باقی ماند و از بسیاری شبنم به عمل ایند و در بعضی از ممالک
در زمستان نیز یکدو باران بارد و در همه جا چهار ماه موسم
باران و چهار ماه زمستان و چهار ماه تابستان که سال را به
موسم قسمت کرده اند و انچه دیدم از چهار ماه بیشتر باران
اید و در بنگاله در چهار ماه باران و دو دو ماه دیگر یکماه ابتدا
و یکماه دیگر در اخر در این ششماه لاینقطع اسمان مانند
کف کریمان سررشته ریزش را از دست نمیدهد و در ان
ایام عبور و مرور ادم و حیوانات در راهها متعذر و تمام
صحرا و دشت ابست و بعضی از مردم احشام ان موسم را
بکشتی گذرانند که اماکنشان همه پر از ابست و در ششماه
دیگر ماهی دو سه باران کامل نیز بارد و از غرایب اینکه هر قدر
اب در مزرعه بلند شود همانقدر زراعت برنج ترقی نماید
که از بسیاری اب بان ضرری نرسد و گاه هست که یک
شبانه روز از کثرت باران زراعت یک زرع دست و بیشتر
بلند شود در سبزی و خرمی و معموری و وفور اقسام زراعت

بیعد

بیعد بلست و عالمیست جداگانه که مثابه ان یافت نشود دوازده
ماه مزارعین بکشت و زرع مشغولند و اکثری از زراعات در
چهل روز تمام شود و بیشتری از مملکترا دیده ام در بعضی
اسفار در یکقطعه زمین بمشاهده در امد که بعضی از مردم تخم
افشانی و بعضی درو و بعضی خرمن پاک کرده داشتند شهرهای
معموره معتبره بسیار بزرگ مانند مرشد اباد و جهانگیر
و پورانیه و غیر ذلک بسیار دارد حسن معیشت و ارزانی
غله بدرجه کمال و از اکثری ممالک دیگر بهتر است برنج در ان
مرز بوم مرکز جمیع اطعمه است اغلب دو من هندوستان را بیک
روپیه فروشند و در اطراف عالم از فرنگ و عربستان و ممالک
بعیده جهازات مشحون از برنج و سایر غله جات از ان دیار
برند در ماکولات و اقسام ملبوسات و اصناف ضروریات هیچ
گونه محتاج بخارج نیست و انچه در اکثر ممالک یافت نشود در
انجا میسر و سهل الحصول ابریشم در انجا باضعاف مضاعف
رشت و مازندران شود و باقصی بلاد هندوستان و چین ا

وفرنك از انجا رود قوت نامیه بحدیست که درختانی که در جاهای
دیکر شش هفت سال ثمر دهد در انجا در عرصه سه چهار سال
بباراند و تمام ان مملکت در چهار فصل زمردی فام است قطعه
سنك در کوهستان و یك وجب زمین در صحرا که سبز فام
نباشد نتوان یافت سفید پارچه بان امتیاز و نزاکت و باریکی
ولغومت و بسیاری که در انجا دیدم در جای دیکر ندیده ام
وان قسم پارچه از خواص تاثیرات ان اب و هوا و مخصوص
اندیار است طاقه که در طول بیست ذرع و در عرض یکذرع
شاهی باشد مکرر دیده دیده ام در وزن سی و چهل مثقال
کما بیش بود و در اکثر بیشها و جنکلهای اندیار از تراکم
اشجار و درختان ساج که بزبان هندی ساکوان کویند
مجال عبور طیور و وحوش نیست رایان قدیم مرغ و خروس
بسیاری دران جنکلها سر داده اند بتمادی دهور و اعصار
انقدر وفور بهم رسانده اند که معمرین تا دیده و شنیده اند
مردم از ان جنکلها کرفته در بلاد عظیمه اوردند و فروشند

عود

عود هندی که او را اکر کویند و عطری که از ان کیرند و از
اکثری روایح امتیاز دارد خاصه اندیار است و از انجا بهمه جا
برند و طباشیر از نیستان ان بهم رسد بنحویکه مشهور است
خود بخود نی زار اتش کیرد از ان طباشیر بعمل اید پارچه علفی
که قسمی است از ابریشم و بزبان هندی مونکه کویند و بر سفید
پارچه ها دوزند جای دیکر بهم نرسد و چوب انرا که بر پارچه
سفید اعلی کار کنند در نظر کاتبون جلوه کنند انبه که میوه ایست
معروف بشکل کرده و در یمن و بنادر فارس نیز بعمل و هندیان
بان بغایت نازانند در انجا بهتر از اکثری از ممالك هندو
ستان نست رودخانها و انهار عظیمه بسیاری دارد که مدار
رفت و امد مردم از بلدی به بلدی و حمل و نقل اجناس
بکشتی است و دو طرف رودخانها قری و دهات معمور
متصل بیکدیکر که تا دو ماه راه از هر طرف که مسافر رود
ابادی منقطع نکردد و اکرچه تمام قلمرو و هندوستان
چنین است که ابادی بهم اتصال دارد لیکن در بنکاله

طرق و شوارع مثل کوچه و بازار است برّاً و بحراً مسافر را
حاجت بزاد راه نیست خام و پوخته در هر جا مهیاست
و مسافرت از خشکی در بنگاله و اکثر بلاد این مملکت روی
روی باغ و چمن و گل گشت است شب یا روز هر قدر
که شخص خواهد طی نماید و بهر جا که خواهد رود و فرود
آید در تمامی منزل عبور و مرور او بر سبزه و سر بر کرد و
قدم بقدم آبهای خوشگوار است و خوف دزد و تشویش
قطاع الطریق مطلقا نیست کسی نمی پرسد که کجا میروی
و از کجا می آیی همیشه جهازات بزرگ از فرنگ و چین و ارض
جدید مشحون باجناس نفیسه و اقمشه گران بهای ممتاز
بر آنجا رسد و بدانجهة ماهوت و مخمل و اطلس چینی
و شیشه آلات همه مبتذل و بیمقدارند و لشکرگاه کلکته
پیوسته زیاده از هزار جهاز بزرگ و کوچک بر لنگر است
و متصل او از توپ ناخدایانست که آمد و رفت مینمایند
ولیکن هوای تمام مملکت بنگاله خاصه بنگاله کلکته

ناملایم

ناملایم و بغایت هوای جنوبی مرطوب از بحر خیزد که
که بهیچ کس حتی مردم بومی اندیار سازگار نیست امراض مزمنه ردیه
خبیثه از قبیل قوبا و جرب و انواع آتشک و نزول آب در بیضتین
و داء الفیل عرض عام است و کمتر کسیست که از این امراض خالی
باشد و چنین اکثر ممالک هندوستان در هر جا بیماریهای
چند بهم رسد که در سایر ممالک کمتر دیده شده اند مرض آتشک
که تمام قلمرو را فرو گرفته اغلب مردم از خواص و عوام مبتلا میباشد
و آن بسبب کثرت فواحش است که در هر جا بر روی هم ریخته اند
و از یکی بدیگری سرایت کند چه اصحا با مرضی مخلوط و معاشر
و از هم پرهیز و اجتناب ننمایند و همین است حال مسلمانان
سکنه کل این دیار که از هنود و بت پرستان احتیاط نکنند و
آب از دست ایشان نوشند و برطوبت ملاقات کنند و روغن
از اینها گرفته بکار برند و از مطبوخشان خورند و عجب است
که از انگلیسیه که صاحب کتاب و در هر جا هر مذهب و شریعتی
قایل اند بغایت احتراز کنند در موسم باران در کلکته هوا بشدتی

کرم است که نفس را در آمدن و رفتن فضای بدن تنگی کند
و آبها غلیظ و گرم است که بشوره سرد کنند و بکار برند و آن
چنانست که آب شور و برا در صراحی های روح کنند و در تاسی
قدری آب و قدری شوره ریزند و آن صراحی را بگردانند تا آب در
اندرون آنها سرد شود و اگر عمل را مکرر کنند آب بحدی سرد
گردد که بیک جرعه سیر نتوان خورد و بیشتر از آب ضرر بدندان
رساند کثرت هوام و پشه بمرتبه ایست که در روز نشستن
دشوار است و در شب بی پشه بندریست ممکن نه و آدمی را
در تمام عمر بجز یک خوابگاه میسر نیست و آنهم زیر سقف
و جائی که هو نرسد و اگر کسی یکشب در تحت السماء خوابید
صبحی یکی از آن امراض مذکوره عارض او شود و هیچ چیز حتی
آهن و سنگ از کثرت رطوبت در طول سنه بحالت اصلی
خویش باقی نمانند و مردم اندیار همه سیاه فام بیشتری برهنه
ساتر عورتی دارند حتی بزرگان و اعاظم هنود جبن ذاتی و
دون همتی فطرتی از خواص آن آب و هواست و دانشمندان و

ارباب

و ارباب فهم و ذکا بغایت معدوم و حیله و مکر در طباع قاطبه
بنگالیان مترسم اسم است بالجمله در آن مانند مرغ وحشی که آشیان
بخاریست بسته و دلش از خار خار گلزار رنجور و خسته باشد
گزیدم جماعتی از قزلباشیه و اولاد ایشان و برخی از مردم
هندوستان و جاهای دیگر که بتقریبات در آنجا ساکن بودند
رفت و آمد مینمودند و مرا خاطر متوحش و بیگانه و با احدی
انس نمیگرفت تا بعد از دو ماه اخوی میر عالم بهادر بشرحی که گذشت
بسفارت دار و اندیار گردید و مرا نزد خود طلب نمود و باشفاق
برادرانه مشغول میداشت و بعد از چندی عم زاده عالیجاه سید
محمد مهدی که در مرآباد سکونت داشت بتقریب دیدن اخوی
معظم بآن شهر در آمد و چون در خدمت آن علامه بعض اوقات
مذاکره علمی میشد خاطر از آن توحش باز آمده بر خدمت هر دو
برادران انس بهم رسید و مذاهب و ملل مختلفه از فرق هنود
آنقدر بنظر در آمد که عدد آنها را خدای داند و بس هر یکی
بطوری بر پیشانی صندل مالد و قشقه کشند تا فرق از هم

ممتاز شوند وهمه را دور کردن سبحه ماند چیزیست از چوب بزرگ
وکوچک ونثار عبارت از انست افتاب ومانند آب وابهای
اهنار واکثری از حیوانات بزرگ وکوچک مانند فیل وگاو وسیمور
ودرختان بزرگ وجانوران دیگر همه اهنا را پرستش کنند
وهرفرقی خدای جدا گانه دارند گاو را اعظم حرمت کنند وبول
وبراز انرا تبرک شمرند وبا وضع دیگر بکار برند ودر جائی که مسلمانان
گاو وگشندان زمین را از طبقات جهنم دانند واز ان راه نگذرند
وهیچ فرقه طعام دیگری را نخورند حتی زن ومرد اگر از دو طایفه
باشد هرکدام علیحده بجهت خود طبخ نمایند وظروف پوختن
وخوردن اینست که بعد از غسل هجانی که طعام می پزند همان
هیئت لنگ بسته در اید وسفداری از زمین را مندلی کشد و
بر کین گاو باقدری گل اندود نماید واسباب طبخ را دران
مندل درارد وطعام پزد وهمانجا بر روی زمین در ظرفی
یا بر برگ درختی انطعام را بردارد وبخورد واگر کسی از فرقه
دیگر اعم از انکه هندو باشد یا مسلمان یا دیگری دران مندل

درامد

درامدان طعام از کار رفت وبر او حرام شد بعد از خوردن
اگر چیزی باقی ماند در اب ریزد یا بکلاغ دهد وهر ذیروح
روزی دو بار یا بد بجهت خود طعام طبخ کند دیگری را خوردن
حرام است مگر انکه ان طعام را برهمن پخته باشد هر کس ازان
خورد وکسی اجتناب نکند بر هم جلال است چه برهمن را در این
فرقه همان منزلت است که در اسرائیل در عربیست وبا بن سبب در
سرکار رایان واعاظم برهمن بسیاری در مطبخ است که هر کس
از طعام ایشان توان خورد ورایانرا نیز شرطست در همان
منزل که طعام پخته شده است بعد از غسل لنگ بسته بر کرسی
طلا ونقره نشیند وچیز خورد در خوراک ودر اکثری از عادات
بدوضع وکثیف اند واحدی از این فرقه گوشت هیچ حیوانرا
از چرنده وپرنده نخورد وبعضی ماهی وتخم مرغ خورند ودیگر
براهنا طعن زنند وغالب خوراک جلواست یا پختی یکی از جو
مثل نخود ومانش وعدس نان کنند کنجد خورند ودر خوردن
بقولات اکثار کنند ومرغوب ترین اطعمه است وبعضی از اعاظم

وناهندین بهمادیراهانه سازند وبه بنج مسلمانان طعام خورند
واز هیچ چیز احتیاط نکنند وبعد از خواب شب غسل کردن را
واجب وبعد از خواب روز مستحب دانند ودر بنکاله بسبب
کثرت خلایق از ابتدای صبح کاذب تا چاشت در رودخانها
عجب ازدحامی است زنان ومردان مخلوط بیکدیگر غسل کنند
وعبادت نمایند ودر بعض اماکن مانند مور وملخ روی
اب سیاه کردد وروغن چراغ بسته شود چه بعد از خواب اول
روغن ببدن مالند ودر اب درایند در سرکار اعاظم ودوسا
اعم از مسلمانان وفرنکیان همین فرق هنود پردازند وبدین
ایشان کارها باتمام نرسد ودر اکثری از سرکارات باستقلال
میباشند ودران ایام از انکلیسیه کورنر وفرمانفرما بود لارد کارن
والس لارد خطابست جلیل القدر مانند خانی با بیکلربیکی
کربا عاظم وسرداران از پیشگاه سلاطین مرحمت شود ولارد
معظم را چهارصد سال است کراین خطاب در خاندان او
نسلا بعد نسل هست از کلکته تا شاه جهان اباد واز انطرف

نامدرس ومنشی وبندر سورت وبنادر ممالک همه در فرمان
او بودند صاحب جاه خطیر ومرتبه عالی وباتمکین ووقار ودد
عدل وداد وحید دوزکار وشجاع وفرزانه ودبطر مملکت داری
بکانه بود وبا این جلالت قدر وعلو مرتبه کوچک دل وزیر
دستان بوافت ونرمی سلوک می نمود چندی در هند وستان
بفرمانفرمائی کامروا وباز بانکلستان روانه کردید واز پادشاه
دوازده بنکوخدمتها احترام یافته بدرجه بلند سربلندی وبر
نیابت پادشاه دوابرلند مفتخر وسرافراز شد ودر مرتبه
دریشا رشاهزادکان منسلک کردید بجملا لارد معظم داغلز
واحترام اخوی سابق الذکر باقصی الغایت کوشید ومطالب
اورا بنحویکه از سرکار نواب نظام علیخان بهادر خواسته بودند
مقرون بانجاه کردانید ومقضی المرام رخصت انصراف داد
ان والاجناب کرعزم رحیل نمود بمن تکلیف کرد کرهمراهی
او ناهید را باد بائم واکرچندی در این مملکت توقف نمایم
درخدمتش بسرورم ومراچشم در راه جهازات وافتتاح موسم

بود که باز بوطن مالوف عود نمایم و در جوار اجداد بقیهٔ عمر را
گذرانم چه مزاجات این کشور بطبع مانوس نمی شد و از مرحوم
اخوی سید محمد شفیع نیز مکتوبی رسیده بود که من تو را اجازت
رفتن دادم و پشیمان شدم طریقهٔ اخوت مقتضی این است
که زیاده در اندیار نمانی و خود را بمن رسانی ان نیز محرکی
قوی بود از تکلیف ایشان سر باز زده انکار نمودم پس فرمود
هرگاه چنین است چندی دیگر بانتظار موسم در اینجا خواهی
بود وکیلی از جانب نواب اصفجاه بهادر در سرکار انگلیسیه
بجهة مصالح ملکی ضرور است هر قدر که تو در اینجا هستی
این امر را قبول و بانجام کارهای سرکاری مساعی جمیله مبذول
داشته بعد از ان هر وقت که برفتن عزم جزم نمائی مختاری
من بنازمندانه عرض کردم که اگر مطلب از نهضت در خدمت
بصوب دکن و تفویض این کار و ماندن در این دیار وسعت
معیشت و حصول جاه دنیویست و غیر از این چه خواهد بود
شعر لله الحمد که از دولت پاینده فقر نیست چشم طمعم بر نعم

شاه

شاه وزیر صبح شبنم صفتم جرعهٔ ابیست نهار شام بر کف چه
هلالم لب نانی است فطیر باشد از چشم و دل افتادهٔ من در خوش
اب چون صدف هست گدای کف من ابر مطیر عذر مرا پذیرا
دارند در این کشور نیامده انکارند سخن در نگرفت و هم چنان
نظر باشفاق برادرانه اصرار نمود روزی مرا با خود نزد گورنر
برده سفارش فرمود و گفت که این برادر من و از جانب من در
این سرکار بوکالت حاضر است بعد از رسیدن من بدکن سند
وکالت از حضور بنام او خواهد رسید و چنان شد و خود
بصوب مقصود مرحله پیما گردید و اول غلطی که در این دیار
سرزد شد که دست و پا بسته بدام افتادم قبول این کار بود
چه قطع نظر از وکالت چاکری و مذلت که شان خاکسار نبود
و هیچ از اجداد کرام و ایامی عظام در خدمت سلاطین بالاحتشام
پا در مهام دیوانی نگذاشته بودند اکابر و اعیان اعاظم و
ارکان باستشفاع در نزد پادشاهان و از روی نیاز جبهه
باستان ایشان سوده اند در مصالح امور مردمان ناقدر

شناس که حسن و قبح اشیا محسوسشان نگردد کوشیدن منافی
طبع غیور و مرغوب هیچ ذیشعور نیست و مرا احوال این کشور
و مردم این بوم و بر کاهی معلوم نبود و بعد از چندی که معلوم
گردید بدام افتاده بودم و چاره نبود از رفتاری که داشتیم
باز ماندم و بصد هزار گونه رنج گرفتار شدم شعر بغلط
ز دست دادم سر زلف یار خود را که بیاموده بودم دل بیقرار
خود را بهر حال باضطرار با جمعی از اکابر فرنگیان آشنائی
و آمد و شد بهم رسید اکثری را از حکمای عالیمقدار و عقلای
دنیادار یافتم لارد سابق الذکر را با من مودتی عظیم بدید
و دیگران نیز گرفتند و هر یک در دلجوئی و نوازش
از خود بقصور راضی نمی شدند و من هم چنان بیگانه
و دل برکنده بودم که در این بین خبر وفات مرحوم اخوی
از بصره رسید آن عزمی که در رفتن بود نماند و از آنجا
نیز دل سرد و متفرق گردید و همین میخواستم که در حجره تنها
نشینم و در بروی جمیع مردم بندم و زیاده از همه وفات

ان برادر

ان برادر نیکوکار باعث توقف در این دیار شد سید عالی
جناب سید محمد مهدی نیز روانه مرشدآباد و من بیکس
و تنها بکلکته ماندم اخوی شیخ محمد علی بانجام امور دنیوی
میپرداخت و من گاهی بمطالعه و گاهی بنوشتن خطوط ضروری
و برخی از اوقات بدیدن و بازدید انگلیسیه و بیشتر اوقات
بفیض خدمت خان عظیم الشان تفضل حسین خان و
مذاکره با او مشغول بودم وی از اعاظم دار السلطنه لاهور
و ولادت باسعادتش در آن شهر مشهور اتفاق افتاده او نیز
میخواست بامر وکالت از جانب نواب آصف الدوله یحیی
خان که فرمانفرمای کل صوبه اوردو لکهنو بود بسرکار
انگلیسیه قیام داشت از اعاظم فضلای نامدار و سرآمد
حکمای روزگار و در جمیع فنون علمی فاضلی بود بینظیر و
علامه نحریر خاصه در حکمیات و الهیات افلاطون عصر
و ارسطوی دهر مینمود چندی در شاه جهان آباد از خدمت
علمای عصر و در بنارس از انفاس فیلسوف اعظم و امام

اگر شیخ اجل شیخ محمد علی حزین استفادهٔ علوم نموده بدرجهٔ
علیا و مرتبهٔ بلند رسیده در حسن تقریر و بیان افادات
رشک چهچهٔ بلبل هزار دستان در بهاران و حسرت افزای
قهقهه کبک دری در کوهستان شکفته طبعی او چون خندهٔ
سحرگاهی نور آگین و جامع علوم اولین و آخرین و در تشیع
عالی و نور علی ولای ائمه اطهار صلوات الله از سیمای
او لامع وحدت ذهن و سرعت انتقاش بمثابهٔ سیف قاطع
و مکارم اخلاق پسندیدهٔ او ظاهر و باطن را جامع و در
تمامی این کشور نور فضیلت او ساطع بود بر حاجت روائی
مردمان بی انباز و نزد دانایان فرنگ و مردم با فرهنگ چون
روح روان باکرام و اعزاز مرحله می پیمود و حق اینست که مراتب
فضایل و مناقب او را مقامی عظیم است عمری و یک نیستان
قلم باید تا شمه از اوصاف او را نگارد زبان عربی و فارسی
و انگریزی و رومی و زبان علمی فرق فرنگ و هر کس از فرنگیان را
تالیف کتابی منظور باشد بان زبان تصنیف میکند و آنرا

لاتینی

لاتینی نیز گویند مانند زبان عربی نسبت بعلمای عجم زبان
رومی را در فرنگ نیز همان منزلت است و یونانیان را نیکو گفتی
و خواندی و نوشتی و باین سبب بسیاری از کتب حکمی فرنگیرا
بعربی ترجمه نموده است و خود نیز تالیفات دارد از الجمله از
مآثر فضایلست او را شرحی بر مخروطات پل بنوس و دو رساله
مدون در جبر مقابله یکی مشتمل بر حل جبری و یکی متضمن حل
جبری و هندسی و شرحی مخروطات و یونانیان و مخروطات
شمس و در طی مباحثات و مطالعه آنقدر حواشی و تالیفات
بر کتب حدیث و فقه فریقین و حکمیات اسلامی و
سایر علوم نگاشته است که احصای آنها عسیر و کمتر فاضلی را
میسر شده است سزاست که هندو هندیان باستظهار او دم
از فضل و دانش زنند و بوجود او افتخار کنند و دیگر هر قدر
فلک بگردد چون او دیگری را بعرصهٔ ظهور نیاورد شمه از طور
معاش و طرز سلوک او اینست که یکپاس از روز برآمده از خواب
برخواستی جمعی از تلامذه که ریاضی خون بودند میآمدند و

استفاده مینمود تا نزدیک بظهر ایشان که رفته بودند بدید
و بازدید انگلیسیه و اجرای کارهائیکه باو تعلق داشت
میپرداخت و مردم امد و رفت مینمودند و گاه گاهی نیز خود
بیرون میرفت تا عصری که جمعی دیگر از تلامذه که بفقه امامیه
مشغول بودند استفاده میکردند و نماز ظهرین را ادا مینمود
انگاه طعام میخورد بعد از برداشتن سفره چند کس که فقه
حنفی میخواندند حاضر میشدند و استفاده میکردند شام
که شده بود نماز عشا را ادا و بکنجی یکه و تنها که بجز کتب چیزی
دیگر نبود نزد او بمطالعه و خوض در مسائل دقیقه نظری
مشغول میشد تا طلوع صبح صادق نماز صبح را کردی و بخوابگاه
رفتی و دو سه کس خواننده خوش اواز نوکر داشت ایشان امده
با سه کس خواننده خوش اواز تار و چهار تار برامشگری و زمزمه
مشغول میشدند تا بخواب میرفت یکپاس خواب رفتی و بیدار
شدی و بغیر از یکمرتبه طعام دیگر چیزی بدهن نمی گذاشت
و شبها شره برهم نمی نهاد اطبا او را از این همه خوض در مسائل و

کثرت

و کثرت مطالعه منع و زجر مینمودند و فایده نداشت یگانگیش
با من بحدی بود که ما فوق ان متصور نیست و تا امروز زبان
امیزش کسی را با خود ندیده ام از روز ورود بکلکته که بهم سلکی
ایشان سکونت اتفاق افتاد تا روزیکه برامدم روز بروز
دوستی در افت او در افزایش بود روزی که بجهة وداع بخدمتش
رفته بودم حالتی عجیب او را دست داد که قالبی بیروح مشاهده
میگشت و مرا نیز کالبدی بیجان معلوم میشد و هیچ کدام را
از شدت بکاء زبان بگشودن تعارفات جاری نگردید و همان
حالت از هم جدا شدیم انقدر تعارف دان و برسوم ادمیت
اشنا بود که بیان ان از حوصله تحریر بیرونست مکرر میفرمود
که مرا در این اوقات از زندگی و وجود علاقه بر سه چیز مانده
است اول مطالعه کتاب علمی و دویم هم صحبتی فلانی و سیم
زمزمه مردمان خوش اواز در جوانیها تامل اختیار و یکفرزند
تجمل حسین خان از او بوجود امده ان ضعیفه در گذشت دیگر
روی زیر اندیذ تا وفات نمود و انگلیسیه بمقتضای قدر

شناسی کردارند باعزاز واکرام او عظیم میکوشیدند هر روزه
روز یا شب با او نزد من بود یا من نزد او میشتافتم و انمقدار
اطالهٔ جلوس بعمل میاید که خدمه منزجر میشدند یا او در حضر
و سفر شبها بروند و روزها بشب او در دیم بجز سباع امری
دیگر که منافی شرع باشد از او ندیدم والحق تا بغیض صحبت
او بودم که منافرات اوضاع این کشور چندان معلوم نمیشد
اگرچه در خدمتش کتابی بخصوص نخوانده ام لیکن بمنزلهٔ
استاد مشفق و در هر مجلس انمقدار مطالب علمی و مسائل
غامضه حکمی و نقلی از او استفاده کرده ام که حق ایادی و شکر
نعم او بزبان طلاقت بیان و قلم مکسور الکسان ادا نکرده و
چون بامر وکالت از جانب مثل اصف الدوله رئیس بیاندی
مامور بود اسباب تجمل و دوریاش باعلی درجه نیکوئی
داشت اما شیوهٔ دنیا دران خاصه اعاظم هندوستان است
برخود نرسی و با دانی سلوک برابری نمودی و بعلم و فضل
بر افتخار نکردی و پابست ترین طلبه بفروتنی و شکسته نفسی

خود و کوشه منزل خویش بلکنی نشست و در بروی مردم بسکا
و ارباب دنیا بست و بمطالعه و افاده میکذرانید تا در ابتدای
سنه ۱۲۱۳ بیماری فالج و مالیخولیا عارض کردید اطبای هر فرقه
معالجه مینمودند و همکی متفق اللفظ بودند که از کثرت مطالعه
و دقت در مسائل حکمی باین مرض مبتلا شده است و چون
در کلکته از معالجه مترتب نکشت بقصد تبدیل آب و هوا کراه
سمت لکهنو کردید بدار بنارس کذشته و نارسیده لکهنو در
شوال سنه ۱۲۱۵ بملاء اعلا انتقال نمود و داغ جانسوز این
مصیبت و الم غم اندوز این واهنه کری از دل زایل شدنی نیست
افسوس و صد هزار دریغ ع حیف دانا مردن و افسوس
نادان زیستن کیهن برادرش سلام الله خان نبیره دانشمندی
بعدیل و فاضلی عدیم التسهیم است در حجر تربیت بزرکوار
نشو و نما یافته و از او استفادهٔ علوم نموده و زبان انکلیزی را
نیز نیکو داند و او را نیز با من مودتی خاص و محبتی باخصاص
است و از معاشران خلص من بود اللهم احفظ و احرسه دیکر

دران شهر میر محمد حسین اصفهانی الاصل که نام او بتقریب
تاریخ مرحوم اخوی سید محمد شفیع کذشت والدش مردم اصفهان
و تولد او بهند و ستان و ذهنی قوی و مدرکی عالی داشت
و در اکثری از فنون علمی خاصه در عقلیات سرآمد اقران بود
در اطوار و رفتار و کفتار اعجوبهٔ زمان و در مجلس ارای
و معرکه سازی و افسانه پردازی بیرون از حوصلهٔ بیان
و در سخن سران و سخن شناسی نیز مقدم بر اکثری از همکنان
مینمود بحجاز و مصر و بیشتری از فرنک سیاحت نموده در
اصطلاح علمی و فن جدل و مشتبه نمودن بعوام نظیر ندانست
دیوانی بقدر پنج هزار بیت و زیاده دارد خود را در میدان
سخن وری از کهنه سواران میدانست از شدت امراض
خبیثه زمین کیر و قدرت بر حرکت نداشت بر صفحه و کرسی
او را بدوش ادمیان بهر جا که میبردند قلم معدلت رقم در چهره
کشائی احوالش انیقدر باز مینماید که چون تربیت افاضل
فیض کستر با و نرسیده بود از بوالهوسی و خود رائی سخا

راهی مستقلانه گفتی و قدم در هیچ مذهب و ملت استوار
نداشتی گاهی خود را سبعی و گاهی حکیم و گاهی متکلم محسوب داشتی
و از هیچ فرقه بشمار نیامدی بفساد و عقاید مشهور و هوشمندان
از و نفور داشتند اری کسی بظاهر شریعت غرا و احکام آن قانع
نشود نه طبعش گذارد که تقلید ارباب تحقیق نماید و نه خود
تواند که بوی تحقیق شنود سرگردان و پریشان در آن میانه
ماند مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء از خود
سخنان بیهوده تراشد و در تیه ضلالت راه خذلان پوید
مدتی در کلکته بود از آنجا روانه لکهنو و در بنارس عمرش
بسر آمد و در همانجا مدفون شد اشعار روان دارد اگر فیض
معاشرت علمای دین پرور باو نرسیده بود یکی از سابقان
مضمار فضل و دانش میشد و در سخن سرائی نیز میرسید
و نیز در آن شهر بود میرزا ابوطالب خان ابن حاجی بیگخان
تبریزی اصفهانی والد او در عهد نادرشاه بهند افتاده در
لکهنو ماند و از او همین یکفرزند ذکور بوجود آمد ذهنی

رسا و فطرتی عالی و بسی بزرگ منش و پسندیده افعالست از بد
و شعور در حجر تربیت اعاظم و هوشمندان قزلباشیه تربیت یافته
بسخن سرائی و سخن سنجی رغبتی تمام دارد مورخی بینظیر و نکته
دانی بی مانند است قصوری که در سخن سرائی دارد بفهم
سخنان نیکو تدارک آن کرده حافظه قوی و بسیاری از اشعار
مشکله شعرای قدیم را چون خاقانی و انوری و امثال ذلک
از بر دارد و بسر انگشت فکرت دقیق مواضع مشکله را حل
نموده است تذکرة الشعرای دارد که مقدار فهم و سلیقه اش
از آن هویداست در صحبت و گرمی مجلس بیمانند است در سرکار
آصف الدوله باستعداد ذاتی ترقی نموده در سلک امرای عظام
منسلک گردیده اراده تفویض نیابت خود را باو داشت
اشخاصی که در مایه کار بودند در شکست کار او کوشیدند
تا او را از آن اراده باز داشتند و یرا بتدریج مضمحل ساختند
و از نظر او انداختند آن بلند همت بمفاد آیه ان ارضی واسعة
فتهاجروا به کلکته آمده اقامت نمود و پس از چندی بعزم ساحت

عالم بانگلستان رفت در انجا از پادشاه ذیجاه و امرا و اعاظم
عزت و احتشام یافت اکنون در انجا روزگاری بعزت دارد
مکتوبی از او از فرنگ سید و رود انگلستان و سلوک پا
پادشاه و اعاظم را با خود نگاشته بود با من یگانه و دوست بیهمال
و بیشتر اوقات را در کلکته با من بسر میبرد و از صحبت روان پرور
خویش یگانه محفوظ میداشت در مردی و مردانگی و شجاعت
و اخلاق پسندیده بکمال و در استقلال مزاج و استغنا قدوهٔ
امثال است هرچه فلک برونق مرام نگردید او بمذلت و مکنت
تن در نداد و گردن بقلادهٔ منت و احسان اماثل و اقران
ننهاد و با احدی از دنیاداران فروتنی نکرد از روز مفارقت
پیوسته در یاد و دل اخلاص منزل اخلاق ان نیکو بنیاد را
فراموش نمیکند دیگر در ان شهر بود مولانا سید مجد
الدین سهیر بمولوی مدن مدرس مدرسه که در ان شهر
سابق برین گورنر مستر هشتمین که قبل از لادکان و السن
بگورنری قیام داشت بر جهت طلبهٔ مسلمانان بنا نهاده است

بود

بود گورنر موصوف مردی و دانشمند و حکیم مشربی بود و با هر فرقه
امیزش مینمود و بجود ذاتی و سخاوت فطری نسبتی با اماثل
و اقران خود نداشت حکایات عجیبه از سخاوت او بر السنه
و افواه است مدرسه مذکوره را در دو طبقه در نهایت و
سعت و فضا بنا نهاد و از هر جا مردان باستعداد را طلب
داشته در انجا مسکونت داد و بجهت هر یک وظیفهٔ لایق
قرار داد بعد از او ان نظم و نسقی که در مدرسه بود مختل و مولانا
نیز معزول گردید حالیا مولوی محی الدین که مردم یکی از قصبات
بنگاله است بتدریس در ان مدرسه مشتغل است او و تلامذهٔ
مردمانی عدیم الشعور غایت تحصیل علم در این مملکت منحصر
است بدو سه کتابی از نحو و صرف و یکی دو تا از کتب فقه
حنفی بعد از دیدن ان کتب اعم از اینکه انها را فهمیده باشد
او را فارغ التحصیل گویند و فاضل بی سهیم شمارند و مولانا
فاضل بیمانند و عالمی با دستگاه بود و بسی نیکو خصال
و متواضع و پسندیده افعال مینمود بطریقهٔ سنت و جماعت

نماز و روزه و سایر واجبات را بعمل میاورد و از بعضی ثقات
شنیدم که بعض افعال که خاصهٔ امامیه نیز از او سر میزد
و از معاشران من بود در ان شهر او را گذاشته ام و نیز در ان
شهر بود مولانا نجم الدین علیخان که در سرکار کمپنی بمنصب
جلیل القدر قضاءت کل که بمنزلهٔ صدر الصدورات است
مشتغل بود و وی از قصبات لکهنو و فاضلی نحریر و سقه
خلق او بکمال و مدار فتاوی و محکمات و عزل و نصب قضات
عالیدرجات در ظاهر با ان صاحب کمال است مکرر نزد
من امد و رفت نمودی و بغیض صحبت خویش خورسند
داشتی و از فضلای فرنگ و دانشمندان فرقه انقدر در ان
شهر بود که احصای ان عسیر و بران فایده مترتب نیست از
انجمله فاضل دانشمند عظیم الشان و حکیم با نام و نشان ولیم
جونس بود که اقضی القضاة و در عدالت اعلم و اکبر قضات
دیگر و فتوی محاکمات با و تعلق داشت قصیدهٔ لاهیهٔ
حزین را شرحی بفارسی نوشته بود نزد من فرستاد تا اگر

دراوکم

دراوکم و زیادی باز گویم مربوط نوشته بود در عربی و فارسی
فرید و در علوم حکمی وحید مینمود دیگر ولیم چیزیکه در عدالت
از او مؤخر و از دیگران مقدم می نشست زبان فارسی را
نیکو گفتی که از لهجهٔ او و قزلباشیه فرق دشوار بود کتب نفیسه
بسیاری از فارسی و عربی در لغت و تاریخ و اشعار و غیر ذلک
در کتابخانه خود داشت بعد از فوت او برادرش رابت چنبرز
همه را بمن نمود و خوب جمع کرده بود و چون چند جلد کلام الله
و صحیفهٔ کامله در انها بود مرا غیرت مذهب گریبان گیر شد
بقیمت گزاف تمامیرا بجهت سرکار اخوی میر بهادر از و
خریدم و بدکن فرستادم و از جملهٔ ان کتب بود توریه و
انجیل و زبور عربی باشد وحی که بعض اسلامیان در اسلامبول
نوشته بودند انها را بفروخت من از و بعاریت گرفتم و
مطالعه کردم و بشروح انها و مذاهب مختلفه یهود و نصاری
پی بردم و مواضع مشکله را از مرحوم خان سؤال میکردم
توریه مشتمل است بر ابواب و فصول بسیاری از قصص و

احکام و اوامر و نواهی و سیاسات و حدود و مشابهت بسیاری
بکلام الله دارد الا اینکه هر یک امور مذکوره ابواب
و فصول جداگانه دارند و بهم مخلوط نیند و در قصص نیز
اختلافست و در اکثری از مواضع مخالف قران مجید است
آفرینش عالم و خلقت ابو البشر آدم را به نهجی که در کتاب الله
نازل شده بیان مینماید واجبات و مستحبات و مؤکدات
و محرومات و مکروهات را فصول علی حده است و در انجیل
بجز قصص که انهم ذکر عیسی ع دیگر چیزی نیست امت خود را
در احکام و اوامر و نواهی به تبعیت توریة وصیت میکند
و از احکام ده کلمه در کل انجیل مندرج است که انها را وصایای
عشره نامند از قبیل لا تزن و لا تسرق و الا تکذب و اعبد
ربک و بر علی والدیک و دیگر چیزی بجز حکایات عیسی
از ولادت تا وفات و رفع او بسموات در ان نیست و
هر یک از حواریون انها را بطوری نقل کرده اند و از ان
سبب فرق مختلفه پدید امده است و از حواریون متی را

در اقوال از همه معتبرتر دانند و انچه مشهور است روایت اوست
و زبور دعاست بعباراتیکه غریبست اگرچه زبان زد علماست
که صحیفه سجادیه را زبور ال محمد ع گویند و بان نسبت دهند
و مشابه کنند لیکن تا شخص ببیند تمیز را نتواند شعر میان
ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا اسمانست دیگر
مستر بالو که در ریاضی و هندسی و طبیعی اتی بود و چون او
معدودی در انگلستان بهم نرسد و خان سابق الالقاب
حکمیات فرنگ را از و استفاده نموده بود همه را با من مودتی
خاص بود بعضی در گذشتند و برخی بفرنگ رفتند و جمعی
تازه امدند که اگر وقت مساعدت نماید بطریق اجمال ذکر
انها نیز خواهد امد پس از چندی که در انشهر بودم عزم
رفتن مرشد اباد و دید از غمزاده عالیجناب سابق الالقاب
از گریبان خاطر سر بر زده خود با اخوی شیخ محمد علی روانه
شدیم در ساعت سعد بکشتی در امدم و جمعی هم سفر بودند
بر سیرام پور و چچره و هوگلی که از مضافات کلکته و بر سر

راه بودند مرور کردم سیرام پور واقعه دره و فرهنگی کلکته
از پیشگاه سلاطین سلف بجماعت و نیمرنگ فرنگ مرجع
شده است و دران خانه بجهز بجانات دارند و الحال
تمام ان قصبه در فرمان ایشانست در خانه و کریز گاه
منغلبه و تبه کاران هر فرقه است فرنگیان یا مسلمانان
یا یهود هر کس از هر جا بمال مردم تغلب کند و در انجا
پناه برد ان جماعت از او چیزی برشوت گیرند و حمایت
کنند و رسم فرنگ است که هر گاه کسی بملک دیگر رفت
مادام که در انجاست با او چیزی نگویند جمع متغلبه و دزد
ان همه انجاست و انگلیسیه با وجود قدرت تغلب ما
تقدم شاکت میباشند جونکاهی و بسع و با صفاست
بکلکته خوش و هوا است اکثری از اعاظم انگلیسیه
و دولت مندان او امنه خلفای سکنه کلکته مانند
خواجه سرکیس کرکشیش زاده و از انجای خلفای اصفهان
و داخل در سلک اعاظم تجار کلکته و ان مسلمان وصاحب

سرهایه

سرهایه بی پایان و از روز ورود بکلکته او و پرش خواجه
او انس کرالحال مختار اوست با من دوستی به کمال دارند
و در انجا بکنار رود خانه عمارات عالی بتکلف ساخته اند
که هنگام بیکاری و اخر موسم باباران که در کلکته هوا نسبت
بسایر اوقات بد تر است در انجا روند و چندی بعیش بگذرانند
و چجره در پنجفرسنگی کلکته و نسبت بسیرام پور و امراکن دیکانجو
است اب و هوای اشتهار دارد و محل سکونت جمعی از فرنگیان
نر سوده روزگار است که عمارات عالیه دران ساخته و عمری
بعزلت و خواری و در عتبی بصاری باخته انداز پس نظری
هر حال خوشوقت و استقبال جای دیگر با وجود استعداد از
کریبان خاطرشان سر زد نمیشد و در ان چجه یکه گذشت جانرا
قری و در هات اباد متصل بیکدیگر و فور نعم الهی بدرجه کمال
و هر دو کناره تا هوقد رکه چشم کار میکرد از زراعت شلتوک
سبزه زار بود در هشت روز طی ان مسافت نموده بان شهر در آمد
و بخدمت ان عالیجناب رسیدم عالف نمود و ببدل جوابی ان

من باقصی الغایت کوشید و مرشد اباد قبل از استیلای فرنگ
مقر ریاست فرماندهان بنگاله و در انزمان شهری وسیع و
بارونق بوده حکایات عجیب از ابادی و وفور ارباب دول و
وسعت معیشت از ان دران عصر کنند اگرچه در انزمان که من
دیدم طبایع خلایق افسرده و کل نشاط همگی پژمرده بود لیکن بهر
حال جمعی از اعزه سکونت داشتند چند سال متوالی در موسم
زمستان وبا دران نواح پدید امد و هر ساله خلقی انبوه تلف
شدند اکنون که بالمره ویران و از ان بجز نامی باقی نیست و تا
حال وبا منقطع نشده است ریاست ان بمبارک الدوله که اسم
ریاست بر او اطلاق میشود زمام امور رعایا و برایا با انگلیسیه
و با او مواجبی میدادند که معیشت او میگذشت مردی ساده
لوح با اخلاق بود نیابت او بمیر محمد رضا خان مخاطب بمظفر جنگ
که از سادات عقیلی شیراز و بفهم و فراست وجود و سخاوت
ممتاز در تاریخ دانی و قدر شناسی ارباب هنری انباز مینمود
مفوض بود و از ابتدای جلوس مبارک الدوله بریاست ارث

تا این

تا این زمان رتق و فتق مهمات ان سرکار و جواب سؤال انگلیسیه
با منی بیگم و زیاد تعلق دارد وی زوجه جعفر علی خان پدر مبارک
الدوله و نه مادری اوست هرچند از خانه دان نجابت و اصالت
نیست و خوانده بود که جعفر علی خان بر او فریفته گردید و نگاه داشت
لیکن فیاض متعال ابواب خیر بر روی او گشوده بهوش و رای
و تدبیر و استقلال مزاج از بسا مردان هند بهتر است و انگلیسیه
عزت و احتشام او را بیشتر از دیگران منظور دارند و سید عالی
جناب را دران شهر او بالتمام نگه داری و به نیکو خدمتی های
ان ضعیفه و خواجه سرائی که داشت اعتبار علیخان نام که از
نیکان و اخیار زمانه بود اقامت نمود و سلسله ارادتشان تا بودند
از خدمتش منقطع نگردید و حال نیز سید محمد حسین پسر وسطی
ان مرحوم که دران شهر است نزد بیگم معظمه باحترام است جمعی کثیر
از قزلباشیه دران سکنا داشتند از انجمله سید محمد خان مخاطب
بشیر جنگ بود از سادات کرمان شاهان و در انقلاب نادرشاهی
و استیلای رومی بانمدود بهند افتاده بمرشد اباد وارد و بدرجه

حکومت صاعد کرد بدردی فهیم و با تمکین و وقار بود بعد از
چندی که بحکومت و عزت در این مملکت ماند اخر عمر روانهٔ
مکهٔ معظمه و از انجا به جابر حسین تجار رشد و در آن مکان
ارمید دیگر شیخ سلیمان بحرانی که در فقه و حدیث مهارتش
بکمال و از مقدسین روزگار بود بعزت و احتشام در آن شهر
میزیست بقصد عود بوطن مالوف برامد در بحره مرکب نیز
رفتار عمر او لنگی نمود و در گذشت رحمة الله علیه را با من انس
بدید آمد و اعاظم و روسا تکلیف بکدخدائی و خواهان نسبت
شدند و هم نا مال و جاه خطیر نمودند و مرا اینکار اگرچه در وطن
شاق بود تا بغربت بتماهند و سنان چه رسد دختری کرد در
محلله نمیکنجد اختیار تامل در اینجا بار بود و لیکن بحکم تقدیر
و مشیت ایزدی که اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه و نیز چون تفرد
خاصهٔ ذات کردگار است و بجز او جل عظمته بتنهائی سزاوار
نیست و احادیث اصرار طهار در ستایش کدخدائی و مذمت
تنهائی زیاده از حوصلهٔ شمار است و عمزادهٔ عالیمقدار اصبغ

تدبیر بود و او را کفوی نمینمود همگی را جواب داده بمحض
صلهٔ ارحام پروری بتاریخ شعبان ۱۱۵۱ با او نسبت بمیان امد
و چون اینکار صرف بر رضای او جل قدرته بود و شایبهٔ اغراض
دنیوی بعمل امد اضعاف مضاعف اینچنین روسا و عظما از مداریج
دنیوی بمنودند باندک مهلتی بیشتر کردید سبحان الفعال لما
یرید بعد از سه چهار ماه خود با متعلقان عود بکلکته و در انجا
اقامت نمودم و چون ماندن در این دیار بهیچ وقت از اوقات
مانوس طبع و مطمح نظر نبود بعمارت جا و مکان و ساختن خانه
پرداختم و بخانهٔ غار بر کرایه میگرفتم بسر میبردم و ان زمان
اخوی معظم و اعاظم دکن رخصت عود بوطن نمیدادند تا عمری
در این دیار شناعت اثار برایگان بر باد رفت شعر از قضا
شاکن هند مرتبه زحوص و تدبر واز نیارد بجهان پنجه زدن با تقدیر
میر سمیع الله نام مردم شاه جهان اباد بمرشدا باد سکونت داشت
نود سالهٔ عمر را به تحصیل مجموعه باخته و بدرستی ان بسی نفس سوخته
و کداخته و بجز سرمایهٔ قلیل قلیل ان علم چیزی نبند و خته بود

زیج محمد شاهی و رصدی که جیب سنگ بسته بود نزد او دیدم
و بنظر اجمالی در آوردم طول بسیاری داده است که منجم زبردست
بدشواری در عرض یکسال تقاویم یکساله کواکب را با لوازم
از آن استخراج کند خطائی که از رصدبندان الغ خانی در تقویم
زحل سرزد شده است بابلغ سیاقی درست کرده است شنیدم
که همان رصدبندان بعد از بستن آنرا تسهیل کرده اند که باسانی
از آن استخراج تقاویم تواند شد و نزد سید موصوف بود
با اینکه مرغ روحش در پرواز مدارج واپسین خانه روشن
میکرد از خست و صنعت یمن ننمود و آنرا مخفی داشت و بسهل
فاصله درگذشت اکنون شمه از عادات و حالات مردم این
دیار نگارش رود مردم شاه جهان آباد که در دار السلطنه است
بسبب تسلط مغولیه و امرای قزلباشیه که در آن سرکار بمناصب
عظیمه سربلند بوده اند زبانی مرکب از عربی و ترکی و فارسی
و هندی اختراع نموده که آنرا ریخته و زبان اردو گویند در تمامی
کشور و جمیع قلمرو آن زبان کما بیش رواج دارد فصحا بآن لغت

تکلم

تکلم کنند و ما بقی هر کدام از صوبه جات را زبانی علیحده است
که یکی زبان دیگری را نمی فهمد و گاه هست که در یک صوبه فرق مختلف
باشند و هر یک بطوری حرف زنند که دیگری نفهمد و هنود را
اعیاد بسیار است از آنجمله یکی خاصه بنگاله است که بجز در آنجا
در صوبه جات دیگر رسم نیست و آنرا چرخ پوجه نامند پوجه بمعنی
پرستش است و آن چنانست که در آخر زمستان در گذرها و
چهارسوهای چوبی بلند و قوی که در بلندی زیاده از بیست
ذرع شاهی است در زمین فرو برند و محکم استوار کنند که خوف
شکستن و افتادن نباشد و تخته مدور از وسط سوراخ کنند
و بر سر آن چوب محکم بندند و بر آن چوبی دیگر بقدر سه چهار
ذرع نهند و این چوب نیز سوراخی در وسط دارد که بر آن چوب
بزرگ نصب است و دو طرف چوب کوچک را ریسمانها بندند که
تا زمین رسند بر یکسر آن ریسمان چند قلاب مانند شصت
ماهی گیری نصب است و یکسر دیگر خالی است مرتاضین بقصد
ثواب چند روز قبل تقلیل غذا و ترک روغن و نمک و ترشی کنند

تا روز میعاد خود را آرایش دهند و بر جیب و دامان مقداری
از میوه و پان و دو سه قطعه مرغان از قبیل کبوتر و کبک بردارند
و بر ازیر آن چوب آید براهمه بر بدن برهنه او انگر تا شانه
آن قلابها را که بر آن ریسمانها آویخته آید برگ و پی و پوست و گوشت
او فرو برند مانند گوشتی که بقلاب زنند و ریسمانرا بالا کشند
بحدیکه محاذی سر چوب رسد و او معلق آویخته ماند مردم
از پایین سر دیگر آن ریسمانرا گیرند و بجز او از بالا بگردش در آید
و خوانندگی کند و آنچه با خود دارد از میوه و پان بمردم بزیر
اندازد و گلوی مرغانرا از دندان فشارد و خون ایشانرا خورد
مرده یا نیم بسمل که شدند بدوستان خود دهد و مردم را آنچه
از و رسد بترک دانند و نگه دارند قرب دو ساعت بدین نهج
چرخ خورد و بزیر آید و دیگری شروع کند و گاه باشد که رگ
و پی پاره شوند و بزیر افتد و هلاک شود را چنین در زمره
شهدا و پاکان خلص دانند دیگر روزی معین است که براهمه
معرکه آرائی کنند و اطفال و اطفال ساده را رخت زنانه پوشند

و هر هفت گردانند و برقص و بازی وادارند از قبیل صنعان
بازی جمعی عاشق شوند و برخی معشوق و قصه عشق و عاشقی و
اشعار عاشقانه بنغمه و آهنگ سرایند و حرکات عاشقانه و
معشوقانه کنند مردمان تماشائی واله و شیدا و هر کس نزدیکی
از آنها که در نظر او گرفته است رود و سر بپایش نهد و چیزی
نقد باو دهد و این نیز خاصه بنگاله است و از اعیاد بزرگ
است دیگر از اعیاد بزرگ این کشور در تمامی آن قلمرو آنرا گیرند
رت جاتره است که در آخر موسم باران شود رت چیزیست که بر آن
چهار پایه عراده نصب کنند و گاوان کشند از قبیل تخت روان
و جاتره بمعنی پرستش و این عید را در سیرام پور بنگاله و در
پونه بهتر از جاهای دیگر گیرند از اقصی بلاد بنگاله و هند
و اطراف تا دو سه ماه راه مردم تعجیل کنند که دو سه روز قبل
از آن عید در آنجا رسند و عجب انبوهی و طرفه ازدحامی شود
بقدر دو سه بلکه چهار لک آدم جمع آیند بتی است بغایت بزرگ
که بشکلی مهیب و هولناک ساخته اند و بجهت آن تختی در نهایت

وسعت که طول و عرض ان تخمین صد ذرع شاهی دو طبقه و سه
طبقه بنا نهاده اند ارتفاع ان نیز بهمین نسبت است و در زیر ان
پانصد پایه عراده و زیاده نصب است و بر انها ریسمانهای
قوی بجهة کشیدن بندند و قبل از عید ان صنم را رنگ و روغن
و عظیم ارایش کنند و رخوت فاخره و اسباب طلا و نقره بر ان
رت انقدر بندند که از حوصله که از حوصله قیاس بیرونست
روز عید بترا باعلی غرفات ان تخت ایستاده دارند و براهمه
و علما بقدر پانصد شش صد کس در حوالی ان بجهة خدمات
مثل باد زدن و گرد از چهره فرو هشتن بغرفات ان تخت جابجا
سازنده و پنج هزار ادم و زیاده ریسمانها را بر دوش گیرند
و انرا کشند تا براه افتد گویند بدیدن خاله خود رود و پیشا
پیش سازنده و رقصنده از رجال و نسا انمقدار است که به
شمار نیاید و از ان بتخانه تا بجائی که میرود یک میل راه است
براه که افتاد مرتاضین و از دنیا گذشتگان که هر ساله جمعی کثیر
بهم رسد بهیئتی شگوف بر سر تاجی از ریحان و بر بدن و رخوت

صندل

صندل و عطر بسیاری مالند و پان خورند و بعربده و بشاشت
ایند و مردم را کلمات نصایح امیز مشتمل به بیقدری دنیا گویند
جمعی که بکشیدن مشغولند بر دیدن ایشان بقوت کشند بعضی
خود را بخنجر هلاک کنند و بر سر راه ان افتند و بعضی زنده بر گذر
گاه خوابند و بهر حال ان رت بر ایشان گذرد صدمه ان و گذشتن
پایه ها تمامی بدن از کله و سایر اعضا مانند خاکشی خورد گردد
و بزمین فرو رود و براهمه اجساد مضمحل شده را برارند و اتش
زنند و بکنار رودخانه گستری که از ایشان مانده است بر باد
دهند از جمعی معتبرین شنیدم که سی سال قبل از این میرزا صالح
نامی اصفهانی که مردی ابله فریب بوده وارد این دیار شد در
روزی که این معرکه بود او نیز بتماشا امده پایه ها ان رت بگل
فرو رفته که هر چه میکشیدند بر نمیامد براهمه و عباد بتضرع
و زاری رو بان بت ایستاده بودند و در مثل این مواضع
گویند صنم رنجیده است و نمیخواهد که بیاید و مردم دیگر نیز
بر تبعیت برهمنان عجز و ناله میکردند که براه افتد میرزای

مذکوره امده سر پائی بان تخت زد و کفت روان شو بحکم صالح
کشندکان که بقوت میکشیدند براه افتاد براهمه و هندوان
بمشاهده این خارق عادت بدست و پای او افتاده انقدر
روی نیاز بخاکپای او مالیدند که نزدیک بان باشد که زیر
دست و پا مضمحل کردد که این اساس را دید کفت من مدتها
دلالت جمعی از جنیان که در فرمان نند هند و شده ام و بت
میپرستم و از خوف مسلمانان در زی ایشان هستم او را
تصدیق نموده به بتخانه بزرک بردند و اسباب تجمل و ضیاع
و عقار انقدر باو بخشیدند که هیچ امیری را میسر نبود و تا بو
در ناز بسته بت میپرستند و حکایات بیهوده بسیاری ازو
بر السنه و افواه است و بالاخره بصالح رام مشهور کردید
رام بمعنی پروردکار است دختران بکر بهمخوابی او معین
بودند بعد از انکه با او هم فراش شده بودند دیکران تیمنا
بعقد خود در می اورد اولاد او هند و در سلک برهمنان
و باولاد صالح رام مشهورند و تا حال بعزت میباشند دیکر

از اعیاد

از اعیاد عید دیوالی است که در زمستان شود قبل از ان خانها را
از بیرون و اندرون به کچ سفید کنند و جاروب زنند و پاکیزه
نکاه دارند و بانواع نقوش بدیعه و ترتیب شیشه الات از چهل
چراغ اویز مجلسی و فانوسهای بتکلف زینت دهند و روشنی
بی اندازه نمایند و بر پشت بامها همه چراغان کنند و پیوسته
در تمام شب بجمیع اماکن خانه جا به جا عود و عنبر بخور نمایند
و سازنده و رقصنده هر قدر که هر کس را میسر شود برقص و خوانندکی
وا دارند مردم بیکانه و اشنا بنزد دسته دسته به خانهای ایشان
بتفرج روند و در ان شب با هم قمار بازند شب چره و میوه بسیاری
در اطاقها کذاشته اند و کویند در این شب لچمی که یکی از اوتاد است
بتفرج اید و بخانها کردد و میوه خورد و بهر خانه که پاکیزه و روشنی
او بیشتر است و سازنده و رقصنده در ان زیادتر و بهتر در انجا
ماند و از ماندن او دولت عظیم و سرمایه خطیر نصیب صاحب
خانه کردد و این اعیادی که ذکرشان کذشت خاصه هنود و
مسلمانان با ایشان شریک نیند دیکر اعیادی که مسلمانان شریک

شوند و رسوم انها را بعمل اورند از انجمله وسیره است بروزن
کسیره که در روز انقطاع باران سران و فرماندهان مجمعی ارایند
و شیلان کشند و سپاهیان بتهیه اسباب حرب و زین و یراق
و درستی بساق سفر پردازند و بهر جا که فرمان در رسد روند
و جماعت هرهنه بر خود لازم دانند که دران روز یکی دو تا
از قری و دهات دشمن را غارت کنند و بان تفال کار را نمایند
و اگر بدشمن دست رس نداشته باشد رعایای خود را غارت
نمایند در موسم باران جنگ متعذر و بمذهب هنود چهار
ماه باران اشهر حرم اند مگر در حالت ضرورت و دران روز
هر یک از رؤسا و حکام بلشکریان صله و انعام و خلعت و اسب
بخشند و همه را نوازش نمایند دیگر بسنت است بروزن کمند
که قبل از نوروز سلطانی بیکماه شود بزرگان مجالس خود را
برنگ زرد ارایند و عامه خلایق از سر تا پا زرد پوشند و
یکدیگر را تهنیت دهند دیگر از اعیاد بزرگ هولی است که
مطابق با نوروز سلطانی و این عید یکماه امتداد دارد زینت

کنند

کنند و رخوت فاخره پوشند در باغات و خانهای یکدیگر زنان
و مردان جمع شوند و رامشگران در هر جا اماده دارند شراب
بسیار خورند و بیکدیگر عنبر پاشند و عبیر را سرخ کنند تا سر
و روی همگی جگری فام گردد و التی دارند که او را پنج کاری
گویند که هرگاه دران عبیر یا اب یا چیزی دیگر پر کنند و بپیچند
هر چه در انست بقدر ده بیست ذرع فاصله رود در کوچه و
بازارها عوام و روستائی هامست و مدهوش ایستاده اند
بهر کس که برخورند از ان الت عبیر پاشند از هر فرقه که شخص
باشد ان رنگ سرخ را بر سر و روی او ریزند و دران ایام حکم
مرتفع گردد و غریب فضیحتی شود شنیدم در سرکار اصف الدوله
هجده هزار از ان پنج کاری از طلا و نقره بود که دران زمان
بازی میکرد دیگر اعیاد جزو درین فرقه بسیار است که ذکر
انها موجب اطناب است بعلت امنیت و وسعت هر روز را ببهانه
عید کنند و خوشوقتی نمایند و از عادت شایعه قاطبه هنود
است ستی شدن زنان با شوهران بمعنی سوختن زنان عفیفه

در زندگی خود بخوبیکه مولانا نوعی در سوزکداز خود بنظم
اورده است وزعم ایشان اینست که هر زنی که خود را باشوهر
بسوزاند او و شوهرش هردو در سر بهر دو یم بجسد را یان
حلول کنند و باز همین شوهر او را باشد و این از واجبات
نیست در سوختن و نسوختن ممنا زاست و چنانست که بعد
از مردن شوهر میت را ببرداند و بخارج شهر بجائی که بجهة
سوختن معین است همه بسیاری از عود و صندل و انبوس
خرمن کرده اند و بر روی هم ریخته روی ان چوبها گذارند
زن با ین نیت غسل کند و رخوت فاخره پوشد و ارایش نماید
بنحویکه بجهة زفاف خود را اراید براهمه با استماع این خبر جمع
شوند و او را موعظه کنند و باد کوبند که در برامدن از خانه
خود با ین قصد باجر خود رسید و عفت تو بر همه ظاهر شد
بهتر انست که از این اراده باز آئی و بخانه خود روی اگر
قبول کرد او را بخانه برد و بروی او ببندند و اگر منفاعد
نشود بر حاکم و رئیس خبر کنند او کس نزد ان زن فرستند و جمع

اوسعی

اوسعی بسیاری کنند و اگر از اعاظم است یکی از مرزبانان با امرای
عظام را جمع او فرستند و ازان بزرگتر را خود رود و اگر نشنید
بخانه برگردانند و اگر اصرار نمود اجازت دهند از زمان
براهمه بران میت و ازن و ان چوبی که بجهة سوختن خرمن است
لفظ و کبریت بسیاری ببرند و ان زن بشستن اجازت
از جا جهد و بان خود رود و دران همه ها گرمیت را گذاشته اند
طواف کند و زنان دیگر که ایستاده بر حال او گریانند و
دلداری و تسلی دهند و از بقدری دینار ذکر بدو اخبار بسو
وغیره که با خود دارد در بین طواف با لها انداز د مردم ذکور و
اناث او را دعا و قضای حوایج گردانند کنند و گویند دعای
او را نوبت باجابت رسد و انچه هر کس دهد نیمنا بردارند
و نگر بعد از این کارها سر بسوی اسمان بلند کند و بجانب
شوهر بدیده اشکبار بیند و از حاضران رخصت گیرد و بر بالا
ان همه ها برابر شوهر را در بغل گیرد و رو بروی او نهند
و بخواهد عمله موت دران خرمن همه از سر چها رجا آتش افروزند

و بیکمرتبه در گیرد و در حال سوختن نیز تا در زبان
او نطق باقی باشد با شوهر کلمات راز و نیاز و بحضار
فقرات نصایح امیز گوید تا اتش بران لب و دهان مهر
خموشی زند و در ابتدای زبانه میکشد دو سه مرتبه بقدر
یکذرع از زمین بلند شود و بیفتد و شوهر را هم چنان در
بغل گیرد که خارج نشود و بعضی را از این خوف با شوهر زنجیر
کنند و بندرت اتفاق افتد که از صدمهٔ اتش و هول ان
بگریزد و از اتش برآید چنین کسی از هر فرقه که باشد از انها
خارج شود و با انفرقه بقیهٔ عمر را گذراند و با رایان علی
قدر مراتبهم جمعی کثیر از زن و مرد خود را سوزانند هر چه در
مرتبه بزرگتر سوختگان او بیشتر عمله و فعلهٔ او با تش روند
بامید اینکه بار دیگر که این دیار با این راجه باشد با او باشند
و بخدماتی که دارند باقی بمانند و غریب هنگامه برپا
شود گاه باشد که بقدر پانصد کس و زیاده از مردان
و زنان پر پیکر خود را فنا سازند از چهار طرف اتش هجوم ارند

ومردانه

و مردانه وارد در ان در اینداری دل سوخته را کاری و جگر
تفتیده را اثری است و اگر زن خود را با شوهر نسوخت شوهر
دیگر بر او حرام است و هم چنان بیوه ماند در گذرد و عجیب است
که اگر در طفولیت دختری را یا پسری نامزد کردند و ان طفل را اجل
در رسید ان دختر دیگر شوهر نکند و تمام عمر بی شوهر بسر
برد و این حالت بمسلمانان این دیار نیز سرایت کرده است که بعد
از شوهر اولی دیگر شوهری را نگیرند و بیوه نشینند اگر همه شیرینی
خورده باشد یا در وقت ولادت دو طفل هر دو را نامزد کرده
باشد و ان طفل نامبرده بمیرد دختر را مادر و پدر دیگر بشوهر
ندهند و گویند همان نصیب او بود که رفت و اگر زنی بندرت
این کار را کند او مدت العمر مطعون خلایق باشد و بدو شوهری
انگشت نما گردد و کسی با او ننشیند و در مجالس راه نیابد
و با او چیز نخورند و از صحبت و مجالست او بغایت احتراز کنند
و از عاداتی که مسلمانان از هنود گرفته اند یکی نیز اینست که
دو کس در یک ظرف با هم طعام نخورند و وامانده طعام را بغایت

مکروه دارند و در مجالس ضیافت بجهة هر کسی طعام علیحده است
و مردان و زنان ببعض سنتها دندانها را سیاه کنند و از محسنات
شمارند و دندان سفید را مکروه دارند و تحیه و سلام مسلمانان
با یکدیگر بطور هندوانست که دست بر سر نهند و اندکی خم شوند
و دیگر بزبان چیزی نگویند و با اعاظم دست بر سر گذاشته انقدر
خم شوند که بکورنش رسد و گویند این طرز سلام با بزرگان
و سلاطین از قوانین چنگیزی است که از سلاطین مغول در این
ملک رواج یافته است رسم هنود و مسلمانان ایندیا روبا
انگلیسیه نیز سرایت کرده است که در اعیاد و ایام متبرکه
یا اوقات خوشوقتی مثل اینکه از بیماری شفا یابند یا دشمنی را
مقهور نمایند کوچکان که نزد بزرگان روند چیزی نقد
با خود برند و بدست راست گرفته نزدیک آورند او دست
دراز کند و آنرا بردارد از یکروپیه که سپاهیان و ادانی دهند
تا هزار اشرفی و زیاده که عمرا و اعیان گذرانند و اختصاصی
بروسا و فرمانفرمایان ندارد هر کوچک نسبت به بزرگی که

دارد

دارد این حکایت را کند و تا پانصد هزار روپیه دیده ام که یک
کس نذر داده است و این وقتی که رؤسا بر خانه یکی از امرا
معتبر روند و هنود بنگاله و هند را رسم است که هرگاه بیماری
از ایشان محتضر شود او را بکنار رودخانه گنگ برند و از آن آب
بحلق او ریزند تا هلاک شود و آن رودخانه ایست که منبع آن جبال
کابل و قندهار است و در راه آبهای بسیاری در آن آمیزد
و عظیم رودی شود آب عذب خوش گوار است و در ایام
باران انقدر طغیانی کند که بیکران گردد روزی از آن عبور
میکردم باد مراد بود و ناخدا باد بانها را کشیده بود چهار ساعت
نجومی بآن کناره رسیدیم و انگلیسیه کشتیهای کوچک بشکل
جهاز در کلکته سازند بتکلیفی تمام بعینه مانند جهاز و آنرا
بجره و پنس گویند تمام منقش بنقوش بدیعه و آئینه بندیست بر آنها
سوار شوند و در موسم باران بسفر روند یا بکسب هوا دو سه
ماه بر آنها مانند روزها راه روند و شبها بکناره بندند
و خالی از تکلفی نیست خوف غرق در آن کم است و از آن آب

براهمه باقطار هند بجهة هندوها بطریق تبرک و تحفه فرستند
تا بمسقط و کشمیر رود و اگر بیماری را که محتضر بود بکنار ان رودخانه
اورند و بعلت تاخیر در اجل نمرود شفا یافت او نیز از
سلسلهٔ خود خارج شود و در زمرهٔ کناسان رود حتی زن
و فرزندان او دیگر او را نه بینند و گویند کنکا یعنی ان رودخانه
که بجای معبود است او را قبول نکرد و او از بدکارانست
و بعضی از مرتاضین سنگهای گران بر هر دو پاها بندند
و خود را در ان غرق کنند و فیل که جانور معروفیست و بجز
در ان دیار و مملکت حبشه و زنگبار بجائی دیگر بهم نرسد
او را رام نمایند و بران بار کشند و سوار شوند و در حبشه
همچنان وحشی است طریقهٔ رام کردن و صید انرا ندانند
و ان جانوری است بغایت ذیشعور است فیل بانان را زبانی
مخصوص است که بان زبان هرچه بگویند بشنود و اطاعت
نماید در بیشه و جنگلها نر و ماده باهم جمع شوند و توالد
نمایند و هرگاه انها را صید کنند و بشهرها در ارند هر قدر

جوان باشد دیگر باهم جمع نشوند و اینکه بعضی مورخین نگاشته اند
که اواز ان بقدر اواز طفل هشت نه ساله است و از خرطوم
اواز ان براید و خرطوم ان مصمت است نه مجوف و عمر ان از
چهار صد سال بگذرد و همه بیسر و بن و از عدم اطلاعشان
بوده است جانوریست عظیم جثه و حلقه غریب بان است گرگدن
بان عظمت جثه نیست و خرطوم ندارد شاخی بقدر یک ذرع
از وسط سر ان براید و راست بالا رود و بقدر دو ذرع شاخی
هم گویند شیر و فیل را بان هلاک کند و اینکه در بارهٔ ان گویند
که بچه اش قبل از ولادت سر از شکم مادر برارد و چرا نماید و بعد
از دو سال براید و بگریزد غلط است مثل سایر حیوانات زاید
و پرورش کند پوست ان از پوست فیل بمراتب سخت و تر و چین
بسیاری دارد که از بدن ان جداگانه معلوم میشود و در بیکو
هر دو این جانور بسیار است بیشتر از جاهای دیگر بیکو از
زیر بادات هند و از یکطرف بجهانگیر نگر سن اعمال بنگاله
که در ان سفید پارچه و علفی بهم رسد اتصال دارد و [illegible]

دیگر باراضی چین منتهی شود راجه ان سر بقلاده احدی در
نیارد وخود را مالک دوی زمین داند وچیزی جزئی بطریق
پیشکش بپادشاه چین دهد مردم انجا برنج میافند سفید
وسیاهی وکوچک چشم مشابه بترکان خطا ومردم چین اند
سه ماه راه از هر طرف وسعت مملکت اوست واز کلکنده
دوازده روز مسافت دارد واکثری از میوهٔ چین را در انجا
اورند معدن یاقوت والماس متعدد دران دیار هم رسد
ویاقوتی که در انجا بکمال رسد در کل جهان مثل ان یافت
نشود ومعدن طلا ونقره وسایر فلزات از قبیل اهن ومس
وقلع نیز دران هست وقدغن شده است که از یاقوت
والماس نیارند ومجال خود کذارند وگویند معدن یاقوت
مظهر لطف الهی است دست زدن نباید وانرا پرستش کنند
واگر دانه از انها در روی زمین بدیدار کرده بردارند وبه
بتخانه کرده دران نهند وبنای ان بت خانه را از سی هزار
سال زیاده گویند دران داخل نشوند واز بیرون

عبادت

عبادت کنند گویند انقدر جواهر ابدار ولالی شاهوار
دراندرون بتخانه ریخته است که عدد از احدی داند ولبس
چه از ابتدای خلقت تا حال دست هیچ پادشاهی بان نرسیده
سم سنوران غازیان اسلام بتردران دیار نکردیده است
از بعض معتبرین کردز انجا امده بودند شنیدم که یکی از مردم
دهنات قلبه رانی میکرد یک پا رچه یاقوت رخشانی از زمین
برامد بقدر یکزرع دست در طول وقطران از دو ساعد
دست کنده تر بود مرد دهقانی نشناخته برداشت وبخانهٔ
خود برد پادشاه که مطلع شد اورا بکشت وان یاقوت را بر بتخانه
انداخت سودا نجا از بیرون بر بتخانه کذاشته اند تا هر چیزی را
خواهند ازان سودا نها بر اندرون اندازند ودرخت تاج
انقدر دران مملکت بهم رسد که با کل روی زمین برابری
کند بخارا طرازات مشحون بنفایس در انجا برند ودر
عوض بجز تخته ودندان فیل وشمع وقلع چیز دیکر نیاورند
از هر جنسی از همان جنس ده یک کرک کیرند ودر بیت المال

پادشاهی انبار کنند و دیگر از انها نپرسند تا خاک شود انگاه
برارند و بدریا ریزند و باز بگذارند و هر جنسی که باشد چنین
کنند و چیزی از انرا بمصرف نرسانند و بکسی نیز ندهند
و بغیر از ان چهار جنس مذبوره اگر کسی از تجار از طلا
یا نقره یا جواهر بدزدی برارد و معلوم شود حکم بقتل و
و تاراج اموال شرا رود کشکچیها متعدد شداد بر گذرها
معین است که مردم را برهنه کنند و جستجو نمایند رسم نوشتن
بر برگ درختان سطبر است که مانند تخته چوب بسیار نازک
است از قلم اهن بران نقاری کنند و مدار دفاتر و کتب و
سایر مکاتبات همه بر اینست و خانها از چوب و نی است مگر
بتخانه و خانهٔ پادشاه که از سنگ است و باین علت در شب
اتش و چراغ وجود ندارد مقارن غروب افتاب منادی
ندا در دهد النار النار اواز بگوش هر کس در رسد بیدرنگ
اتشی که دارد خاموش کند اگر همه طعام او نیم پخته باشد
عملهٔ حکام بکوچه و بازارها گردد و اگر بخان کمان اتشی برند

بی خبر

بی خبر درایند و بمجرد و بدن اتش یا چراغ خانه را غارت
نمایند و صاحب انرا تعذیر شدید کنند و زردی که رایج است
پارهای نقره مغشوشند عیاری و سکه ندارند و بانها داد
و ستد شود و در مناکحات بوجهی معین و تراضی طرفین
عقد منعقد شود و تا هر وقت زن بخواهد بماند بیگانگان
که در ان دیار درایند مردم انجا دختران و زنان خود را ببهانه
خدمت گذاری باجرت ایشان دهند و بعد از رفتن باز ستانند
و اگر کسی با زنی بدزدی و خفیه اشنا باشد و او را بخانه
خود برد هرگاه دختر باشد پدر او بحاکم ان مرد بیگانه را
طلبد و نود روپیه از و جریمانه ستاند و ان زن را بمالکش
سپارد و اگر بار دویم باز بخانه ان مرد رفت شصت روپیه
جریمه گیرند و بار سیم سی روپیه و مرتبهٔ چهارم چیزی نگویند
و بهم واگذارند و دو کس که با هم نزاع کنند یکی دیگری را سیلی
یا مشت یا چوب زند و بشکوه و شکایت رسد از ضارب
چیز جزئی گیرند و بمضروب دهند و اگر یکی بقصد زدن

دست بلند کرد و فرود نیاورد او را قتل کنند گویند احتمال
داشت که اگر دست را فرو می‌آوردی بجائی میگرفت که
او هلاک میشد دستی که بالا رفت لامحاله میباید که فرود
آید والا بقتل رسد و برنج و سایر غله‌جات آنقدر از
آنست که مزیدی بر آن متصور نیست ماهی و دو چراغ خورند
و گوشت و روغن را ندانند و بیگانگان با خود روغن
برند و گوسفند در خانه کشند چندان منع در ذبح گوسفند
نیست مرغ بسیار است و همه کس خورند بیشتر از مردم از زن
و مرد برهنه اند ساتر عورتی دارند و از قوانین عجیبه است
که هرگاه پادشاه در دیوان عام یا بکوچه و بازار در آید
مردم همه بر روی افتند و بخوابند تا او بگذرد و کسی او را
نه بیند و در مجلس نیز امرا و اعاظم مادام که پادشاه
نشسته است وارونه خوابیده اند و اگر پادشاه چیزی
بکسی گوید او سر خود را بردارد و هر دو دست زیر زنخ
نهد و بجانب او بیند و بعد از اتمام سخن باز سر بر زمین

گذارد

گذارد و تمامی خدمه و عمله حجاب در مجلس و بیرون مجلس
خوابیده اند و پادشاه را نفاذ حکمی است که در هیچ جای عالم
نیست اگر بخواهد همه آنهائیکه خوابیده اند بقتل رساند احدی
سر بر ندارد و همچنان خوابیده بقتل رسند جماعت انگلیسیه کوشش
بسیاری نمودند که در آنجا مکانی بدست آورند و رخنه در آن مملکت
اندازند میسر نشد بکرات سفرا و تحف و هدایا فرستادند هدایا را
گرفته در عوض قدری کاسه چوبین دادند و قبول نکردند که وکیلی
از سرکار کمپنی در آنجا ماند و پادشاه آنجا خود را مالک کل جهان
داند حکایاتی که از پادشاه حبشه زبان زد مردم است در اینجا است
هرگاه گورنر یا فرماندهان دیگر مکتوب برنگارند وزیر باو
عرضه دارد که فلان غلام بالابادی که فلان مملکت باو مرحمت
شده عریضه نگاشته است و هرگاه او بر کسی مکتوبی برنگارد چنین
نویسد که از پادشاه پیکو صاحب فیل سفید معدن یاقوت و الماس
و طلا و نقره بفلان بالابادی و مطلب نگارد و فیل سفید بجز در
سرکار او جای دیگر بهم نرسد و عظم باو افتخار نمایند و هرگاه جنگی

باکسی دست دهد جمیع مردم از صغیر و کبیر و برنا و پیر و زنان
و مردان بجنگ روند و باین سبب افواج او بحیطهٔ ضبط نمایند
کافور جودانه بقدر نخودی و بزرگتر در انجا بهم رسد و از چوب
درخت ان تختی بجهة دفع هوام و جانوران موذی برای پادشاه
سازند که بران نشیند و خوابد و هیچ جانوری حتی مگس و پشه
نزدیک ان تخت نروند و ابی که از ساق ان درخت بهم رسد
به خلاف کافور گرم است بدرجهٔ چهارم و در امراض بلغمیه مثل
فالج و رعشه مالش کنند و فایدهٔ بسیاری بخشد کافور بقدر
برنجی و بزرگتر بعمل اید و ان ابر انجار در همه جا برند و اسبان
ابلق همه رنگ دران دیار بسیار است تند و راه وار که کمتر اسبی
بدویدن و راه رفتن بانها رسد و همه حقیر الجثه و ابلقند ابه
یکرنگ بزرگ بهم نرسد در سرکار اصف الدوله دو تا بیک رنگ
دیدم که یکی از تجار بجهة او اورده بود بقدر بز بزرگی بودند
و از رفتارشان حکایات عجیب میکردند والله اعلم در بنگاله و
هندوستان روپیه و اشرفی دو مثقال و نیمی رواج دارد که در

معاملات

معاملات این دو رقم داد و ستد شوند و سکه های از اشرفی
صمنی و قروش و غیرها از قبیل اجناسند و در دکن رایج هونست
و ان اشرفی است بقدر ناخن کوچکی چهار روپیه کما بیش قیمت
انست سکه رایان هنود است یکطرف ان بتی است کوچک و در طرف
دیگر اسم انرا جداست که سکهٔ اوست بخط هند و در هر صوبه سکه
جداگانه است بصوبهٔ دیگر ان زر رایج نیست و اگر کسی از او ضرر
فاحش کند باین سبب بنای حواله و برات رواجی عظیم دارد و انرا
هندوی گویند هر کس در هر جا قدر زر داشته باشند صرافان
دهد و از ایشان بهر جا که خواهد کاغذ هندوی گیرد حتی از بنگاله
در کشمیر بخواهد باو حواله دهند و بعد از رسید کاغذ حواله
بشروطی که دارند زر بعمل اید از اینکه شخص خود قطعهٔ حواله را
برده باشد یا در طی خطوط نزد کسی فرستد و گاه هست که قطعه
هندوی را باز بهمان طرف دهند و گویند بفلان دیار این مبلغ را
بفلان شخص رسانند مطلوبست او خود و هندوی را فرستد
و زر را باو دهد و قبض الوصول از و گرفته اورد و در یک صوبه

نیز از شهری بشهری دیگر و بقری و دهات که در انها اخبار
بهم رسند احدی با خود زر نقد بر ندارد و تا اینکه امنیت
بدرجهٔ کمالست همین هندوی نمایند و با ظروف در ازای
رساندن زر بیخطر خبر جزئی اجرت دهند و انرا هندوان نامند
و ساعات و دقایق شبانروز را در این کشور نه بیکونه تقسیم
کنند که اولا شبان روز را بهشت قسمت منقسم سازند و هر حصه را
پهر به پای فارسی بر وزن نهر گویند چنانکه در فارسی پاس
نامند و باز روز و شب را بشصت حصه رسد کنند و هر حصه را
گری گویند بکاف فارسی بر وزن جری از قبیل ساعات معوجه
و باختلاف فصول هر پهر را از روز یا شب چند گری که در ان
فصل مقرر است حساب کنند در زمستان چهار پهر شب را هشت
و نه و در تابستان بدان نحو روزها را محسوب دارند و تعداد
گری را بدینگونه کنند که در خانهای امرا و اعاظم یا هر کس بخواهد
چهار کس خدمت معین است و بیشتر این خدمت به براهمه هنود
تعلق دارد و جای معین دارند که در انجا صفحهٔ نازک مدوری

از برنج

از برنج بریسمانی اویخته است و چکشی از چوب گذاشته طشتی پر
از اب کنند و بران پیاله از برنج که در ته ان سوراخ کوچکی است
بر روی اب گذارند مانند تقسیم اب که در جاهای دیگر میر اب
کند هرگاه ان پیاله از اب پر شود و غرق گردد یک گری گذشته باشد
و از ان چکش چوبی بران صفحه زنند که صدای ان بمسافتی رود
و به هم سایگان و اطراف اواز رسد و هم چنین از صبح شروع کنند
تا یک پهر بگذرد و بعد از نواختن عددی که بجهت ان پهر در ان
فصل معین است همان عدد را مکرر کنند و این مرتبه جلدتر نوازد
و اندکی تامل کند و یکی بقوت زند علامت یک پهر روز است
و در دو پاس عدد گریهای ان دو پاس را مکرر کنند و دو مرتبه
بقوت نوازد و در سه پاس نیز بدستور سه مرتبه بقوت زند تا شب
شود انگاه عدد گریهای روز را تمام اعاده کند و چهار مرتبه
بقوت زند در اخر علامت انست که روز تمام شد و انرا گجر گویند
بر وزن سحر و شب را نیز چنین کنند و صبحی گجر زنند و بعد از گذشتن
یک پهر یا دو پهر یا سه پهر هر قدر گریهی بگذرد انرا نوازد و بعد

اندك تاملی باز یکی یا دو تا یا سه تا معلوم کرد و که از طهر اول
یا دویم یا سیم این مقدار کری کدشته باشد و در دقتا و یجی که
دارند ساعات و دقایق کتر نویسند خاصه در دقایق و یم ایلهو
که بجز ان تقویم رفهمی کتر رواج دارند کری نکارند و از اشتهر
حضرت تقویم تقسیم کنند و هر حصه را پل نامند به پای فارسی بر
وزن خل و در بعضی اماکن بجهز تعداد کری شیشه دارند که در آن
دیك پر کنند و بیاویزند هر گاه ان دیك از ان شیشه شیشه دیگر
امد یك کری منقضی شد بخویکه معمول فارسیان در سالهای
دخان بود، است و از اینجا شیشه ساعت گفتند و از سوء شامت
این کشور است الحاق لفظ صاحب باسم هر کس در تقویر و
محاورات عم از رجال و نسا و از ادنی تا اعلی از تعظیم دانند و بجهت
مبالغه کنند که باسم احدی از اعالی و ادانی بدون صاحب نگویند
و ننویسند و خوردن پان که بعربی انرا تنبول گویند در تمامی
مملکت عجیب رواجی دارد مردمان از مرد و زن بزرك و کوچك
مسلمان و هندو شیخ و شاب هر وقت خورند و بعد از طعام

و خواب

و خواب استعمال سنوی کدار برادهٔ اهن و اجزای دیگر بجهت
سیاه کردن دندانها سازند و انرا مسی گویند یکسر میم و سین
مهمله خوردن انرا از لوازم دانند و سایر اوقات نیز تکلفا خورند
و هندوان خاصه رایان و اعاظم دران اکثار کنند و قایم مقام
شراب گویند و در مدح ان عظیم مبالغه کنند و ان بر کیست شبیه
بر برك تنبج و نارنج بانندی و اندك تلخی و در دهان دیگر بهید
بالا رود یا بجهت هر در حتی چوبی نصب کنند تا بران پیچد و از انجا
و باران هر دو بان اسیب رسد و باین سبب بوزراعتان سقفها
کپری بندند تا انا سیب محفوظ مانند و در دیمن و اراضی مسقط
بسیار است و دران دو مملکت بنرخورند و در بعض اماکن
این دیار مانند عظیم اباد و بعض بلاد دکن بیکو بعمل ابد شکند
و بیجوم و ازان بوی بیحك ابد و این قسم خاصهٔ امرا و بزرگان
است و ازان چند و قی با فدری فوفل نیم کوب و مقداری اهلك
و اجزای دیگر خورند و دهن را سرخ کنند و انرا خاصه دهنان
از محسنات شمارند و بدرجهٔ اول کوم و خشك و بجهت تقویت لثه

وسخنی گوشت بن دندان وقوة معده وکبد وبنکوئی رنگ رخسار
وتغییر ذایقه بیعدیل است وعرق انرا نیز گیرند وبکار برند
وبجهة تخمه وسوء هضم وگرانی غذا بغایت مفید وبنحوی
که گذشت خاصه اینکه بار است که در جای دیگر بهم نرسد یا کمتر
بعمل اید میخک ودارچینی وجوز بوا وبسباسه وهیل وفلفل
سیاه وسفید وموز ونارگیل وفوفل وانبه ودرخت نار و
نیشکر وطاووس وطوطی ومیمون وگربه زباد ودر تفصیل
هریک وشرح ان سخن بدرازی کشد وفایده متصور نه و
مورخین اطبای عجم بسبب عدم اطلاع در ماهیت وشکل
هرکدام سخنان دور از کار بسیاری نوشته اند مجملا فلفل
سیاه وسفید را ثمر یکدرخت دانند وچنین نیست هریکرا
براسه درختی علیحده است نارگیل وفوفل مشابه اند به نخل
خرما وبهمان نحو کادی برارند وثمر دهند مگر انکه ساقه درخت
فوفل صاف میباشد حکیم محمد مؤمن اصفهانی تنکابنی صاحب
تحفة المؤمنین در ماهیت جلقوزه مینویسد که ثمری است

درغلافی

درغلافی وچنین وچنان وظاهرا انبه باشد چه در خواص انبه
وجلقوزه واز این تعریف توضیح می پیوندد که حکیم دانشمند
هردو را ندانسته اند چه میانه جلقوزه وانبه هیچ گونه مشابهتی
ومناسبتی نیست وشکر را گویند عصاره ایست از قبیل شیرخشت
وترنجبین که بر برگهای بی شکر منجمد شود وغیر از اینست نیشکر را
در عصارخانها مانند کنجد بفشارند عصاره انرا گیرند وبقوام
اورند تا شکر بعمل اید طاوس که مرغیست معروف بغایت شکیل
وبنکو اندام خاصه هرگاه جنر بندد انقدر الوان مختلف و
نقوش بدیعه دران پدید اید که هیچ مصور مانی مانند نباشد
که دران متحیر وسرگردان نماند هندیان نگاهداشتن انرا در
خانها بدیمن دانند ودر باغها نگه دارند مورخین در تناسل ان
گویند که ماده اش چشم نر را خورد وابستن شود وغیر از نیست
مثل سایر طیور نر وماده باهم جفت شوند وبیضه نهند وبرارند
طوطی ومینا که بمراتب افصح از طوطی است بتربیت وتعلیم
بعضی کلمات را بدشواری گویند وهرچه بهر زبان که بانها بیاموزند

تکلم کنند و در آثار مورخین است منقول از بعض فضلا که بجهة
یکی از سلاطین دیالمه یا بنو امیه که درست در خاطر نیست یکی از
تجار طوطی و کلاغی پیش کش گذرانید که طوطی سورهٔ مبارکه
یس میخواند و کلاغ سورهٔ سجده را و بموضع سجده که رسیده
بود بسجود میرفت و میگفت سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَاطْمَأَنَّ بِكَ
فُؤَادِي در طوطی بهر حال چار و ناچار خواندن سورهٔ مبارکه
یس احتمال ضعیفی میرود و در کلاغ محالست که چنین باشد
زیرا که آن جانوریست وحشی که بهیچ گونه انس نگیرد و هرگز رام
نشود و آنرا صید و نگه دارند اعم از قفس یا حجره که نتواند بپرد
نزدیک آب و دانه نرود تا هلاک شود و مکرر این حالت از آن
بتجربه رسیده است و گربهٔ زباد را مشک بلی نامند بزبان هندی
بلی بکسر اولین و تشدید ثانیه گربه را گویند آنرا حرکت دهند و برقصانند
عرقی کند که با پیالهٔ نقره آنرا گیرند و همانست زباد و هندیان
استعمال آنرا بغایت مکروه دارند و آن بصورت گربهٔ اهلی است
اندکی درازتر و باریکتر و بهترین اقسام آن سیاه رنگ است

که بسرخی

که بسرخی زند و زباد مانند چرک بدن بر آن چسپیده است خاصه
در رانها و حوالی دم آن بیشتر از جاهای دیگر دارد و نخل خرما
در اکثری از بلاد هندوستان روید و بلند شود اما ثمر ندهد
و ببار نیاید در اعلای آن زخمی زنند و ظرفی بر آن بندند آب
بسیاری برآید آنرا جوش دهند و شکر بعمل آید و بالجمله در شرح
اوضاع مملکت وسیع الفضای چین اگر ارخای عنان شود
بعمری فراغ از آن حاصل نیاید یا اینجا بهمین قدر اقتصار رفت
و بار در طی احوال لختی دیگر خواهد آمد در کلکته بودم که اخوی
والا گهر سید محمد جعفر از لکهنو بمقتضای شفقت برادرانه
که ورود مرا باین کشور شنیده بکلکته وارد و بفیض لقای آن
برادر نیکو خصال که منتهای امانی و آمال بود رسیدم چندی
تشریف داشتند و بعلت بد آب و هوای کلکته باز بلکهنو روانه
شد عم زادهٔ عالیمقدار سید محمد مهدی ارتحال و خان معظم
که پیوسته مونس بود بلکهنو روانه گردید و در آن سال غلای
عظیم در کل قلمرو دکن خاصه در حیدرآباد پدید آمده و عجزه

از بردن اسم نان تو دهنی میخوردند و از حسرت ان بقرص افتاب
چشم سفید میکردند و طنازانی که بلوزینه کام و دهان الوده
نمیباختند بپوست درختان افتاده بودند فرغ اکبر و شور
محشر برپا بود هر روزه خلقی انبوه طعمه خاک و صدای گرسنگان
بافلاک میرسید اعاظم تدبیری که اندیشیدند این بود که بمن
نوشتند که هر قدر بتوانم برنج و سایر غله جات از کلکته
بر جهازات روانه مچهلی بندر نمایم تا از انجا به حیدرآباد و جاهای
دیگر برند و چون قدر این کار احیای عجزه و مساکین بود باقصی
الغایة کوشیدم و علاوه بر بیماری که عارض شده کلفتی عظیم
کشیدم تا بقدری که ممکن بود فرستادم و بلا فاصله اخوی
شیخ محمد علی را بجهة انجام بعض خدمات روانه بنارس نمودند
و من در کلکته تنها و بیکس دور از یاران و دیاران ماندم تب
نوبه عارض شد شبان روزی دو بار اخر روز و اخر شب
تب می شد و بعد از دو ساعت مفارقت مینمودند اطبا معالجه
مینمودند و فایده نمی بخشید بکج دار و مریز میگذشت و بسبب

تنهائی

تنهائی برامدن و بجائی دیگر رفتن میسر نبود تا اینکه اخوی موصوف
امور بنارس بانجام رسانیده برگردید و در ازای ان همه نیکو
خدمتها مورد افرین و تحسین رؤسای دکن و بخطاب خانی سربلند
گردید و از ان روز بمحمد علیخان اشتهار یافت در سال قبل اقا
محمد ولد مرحوم حاجی علی بن حاجی ابرهیم اصفهانی قمشه را که در
حجر تربیت مرحوم اخوی سید محمد شفیع و خاکسار تربیت شده
بود از بصره طلبیدم او نیز وارد شد و من هم چنان رنجور و
بیمار بودم بجهة تبدیل اب و هوا خود با متعلقان به چچره رفتم میرزا
محمد جعفر ولد مرحوم میرزا محمد کاظم خان اصفهانی که جوانی ذهین
با اخلاقست بتکلیف سکونت بخانه خود که والد او در عهد حکومت
خویش بهوکلی و چچره بر لب رودخانه در نهایت تکلف ساخته
بود و در ان نواح بان پاکیزه گی و نشست کمتر خانه ایست نمود
فرود امدم و چندی ماندم فایده مترتب نشد و هم چنان بیماری
شدت مینمود و در ان شهر بود میرزا محمد مهدی طبیب که والد
او از جماعت افشار و خود در شاه جهان اباد و لکهنو ابا رامده

استفاده از اطبای ان مرز و بوم نموده احذق اطبای بنگاله
مینمود نزد من امده انس بهم رسانید و تعمق نمود و شروع
کرد فندری از معالجه او عوارض دو با نخطاط اورد اخوی
محمد علیخان کاهی در چهره زمن و کاهی در کلکته باختمام امود
ضروری میپرداخت که در این بین تغیر کورنر در کلکته
شد لارد کارن والس سابق الذکر دوانه فرنگ و بجای او
سرجان شور بکورنری معین شده وارد کردید و مرا طلبید
بضرورت میرزا مهدی را باخود اوردم و بکلکته امدم و تا
در بنگاله روان دواج بودم میرزای موصوف با من بسر میبرد
و جدائی اختیار نکرد در شعر و نکات ان و سایر علوم بنثر
خالی از ربط نبود سرهانند لارد خطابیت کرد در فرنگ
با عالم و هند از لارد پست تر است و جان شور اسم است
و می مردی حکیم دانشمند جهان دیده افاق کردیده بود و سابق
بر این مدتها بر این در بنگاله و هندوستان مانده و از اوضاع
و اطوار اهل ایند بار اطلاعی کاهی بهم رسانده بود زبان فارسی

بخوبی بایست کفتی و بنکات ان رسیدی با من الفت کرفت
و زیاده از حد عاطفت مینمود و اکثر صحبت میداشت بیشتر در بلدا
فارسی بغمت خان عالی و شیخ حزین را میدید و من اکره میکرد
و از مقربان خاص او و مستر او منسترین ها ورد بود کرامود عامه
مردم هندوستان بوسالت امد بانجام میرسید جوانی دانشمند
با اخلاق و با کثری از علوم ریاضی خاصه در موسیقی طاق
می نمود و با من انقدر دوستی و مودت داشتند کر مزیدی
بران متصور و تا حال ان مودت برقرار و مقرب کورنر است
کر تازه وارد اینند با رشاه است چندی بر این نکذشت کر
کورنر سرجان شور بسبب دواعی و مصالح ملکی روانه لکهنو
کردید و مرا از بودباش کلکته باز از حادثه اعتدال منحرف
و معالجه بجانی نمیرسید اطبای یونانی بتعریق چوب چینی
و هنود باستعمال سمتیات و بعضی فلزات محاول کر مستعمل
اینانست و اطبای فرنگ مجوردن سیماب و عرقیان حاره
دلالت مینمودند اطبای هنود معالجه بمثل کنند و در بیمار

حاره بیمار را بجز ادویه گرم جان گزا چیزی دیگر ندهند
و در تبهای معمولی آب و غذا را بالمره از بیمار منع کنند تا تب
مفارقت نماید اگر همه ده روز و زیاده مرض بطول انجامد
و اکثری بدین تدابیر شفا یابند سموم قتاله از قبیل الفار
و سم افاعی مستعمل الفرقه است حیات و افاعی سیاه کشنده را
گیرند و در ظرف گلی اندازند و چند روز بسیماب و سم الفار
اطعام کنند بعد از آن قدری شنجرف و سیماب گرفته مدبر
با مقدار سم الفار در آن ظرف ریزند و دهن آنرا بخمیر
محکم نمایند و در گل گیرند و در تون حمام یا تنور نهند آن
افعی از حرارت خود را بآن ظرف زند تا هلاک شود و خاکستر
گردد از دهن آن سمی که برآید و در اطراف آن ظرف
چسبد آنرا جمع کنند و بکار برند و در بعضی مواقع تاثیری
عجیب و فایده غریب بخشد یکی از قزلباشیه را بیماری استسقا
عارض شده شکم و تمامی اعضا ورم فرا گرفته بود که بخود
فرو رفته بود و شناخته نمی شد اطبا از معالجه او دست کشیدند

وچون از آب ممنوع بود بی اختیار برای آن فریاد میزد حکیمی هندو
معالجه او را تعهد نمود حبی بقدر یکماش با یک کاسه ماست و قدری
آب سرد باو داد بعد از خوردن آنها بیهوش آفتاب شام بود
که این دوا را خورد تا صبح بیهوش بود صبحی پرستاران که بسر وقت
او رسیدند تمامی بدن جابجا شکافته و آب زردی برآمده که
سیلان بهم رسانده بود و در سه روز شفا یافت آن طبیب باو
وصیت کرد که مدت العمر مقداری شیر با ماست هر روز استعمال
نماید تا این دوا که بعروق دویده است خشکی نکند که منجر بهلاکت
گردد و او سالها بعد از آن زیست آری از این قبیل معالجه اگر
درست افتد بر الساعه است و اگر طبیب در آن خطا کند فورا بیمار
هلاک شود و مراجرات باستعمال چوب چینی و ادویه سمی و
خوردن سیماب و آن عرقیات هیچ کدام نبود و میرزا مهدی
نیز تجویز نمی نمود و با دویه یونانی میگذاشت تا اینکه بیماری
سه سال طول کشید و قوی بالمره بتحلیل رفته حواس ظاهری
و باطنی از کار افتادند و عجب تر اینکه با وجود تب دایم بعد از یک

ماه دو ماه تبی شدید بشدت عارض میشد که بیخبر افتاده بودم
و بعد از چند روز مفارقت میکرد و همان تب خفیف میماند
دفعهٔ آن تب شدید بشدت عارض شده چندی طول کشید و
مفارقت نکرد دو سه روز از دنیا و ما فیها خبر نداشتم و با غما
بودم اخوی محمد علیخان مرا با متعلقات در کشتی انداخته
بسیرام پور برد که شاید از آنحالت افاقه دست دهد و چنان
شد در آنجا که رفتم فی الجمله بحال آمدم از صدمات این تبهای
شدید و آن تبهای خفیف که لازم و مزمن شده بود از ضعف
و ناتوانی و اضمحلال قوی کار بجائی کشید اشتها بالمره طلب
گردید و جوارح و اعضا و قوی ظاهری و باطنی هر یک از کار خود
دامن افشانده دست از معارضه با مرض کوتاه کردند ضعف و
نقاهت مستولی و قوت قوی ضعیف گردید جرب و خوارش
که از لوازم آن آب و هواست تمام بدن را فرو گرفت قدرت بر خوابیدن
و نشستن نماند و حالتی عجیب دست داده و معده بحدی
ضعیف شد که چیزی در آن قرار نمیگرفت و آسایش و خورد

وخواب نبود و از علاقه زندگی همین نفسی باقی مانده بود که
آمد و رفت میکرد طمع از زندگی برید منتظر فرمان دوست بودم
پرستاران نزد من که می آمدند تسلی میدادند و در گوشه و کنار
آستین بچشم برداشتند من افتاده ایشان را میدیدم که در زوایا
بگریه و بیقراری بودند و نزد من که می آمدند چشم را از اشک
پاک کرده بدلداری من میپرداختند و ایشان نیز امید
زندگی مرا نداشتند چیزی که نوشتنی بود نوشتم و دل بمرگ
نهادم و یقین میدانستم که عمر ناپایدار در طی مرحله واپسین
است میرزا مهدی و جمعی اطبای و اعاظم انگلیسیه به تبدیل
آب و هوا بمسافتی بعید در مملکتی دیگر که از بنگاله و نواح آن
نباشد دلالت نمودند و مرا خود نه توانائی بود و نه امید زندگی
آنقدر بر خود دانستم که دو سه منزل توانم رفت و همه را یقین
بود که در راه بمنزل نارسیده ندای رحیل بگوش خواهد
رسید چه در بدن بجز پوست و استخوان یکمثقال گوشت نبود
اخوی محمد علیخان که روز و شب به بیمارداری مشغول بود

زیب این جهان را بدرود و در میانه اولادان پادشاه دیجاه
قتال وجدال روی نمود اوضاع سلطنت مختل و هر یک از
شاهزادگان بانجام کار خویش پریشان و معطل بودند و
امرای هنگامه طلب هر یک بیکی از شاهزادگان که از عهد
اورنگ زیب بفرمان او هر کدام در یکی از ممالک بنگاله
و دکن و هند فرمانفرما بودند پیوسته باغوای او کمر بسته
رسم ملوک طوایف شیوع و انواع قتل و خون ریزی بوقوع
امد و امیرخان نیز درگذشت سید سابق الذکر با هادی خان
ولد امیرخان و دو سه تا از شاگردانی که داشت و متعلقان
و منسوبان بشاه جهان اباد امده سکونت نمود و بعد از ملاحظه
حالات مردم ایندیار و تتبع اوضاع رعایا و برایا از هر گوشه
و کنار دید که در تمام قلمرو کسی و در کل مملکت جز درستی که در دو
بستان شعور فهم نقطه از خط و تمیز درست از غلط تواند
نمود نیست و هر کس هر قسم کالای دست فرهود سوده بنا را اورد
و کارگاه لاف را بگزاف اراید همگی انرا بجان خریداری و امر شرا

فرمان

فرمان برداری کنند و باقی ابله فریب پوشیده خود را بذی
بذی درویشان بسیار است و دام تزویری گسترده بقصد صید
جمعی زاغ صفتان باد تمامی مذهبی تازه برخواست و بعض کلمات
پهلوی را با السنه دیگر کسوتی غریب و لباسی عجیب پوشیده باظهار
نزول وحی و ظهور خارق عادات لوای برتری بر پا و خود را
بنمود الله و نمود ارا نمود ملقب ساخت و هر یک از فرزندان
و مریدان خاص را بلقبی از این قبیل که بگوش کسی نیامده باشد
نواخت از انجمله دو تا از شاگردان رشید که کتاب وحی بودند
بالهام یا روحی یا روامت و اشخاصی را که باو ایمان اورده بودند
فر بود و کتاب اسمانی که نزول انرا ادعا مینمود اقوذه مقدمه
و سه فرزند ذکور انما نمود و فغار و دید و دختر خود را پی پی
نمانه و اولاد پسر انرا دید فر و فر دیده و رونما فرو نمود دید
و حق نما اوست نام نهاد و در عوض سلام بر امت تعلیم کرده
بود که این عبارت را بهم گویند تمام فقره را با قدری از انرا
خفشان نمود بود ال ال بزبان فارسی خدا را گویند و معنی این

عبادت اینست که شان خفی پروردگار را که ازل الازال بوده
است نمود میدهد یعنی بمردم و خفایای صفات او را جل شانه
ظاهر میسازد و اینهائی که من در مرشد اباد دید بعوض سلام
گاهی ال دگاه خفشان میگفتند و ان یکی در جواب یا همانرا رد
میکرد یا نمود یا بود میگفت و ادعای او این بود که من همان محسن
فرزند رسول مختارم که از شکم مادر سقط شده بودم و یکهزار
سال و کسری بحکم خدای جهان در بهشت جاودان بعبادت
او مشغول بودم در این اوان که کار مردم بگمرهی و ضلالت
و امرات و عباد بفساد و جهالت کشید و چون بعد از خاتم
النبیین پیغمبری دیگر مبعوث نمیگردید بمن که بیکوک نهم
و در نسب با نحضرت میرسم فرمان کبریائی در رسید که خود را
ظاهر سازم و همه مردم را بدین مبین دعوت نمایم بیکوک بدو
کاف فارسی بر وزن نیروز مرتبه ایست میانه نبوت و امامت
و نزد امامیه چنان بیان نمودی بیکوک اول امیرالمومنین
و تا حضرت امام رضا ع بیکوکیست و امامت جمع بودند

بعد از رحلت انحضرت بیکوکیت بمن و امامت بامام محمد تقی
رسید و نزد عامه و خلفای اربعه و چهار کس دیگر از معارف
خلفای اموی و عباسی را گفتی و خود را بیکوک نهم شمردی
و بعد از ان گفتی که ما را بمذهب کسی کاری نیست بهر مذهب
که باشند ما را بیکوک نهم شمارند و بدل و زبان به بیکوکیت
ما ایمان اورند و بجهة هر نبی مرسل از ادم تا خاتم به بیکوک
شمردی و کیفیت وحی را به خود بدو قسم گفتی یکی انکه قرص
نوروزی مانند قرص افتاب بر گرد او حاله می بندد که از
هوش میرود و در ان بیهوشی کلمات منزل در نظر می اید
که در وسط این قرص نوشته اند و در ان ایات که در میان ان
قرص مشاهده میشود ناسخ و منسوخ نیست و نحوی دیگر که
در ان ناسخ و منسوخ شود اوازی از اسمان بگوش رسد خاصه
نزدیک بکوهیکه نزدیک شاه جهان اباد بود و هر روزه میرفت
چون غار حرا که او اول مرتبه در ان ادعای نزول الهام را
مینمود و نیز در انجا با و وحی نازل شده بود مکرر او را بگوش

او میرسید بیشتر از جاهای دیگر و نمازی گزارد و فرمود
خود واجب کرده بود از اینرو دید گفتی شبانروزی سه بار
مقارن طلوع آفتاب و غروب و قبل از زوال همه مجتمع میشدند
و خود باد و کاتب وحی در وسط و مردم رو بجهات اربعه
مغرب و مشرق و شمال و جنوب چهار صف میبستند و هرچه
خلایق زیاده میشدند صفوف دیگر همین نسبت بسته میشد
خود و ان دو کس با هم بیک صدا چیزی میخواندند و مردم
با الها قراءت میکردند و هر کس از جناب دست چپ خود
بعد از اتمام ذکر برمیگشت گرد و بر روی هم ایستاده میشدند
انگاه بطرف اسمان دو بین میدیدند و صفوف برهم میخوردند
و دید تمام شده بود و در سالی دو عید داشت یکی هفتم
ذی حجه و یکی ماه دیگر اولی را روز جشن و دویمی را روز
سوکان نام نهاده بود سوکان بروزن جوکان یکی از اعیاد
فارسیانست و قبل از عید بن خود با امت شش روز روزه
صمت گرفتی و با کسی مطلقا تکلم نکردی روز هفتم بکوهی گزراد

وحی نازل شده بود میرفت خود کلاهی سیاه شبیه بکلاه ارامنه
و بلند تر از ان بر سر مینهادی و بجمعیت و ازدحامی تمام همه رخوت
فاخره پوشیده میرفتند بعد از رسیدن بعید گاه چیزی بزبان
هلاوی میخواند که کسی نمی فهمید انگاه مردم همه با یکدیگر مصافحه
میکردند و بهم عبور میباشیدند بطریقه صیولی که گذشت و
در اندک مهلتی انقدر مردم بدین او در امدند که عدد امت
ابه بست و پنج هزار کس رسید و هیچ کس با او چیزی نگفت
اعاظم و ارکان بدین او امده پیروی میکردند و این باعث
زیاد حام عوام میشد و فرخ سیر کرپاد شاه بالاستقلال بود
شبی نزد او رفت بدر خانه اش که رسید درویش فهمید
که او نیز تن بافسار و پالان داده است در را بروی پیش
بست و بر دروازه ابرام مینمود و بالاخره بشفاعت جمعی
از صحابه که دران وقت حاضر بودند در بروی او کشادند
و گفت شعر پوست تخت گدائی و شاهی همدارم هرچه
میخواهی و این بیت را نیز از کلمات الهام بیان فرمود پادشا

سر بپایش نهاده مدارج بلند و ظفر بر اعدا از و مسئلت نمود
و او نیز قرانی که بخط خود داشت بر پادشاه داد و رخصت
نمود سلطان ابله مبلغی خطیر که با خود برده بود گذراند او از
قبول سر باز زده نگرفت عملهٔ شاهی بدرویشان دیگر که در سلک
اصحاب صفه منسلک بودند تقسیم نمودند و از این حرکت
فرخ سیر رونقی عظیم در کار او پدید آمد و در تزاید
بود تا اینکه نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و او پادشاهی
فهمیده و نیکو خصال بود بوزیر اعظم محمد امین خان فرمود
که کذاب را از شهر اخراج البلد نمایند و اگر ایستادگی کند
بقتل رسانند محمد امین خان شام بود که از حضور شاهی
برگشته جمعی بگرفتن او فرستاد مقارن روانه شدن
مردم او را دردی در شکم پدید آمد اطبا تشخیص قولنج
ریحی کرده شروع بمعالجه کردند و جمعی که بگرفتن او رفته
بودند بخانهٔ او که رسیدند از درون طعامی بجهت ایشان
فرستاد و گفت چون شام است که بخانهٔ درویشان آمده اید

بنمک

بنمک کام و دهن را شیرین سازید بعد از آن هر چه در
پردهٔ غیب است بظهور خواهد آمد ایشان بر چیز خوردن
مشغول بودند که خبر بیماری محمد امین خان رسید اعاظمی که
بدین او آمده بودند از خانه وزیر اعظم دم بدم رقعه مینوشتند
و احوال را مفصل بیان میکردند دو پاس از شب که گذشت
بیماری از قولنج به ایلاوس منجر گشت ایلاوس لفظی است یونانی
بمعنی نعوذ بالله و آن بیماری است بغایت روی این جرگه به
خفشانی رسید از اندرون بر آمده شروع به بلند پروازی
نمود اولاد محمد امین خان بمشاهدهٔ این احوال یقین کردند که
باطن خفشانی وزیر اعظم را گرفته و باین روزش نشانده است
هر یک از اولاد و اطباع مبلغی نقد و مقداری جواهر گرفته
نزد او آمدند و سر بپایش نهادند و عفو جرایم او را استدعا
کردند و او را کیفیت احوال مکرر از رقعه جات فرمودان میرسید
خبر ایلاوس را که شنید دانست که جان بر نیست باولاد گفت
که تیری از شصت بدر رفت بر نمیگردد و ایشان ابرام مینمودند

وبگرفتن نقود وجواهر لجاج داشتند او گفت من نمیگیرم اگر
بخواهید بصحابه تقسیم کنند ومن میدانم که شما او را زنده نخواهید
دید وتا رسید شما بخانه او جان بجهان آفرین تسلیم کرده است
وچنان شد در راه که میرفتند خبر مرگ او رسید از این خارق
عادت وظهور معجزه چنین کار او بالا گرفته دسته دسته عوام
وخواص در تمام روز وشب بدین او در میامدند محمد شاه نیز
ترسیده چیزی نمیگفت تا اینکه عدت امت او از حوصله قیاس
درگذشت وعجیب نظم ورونقی در کار او پدید آمد در فکر سلاح
واسباب جنگ بود که خروج نماید وجهاد اگر کسی بدین او
در نیاید با او جدال کند که کاتب قضا وفرمای اجل خط بطلان
بر صفحه وجود او کشیده او را رونق اقوذه عمرش بباد فنا رفت
پسر بزرگ فغا را سجاده نشین ودو کاتب وحی را خلیفه وبروح
دین نمود بعد از او میانه آنها بر سر اموال بنزاع کشید وبالاخره
اوراق ومسوداتی که اقوذه مقدسه از آنها یافته شده بود
از شاگردان بمجلس عام آورده بمردم نمود وگفت اینها همه جعل

وماوا بود والا کلام الهی را بمسوده وحک واصلاح چه مدخل
مردم بهم برآمده متفرق شدند اکنون بجز در مرشد آباد که چند
خانه از اولاد او باقی است در هیچ جای دیگر از او واز دین او
نشانی نمانده است انتهی پس یاران مرشد آباد او وداع نموده
براج محل که آخر صوبه بنگاله وابتدای صوبه بهار است رسیدم
سابق بر این راج محل تختگاه سلاطین بنگاله ومقر سلطنت شاه
شجاع برادر اورنگ زیب بوده عمارات شاهی بتکلیف بر لب
رودخانه گنگ در آنجا ساخته اند که اکثری خراب افتاده است
بیکی از آن خانها فرود آمدم وسه روز ماندم ظروف گلی از قبیل
کوزه وجام خوری وغیرهما به نزاکت بتکلفی که باید سازند
وآب در آنها خوب سرد شود ودر اطراف بنگاله مردم از آن ظروف
تحفه بیکدیگر فرستند وچون دامنه کوه واقعست گوشت آهو
وگوزن بسیار است در بازارها فروشند ودر آن سه روز
بسبب خشکی هوا فی الجمله وغذویت آب رودخانه در ضعف
معده تخفیف بسیاری بهم رسید واشتها نیز قدری زیاد

کردید و از انجا روانه به باکل پور رسیدم و ان قریه ایست معمور
و خرم که پارچه شیر و شکر که مرغوب در رومیان است و هر سال
از بنگاله به بصره و بغداد تجار فرستند در انجا بهم رسد
و از ان جا باطراف رود در ان حوالی در وسط رودخانه قطعه
سنگ بزرگ کوه مانندی که یکی از فقرا در ان بالای کوه خانه
از چوب ساخته سکنا داشت و مردم در حق او کشف کرامات
بسیار بیان کردند از ان جمله یکی این بود که از ان کوه فرود
نمی امد و اگر بندرت بعد از سالها بزیر امدی بر روی اب
راه رفتی تا بخشکی رسیدی و اب دور ان قطعه سنگ محیط
بود که بجز کشتی رفت و امد نمی شد بر دریا که ان سنگ بود
تفرج میکردم او مرا که دید فرود امد و همانجا برهنه شد
و بشناوری عبور کرد و نزد من امد قلندری بیمعرفت بود
هر روز بزیر امدی و در ان ده دریوزه کردی و باز بر ان کوه
رفتی و از راج محل تا عظیم اباد در همه منازل از سرکار کمپنی
خانهای با فضای بتکلف اکثر ائینه بندی بر قلهای کوه شرف

برودخانه ساخته اند و خدمه از قبیل دربان و اش پز و کبابی
در انها معین است که اعاظم و سرداران در مسافرت بان مکانها
با روح فرود ایند و هر یک از ان منازل در ان خانها یک روز
میماندم و بتفرج میگذشت موسم بهار صحرا و دشت سبزه زار
و هوا باعتدال بود روز بروز مزاج بهتر میشد جمعی از کوه نشینان
ان نواح را دیدم برهنه و بجز از ترکیب انسانی از ادمیت در انها
چیزی نبود و از ابتدای خلقت بفرمان کسی در نیامده بودند
اما کن صعب المسالک دارند که اگر کسی قصد ایشان نماید کاری
از پیش نبرد دینی و مذهبی و شریعتی ندارند و انکلیسیه از ابتدای
عمل خود در این دیار بتالیف ایشان پرداخته اند و بدادن شراب
و طعام درختهای تبذل ان دیو صفتان را رام نموده اند و نزد
راجه ایشان یک کس فرستادند کشت و زرع و طریقه معیشت را
نشان دادند و شروع ابادی ان سرزمین بود که من گذشتم
بعد از سه روز بمنکر رسیدم و ان در سالف زمان شهری بزرگ
و ابادان بوده اکنون قریه ایست عظیم و در ان قلعه ایست بلند

اساس وبسبب اینکه انکلیسیه را به تعمیر ان التفاتی نیست خراب
افتاده است قصبه باشکوه وبدامنه کوه است چشمهای شیرین
بسیاری از دامنه کوه وطرف دشت بر سبزه وسه برکه جاریست
از انجمله یکی را سیتا کند نامند واب ان بمرتبه کرم بود که دست
فرو بردن بان دشوار مینمود سیتا بر وزن عیسی نام زنیست
از زنان مقدسه هنود مانند اسیه ومریم وکند بکاف فارسی
بر وزن تند چشمه را کویند وبتقریبی تحقیق ان کذشت کویند
سیتا محتاج بغسل شد وهوا سرد بود این بیشه اب کرم بهم رسید
وهنود انرا پرستش کنند واز اطراف دسته دسته بزیارت او
ایند واز او بردارند وباماکن خود برند جمعی از براهمه که خدمه
ان چشمه بودند هجوم اوردند وتکلیف غسل دران نمودند
وکفتند در رفع جرب وخارش بینظیر است ومرا بسبب منعی
که در احادیث ائمه اطهار ع از استعمال ابهای کبریتی وارد
شده است مکروه نمود واز کرمی نیز ممکن نبود تا نیم فرسخ که
میرفت از ان دود بلند بود وتخم مرغ دران دفعتا می پخت و

عجب است

عجب است که چشمهای دیکر دران حوالی بودند که ده قدم زیاده
از ان فاصله نداشتند وهمه ابهای سرد وخشکوار باصرار براهمه
قدری از ان را با اب سرد ممزوج نموده اطراف را بان شستم وفی
الجمله مفید افتاده وخدمه مقداری از ان در کوزها برداشتند
بمجرد رسیدن هوای شمالی انقدر سرد شد که بیک جرعه اشامیدن
ممکن نبود اطبای فرنک در مدح ان مبالغه کنند وبیماران را از ان
دهند وکویند در تحلیل ریاح وقوه هاضمه ومعده وسبکی بی
عدیلست وبجهه اعاظم ایشان در اطراف بنکاله از ان برند در عالم
ارای عباسی است که در شهر تفلیس که جستان هفتاد حمام بر
هفتاد چشمه اب کرم ساخته اند که از انجا ران حمام کرم شود و
محتاج باتش کردن نیست وغریب تر اینکه در بعضی تواریخ است
که در بعض اماکن چشمه ها بهم رسد که اب انها ترش است ومردم
بجای سرکه استعمال کنند در کوهستانات فیلی روزی بجائی
منزل بود که خاک ان سرزمین از سماق ترش بود مردم احشام
قدری از ان را باب ممزوج نموده ته نشین که شد افشرده سازند

یا در اشها بکار برند وان خاکرا بهر ظرفی میکذاشتند حتی
در ظروف اهن ومس یکروز دو روز انرا سوراخ کردی و
در ظروف شیشه بجاهای بعیده می بردند وکویند در یکی
از بنادر دکن که انرا چیتا پور کویند چشمه ایست که سالی
سه روز از ان اب سفید براق عذبی جوشد وهنود بران
حوضها ساخته اند که از ان بردارند وباطراف برند وبعد از
سه روز باز خشک شود وتا سال دیکر یکقطره از ان بر نیاید
ودر بعضی تواریخست که بقرب اذربایجان نهریست که یکسال
از ان اب جوشد وهشت سال منقطع شود وباز در سال نهم
اب اید ودر بعض اماکن حفره ایست که کاهی در ان اب پدید اید
وکاهی خشک شود در هنکامی که اب ندارد در ان کل وماهی
نیز بهم نرسد وهرکاه جوشد ماهی در اب وکل در زمین ظاهر
شود ودر صقلاب نهریست که هفته یکروز در ان اب اید
وشش روز خشک ماند ودر بعض کتب نجومی منقول از بطلیموس
حکیم است که در این ربع شمالی دویست نهر بزرکست که از پنجاه

فرسخ

فرسخ طول دارند وهمه از جبال برایند وبه بحار ریزند واز ان همه
اطول رود نیل را نویسد ودر ان مبالغه کند که کسی پی بسر چشمه
ان نبرده وهرچه تفحص نمودند بجائی نرسیدند وکویند که از
جبل قمر جوشد ومنبع ان پشت ان کوه واقع است وانرا کوه قمر
باین سبب کویند که تاثیر قمر در ان نهر نسبت باماکن دیکر بیشتر
است ودر محاق وبدر اب ان زیاده ونقصان پذیرد وکویند
جمعی بران کوه برامدند که سر چشمه انرا ملاحظه نمایند همکی از
خنده بی اختیار شده بیخواست خود را بانطرف کوه پرتاب نمودند
ودیکر اثری از انها ظاهر نشد ومردمان دیکر از این خوف دست
از جست وجوی منبع ان برداشتند واین سخن را طول دهند
واستغراب کنند حکمای انکلیسیه بمقاله بطلیموس که رسیدند
به تحقیق ان برامدند وشش کس از انکلستان باین کار کمر
بستند وبمصر که رسیدند همه جا از کناره ان روان شدند تا
بملک حبشه ودر انجا چند روزی مانده زبان واطوار ان مردم را
اموختند وبالاتر رفتند وشش کامل وزیاده مسافت پیمودند

تا باقصی بلاد حبشه رسیده در جنگلها و بیشه های هولناک
که رودخانه جاری بود مرور کردند و بسرچشمه ان رسیدند
دیدند که از ان کوهها مثل سایر چشمهای بزرگ بر میاید
و بر فراز و نشیب و اطراف انکوه مدتی ماندند و سیر کردند
و صورت همه اماکن را کشیدند و از ان حالات و علاماتی
که حکیم دانشمند نوشته است یکی بظهور نرسید و ندیدند
و از منبع ان بالاتر رفته ان جبال سهمناک را تمام کردیدند
و ثبت و فاتر نمودند و در ازای این که شش هفت سال بجهة
این مطلب در یساق سفر بودند از پادشاه عزت یافتند
و مواجب وافر جهة ایشان مقرر شد که تا دم زیست بارام
بگذرانند در ان قصبه و دامنه کوه انقدر طوطی و مینا و
انواع طیور خوش منظر و اصناف مرغان خوش اواز بوفور
بود که در زیر دست و پای مردم می امدند و از انجا همه جا بردند
و طوطی و مینای انجا زود بسخن اید و همچنین اهو و کوزن
و جانوران چرنده خوش سیما لا تعد و لا تحصی و در سالف

زمان

زمان صیدگاه سلاطین بنگاله و بهار بوده است سلاطین هندوستان
از رایان و فرماندهان هنود و مسلمانان که حالیا کرده از انها
برداشته اند بوضعی عجیب شکار روند و صید افکنی نمایند
و ان چنانست که اماکن با نزهت و فضا و مرغزارهای
خوش اب و هوا که در انجا اهوان و گوسفندان کوهی باشند جمعی
از رامشگران خوش اواز و زنان رقصنده طناز را فرستند
که در ان اماکن خانهای کپری سازند و سکونت کنند و روز
ان و شتابان خوانندگی نمایند و برقصند تا ان جانوران وحشی
کم کم رام شوند و نزدیک بانها ایند اب و دانه بانها دهند تا
بمرتبه مالوف شوند که در میان انجماعت در ایند و انس گیرند
و با زنان رقص کنند و از ایشان جدائی اختیار ننمایند بعد از
انکه بکلی رام شدند که بهیچ گونه از ادمی وحشت نکنند بعرض
ان رئیس رسانند که در فلان صیدگاه اهوان این مقدار رام
شدند فرمان قضا جریان بر تهیه ساز شکار رود و در ان
مجلس در اید رامشگران شروع بخوانندگی و رقص نمایند

وان جانوران بیزبان شرکت کنند دران کرمی و نیش تفنگی بر
دست کشد و بجزار دشفت خالی کند و یکی ازانها را هدف تیر
بیرحمی و سنگدلی سازد و غرهٔ ازانها و مردمان برایند و بان
دست و بازوی شیرافکن افرینها خوانند و او برخود ببالد
و یکی دیگر را بتسخیر زند این مرتبه مردم زیادتر ازجا برایند
و برصفای دست و چنی و جالاکی او تحسین نمایند و
تا حال این اوضاع در دکن جاریست و در جاهای دیگر
متروک است پس از دو سه روز که دران قریه بودم روانه شدم
و بعظیم اباد که اعظم بلدان صوبه بهار و بمنزله راه لکهنوات
رسیدم و ان شهریست معمور و اباد ان غلهٔ دران بوفور
و ارزان در اطراف هندوستان ازانجا به کشتیها برند عرض
ان شهر زیاده از یک میل نیست و در طول که بطول رود خانه
گنگ ساخته شده است بقدر ده میل مسافت دارد در اطراف
ان شهر تا سه چهار دوزه راه درختی است که انرا تاری گویند
برسانند ان از بالا و پائین در موسمی که مقر است زخمها

زنند

زنند و ظروف گلی بندند و اب بسیاری برایند صبح بسیار زود
انظروف را از درخت بزیر اند انجا شیرین در انها جمع است یک
ساعت که گذشت و هوا گرم شد خاصه هرگاه افتاب برانها
تابد و ترش شود و مست نمایند قایم مقام شراب و ازان
بیشتر تشاد هد دران موسم بتکلیف از مردمان برخیزد و
مسلمانان و هندو و مرد و زن و ضیع و شریف ازان خورند
و بسیار خورند در کوچه و بازار از تعفن و عربدهٔ مستان
ازال مجال عبور و مرور نیست و در هر دو بار ازاین مملکت
این چنین چیزی بهم رسد که دران موسم خورند و دیوانه
شوند در دکن درختی است که انرا سندی گویند ان نیز ازین
قبیل است در یکی از تواریخ دیدم که در یکصد و هفتاد سال
قبل یکی از سردم فرنگ در احوال دکن نوشته است که دران
زمان از جملهٔ شروطی که در وقت عقد اولیای زن از شوهر
میگرفتند یکی این بود که از شامیدن سندی منع نکند و
در وقت وامد مجال سرای شاهی مزاحم نشود و انچه در این او

اوقات اگرچه در مجالس عقد این شروط را بزبان نیاورند
اما بزبان حال و باشاره و کنایه گوش داماد را ازین قبیل
کلمات گران بار نمایند و اگر او سر باز زند عقد منعقد نگردد
و آل عروس راضی نشوند و این حالت در عوام و فرومایه کانند
و بعد از دو سه روز گورنر وارد و دو روز که در آنجا ماند
نزد او بودم نظر بشفقتی که داشت بزمین داران و حکام
بر سر راه بودند جابجا تعلیقه نوشت که در دادن بدرقه و
خدمات لازمه در راه و منزل هرچه اتفاق افتد خدمت
نمایند و او بسمت کلکته و من از آن طرف روانه شدم و بعد
از چند روز بقریه شهسرای رسیدم بمعنی شهری که در آن
سرای پادشاهی است و عوام شهسرای گویند و آن قریه ایست
در نهایت وسعت و آبادانی آثار عمارات عالیه بسیاری
مشاهده شد و همگی بمفاد خاویة علی عروشها خراب و ویران
بودند در زمان دولت شیرشاه افغان که معاصر همایون شاه
ولد بابرشاه بود مقر سلطنت او و اکنون مقبره اش نیز

در آنجا

در آنجاست برکه آب بزرگیست که دور آنرا از چهار طرف سنگ
بست و قبر آنرا در وسط آن ساخته اند که بجز کشتی یا شبانروزی
بآن نتوان رسید و شیرشاه در بدایت حال در زمره سپاهیان
و یکی از کمینه چاکران بابر پادشاه بن عمر شیخ بود روزی نظر
پادشاه باو افتاد از ناصیه او استنباط فساد درون کرده فرمان
بحبس او رفت و بزبان الهام بیان فرمود که این افعال شوخ
چشم صاحب داعیه بنظرم می آید و بمجرد شنیدن فرمان شاهی
بر اسبی که داشت سوار و از شاه جهان آباد فرار و بجانب بنگاله
ایلغار کرد جمعی بتعاقب او مامور شده چند منزل طی نموده اثری
از او ندیدند او بصوبه بهار رسیده بملازمت سلطان محمد
که او نیز صاحب داعیه بود رسید و باو پناه برد تا بعد از
سپری شدن دولت بابرشاه که نوبت سلطنت بولد او همایون
شاه رسید و مقارن آن نیز سلطان محمد درگذشت شیرشاه
میدان را خالی دیده خروج نمود و صوبه بنگاله و بهار را تا آن
نواح بتصرف خود آورد همایون پادشاه فوجی بدفع او مامور

ونامزد نمود او باستماع توجه لشکر پادشاهی استقبال و بر
ایشان شبیخون آورده شکست داد پادشاه خود بمقابله
او برآمده در نواح بنگاله جنگ سلطانی فیما بین واقع و شکست
بر فوج شاهی افتاده بهزیمت رفتند همایون شاه بلاهور رسید
خودسازی میکرد که شیرشاه از عقب در رسید و دران
نواح و اماکن دیگر تا حوالی کابل نیز جنگهای صعب فیمابین
روی داده هر مرتبه شکست بر همایون افتاد تا اینکه از
قلمرو او را اخراج و خود بر مسند سلطنت متمکن گردیدند
و همایون پادشاه خود را بایران کشیده دست توسل بدامن
دولت قاهره پادشاه گیتی ستان شاه طهماسب بن شاه اسمعیل
صفوی زده بان دولت علیه پناه جست و از کابل نامه بان
پادشاه بیهمال متضمن عجز و درماندگی خویش و اراده رسیدن
بر حضور معدلت لبش نگاشت که دران این بیت مندرج
بود شعر ما در این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد
حادثه این جا بپناه آمده ایم و بدست یکی از معتمدان خود نزد

پادشاه

پادشاه فرستاد بعد از رسیدن مکتوب او و اطلاع بر عزمی که
کرده بود از انطرف در جواب نامه ملا صفت آمیز و رعایت
آداب و پاس مرتبه سلطنت نوشته این بیت در جواب نگاشته
شعر همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر تو را گذری بر
مقام ما افتد و مصحوب یکی از چاران معتبر باو فرستادند
و نیز فرامین مطاعه بسران و بیگلربیگان هر دیار الی کابل
و قندهار و سردارانی که بر سر راه بودند از مصدر جاه و جلال
بطریق دستور العمل متضمن کیفیت رسیدن شاهزادگان
عظام که در هرات و قندهار بودند بخدمت آن پادشاه والا
مقام و ملازمت سران و سرداران و وضع مهمانی در هر شهر
و هر منزل و گذراندن پیشکشهای لایق و ملاحظه قوانین
سلطنت غرا صدار یافت و الحق آنچه از پادشاه والجاه رافت
و دلجوئی و اعانت و یاری هنگام اضطرار و درماندگی مقرون
بکمال تواضع و فروتنی و غمخواری باو فقدان جمیع اغراض
نسبت باو نمود از غرایب روزگار و نوادر ادوار است سودان

فرمان در کتب و سفاین مورخین ایران و هندوستان مسطور
و بر متبعان اخبار و سیر مستور نیست و تا حال کیفیت برخورد
ان پادشاه نیکو اخلاق دایر بر السنه و افواه و زبان زد خواص
و عام است در یکی از تواریخ مسطور است که همایون پادشاه
بعد از ورود بقندهار همواره بزبونی و اواره کی خویش
از دشمنان بد اندیش و زوال سلطنت و انتقال مملکت
بدیگران مکدر و ملول و بمفارقت و مال کار منتسبان و
فرزندان که گرفتار شده بودند بنوحه و زاری و ناله و بی
قراری مشغول درویشی خوش اواز که نواختن سه تار و
مهارت در موسیقی و سرائیدن بی انباز بود بخدمت او شتافته
بدلخراش نالهای جگرسوز این چند بیت امر شاهی سبزواری را
سرائیدن گرفت شعر مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین
باشد همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم که ائین جهان گاهی
چنان گاهی چنین باشد همین دو بیت را مکرر میخواند و

پادشاه را

پادشاه را عنان صبر و تحمل از دست رفته لختی بزار زار گریست
و بازوبند الماسی گران بها که در بازو داشت بان درویش
بخشید و بعد از طی منازل بمقر سلطنت عظمی که رسید حضرت
شاهی ارکان دولت و امنای سلطنت را تا دو سه منزل و شاهزادگان
عظام را یکمنزل پیش و از فرستاده خود نیز تا کنار فرش استقبال
نمود و چون در چنین مقام دستگیری شایسته ائین سروریست
دست انحضرت را گرفته بر مسند همایون هم نشین خویش ساخت
و ملاطفت نمود بوعده استرداد مملکت و قلع و قمع دشمنان
زنگ کلفت از ائینه خاطر او زدود و پس از چندی فوجی از
قزلباشیه را ملتزم رکاب او ساخته روانه هندوستان و ساحت
گلزار مملکت را از هجوم سبزه بیگانه بی رونق و پژمرده و مقر
زاغان بد اواز و تخت سروری را که پایمال دشمن شده بود با بیاری
شمشیر ابدار قزلباشیه پرداخته بوجود مسعود و فر همایون
ان پادشاه ذیجود زیب و زینت داد و بار دیگر بفرمانفرمائی
و سلطنت موروثی مقتدر ساخت و شیرشاه در ان چند

سال که سلطنت نمود آثار خیر بسیاری از او بصفحهٔ هندوستان
بیادگار است از انجمله در تمام صوبه هندوستان و بهار و بنگاله
که در تصرف او آمده بود کاروانسراهای عالی از سنگ و گچ
بساخت و قریب بهر یک مطبخی بنا نهاده غلام و کنیز بسیاری خریداری
و بهر یک از کاروانسراهای بجهة طبخ و خدمت مترددین و
مسافرین جمعی از ایشان را گذاشت و بر طرق و شوارع کل مملکت
نیز بفاصلهٔ سه چهار کروه نقاره خانها بنا نهاد و عمله تعیین نمود
روز یا شب هرگاه خود در دار السلطنه بر سفره جهة تناول
طعام می نشست نقارهٔ خانهٔ شاهی بجنبش میامد صدای
آن که بدیگری رسیده بود او نیز مینواخت که بر کل مملکت و
قلمرو معلوم میشد که آن زمان پادشاه طعام میخورد و فقرا و
مساکین و مسافرین و مترددین که در آن کاروانسراها و جاهای
دیگر بودند باواز نقاره خانه مجتمع میشدند و هر کس بهر جا
که بود میرفت و از مطبخ احسان او بهمگی طعام میرسید مسلمانان را
پوخته و هندوان را خام میدادند و تا حال آن کاروانسراها

در راهها و آن خدمه در آنها میباشند مسافر که وارد شود او را
خدمت کنند و بجهة او هر چه فرمایش دهد طبخ نمایند که او را
هیچگونه تصدیعی و تشویشی نباشد وقت رفتن هر کس در عوض
طعام و در ازای خدمت گذاری چیزی بایشان دهد و این فرقه را
بتباره بیای فارسی بر وزن خمپاره گویند و در بیشرمی و بیحیائی
در تمام هندوستان مثل زنند پس از آنجا رحیل و به بنارس
رسیدم و در آنجا مستر چری که از اعاظم و از دوستان من بود
در آنجا از جانب کمپنی بامر حکومت اقدام داشت خانهٔ عالی خالی
کرده در آنجا جای داد و محبت نمود دوازده روز ماندم و از خوردن
خربزه ناقصی که در آن شهر بود مزاج بحال آمده عوارض بالمره
زایل شدند مگر نحافت و گداز بدن باقی ماند بنارس بر وزن
جفایس بر لب رود خانهٔ گنگ و از بلدان عظیمهٔ معمورهٔ صوبه
پراگ و معبد هنود و نزد ایشان از اراضی متبرکه و اماکن مقدسه
با فیض است و گویند تا چهار فرسخ آن از جهات اربعه مردگان را
پرستشی و عذابی نیست و هر چه شخص بدکار باشد هرگاه در آن

سرزمین بمیرد و سوخته گردد در زمرهٔ نیکوکاران و بار دیگر
باجساد ذوات الراحه در آید اگرچه از بلاد عظیمهٔ هندوستان
کوچکتر اما کثرت مخلوق و ازدحام انبوه خلایق در آن اضعاف
مضاعف جاهای دیگر است و مردم بر روی هم ریخته هنود
از قلت جا و کمی مکان عمارات عالیه دو طبقه و سه طبقه تا هفت
طبقه از سنگ و گچ بر فراز هم متصل بیکدیگر ساخته گذرها
و کوچه و بازار بغایت تنگ که در بعض از آنها آدمی بدشوار
گذرد و یک کف دست خرابه و یکوجب زمین افتاده بهم
نمیرسد و باین سبب در فصل تموز از تابیدن آفتاب بآن
عمارات سنگی هوا بمرتبهٔ گرم شود که نفس بصعوبت آمد و
رفت کند انگلیسیه و اعاظم در خارج شهر بباغات روند و آن
موسم را گذرانند بیشتری از سکنهٔ مردم اطرافی و صاحبان
ثروت و مایهٔ خطیرند که بجهت طلب مثوبات در آنجا سکونت
اختیار کرده اند و دولت و مکنتی که مردم آن شهر دارند
در کمتر جائی از بلاد عظیمهٔ هندوستان بهم رسد بتجارت

وصرافی

وصرافی گذرانند و فواضل اوقات را عبادت کنند و ایشانرا
مهاجن بر وزن نوازن گویند چه مهاجن بزرگ و جن آدمیرا
خوانند بمعنی آدم بزرگ و این لقب خاصهٔ تجار است و حکام
و امرا هر قدر بزرگ باشند باین اسم نخوانند پارچهٔ ابریشمی
و زری از قبیل زربافت و تاس و اقسام البسهٔ طلاباف
با منیازی که باید در آنجا بهم رسد و باطراف هندوستان
تا کابل و قندهار و کشمیر از آن شهر برند و نسبت بسایر
بلاد عالم در آنجا ارزان تر تمام شود و در کارخانهای شعر
بافی که زربافت و بادله تمام میشود روزی سی هزار مثقال
کلابتون و تار طلا و نقره بمصرف میرسد و در شهر که قریب
پنج فرسخ است هر روزه صبح بسیار زود مردان و زنان سکنه
و غربا جمعی که در زمرهٔ مرتاضین اند از خانها برآیند و از قبیل
طواف گردان گردند و از آنجا بکنار رودخانه آیند و غسل
کنند و بخانه های خود روند و ساحل رودخانه هر قدر محاذی
شهر است از لب آب تا بالا سنگ بست بتکلف تمام کرده اند

کردران اماکن براهمه بجهة خود جاها ساخته نشسته اند مردم
که از غسل فارغ شوند نزد ایشان روند تا بر پیشانی هر یک
از مردمان و زنان قشقه کشند و زنان جوان بیوه که خود را
با شوهران نسوخته باشند از هر دیار دران شهر درایند
و ساکن شوند و عجیب ازدحامی دارند مردمان عیاش تبه
روزکار از هر فرقه صنجها بر لب اب نزد براهمه باماکن
ایشان روند و تفرج کنند و دران حوالی یا در کجرات
بوده است صومنات وان نام بتخانه و صنمی است مشهور
که بدست یمین الدوله سلطان محمود غزنوی شکسته
و خراب کردند در تاریخ محمودی مسطور است که رایات
اسلام بعد از انکه بان حوالی رسید سی هزار کس با سلطان
از لشکریان بودند رایان و سلاطین هنود با صد هزار
زنجیر فیل کوه پیکر و سیصد هزار مرد جنگی نام اور بمقابله
شتافته حربی عظیم دست داد و از یک پاس روز تا شام
هر دو لشکر بخونریزی مشغول بودند و دران روز عدد

کشتگان

کشتگان هنود به پنجاه هزار و عدد اسرا به بیست هزار رسید
و انقدر دران محاربه پای ثبات افشرده با همه سرداران و
لشکریان بقتل رسیدند و بجز دو سه هزار کس براهمه که خدام
صومنات بودند احدی باقی نماند بقیة السیف بمشاهده این
احوال با براهمه از باب استیمان درامده رو بدرگاه سلطان
نهادند و بدادن جزیه و خراج و پیشکش راضی شدند استدعا
نمودند که پادشاه متعرض سومنات نکشته هر مبلغ نقد و هر
اسباب و جواهر که امنای دولت را در خاطر بگذرد ما بندگان
از خالصه خود دهیم مشروط بر اینکه پادشاه از همانجا عزم
رحیل و بجانب غزنین عطف عنان فرمایند وزرا بصلح و
عدم تعرض بسومنات راضی شده مقالات براهمه را بعرض
سلطان رسانیدند او در جواب گفت اگر در صحرای محشر و روز
فزع اکبر مرا در مقابل اذر بت تراش وا دارند و گویند
ان از اذر بت تراش و این محسود بت فروش است چه
جواب گویم امرا سر بزیر انداختند و چیزی نگفتند و بار دیگر

براهمه جنگ در پیوست تا همگی کشته شدند و سومنات مفتوح
شد سلطان بدست خود بتر زین بر شکم ان بت زده بر شکست
و از جوف او انمقدار جواهر گران بها ریخت که بان بزرگی
و سنگینی جواهر کسی ندیده و نشنیده بود و از بت خانهای
دیگر انقدر نیز بدست امد که خزاین روی زمین معادله
با عشر ان نمی کردند جواهر ثمین و لالی ابدار گران بها بمیزان
و مکیال بحیطهٔ ضبط در اوردند و بخزانه سپردند و
در گوش ان صنم سی و چند هزار حلقهٔ طلا بود در وقت
شکستن بنظر سلطان رسید از انها پرسید عرض کردند
که حلقهٔ علامت یکهزار سال عبادتست و حال سی و چند
هزار سال است که این بت معبود خلایق است و اعتقادی
کفرهٔ هندوستان اینست که در عالم دو صنم بودند که امور
همه عباد بید قدرت ایشان بود بیمار کنند و شفا دهند و
هلاک سازند و زنده نمایند و ارواح خلایق از ادمیان
و جنیان و حیوانات بعد از مفارقت از اجساد نزد ایشان

حاضر

شوند تا هر کدام را بهر جسدی که خواهد روان سازند یکی سومنات
بود که بدست سلطان محمود شکست و دیگری جگرنات است
در دکن باقی است و ذکر ان بمقام خود خواهد امد و در بنارس
عالی مسجدیست که از بناهای اورنگ زیب بر لب رودخانه گنگ
بزرگ و با اسلوب و از اماکن با فیض است و ان بتخانه بود که او
شکست و بجای او مسجد ساخت یکی از براهمه معتبر که سرامد رایان
بود در وقتی که حکم بشکستن بتخانه و ساختن مسجد رفت بحضور
اورنگ زیب این بیت را بعرض سلطان رسانید شعر ببین
شرافت بتخانه مرا زاهد که چون خراب شود خانهٔ خدا گردد و در ان
شهر بودم که مرحوم تفضل حسین خان فرمانی از نواب اصف
الدوله بزمین دارانی که بر سر راه بودند و از خود بدرقه و
مردمان همراهی و سواری و بعض ما یحتاج سفر فرستاد و خود
نیز نامه متضمن شتاب در امدن نوشت و روانه شدم و بعد
از دو روز بجونپور رسیدم و ان در سابق ایام شهری
بیکران و بغایت معمور و مقر سکونت سلطان محمد فخر الدین تغلق

بوده مسجدی در شهر و پلی عظیم بر رود خانه کرد در وسط
شهر است ساخته اند و هر دو را از ابنیهٔ عالیه دانند مسجد را
یک چشمه بنا نهاده اند که در آن ده دوازده هزار کس گنجایش
شود و پل نیز در نهایت انضباط و استحکام است که بمرور
دهور خراب نگردد و آن شهر دار العلم هندوستان بود
و طلبهٔ علم از هر دیار در آنجا میرفتند و بتحصیل و تکمیل می
کوشیدند و مردم آن بتزیّن علم و فضل و جودت ذهن اشتهار
داشته اند از آنجمله بوده است محمود بجودنپوری که در عصر
خویش بفضیلت علم و نزد شاه جهان بن جهانگیر معزز و محترم
بود فرائد شمس پارهٔ کتابی در معانی بیان دارد در خدمت
خان مرحوم بود بنظر من رسانیدند و بمن بخشید در دیباچه
آن طولی داده و شاه جهانرا ستوده مربوط نوشته است
اکنون آن شهر خراب و ویران و از علم و تحصیل کنندگان و
طلبه نام و نشانی نیست ولیکن خوش آب و هوا و جولانگاهی
باوسعت و فضاست کل یاس سفید و نسترن و رازقی

وکل

وکل صد برگ در آنجا وفور دارد بیرون از اندازهٔ قیاس در
باغات و اطراف شهر از هر طرف تا چشم کار کند کلزار است و درختان
کل بلندی و بالیدگی که در جاهای دیگر است در این دیار نیست
نسترن و یاسمین از یکزوع نهایت ازدو و زوع بلند میشوند و کل
نیز بآن بزرگی و وفور نمیدهد و بسبب رطوبت زائی که در هوای
اکثری از بلاد اینجا راست آن حدت بو را هم ندارد و در آن
شهر از پس بوفور بود تمام آن آبادی و در و دیوار و هوای که
میورد معطر است و عطاران خانهای وسیع دارند که در و دیوار
هم اوطاقها بیخبر کاری تا هوا باندرون در آید و دران اماکن
گنجد را از کل فرش و لحاف کنند اقلا تا چهل دوز و اکثر آن تا چهار
ماه و هر روزه کلها را تازه کنند بعد از آن روغن آن گنجد را
گیرند و آنرا باطراف هندوستان برند قسم اعلای آن قایم مقام
عطر است و زنان اینجا بر گیسوان زنند و شانه کنند و ظاهر
از کیفیتی نیست و در اکثری از بلاد وفوری تمام معموره این کلها
هم رسند در باغها و خانهای اعاظم بیشتر نسترن و یاس سفید

وکلی دیگر بهم رسد وان نیز در چونپور بیشتر از جاهای دیگر است
شبیه بگاوی خرما مایل بسفیدی وانرا کوره بروزن ریزه گویند
وبفارسی نیز گاوی خوانند از ان نیز عرق کشند وباطراف برند
در خواص گرم وتر بدرجهٔ اول وبدل بید مشک است در تقویت
قلب واعضای رئیسه لکهنو بحذف های مکتوبی در تلفظ
بروزن مشنو از بلدان عظیمه صوبه اوده واقدام شهرهای هندوستان
است بنای مورخین هنود از چند لک سال دارند معموره
بید رود الان وسواد اعظمی بیسر وسامان است حصار وشهر
پناه وقلعه ودروازه اصلا ندارد وچنین است حال اکثری
از بلدان عظیمهٔ این مملکت مانند کلکته ومرشداباد وعظیم
اباد وبنارس وغیرهم هیچکدام حصار ندارد وهرکس از هرجا
بر خواهد در اید وبیشتر بسبب وسعت است که احاطهٔ تمام
شهر دشوار وخوف دشمن ودزد وقطاع الطریق که ناگاه
دران در ایند هم نیست خاصه لکهنو که وسعت ان اندازهٔ قیاس
بیرونست عرض ان از خط استوا الا درجه وچند دقیقه است

هوائی

هوائی سالم وباعتدال دارد ودر اکثری از سنین در فصل
تموز هوا بشدت گرم شود که اعاظم ونازک مزاجان ومردمان
اواسط نیز هرکس بقدر حوصلهٔ خویش خسخانه سازد ودران
دفع اذیت گرما کند وچون انشهر در ابتدا اباد کرده رایان
بیسلیقه بوده است زمین تمام انشهر پست وبلند وعمارات
عالیه وخانها یکی باعلا درجهٔ بلندی ودیگری بادنی مرتبه
پستی است وگاه هست در یکخانه مقداری از صحن ان انقدر
بلند است که دران خانه بمنزلهٔ پشت بام واقع است وقدری
دیگر ان پست است بمثابه که بیست نردبان باو فرود اید
وکوچه وبازارها وگذرها نیز بهمین نسبت پست وبلند اند
وعجیب است که در لکهنو وبنارس وسایر بلدان این کشور
تا جاهای که بنظر من در امدند هوای تابستان در گرمی بنحوی
است که ذکر ان گذشت خاصه در بنگاله ونواح ان دیار وبا
افراط گرمی رطوبت وبسیاری دارد وهوای زمستان نیز
انقدر سرد نیست که ابها در ظروف کشته شوند یا بندرت

برف از آسمان بارد یا مردم محتاج بکرسی خانه وافروختن آتش
باشند یک بالاپوش خفیف یا یک قبای پنبه دار کافی است
باین هوا در چلهٔ زمستان بتدابیر وحیل برف سازند وتا
تابستان نگه دارند در سرکار آصف الدوله تا دوازده ماه
انقدر بود که بامرا واغره هر روزه از سرکار او میرسید
وان چنانست که در خارج شهرها صحرای وسیع که از درختان
واشجار خالی باشد بجهة اینکار مسطح وهموار کنند وانرا بکاه
جو یا پوشار برنج فرش نمایند وبر انها آب بسیاری پاشند
وپشقابهای سفالین نازک بر روی ان پورها گذارند
وهر ده ظرف یک ادم معین است ودیگی دارد که دران
آب نیم گرم است آخر شب که نسیم سحری وزد قدری از ان
آب در ظروف ریزد فی الفور بسته شود وبقدر نیم انگشت
کمابیش منجمد گردد همان وقت همه را جمع کنند وبکوبند ودر یخ
چال اندازند وشنیدم در سرکار آصف الدوله جابه جا
در نواح لکهنو تا چهار منزلی برف سازان معین بودند زیاده

از دوازده هزار کس ودر شاه جهان آباد ارباب خیر بجهة
فقرا ومساکین که برف دست رس ندارند ودر هر محله یکی یا
دو تا چاههای وسیع ساخته اند وان قدر حفر کرده اند
که تا آب نرسد واز زمین آب بر نیاید وزمین ودیوارهای
انها را از پائین تا بالا بصفایح جست نیز که فلزیست معروف
ودر سرد کردن آب نظیر ندارند گرفته در چلهٔ زمستان مملو
از آب کنند ودهن انرا بسنگ وساروج محکم سازند که هوا
دران نرسد ودر تابستان کشایند در تمام موسم گرما آب
انها بهمان سردیست که در زمستان بود ودر لکهنو جمعی کثیر از
قزلباشیه سکنا داشتند وفرمان فرما بود نواب آصف
الدوله بهادر یحیی خان وی از احفادت مند خان برهان
الملک که از اعاظم امرای محمد شاهی ودر تاریخ نادری مجملی
از احوالات او مسطور است از اعاظم نیشابور بوده است
وآصف الدوله اگرچه در ریاست وضبط مملکت وتنسیق
امور حکم رانی انچه میبایست نبود وبالذات از عهدهٔ تمشیت

امر خطیر ریاست بر نمیامد و بتایید انکلیسیه فرمان فرمائی
بالعرض داشت لیکن در سخاوت ذاتی وجود فطری خاتم
روزکار و در ایثار و بذل بهر وضیع و شریف بی اختیار
واحدی نبود که از رشحات کف دریا بارش بی بهره باشد
و در نظر همتش بحر و کان عالم را قدر برک کاهی و خزاین روی
زمین را مقدار سر کیاهی نبود کاروانسرائی عالی به جهة
زوار و سکنه عتبات عرش درجات ساخته بود که مدام
جمعی کثیر و خلقی غفیر در ان بودند از روز ورود مواجب بجهة
هر یک بقدر مرتبه او معین میشد تا روزیکه روانه میکردند
کما بیش انچه در مقسوم او بود میرسید و یکی از کارهای
خیر ان سعادتمند اوردن ان اب فرات است بارض
غری علی ساکنها الف تحیة والسلام که سلاطین صاحب
قدرت و خوانین ذی شوکت بارزو و تمنای ان کار در
کذشته فیاض متعال ابواب خیر و توفیق بر روی ان بزرک
بیهمال کشوده ان عقد لم ینحل بسر انکشت جود او منحل و ان

توقیع

توقیع رفیع و افتخار منیع تا روز رستخیز بنام نامی او مستجل کردید
که عالم و عالمیان تا اغاز محشر و نفخ صور دویم در استانها از ان
باز کویند و بجهة او طلب مغفرت و امرزش نمایند از فرط ولای
ائمه اطهار جد و جهدی که بمراسم تعزیه داری جناب سید
الشهداء ع داشت تعزیه خانه و مسجد عالی در جنب ان قریب
به خانه خود بنا نهاده و مبالغ خطیر صرف عمارت و تزئین ان
نموده از دفترداران انسرکار و مردم ثقه که در ان امر دخیل بودند
شنیدم که از دو کرور روپیه زیاده خرج انها شده است در تمام
این کشور عمارتی بان بزرکی و وسعت و روح و فضا جای
دیکر نیست شاه جهان در اکبراباد مقبره دارد مسمی بتاج کنج
مردم از وضع اوساس ان حکایات غریب کنند که عمارات
متعدد با توابع و لواحق و بیوتات و اماکن خدمه همه از سنک
مرمر و منبت بفیروزه و یشم و عقیق الوان اند و کویند بوزن
سنک و کل ان طلا خرج ان شده است انرا ندیده ام این تعزیه
خانه و مسجد را که دیده ام از غرایب ابنیه عالم است اندرون او

مشتمل است بر چهارده کنبد کہ در هر کنبدی جای یکی از سراج
مقدس سر چهارده معصومست کہ از چهل چراغ بلورین او یزید
و هزار و چهل چراغ مجلسی و فانوسهای بلورین کہ در همہ شمعها
کافوری نصب کرده اند روشن شود و ساعتهای طلا و نقره
از هر قسم و اسباب و مرصع بر همہ زینت جانبه جا منصب نماید
و در دیوارند و همه اینهای بدن نماست کہ از عکس
اهمہ شمع و چراغ کہ بران اینها و اسباب طلا و نقره و جواهر
افتد انخانه تمام کوه نور و روشن شکن و دریای طور کردد و بی
شایبه تکلف هر گاه ناظر قدری سنانه د از شهر بخانه
بنیند در بانی از نور مشاهده و سر لک دو پیه همه خرج ان د
روز اثر کار او معین بود اگر چیزی زیاده امده بود بزوار
و مستحقین میرسید و در فنون سپاهکری و اداب رزم
از تفنک اندازی و شمشیر از مانی و کماندازی و قیقاج اندازی
بینظیر بود و چون از جزات بهره نداست همه این هنرها را
پا بمال میمود مکرر دیده ام کہ مرغ را در پرواز تفنک زده

است

است دستگاهی عالی داشت کہ کمتر رتبی را بود از اوضاع و سازش
و اسباب و اساس و در خانه او کوشه نکاشته شود موجب اطناب
و ملال نکرده کانست جمله سر لک جلد کتاب منتخب خوش
خط پاکیزه کہ بر هر صد جلد کتاب یک کس کماشته بود در
کتابخانه او دیدم و اکثری را بر قافت خان بند ریج سیر کردم از
اقسام فنون و اصناف علوم عربی و فارسی و انگریزی نظم
و نثر تاریخ و دیوان در انها بود و قطعات زیبا بقلم خوش
بولسان اولین و اخرین و بضاعت بر مصنفان ایران و روم
و فرنک انفاق داشت کہ بعمری از دیدن انها فراغت حاصل
نمیشد جلدات بسیاری از کتب علمی بنظر در امدند چون
شرایع و مدارک و مسالک و مفاتیح و کشکول و بعض مجلدات
بحار الانوار کہ همہ بخط مولفین بودند از کسی کہ کتابخانه
در تحویل او بود شنیدم کہ هفصد جلد کتاب علمیست
کہ بخط مصنفین اند و از کتاب خانه سلاطین تیموریه بعد
از تخریب سلطنت بدست او افتاده اند و الحق اهمہ خزاین

ودفاین واسباب طلا وجواهری که داشت معادل با عشر عشیر
کتاب خانه او نمیکرد و وی با ان همه سطوت وجلال بغایت
کوچک دل وبا همه خاصه با علما وسادات ومومنین وزوار
هرچند که فرومایه کان باشند سلوک مساوات کردی ونزد
خود نشانی دی در تعصب مذهب غلوی عظیم داشت روز
سیم بود که وارد شدم مرا طلب داشته باتفاق مرحوم خان نزد
او رفتم عاطفت نمود واز عوارض جسمانی پرسید واطبائی
که در سرکار او بودند همه طلبید وبمعالجه وتدابیر امر نمود و
بامراء فرمان داد که هر روزه در یکی از باغات سرکاری
بتفتن مشغول دارند قریب چهارصد عمارات مفروش
وباغات مشجر در شهر وبیرون داشت که هر یک بموقع خود
بی نظیر بودند فلاحان فرنگی وباغبانان چینی در سرکار او
بودند که در چمن بندی وطراحی خیابانها وپیوند درختان
دست وبازوی هنروری بازیده ساخت هر یک از ان قطعات را
رشک روضه رضوان وحسرت افزای نوبهار اصفهان می

داشتند

داشتند در یکی از ان باغها که بعیش باغ مشهور بود دیدم
که از هر قسم درختان که بود قد انها زیاده از یک ذرع ودو
ذرع وست نبود وهمه از میوه پربار بودند وقسمی از گل گلاب
بود که چهار فصل مدام گل میداد در موسم بیشتر ودر غیر موسم
کمتر واین گل در بنگاله وبلدان دیگر نیز بهم رسد فرنگان از
چین درخت انرا اورده اند واکنون در تمام قلمرو بسیار است
واز درختان کوچک پرسیدم بیان نمودند که از اختراع مردم
چین است که درخت هر بزرگی که باشد هرگاه خواهند که
بزرگتر نشود وبهمان کوچکی ثمر دهد از ان درخت بزرگ شاخها
که پربار باشد قطع کنند وبجائی دیگر نشانند از ان بزرگتر
نشود وهر ساله ثمر دهد وطریقه بریدن ان شاخ بدینگونه
است که مقداری گل بران شاخ چسپانند وکهنه پارچه
بر روی او بندند وظرفی را که در ته ان سوراخ کوچکی است
پر از اب کنند وبالای ان گل معلق اویزند تا همیشه از ان سوراخ
اب بان پارچه وان گل برسد ان شاخ در ان جا ریشه پیدا کند

بعد از صدق که معهود ایشان است انرا از انجا برند و با ان
کل و پارچه در هر جا که منظور دارند غرس کنند و هر سال
همان مقدار ثمر که در وقت بریدن در انست دهد و بزرگتر
نشود اصف الدوله این چمان را بدرود وقت بریدن در انست
دهد و بزرگ و داعی حق را اجابت نمود و چون با همه رافتی یک
سال داشت دران روز ولوله عظیم دران مصر اعظم بمونه
روز محشر و فزع اکبر برخواست عامه خلایق از مرد و زن
بکریه و زاری بودند و از در و دیوار شهر صدای شیون
بلند و در همان تعزیه خانه او را مدفون و پسر خواندهٔ او را
که وزیر علیخان باشد بجای او منصوب نمودند و او بسبب
حداثت سن و کمنظری و عدم قابلیت ماذه جمعی از اوباش
با خود یار ساخته بمشورت و مصلحت ایشان دست تطاول بخزانه
اندوخته دراز و بابدای عجزه و رعایا دست اندازگشته
خان کرنایب او بود و جماعت انگلیسیه او را از حرکات ناشایسته
ممنوع و از بعض امور مسلوب الاختیار داشتند او دامغ و زجر

ایشان بخاطر گران امده بفرامم دیدن خواین و باستظهار
مشی دژم گردیده از ایشان بازی میزدند با انگلیسیه از
در عناد برامده برهم زدن ایشان بمد نظر این احوال از نباست
مستغنی شده بخانهٔ خود نشست و بسهل فاصله و اندک مطلبی
همنکامه طلبان بخاک دو بهم زن شراره افشرا بر انگیخته مشتعل
ساختند بحدیکه وکیل سرکار کمپنی بنزد او رفت و امد نزد او پاکشید
مراتب نفی و استعفای خانزاد انگلیسیه عرض داشت و در انوقت
به تقلید اصف الدوله یکدو بار در خلوت از من مصلحت خواست
که دوست دولت خواه من کیست انجام کار و مال و مصلحت
وقت چیست من با پخته دران زمان صلاح دولت و بقای
ریاست او بود او را دلالت کردم سخن را نشنید و نه فهمید
فاصابه ما اصابه برگردن باستماع اخبار او جمعی از اعاظم
انگلیسیه بر دالک در نزد روز از کلکته بلکهنو رسیدند و بفکر
کار او افتادند و چون بعضی از امرای همنکامه طلب و برخی از
سپاهیان و مجموع اوباش با او یار بودند انگلیسیه بگرفتن

وعزل او ناگاه اقبال نکردند و بتدبیر کوشیدند چه اگر در آن
وقت از در مخاصمه در میامدند امر بطول می انجامید و باعث
مفسده و سفک دماء جمعی گناه کار و بیگناه بود و بطفیل تنازع
ایشان بسیاری از عجزه و رعایای شهر پایمال حوادث و خانها
بتاراج میرفت و گاه بود که خزاین همه بر باد میرفت کورنر
با او از در ملایمت و ملاطفت بر آمده از جانب خان و وکیل
کمپنی معذرت خواست و هر دو را نزد او برد و آنقدر با او
جوشش و اتحاد نمود که او بکلی مطمئن خاطر گشته استشمام
عزلی که کرده بود بالمره از ضمیر او محو او کردند پس از چندی
کورنر عارض نموده اظهار کرد که هوای شهر بمزاج من
موافقت ندارد چندی در خارج در جائی در صحرا بجهة
اصلاح مزاج میمانم و باز بشهر می آیم و چنان کرد در پی پی
پور دو فرسخی شهر که از قری معمور است نصب خیام نموده
قرار گرفت و افواج سرکار کمپنی را از هر جا با سران و سرداران
انگلیسیه طلب نمود و با مادر آصف الدوله که زنی عاقله و

سخن

سخن او را نزد عالی و ادانی شعار قبولی بود و جمعی از اعاظم که
از بد رفتاری وزیر علیخان بستوه آمده بودند در خفیه و پنهان
سازش نموده و همه ببهانه پرستاری و پرستش احوال او در پی پی
پور آمده بودند ماندند وزیر علیخان که دید دیگران با کورنر
بیرون میروند و او بکلی مطمئن بود و هر روزه رفت و آمد مینمود
و انگلیسیه با او در کمال ادب برخورد میکرد زیاده خاطر جمع
گشته بهراس بپاس خاطر ایشان از شهر بیرون آمده در اردو
ماند و بعض اعاظم که با او موافق بودند برفاقت او نیز آمده
اقامت نمودند توپخانه و زنبورک خانه و لشکریان قدر انداز
و سواران جنگی که در شهر آماده و مهیا و منتظر فرمان او بودند
بمشاهده دوستی و اتحاد او با انگلیسیه و خود نیز همه را مطمئن
خاطر نمود که ما را موافقت و یگانگی بهم رسید شما هم از ساخلو
و یساق و تعب دست بردارید آن جماعت هر کس پی کاری
که داشت رفت و همچنان گرم جوشیها از طرفین بظهور میرسید
روزی کورنر با او گفت که چون من اراده انگلستان و عود بوطن

دارم میخواهم که شان لشکریان کمپنی را که در این کرد و نواحی اند
دیده باشم و بملاحظهٔ شما نیز در آمده باشند و در حقیقت افواجی
که در این حوالی اند نوکران سرکارند او به خیالات دور از کار
خورسند شده در طلبیدن تاکید نمود و من نیز بتکلیف کورنر
و خان و خوف و شورش لشکریان در شهر و در آنجا بودم و
بدیدهٔ عبرت میدیدم بر کج بینی و کج اندیشی او غمزده و
متاثر بودم و بحلم و حوصله و نیکوئی تدابیر انگلیسیه متحیر
و متفکر بودم و دل بحال او و جمعی بیدست و پا که با او
بودند میسوخت تا اینکه افواج سرکار کمپنی با سران و سرداران
انگلیسیه همه رسیدند و کورنر جمعی که از اعاظم با او باقی مانده
بودند باستعانت دیاری مادر آصف الدوله همه را با خود
متفق ساخت و او مست بادهٔ نخوت و سرشار شراب غفلت
بود که چیزی مشعور باو نمیشد لشکریان سرکار کمپنی بحکم کورنر
بر حضور او قواعد میکردند و او هر یک از سران و روسا را
بخلاع زرتاری و عطای نقد و جواهر نوازش مینمود

انگلیسیه

انگلیسیه نواب سعادت علیخان را که در بنارس بود و برادر
حقیقی آصف الدوله بود در جزو طلب داشته و در یکفرسخی
اورد و پنهان کرده کورنر که از همه طرف مطمئن خاطر گشته
دید که احدی با او نمانده است روزی بلشکریان فرمان
داد که تمام اردو نگین اساد در میان گیرند و نگذارند که احدی
از دوست و دشمن رو بشهر رود لشکریان با هستگی بی آنکه
از احدی صدا بلند شود نگذارند قدم بقدم برداشته اردو را
محاصره نمودند که خبر محاصرهٔ اردو بوزیر علیخان رسید
اسب خود را خواست که بشهر رود و تدبیری اندیشد خبیث
کشان از رساندن اسب خاصه سرباز زدند یکی از مقربان او
اسبی باو رسانید او سوار شده از اردو که بر آمد لشکریان
ممانعت نمودند ناچار بخیمه که داشت برگشت و یارانی که
بایشان کمال اعتماد داشت طلبیده هر یک ببهانه از آمدن
نزد او معذرت خواستند و او آن زمان بهوش آمد که خود را یکه
و تنها بی یار و یاور در خیمه که داشت گرفتار دام بلا دید حتی

از خدمه و ملازمان احدی نزد او نمانده بود دانست که کار
از دست رفته و زمانه دگرگونه آئین گشته است شعر
دست بسر بزد و لختی گریست حاصل بیداد بجز گریه چیست
مقارن این حال که یک ساعت از شب گذشته بود بحکم گورنر
جارچیان بلند آواز در آرد و منادی کردند که بحکم مادر
آصف الدوله وزیر علیخان معزول و نواب سعادت علیخان
بریاست منصوب است عظما و ارکان رؤسا و اعیان بزرگان
و امرا و سپاهیان و رعایا همگی ریاست و فرمانفرمائی او را
بجان قبول وزیر علیخان را معزول مطلق دانند و سعادت
علیخان که در آن قرب بود با کوکبه و جلال نمودار گردید
او از جارچیان که بگوش وزیر علیخان رسید از سطوت
سعادت علیخان بر خود بلرزید و چاره را منحصر باین دید
که نزد گورنر آمده بقید اولیای کمپنی راضی شود و چنان
کرد خود بپای خود آمده بخانه گورنر پناه برد و تا آن زمان
نیز گورنر بپاس آداب از استقبال تا بیرون خانه و سایر

لوازم

کوتاهی نمینمود صبحی وزیر علیخان را در خانه تنها گذاشته
جمعی مستحفظین بر او گماشتند و همگی انگلیسیه و اعاظم به همراهی
سعادت علیخان بشهر آمده و او را بر مسند فرمانفرمائی متمکن
ساختند وزیر علیخان را با چند کس از شهر با اشرار روانه
بنارس نمودند و مواجب در سالی یک لک و نیم به جهت او مقرر
کردند که در ظل عاطفت کمپنی باسایش بگذراند و بقدر کرور
روپیه نقد و جنس از خزینه آصف الدوله گرفته بود آنها را نیز
باو واگذاشتند و این وقایع در ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ دست دادند
والحق در این مقدمات انگلیسیه آنقدر حسن تدبیر بکار
بردند که حق بیان آن دشوار است گمان بود که خلقی از طرفین
ناچیز شوند چنان باهستگی طی نمودند که یکی را شمشیر از نیام
و یک قطره خون از اندام بر نیامد و خان باز به نیابت سعادت
علیخان با برام او و اصرار گورنر مستقل گردید و شاه جهان
آباد که دار السلطنه بابریه و از غایت اشتهار مستغنی از بیان
است از لکهنو چارده پانزده روز مسافت دارد بیان بزرگی

وشکوه ورونق در عهد سلاطین سلف از حوصلهٔ تحریر و
از حیز تقریر بیرونست اکنون خراب و ویران و در عمارات
اعاظم و ارکان که هر یک رشک خورنق و سدیر و بی صاحب
افتاده اند مسکن جانوران وحشی و ددان است و اکبرآباد که
از بناهای اکبر پادشاه است و شاه جهان مقبرهٔ تاج گنج را که
ذکر آن گذشت در آنجا بنا نهاده و آن نیز خرابه و عمارات شاهی
مشرف باهدام اند شنیدم که در تاج گنج مسجدی که در آن است
فرنگان بعض جانوران نجس العین را بندند و پرورش
کنند پادشاه وقت در شاه جهان آباد میرزا علی گوهر است
که بشاه عالم اشتهار دارد و از او بجز اسمی باقی نیست غلام
قادر نامی افغان چندی قبل مسلط گشته خود یکه و تنها بقلعه
که پادشاه و فرزندان و عملهٔ شاهی بودند در آمده قریب یک
صد کس زیاده شاهزادگان عظام مسلح ایستاده و خلقی بی
بیشمار از خدمه بودند بهر کس که رسید بانداختن سلاح
اشارت کرد و احدی را مجال آن نشد که دست خود را بر دارد

که پا

که پادشاه را با چند از شاهزادگان از دیدهٔ بینائی عاطل ساخت
و خزاین و دفاین آنچه باقی مانده بود متصرف شده بادعای
سرودی برخواست رایان مرهته بسبب وداعی که داشتند
صبر نمودند که او پادشاه را و شاهزادگان را باین روز نشانند
آنگاه با او مصاف داده بقتل رسانیدندش و پادشاه کور را
باز بر تخت نشانیدند زمام مهام سلطنت را بکلی بدست خویش
گرفتند و بجهت پادشاه قوت لایموتی مقرر ساختند و تا حال
بهمان وضع میگذرد امور سلطنت و نظام مملکت مختل و هر کس
در هر جا که هست دم از خودسری و خودرائی میزند تا همگی از
راه مکر و حیله در بلدان عظیمه سکه و خطبه بنام پادشاه ضریر
قرار داده اند و سالی یکمرتبه عریضه نویسند و آداب سلطنت را
مرعی دارند و او نیز این مراتب را مغتنم شمارد و بهر چه باو دهند
قناعت کند و قریب است بشاه جهان آباد شهر جی نگر بر وزن
نیش کروان شهریست بغایت و آراسته و با صفا و رونق از
بناهای مهاراجه جستی سنگه است و او راجه عالیجناب و

منجمی دقیقه یاب زیج محمد شاهی باهتمام او باتمام رسید و
بنام او مشهور گردید و خوسرامد رصد بندان آن زمان است
و از جملهٔ کارکنان و اعظم حکمای عالیشان بود شهر مذکور را
باسلوبی که باید ساخته اند و گویند در تمام هندوستان
بانرونق و صفا شهری نیست خانهای تمامی سکنه همه در
عرض و طول مثل یکدیگر است و یکی بدیگری متصل نیست
و بازارها نیز بهمین نسبت اند و همه از سنگ سفید و سیاه
ساخته شده اند و در آن شهر است مقر ریاست رایان راج
پوتیه راج پوت بر وزن شاه توت بمعنی اولاد راجه است
جماعتی کثیر و خلقی غفیر اند و بیشتری از شهرهای آن صوبه را
متصرف اند و عظیم ریاستی دارند با جماعت هم چشمی کنند و برا
بری رفتار نمایند ضابطهٔ رایان و اعاظم و سران راج پوتان
است که هر کس بقدر اندازه خویش کنیزان خوش میما دارند
در سرکار مهاراجه که فرمانفرمای کل است عدت کنیزان از
حوصلهٔ شمار بیرونست روز در خانهائیکه هستند خدمت

کنند

کنند و شب برایند و هر جا که خواهند روند و صبحی باز برگردند
و هر کدام که از هر کس حامله شود آن طفل از مالک اوست و در
اعداد اولاد او منسلک گردد و باین سبب در عدت از فرق دیگر
بیشتر و بجرات و جلادت هم از دیگران بهتر اند و در آن شهر
ذبح حیوانات ماکول اللحم اعم از گوسفندان و گاو و مرغ و
غیرهم ممنوع است و اگر کسی از مسلمانان گذری مرتکب شود
و بظهور رسد و ثابت گردد او را قصاص کنند و بعوض آن
حیوان بقتل رسانند و عجب است که در آن شهر با این حالات
که بوی از مسلمانی و بانگ محمدی نیست اعاظم و متمولین
هنود تعزیه خانهای عالی بتکلف دارند بعد از دیدن هلال
ماه عزا همگی رخت سوگواری پوشند و ترک لذات کنند و بسیارند
که بالمره از طعام و شراب کف نفس نمایند که در تمام عشره چیزی
از گلوی ایشان نریزد و شبها و روزها بزبان هندوی و
فارسی مرثیه خوانی و سنگ زنی کنند و هر کس بقدر وسع
در طعام فقرا و مساکین کوشند و در هر کوچه و بازارهای گلابی

سبیل کنند و شبیه بضرایح مقدسه از چوب یا کاغذ سازند
و نزد آن بسجده روند و بخاک غلطند و طلب مطالب نمایند
و بعد از انقضای مدت ایام عاشورا آنها را یا در رودخانه
غرق کنند یا در جائی معین دفن کنند و آنرا کربلا گویند
در لکهنو و بلدان بنگاله و بنارس که آن نیز کافرستانست
همه این حالات را برای العین دیدم و طرفه تر اینست که مسلمان
نیز در بنگاله و سایر بلاد اسلام تقلید ایشان نمایند
و تعزیه خانها بسجده روند و فریقین در تعذیب خویش مسابقت
جویند و سر و رخساره و سینه را مجروح سازند و آنقدر
بر خود زنند که خون جاری گردد و بیخود شوند در حیدر
آباد و دکن مسلمانان و هنود حرکات لغوی چند کنند که بشرح
راست نیاید بیشتری از اعزه دست و پای خود را بغل و زنجیر
بندند و دو شاخه در گردن اندازند و چند کرا ریسمان در
شاخه و سر زنجیر را گیرند و کشان کشان در مجالس عزا گردانند
و او همه جا خاک افتد و کرنش نماید و نعل پاره دارند که

بزعم

بزعم ایشان نعل دلدل یا ذو الجناح است آنرا بر تخته نصب کرده اند
و لطیف تر اینکه نعل صاحبش گویند در شب تاسوعا بنحویکه
در بلدان دیگر شبیه شهدا بر آرند آنرا بتجملی تمام و عظمتی مالا
کلام بردارند و بدوش آدمیان بخانه خاله اش برند و عظیم
ازدحامی شود بقدر سه چهار لک آدم که هر یک شعلی روشن
در دست دارند با او تا بان خانه روند و آنرا در حجره گذارند
تا قدری آسایش کند مردم اطراف حجره را گیرند که او از خواب
او را شنوند و اگر کسی نشنید از بدکاران است لاجرم همه می
شنوند و هر کس بوضعی بیان کند یکی گوید مثل خواب شیر
صدا میکرد یکی مثل خواب آدم دیگری مثل فیل گوید و از این
قبیل بعد از لحظه که از خواب بیدار شود بمکانی که دارد برگر
دانند و ادانی صور خود را تبدیل کنند و در پوست حیوانات
روند بعضی بصورت شیر و غیرهما شوند و حرکات غریب
کنند و بر سر محلات و گذرها علمها نصب کنند و در زیر آن
عظیم آتش افروزند و مرد و زن و آن صور عجیبه بحول و حوش

ان اتش سینه زنند و رقص نمایند اما یک لقمهٔ طعام بمستحق
یا گرسنه و یا یکقطره اب به تشنه ندهند و بجز ان حرکات لغو
از قربات و مثوبات چیزی ندانند و دیگر از ریاسات عظیمه را
ریاست سکان است سک بکسر سین مهمله و تشدید ثانی جماعتی را
گویند که متصف باشند بصفاتی که مذکور شد لاهور که
از بلاد عظیمه است و تمامی نواح پنجاب در تصرف ایشانست
و بشجاعت و دلاوری معروفند و ابتدای ایشان نانک
نامی پادشاه بوده است نانک بر وزن چارک اسم هندو بچه
ایست که بصباحت رخسار و ملاحت گفتار موصوف بوده
در عهد بابر شاه سید حسن نامی که از مشایخ انزمان و بزی
صوفیان و درویشان میزیست بر او فریفته گشته نزد خود
بصومعه که داشت نهاد و به تربیت او کمر بسته ابواب عرفان
بر روی او گشاد رنگ کفر و سواد بت پرستی را اگرچه از لوح
سینه او زدود اما عقاید صوفیه و کلمات واهی که دارند
لیس فی جبتی الا الله و ما من فی قلبی سواه و دف زدن و

رقصیدن

رقصیدن و اشعار عاشقانه و عبارات نامربوطی که مشتمل
انفرقه و اغلب منافی شرع اقدس اند همه را باو تعلیم نمود و او
نیز از طریقه ابا و اجداد خویش دست بردار و اطوار و گفتار
کردار مرشد را شعار خود ساخته همه ان اشعار و عبارات را
بزبان هندوی و موافق بحور شعرای هند موزون نموده
و کتابی ساخت و بگرنت بکاف تازی بر وزن پرند نام نهاد
و بعد از مرشد سجاده نشین گردید و اتباع بسیاری او را
از هر فرقه بهم رسید و بعد از او اولاد و خلفای او همین
طریقه را پیش گرفته و ان کتاب را دستور العمل ساختند و از
اختراعات اوست که پیروان او بطریقهٔ عباسیان رخت
نیلگون پوشند و موی سر و ریش و غیرهما را بحال خود
گذارند از مسلمان و هندو هر کس بطریقه او رود همین شعار
و طریقهٔ صوفیه را اختیار کند و بهر چه در ان کتاب کتابت
است عمل نماید و بهمین نهج مدار بدرویشی و سجاده نشینی
بود تا در اواخر عهد اورنگ زیب و اوایل فرخ سیر که در

سلطنت ضعف بهم رسید ولوای بیکوکیت خفشانی نمود
وبشرحی که گذشت بلند اوازه گردید خلیفه ومقتدای ان
عصر که انرا کرو گویند گفتندی کرو بر وزن وضو مرشد
درهنما را گویند وگویند بر وزن ذو هند نام او بود باستماع
اخبار خفشانی که در شاه جهان اباد وامرا او از پیش رفت
وادعای او بکرسی نشست وبملاحظه اتباع زیاد که قرب
به بیست هزار کس کما بیش داشت از کلاه نمد وپوست
تخت بارزوی افروتخت واز حریده وشاخ نفیر بهوای
کرنا ونفیر از خیمه قلندری پا بخرگاه سروری نهاده
لوای سلطنت برافراشت وتمامی ملک پنجاب ونواح
لاهور را تاخت وضعفا وعجزه را لگدکوب ظلم وبیداد
وبهر شهری مبلغی باج وخراج معین وحاکمی از جانب خود
گماشت مکرر از افواج شاهی بهادرشاه بدفع او نامزد گشته
با اوصاف دادند وهر مرتبه شکست برایشان افتاده خایب
وخاسر برگشتند واو بملاحظه غلبه خویش وشکست سپاه

اسایش

اسایش اندیش کلاه نخوت را بر سر کج نهاده وباجرای خطبه
وسکه فرمان داد تا اینکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسیده او عبد
الصمد خان پدر زکریا خان مشهور که در عهد نادرشاه صفویه
دار لاهور بود با فوجی از مغولیه وقزلباشیه بدفع او نامزد
گردانید گویند باستماع توجه افواج مغولیه وقزلباشیه دانست
که سر بر سر این کار خواهد گذاشت از مقریاست که داشت برامده
بتاخت وتاز قری ودهات وتخریب مساجد وقتل مسلمانان بی
گناه اغاز نهاد وبهر جا که دست تسلط می یافت رجال ونساء و
اطفال حتی زنان حامله را بقتل میرسانید عبد الصمد خان با فوجی
جرار شبگیر وایوار براو ایلغار نمودند ودو سه مصاف که هر مرتبه
براو شکست میافتاد بیکی از قلاع مشهوره با خلقی انبوه از لشکر
وحشر که داشت تحصن جست مغولیه یورش اورده او را با تمامی
اتباع زنده دستگیر وبغل وزنجیر بر الاغهای بی پالان تشهیره
نموده بشاه جهان اباد گیل کردند بحکم شاهی در بازار شاه جهان
اباد همه را که زیاده از هزار کس بودند بضرب شمشیر ابدار جسم

خاکی نهاد ایشانرا از بار گران سر سبکبار ساخته جناب اساهوانی
که بر سر داشتند فرو نشانیدند گویند در کشته شدن بر یکدیگر
سبقت میگزیدند و هر یک بجلادی که داشت التماس مینمود که
اول او را گردن زند معودی که از چنگ غازیان جسته بودند
در هر گوشه و کنار کسوت خود را تبدیل نموده مختفی ماندند
تا بعد از سپری شدن دولت محمد شاه که سلطنت بکلی پایمال
گردید مجددا برآمده جمعیتی منعقد ساختند و بتاخت و تاز
آغاز نهادند و چون کسی در مقابل نبود کارشان بالا گرفته
رواجی در امرشان پدید آمد اکنون تمامی صوبهٔ لاهور و بیجاپور
و نواح آن مرز و بوم در تصرف ایشانست و ریاستی قوی دارند
که احدی از روسای هندوستان را تاب مقاومت ایشان
نیست زمان شاه ابدالی که دو مرتبه بقصد هندوستان تا
بلاهور رسید بر ایشان رانده خلقی کثیر از مردان و زنان
ایشانرا قتیل و اسیر نمود جمعیتی که داشتند پراکنده ساخت و
اگر فرصت یافته بود بکلی استیصال ایشان مینمود او بسبب

برهم

برهم خوردگی ایل بکابل برگردید و ایشانرا باز سلک جمعیت منعقد
گردید فایده صوفیرا در لغت کسی گویند که پشمینه پوش باشند
و بعضی از صفای قلب گرفته اند و گروهی گویند صفای نفس است
از کدورت منهیات بهر حال در این جزء زمان جمعیرا که صوفی
گویند منتسبان باین آثار و بر خود بستگان انشعار و دثار و
اکثری عاری از فهم و شعور و از خرد و دانش بسی دور انداز
از فرایض و سنن و متابعت شریعت غرا باز زنند و موی
سر را دراز کنند و به پیروی هوا و هوس در مجالس حال که محل
اجتماع هر آشنا و بیگانه است بصدای دف و آواز چغانه رقص
کنند و با آمازد و ساده زنخان نیکو عشق بازی نمایند و گویند
نور حضرت پروردگار است البته که از جبین انزیبا پسر ساطع
و قدرت قدرت پروردگار است که از چشمان الامع است
و بالجمله آنچه از کبرای اولیای سلف و کرامات و خارق عادات
که از ذکر ایشان کتب و سفاین مشحون است در این زمان اثری
پدید آرند و همه در تتق احتجابند و چنین است حال عشاق حقیقه

بژوه کرد ذکر بسیاری از همه ایشان بر السنه و افواه دایر و سایر است
و عشق در لغت ماخوذ است از عشقه و آن کنایت است از بیخ
بعض درختان روید و بران پیچد تا از اخشک کند و در
اصطلاح حرارتیست از محبت معشوق که از دل خیزد و بتدریج
جمیع حوارج و اعضا را فرو گیرد و اگر مدتی منمادی طول کشد
منجر بهلاک گردد و بعضی در تعریف آن گویند که العشق نار الله
الموقدة التی تطلع علی الافئدة و برخی بر آنند که العشق نار
تحرق ما سوی المعشوق و با صطلاح اطبا مرضی است سوداوی
منشی است از مالیخولیا که بوصال مطلوب معالجه آن شود و
تدابیر دیگر نیز وارد علی تقدیر بنحوی که صوفی حقه در این
زمان نایاب است و روان سنگ لاخ محبت که بقدم استوانی
سپران وادی هالک شوند و از آن قدسی باده مردافکن سرشار
کردند نیز بغایت عدم الوجود و اگر یکی بتدرت بهم رسد
از نوادر اتفاقات است چنانکه در بنارس از جمعی تفحص شنید
که چند سال قبل از ورود من جوانی از قزلباشیه بود دختری

پری پیکر از براهمه آنشهر عاشق شده والهه و شیدای او گردیده
و او را نیز ترحمی بحال او بهم رسید و بسبب مدعیان رسیدن
بیکدیگر دشوار بود بلکه بعلت مخالف مذهب محال مینمود انجوان
روز بروز ضعیف و ناتوان شبی بروز و روزی بشب میرساند
تا اینکه بخود نشده به بستر بیماری افتاده و چون دیدن معشوقه این
صعب نمود مکرر وقتی که او بجهت غسل کردن برلب رودخانه میرفت
خانه از دل بر کنار آب ساخته روزی دو بار دزدیده نظر بران
ماه روی میکرد و سرانجام بگرد بردرد کشیدی و او نیز با بما
و اشاره تفقد نمودی و فعلی دادی متحیر بدینگونه گذشت
که اولیای دختر از ماجرا مطلع شده بزجر و توبیخ او را از غسل
کردن در رودخانه منع کردند دو روزی که گذشت و از او اثری
پیدا نشد عاشق بیچاره هر طرف دوید و سراغ گم شده خویش را
میکرد تا بان سر کوی رسیده پیرزالی فرهاد کش در آن حوالی دید
که نعش مادر را از سوراخ برآورده و سیل نیرنگ عالم را بکشتی
داده از او استفسار احوال او نمود گفت که آن کوکب فرخنده

چون ماه تمام در برج ابی منقلب منخسف و بحکم تقدیر هنگام
اب بازی در این گرداب بلا در محاق افتاده غریق بحر فنا
و از این ظلمت کدهٔ خاک بعالم انوار و ملاء اعلی منصرف گردید
و اتش عشق ترا که در کانون سینه اش شعله زن بود باب
زلال نیتی منطفی ساخت بیچاره از شنیدن این خبر بیخود
گشته بیفتاد و از او التماس نمود نمود که مرا بال مکان مسعود
دلالت کن او جائیرا از ان رود بیکران باو نشان داد ان
مست بادهٔ محبت خود را در اب انداخت بجست و جوی گرانمایه
دری که از کف او رفته بود در قعر رودخانه بخاک شوئی
جان بجهان افرین تسلیم نمود مردم در تماشا بودند که این خبر
قال قال بدختر رسید ان وفا کیش باستماع ان خبر هوش ربا
بید رنگ از جا سپند اسا برجست و بهمان مکان که رسید
خود را در اب انداختن خت و بیار خویش پیوست گویند بعد از
لحظه هر دو بر روی اب امدند و یکدیگر را تنگ در بغل کشیده
بودند و جمعی کثیر مشاهده مینمودند اب بازان و شناوران

بقصد

بقصد گرفتن ایشان تا خود سازی نمودند باز بزیر رفتند و دیگر
اثری از ایشان بدیدار نگردید و لنعم ما قال شعر انانکه غم
عشق گزیدند همه در کوی شهادت ارمیدند همه در معرکهٔ
دو کون فتح از عشق است با انکه سپاه او شهیدند همه القصه
کورز بعد از تنسیق امور اندیاز و تنبیه موالیان وزیر علیخان
و اشرار از هر گوشه و کنار بکلکته برگشته و از انجا باستماع مار
کویس و لزلی سها در مار نکتن بکورزی بنگاله و عزل خویش
و برامدن او از انگلستان از جانب خود یکی از کونسلیانرا بکورزی
و نیابت خویش معین و خود بوطن روانه گردید و مرحوم خان
نیز از نیابت بتنگ امده استعفای داد و روانهٔ کلکته شد و من
هم بعد از چندی از ان شهر برامدم در راه بودم که خبر ورود
کورز تازه بکلکته رسید و من هم وارد شدم بارکویس بروزن
شاه اویس خطابیست که باشراف دهند و از لارد برتر است
و لزلی بروزن جلیلی نام اوست و نارنکتن بروزن نارنج از
قبیل کنیت یا لقب است وی مردی بزرگ منش عظیم الوقار کثیر

الاقتدار و از یونانیان عالی شان و مشیر خاص پادشاه
انگلستان صاحب عزم بلند و رتبهٔ سنیه ارجمند و از اعاظم
و اشرف آن دیار و به تنسیق امور و ضوابط مملکت داری
یگانهٔ روزگار است مودت و عاطفت بی پایان نسبت بمن
بهم رسانید بعد از سه ماه مهم پیتو سلطان و محاربه با او
روبکار شده او با جمیع سران و سپه داران انگلیسیه روانهٔ
چنپاتین و سرنگ نین شد و من از خوف بیماری که باز شروع
آن بود روانهٔ عظیم آباد شدم و گورنر قبل از رفتن بچنپاتین
که از ارادهٔ من مطلع شد که بجهت تبدیل آب و هوا بعظیم آباد
میروم تکلیف بودن در خدمتش نمود که در آن سفر باشم
و چون شرعا خالی از اشکال نبود قبول نکردم و بعظیم آباد
رفتم در آن قرب بآن شهر وارد بود میرزا احمد سبزواری
که از اعاظم و اشراف آن دیار و باستعداد ذاتی قابلیت فطری
و اطلاع بر مبادی علوم و موزونی طبع و نکته سنجی از مغتنمات
روزگار و فطرتی بس عالی داشت مولانا ابو القاسم خراسانی

که در

که در علوم معقول و منطق و بیان ممتاز و در ذهن و ذکا بی انباز
بود این هر دو از وطن باهم بر آمده بی خبر در آن دیار افتادند و
بحکم تقدیر بپای بند تعلق بگیر آمدند و با بسی اشتیاق که بعود
وطن داشتند بوجوبی چند میسرشان نیامد در بیقراری
بودند خاصه میرزا احمد که بیتاب و پیوسته در اضطراب میماند
اکنون بذکر بقیهٔ احوال وزیر علیخان بپردازم تا آنرا نیز صورت
انتظامی بدید آید گورنر سر جان شور که او را روانهٔ بنارس
نمود در آنجا جمعی از اشرار بنازکی با او یار گشته به اغوای او کمر
بستند و هر روزه جمعی از مردم اوباش را از فرقهٔ سپاه ملازم
میساخت و نزد ایشان بلاف و گزاف هوس ریاست تند می
نشست و با سترچی که حاکم بود و ذکر او گذشت دوستی و اتحاد
و گرم جوشی مینمود این اخبار که بمسامع گورنر و عظمای انگلیسیه
میرسید مکرر مستر چری را بخطاب یا بنی اعرض عن هذا متنبه
و آگاه میساختند که بمکر و فریب وزیر علیخان و به نرمی که در
ظاهر دارد مغرور نشوند و از او و از کار او تغافل نورزند

وسخن دانشمندان است که از دشمن افتاده هرچند که بی
دست و پا باشد احتراز لازم است و چون از حرکات و بود
باش او در بنارس استشمام فتنه و فساد میرود او را با جمعی از
مردمان کار آزموده معتمد نظربند کان کرده که روانه
کلکته نمایند و مکتوبی ملاطفت آمیز متضمن آمدن بکلکته
باو نیز نگاشتند و بمواعید دل پذیر باطمینان خاطرش
پرداختند و او به نرمی و ملاطفت انگلیسیه که یک مرتبه بتجربه
او رسیده بود مطمئن خاطر نگشته پی به بال کار برد دانست
که همزه کجا بند است روانگی خود را بسمت کلکته اشتهار
داد و با هستگی احمال و اثقال گران باری که داشت بطرفی
که خواست شبها فرستاد و مستر چری نظر به نیکو کاریهای
که نسبت باو هنگام گرفتاری و افتادگی کرده بود بسخنان
کورنر اعتنا نکرد بسبب اقتداری که داشت حرکت ناشایست
از او گمان نه مینمود بعد از دو سه روز بمستر چری پیغام
داد که من فردا بخانه تو چاشت میخورم و از آنجا سوار و رکزای

کلکته

کلکته میشوم آن بیچاره چند کس از انگلیسیه را نیز وعده گرفته
بنرمی مرتب ساخت یکپاس از روز گذشته وزیر علیخان خود
با جمعی از اوباش آمدند و بر سفر نشستند در بین خوردن
طعام شمشیری که در کمر داشت ببهانه نمودن بیاران از نیام
بر آورده بیخبر بمیزبان انداخت و چون مهد بود جمعی که
با او بودند هر سه کس بیکی از انگریزان چسبیده با تمام کارشان
پرداختند و بمکانی که داشتند برگشتند منادی در کوچه
و بازار فرستاد و ندا در داد که زمان دولت انگلیسیه سپری
گردید و نوبت ریاست عاریت بمن رسید جمعی دیگر از انگریزان
که در آن شهر بودند بعد از اطلاع بآن قضیه کبری از خانهای
خویش بر آمده فوجی که در خارج شهر ساخلو بودند طلب
داشته خانه او را محاصره نمودند و جنگ در پیوست فتنه
و آشوب عظیمی برخواست رعایا و عجزه آن شهر که همه عبده
اصنام و از کشتن پشه و هوام احتراز تمام دارند بر خود بلرزیدند
و به مساجد و بتخانه ها پناه بردند و تا شام بازار گیر دار گرم

بود هنگام که اینعالم نورانی مانند بخت وزیر علیخان بسیاهی
درآمد و ظلمت شب طرفین را از ستیز و آمیز باز داشت تا
معدودی چند دیوار خانه را سوراخ کرده برآمدند و رو به
هزیمت نهادند صبحی انگلیسیه زنان و متعلقان او را مطمئن
خاطر ساخته از همان روز بجهة هر یک مواجب درخور او
قرار دادند و فوجی جرار به تعاقب او فرستادند و دو سه بار
دیگر در راه جنگ بینهما در پیوست و هر مرتبه شکست بر وزیر
علیخان افتاد ناچار او با دو سه کس از اجاره که با او بودند
رو بگریز و بجانب جی نگر تکاور انگیز گردیده و براجه راج
پونان پناه برد گورنر باستماع این خبر مایه خشونت آمیز
براجه آنجا نگاشت که صید از دام جسته و مرغ پر شکسته که
بر سر آن کوی نشسته است او را نیکو نگه داری نمایند تا کس
بگرفتن او رسد و اگر بعد از رسیدن نامه که او تا آن زمان
در آنجا باشد و عذر فرار و گریختن او را نگارند مسموع نیست
و به تقدیر آنکه بدادن او راضی نباشند جنگ سلطانی را

اماده و افواج قاهره را رسیده دانند و بلا فاصله حکم پروانگی
چند پلتن نمود راجه بشرط آنکه از خون بگذرند و قصاص
نکنند بدادن رضا شده گورنر نیز راضی گردید او را مقید بکلکته
آوردند و تا حال بپاداش اعمال همچنان در قید و به بدترین
عذابی معذب است که هر روزه از روی مرگ را دارد و بر سرش
نمی آید انتهی گورنر بچنپاتین و مدرس که رسید افواج کمپنی را
از هر جا طلبداشته تر سرنگ تین راند و پتیو سلطان با فوجی
که داشت چند منزل استقبال نموده مصاف داد و هر مرتبه
شکست بر او می افتاد تا آنکه در قلعه سرنگ تین محصور گردید
انگلیسیه که در فتح قلاع و محاربه با هندوان بمثل و مانند ند
بر آن شهر و قلعه بلند اساس از چهار طرف ولوله انداخته
یورش نمودند و از برجی که قریب بخانه سلطان بود و از ضرب
گولی توپ نمونه خانه زنبور و با زمین یکسان کرده بودند
بقلعه و شهر درآمدند و دست بقتل و غارت گشادند در بین
محاربه به گولی بمقتل سلطان رسیده درگذشت و آن همه مملکت

بتصرف اولیای کمپنی در آمد اولاد و اتباع و زنان و قبایل
او را همگی نوازش نموده مواجب بجهة هر یک معین نمودند
و به بلدان دیگر فرستادند تا دیگر کسی مثل وزیر علیخان منشأ
فتنه و فساد نگردد پس کورنر عود بکلکته و من نیز از اعظم
آباد رسیدم و چون همیشه عود بوطن مطمع نظر بود بخدمت
کورنر مراتب را اظهار و طلب رخصت نمودم و از راه شفقت
ایستادگی بسیار نمود و بجدائی از خدمتش راضی نمیشد
و بمواعید و کلمات دلپذیر تکلیف چندی دیگر در بودن
فرمود و من ببهانهٔ بیماری مبالغه و اصرار داشتم اجازت
کوفه باکراه دادند و من زنان و متعلقان و اسبابرا بر جهاز
تا مچهلی بندر فرستادم و خود از راه خشکی اراده کردم کورنر
از راه قدرشناسی از راه کلکته الی مچهلی بندر داک نشانید
شرح داک و طریقهٔ آن مذکور شد بتاریخ شوال المکرم سنه ۱۲۱۴
از خدمت کورنر و عظمای دیگر مرخص شده رو براه نهادم
در دو فرسخی چهارده کس آماده و مهیا بودند هشت کس

کهار

کهار بر وزن سوار که جماعتی از هنود ند محفه را بر دوش کشند
و چنان بسرعت روند که اسبان تند رو در راه بایشان نرسد
و دو کس زاد راحله بر میداشت و دو کس مشعل بردار بوده که هر جا
شام شود مشعل افروزند و یک کس دلیل و دیگری طبل نواز
در عرصهٔ پانزده روز از کلکته تا مچهلی بندر که دو ماه و نیم راه
است رسیدم و حقیقت طی الارض که در کتب اعداد بآن
مسطور است مفهوم گردید و غالبا که غیر از این قسم دیگر
طی الارض نشود اگرچه این قسم مسافرت تصدیع بسیار دارد
لیکن خالی از کیفیتی نیست و چون مسافر را طی منازل در هر حال
مطمع نظر و نصب العین است آن زحمت و محنت گوارا میشود
و بفاصلهٔ هر ده فرسخ در قری و دهاتی که بر سر راه بودند
طعام مهیا بود صدای طبل را که می شنیدند سفره گسترده
و طعام حاضر داشتند و مرا اغلب بسبب تکان و سواری
رغبت بطعام نبود و خاصه از گوشت و مطبوخ عجیب نفرتی
داشتم بر بلدان عظیمه و قرای معمورهٔ بسیاری عبور کردم و چون

اغلب بشب میگذشتم واگر روز هم بود توقفی نمیشد گاهی
از کیفیت انها اطلاع بهم نرسید وحسب الحکم کورنر در هر جا
وهر مکان روز یا شب که میرسیدم عمال وکماشتگان سرکار
کمپنی باستقبال می امدند وتکلیف یک دو لحظه اسایش
میکردند ونیکو خدمتهای نمودند واغلب از ایشان
معذرت خواسته روانه میشدم مگر در جگرنات که اعظم
معابد هنود است تحقیق احوال چهار روز انجا مقام کردم
ودر اسحاق نین وکنجام که از شهرهای بزرگند وبتکلیف
واصرار مستر مالکم بهادر ایلچی صافی ضمیر که از جانب کورنر
بسفارت ایران رفته بود در هر کدام دو روز توقف نمودم
مستر مالکم بضیافت وخدمت برخواسته خود با جمعی استقبال
نمود وشهر را گونه تزئینی داده بطریقه که دارند ائین بسته
بودند شلک توپ وتفنگ موافق ضابطه انگلیسیه بعمل
اورد وبسی محبت وبرخورد کرد ودر این سفر برفاقت امد
میرزا ابوالحسن ابن حاجی میرزا باقر ابن کربلائی حسین

خان

خان اصفهانی که در چهره سکنا جوانی با اخلاق واز نجبای
اصفهانست وچون در مثل این سفرها هنربان رفیق وخدمه
مطلق میسر نیست او را با خود اوردم در راه بسیار بکار امد
واز خدمتگذاری من دقیقه غافل نبود جگرنات بروزن
سقرناب اسم ان صنم وحجازیان بتخانه وان شهر را نیز گویند
وان شهریست در نهایت بزرگی ووسعت وکثرت عمارات
عالیه بر ساحل دریای شور ونسبت کثرت خلایق و
انبوهی مردم از غریب وبومی بغایت کثیف وبد وضع وبد
اب وهوا همیشه بقدر دو لک ادمی غیر از مردم سکنه در ان
شهر است وباین علت کوچه وبازارها متعفن ومملو از کثافات اند
برکه عظیم قریب به بتخانه ساخته اند عرض وطول او تخمینا بقدر
یک میل است غربا وشهریان همه از ان اب خورند ودر ان اب
بازی کنند وغسل نمایند مدام اوصاف ثلاثه او از قاذورات
وکثافات متغیر است ودر ان چهار روز از کثافت وکثرت
هوام وبد هوائی مشقت عظیم برداشتم ومزاج را برهم زد که زیاده

بران نتوانستم ماند واصل بتخانه عمارتیست در نهایت بزرگی
و وسعت و علو و برکردان عمارات و بتخانهای کوچک ساخته اند
روزی معین است که مردم از اطراف و اقاصی بلاد آیند
و دران روز خود را رسانند و خدمه در وازه را کشایند
تا مردم همه پرستش کنند و کسیکه دران روز نرسید از
بیرون پرستش کند و بجز سالی یک مرتبه دران روز معین دیگر
هرگز احدی باندرون داخل نشود و صنم را نه بیند و بجز
فرقه هنود دیگری ازام را نگذارند که قدم دراند رون
و صحن بتخانه و عمارات حوالی ان گذارند هزار کس براهم
خدام ان بتخانه اند و به نوبت جهت جاروب کشی و روشنی
باندرون روند و باین سبب نهایت برخویشتن بازند و دیگر
از معارف ایشان نزد من آمدند و تکلیف ضیافت کردند
و موافق ضابطه که دارند طعام اوردند از اطراف شهر
بر سر راهها کماشته ها دارند که هرکس وارد انها شود بایشان
خبر دهند تا برای او طعام بفرستند او خواهد یا نخواهد

یا نخورد باو نخورد گویند هرکس از هر فرقه که دران شهر درآید
مهمان جگرنات است و از مطبخ او جهة ایشان طعام فرستند و در
سرکار او دو بار روزی ان قدر طعام پخته شود که هر قدر
زوار و متردد بن وارد شوند همه را کفایت کند فرق هنود
دران شهر از یکدیگر پرهیز نکنند و باهم طعام خورند و اگر کسی
دیگر از امم مختلفه در انجا بر سفره و طعام ایشان شرکت کند
چیزی نگویند و از هیچ چیز دران معبد احتراز نکنند
هر خطائی در این سرزمین از هرکس سرزند معفو است و
از اصناف مردم علی قدر مراتبهم مانند دو روپیه چیزی گیرند
از بیست روپیه زیادتر و از یک اندکمتر نیست و از رایان
و فرمانده هان هر ساله جهة ان سرکار نذورات رسد و بغیر از
انچه از مردم ستانند و ارباب دول خود فرستند بقدر ده
هزار قطعه معمور است از راجه های سلف وقف ان سرکار است
و از ان صنم انچه گویند و اعتقادی ایشانست پارچه ایست
از سیماب یا مثل سیماب که حرکت کند و رخشندگی دارد و بعضی

برانند که قطعه کوهست خام است که خدای عالم در ابتدای
خلقت پی پدر بید قدرت خلق او نمود و او بهدایت و ارشاد
مردم در میان خلق بود تا در این دوره اخری که بنای
مردم بنا راستی و نادرستی شد در این مکان منزوی شد
و از نظرها پنهان گردید و بقدر سیصد حجام بجهة خلق
لحای زوار و متردین معین اند دویست کس پسران ساده
نیکو منظر و سیصد کس زنان پری پیکر صبح و شام بر درگاه
او رقص کنند و خوانندگی نمایند و بجهة هر یک از اینها
از سرکار او مواجب معین است و خدمه و کارکنان و اوضاع
ان بتخانه از جمیع رؤسای هندوستان بیشتر است بخلاف
بتخانه ها و بت های دیگر که صنم را بر بلندی گذارند و مردم
از زیر ستایش کنند او را در بتخانه بجای معین دفن کرده اند
که انجا مردم سجده کنند و سالی یکمرتبه برارند و جامه او را
تبدیل کنند خیاطان موروثی دارد که بجهة تبدیل جامه در
اندرون در ایند و گویند بمجرد بر اوردن ان صنم خیاطی که

باندرون

باندرون در امده است از هر دو دیده نابینا شود تا چشم او
بر جسم جگرنات نیفتد و هنود را در حق این صنم عظیم اعتقادی
است تا هر جا که عمارت ان بنظر اید از اطراف اربعه کسی سواره
نگذرد و هر گاه چشمشان بان خانه افتد بسجده روند و روی
نیاز بخاک مالند و گویند دریای محیط بقدر وسع و طاقت
پرستش این صنم کند و روزی دو بار که مد شود منشاء ان همین
است که خود را بخاک این درگاه رساند و اگر این معبد نبود
در بحار مد و جزر نمیشد قسمت ارزاق و تعیین اجال و حلول
ارواح و انچه در این عالم شود همه را از او دانند در عهد نادر
شاه یا بعد از ان میر حبیب نامی که مردم نواح شیراز بود
در دکن صاحب اختیار اقتدار گشت و بطمع خزاین و دفاین
جگرنات بران تاخت اورد براهمه و خدمه مطلع شدند و قبل
از رسیدن او صنم و تمامی خزاین را بکوهها و کریوهای
صعب المسالک بردند تا فتنه او خوابید باز بجای خود اوردند
از اقصای بلاد هند و سند و کشمیر کفره تند رجال کنند

و پرستش اینداز کلکته که می امدم تا بجکرنات که رسیدم
در تمام ان راه زوار و قاصدین ان درگاه کفر شعار بر روی
هم بودند که مجال عبور محفه و سوار نبود و هر یک از ریاضت
کشان و عاقبت اندیشان بجهة طلب قربات بنحوی طی ان
مسافت مینمودند بیشتر پیاده و برخی بشکم و سینه و گروهی
غلطان غلطان و جمعی خرچنگ وار بر دستها بعضی نشسته
و دستها را بالای ان همه دشت و بیابان و کوه و هامان
طی مینمودند و اکثر برا شش ماه و یک سال و دو سال و چهار
سال بود که خود برامده بودند خدمه بسیاری با هر یک بود
که بضروریات او می پرداختند و از جمله مرتاضین این کشور
جماعتی اند که حبس نفس کنند و ان چنان است که اول ترک
حیوانی از قبیل شیر و روغن و بنیهما و غیرهما نمایند و نفس را
بتدریج کم کم برارند و بالا کشند و نگه دارند تا بجائی رسانند
که روزی یکنفس زنند و از ان برتر و بماهی یکنفس رسانند
و بالاخره بان منجر شود که نفس در دماغ محتسب گردد و ان

زمان

زمان محتاج بغذا نیست و از حرکت افتد و در اعداد اموات
بشمار اید اما بدن سرد نگردد و از هم نپاشد و متعفن نشود و قبل
از حلول این حالت بورثه و متعلقان خویش وصیت کند
و در لوحی از مس نویسد که مرا بعد از پانصد سال یا بیشتر یا کمتر
برارند و قبل از انقضای این مدت مرا بحال خود گذارید پرستاران را
بجهة او خانه محقر در زیر زمین مانند سردابه کوچکی بازند
و او را در ان گذارند و در انرا بسنگ و ساروج برارند و بعد
از انقضاء ان مدت بتدهین و تدابیری که دارند او را زنده
کنند و برا و از زمان مغیبات و علوم غریبه کشف شود و چیزی
مجهول او نماند شنیدم در لکهنو یکی از اعاظم می ساخت
در بنیاد ان خانه یکی از این اشخاص برامد بحکم نواب وزیر
او زنده کردند تا زیجیکه بر دیوار سردابه او اویخته بودند
مورخ بیکهزار و هفتصد و سال قبل از این میگفتند
او که بحال امد پرسید که در هندوستان راجه کیست یعنی
پادشاه کدام فرقه اند در جواب او گفتند مغول او بایشان

ناسزا گفت که این وقت برآمدن من بود چرا مرا در عذاب
افکندید باز مرا بجای خود گذارید و چنان کردند انتهی
کلامه اگرچه از این قبیل حکایات مورخین سلف همه از مرتاضین
هند نوشته اند و بر السنه و افواه مردم دایر و سایر و منهم
از بسیاری شنیدم لیکن عقل سلیم و ذهن مستقیم از
صحت و راستی این گونه حکایات کمال تحاشی دارد چه شرعا
و عرفا و عقلا و عادتا محال مینماید که آدمی بدون بدل
ما یتحلل زنده بماند خاصه در جائی که هوا به بدن نرسد
و بدون شبهه و شک و همه آنها از مقوله افسانه و سخن اغراق
است ماخذ صحیحی ندارد و باعث این همه شهرت که در کتب
متقدمین درج و بر السنه و افواه مردم دایر است این است
که مبتدیان و مشاقین اینکار بسیارند که بجهة حصول اغراض
فاسده دیگر حبس نفس بقدر یک پاس یا دو پاس کنند و من
هم بسیاری از ایشان را دیده ام خاصه در دکن که بوفور اند
و نفس را بر خود چنان کشند که از زمین بقدر یک ذرع و

بیشتر

بیشتر بلند شوند و هم چنان معلق میانه زمین و آسمان مانند
و هرگاه باز نفس را سر دهند بزمین آیند یکی از این فرقه را
در خارج حیدرآباد دیدم که چهار زانو پا بروی پا انداخته
نفس را بالا کشد و از زمین بقدر یک ذرع دست بلند شد
و تا دو پاس بهمان هیئت معلق بود حرف میزد و قلیان
میکشید از و کیفیت و سبب را پرسیدم او چون مرا بیغرض دید
و فی الجمله انصاف طرازی بر سر داشت بیان نمود که اینهمه
حکایات متقدمین و آنچه زبان زد مردم است همه از مقوله
کلمات واهی اند و حق اینست که این کار و حبس نفس را در امساک
و بطوء انزال مدخلی عظیم است چه هرگاه نفس را بالا کشند
مواد منوی نیز باعلا صعود نماید و مندفع نشود و در حین
مقاربت هرگاه امارات انزال ظاهر شود اگر نفس را بر خود
کشند و اندکی تامل نمایند منی مندفع نشود و انزال نگردد
و هرگاه کسی مثل باینجا رسد که از نفس کشیدن با جسم باین
سنگینی از زمین نیز خیزد هر قدر مباشرت کند هرگز او را

انزال نشود و تا ستن کهولیت قوای شهوانی بهمین حالت
جوانی باقی ماند و چیزی کاسته نگردد و ادعا نمود که از قوه
نفس کشیدن بجائی رسیده ام که مقداری از شیر را
در ظرفی گذاشته از سوراخ احلیل هر وقت که نفس را
بر خود کشم تمام انرا جذب کنم و بدل ما یتحلل نمایم انتهی
کلامه و اینهم ادعائی بود که او کرد که هرگاه در جوانی امر
حبس نفس کند که او را در مقاربت انزال نشود در پیری
نیز قوه او بهمین نسبت باقی خواهد بود و محل تامل است
چه مقتضای پیری و سن کهولیت این است که قوی تمام
نقصان پذیرد و هیچکدام بحال جوانی باقی نماند چنانکه
اگر شخصی از ابتدای تمیز اصلا مباشرت نکند و مرتکب
این کار نگردد در شیخوخیت و سن انحطاط شروع کند
محال است که ان قوه جوانی در او باشد و ان لذت را بیابد
و منشا قوه حیوانی حرارت غریزی است که ان در پیری
البته بتحلیل میرود کما قال فی کتابه العزیز و مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ

فی الخلق

بر این حبس نفس و کشیدن ان با علی الفور نماید
مترتب است که در مقاربت امساک و بطوء انزال شود بحدیکه
هرقدر مباشرت کند منزل نشود این بزعم فاسد عیاشان
و هرزه کاران لذت عظیم است و غیر از این چیزی نیست
و موید اینست کلام شیخ الرئیس در قانون یا در کتاب دیگر
که بیاد نیست که در کجا بود دیدم که هرگاه کسی مثل حیوانات
دوات اربعه که بعد از دفع بر از مقعد را بهم کشد او نیز چنین
نماید و ورزش کند که همیشه در هر حال که باشد مقعد را
کشیده دارد در امساک و بطوء انزال اثری عظیم بخشد
و بجائی رسید که انزال نشود چه در کشیدن مقعد نفس
نیز لامحاله بالا رود و باعث امساک گردد و بالجمله علت غائی
در این حبس نفس جمع مرتاضین را همین امساکست و بس
ارتباط کلامی در اینکه اینان از استماع اینگونه حکایات
از مردمان جهان دیده اتفاق کردیده و از مطالعه کتب قدما
بهم برنیایند و از چه نوشته و گفته که حقیقتی ندارند نروند

بر تسطیر این فقرات و تحقیق این مقدمات باز داشت
نکرند کان خورده نکرند و از جملهٔ فرق مختلفهٔ هنود جماعتی اند
که در شب طعام نه پزند و آتش و چراغ نیفروزند و چاه
حفر نکنند و گویند این کارها باعث هلاک هوام و جانوران
صغار و موجب عذاب در زور و کبر دار است حتی جماعتی اند
درد کن که خود ازالهٔ بکارت نکنند و زعم شان اینست که
سفک خون بکارت آدمی معذب گردد و بعد از عقد مناکحت
شب عروس را نزد براهمهٔ نیکو نهاد فرستند تا ایشان بان
عذاب معذب گردند و افتتاح کار کنند و بعد از فتح باب
خود تصرف کنند و طرفه تر اینست که اگر آن برهمن بسبب
پیری و ضعف در آن سه شب کاری نکرد تقصیر را بر آن
زن نهند و گویند ناپسند برهمن افتاده و او را طعن زنند
و من از عجایب و غرایب هندوستان در این عرض مدت
اقامت خویش از آنچه از خواص و عوام جاهای دیگر شنیده
و در کتب دیده بودم از اینکه کیمیاگران بر گذرها افتاده

واین

واین علم رواجی تمام دارد و جفریان و مهره سحره و غیر ذلک
بسیارند سوای یک امر عجیب چیزی دیگر ندیده ام و همیشه
طالب بوده ام با آنکه یقین بعدم فقدان اینها دارم خوض در
تحقیق حقایق اشیاء بجست و جو امید داشت بهر حال امر غریب
این بود که در لکهنو یکی از اعاظم انگلیسیه مستر فرنکل نام که
از دوستان من بود و در آنجا سکونت داشت روزی نزد من پیغام
فرستاد که فردا بعد از ظهر در خانهٔ من مجمع عظیم است و امر غریبی
از یکی براهمه سرزد میشود اگر آنوقت بیائی باعث شگفت من و تو
خواهد بود روز دیگر بهمان وقت نزد او رفتم جمعی کثیر از سران
و عظمای انگلیسیه و خلقی انبوه از هندو و مسلمانان در مجلس
بودند بعد از لحظهٔ برهمنی سیاه فام که هزال و ضعف بدن
او را منتهائی نبود حاضر شد صاحب خانه گوسفند بزرگی
طلب نمود و بوسط مجلس نگاه داشت آن برهمن را که چشم بر آن
گوسفند افتاد بر آن حمله نمود و پارچهٔ از ران او بدندان کند
و بخوردان مشغول شد هم چنان صدا میکرد و حمله می آورد

مثل حرکات عقور و پارچه پارچه گوشت و پوست ان گوسفند را
میخورد و ان حیوان بیزبان فریاد تا انکه تمام انرا از گوشت
و پوست و استخوان و کله و پاچه و روده و امعا تمام بخورد
و از هر جا که قطعه از گوشت کنده بود خون انرا میمکید و مرا
انحالت بغایت مکروه نمود و مزاج متغیر گردید و خود را ضبط
میکردم و قبل از اتمام برخواستم و اکثر یرا همین احوال بود
و ان برهمن میگفت اینکه مشاهده مینمائید من اینکار را نمی
کنم و بوتای من یعنی ملکی که بر من موکلست او میکند و او میخورد
مردم هر کس باو چیزی دادند و رفت و مستر فرنکل میگفت
این بار سیم اوست که در خانه من این کار را کرده است
و امروز بجهة نمودن تو او را طلبیدم چه بود و چه کار میکرد
معلوم نشد **در اتش** فشانی قلم واسطی نژاد بذکر مجملی از
اوضاع دکن و احوال حیدرآباد بیشتر اراضی دکن بعلت
قربشان به خط استوا هوائی باعتدال دارند طول ایام
و لیالی در جوزا و قوس بسیزده ساعت رسد و از اینجا تجاوز

نکند

نکند و در زمستان باتش و پوستین و رخوت پنبه دار و لباس
پشمین و در تابستان بسردابه و گلستان و خیس خانه محتاج نیند
و قریب است باینکه هشت فصل شمرده شوده دو بهار و دو
تابستان و دو خریف و دو زمستان اگرچه تغییر فصل و تمیز
موسم در تمام هندوستان دشوار است و بسبب اختلاف
هوا معلوم نمیشود ولیکن در دکن اینحالت و تمیز بین الفصلین
بهتر از جاهای دیگر است و چون کوهستان و زمین ریگ
بوم است ابهای و چشمهای عذب بسیار است و در اغلب
فصول ابها سردند و بعضی رایان و سلاطین نهمنیه و قطب
شاهیه دور کوهها را بسته اب انبارها و برکهای عظیم میسر و ساما
ساخته اند که از هر یک برکه در تمام سال رودخانه عظیم جاریست
و میوه ناقصی که بقدر دیدن و لوئیدن بهم رسد از قبیل انگور
و انجیر ترش که بجز حیدرآباد جای ترش انرا ندیده اند سالی
دو مرتبه درختان ثمر دهد در موسم بهتر و بیشتر و در غیر موسم
کمتر و زبون تر و بعضی مرکبات نیکو بعمل اید و زمین قابل دارد

زراعت را اگر تربیت کنند محاصل و ربع آنها بسیار گردد و در تابستان
زراعات صیفی از آب باران و در موسم دیگر از آب همان برکها
بعمل آید و فرمانفرمای بعضی از آن دیار است نواب نظام علی
خان بهادر ولد نظام الملک آصف جاه که وکیل السلطنه از
جانب محمد شاه و از اعاظم امرای هندوستان است و منظور
نظر قهرمان زمان نادرشاه بود مردم توران و از احفاد خواجه
عبدالله احرار که از غایت اشتهار بی نیاز اظهار و از مقدسین
آن زمان و بعلو خاندان و شرف دودمان حال رخسار دیار
خویش بود بنحویکه گذشت نواب معظم در بدایت حال رئیسی
با عدل و داد و فرمانفرمائی خجسته نهاد و بحال مملکت و رعایا
بنحویکه بایست میرسید و اکنون بسبب کبر سن و بیماری و پیری
بفالج و ضعف قوی گرفتار و از ظلم ریاست عاجز و کار با مرای
بیرای و هوش است اگر اندکی نیروی ظلم عاملان و بیداد کار
کنان از رعایا و برایا پستی گیرد سرزمین دکن از قطعات مرغوبه
هندوستان است و از آثار باستانیانست هویداست که قبل

از ظهور

از ظهور اسلام رایان و فرماندهان و قاطبه سکنه این کشور را
نیز همین طبیعت بوده هرگاه ملوک عجم تا یکی از سپهبدان ایشان
بهندوستان آمده اند هندیان تاب مقاومت بر خویشتن ندیده
از در زبونی و مسکنت در آمده بهر حال مطیع و باج گذار بوده اند
و چون بازگشت بایران زمین میشد باندک فرصتی آنرا بان
تیره رای بفراهم دیدن مشتی درم و دینار و مشاهده جمعی از سیه
تابان اوباش در میدان خالی کلاه نخوت را کج نهاده بغرور موفور
مبتلا و احوال گذشته و بیماران را فراموش و تغییر رفتار نموده اند
چنانکه در عهد منوچهر که حسب الحکم او سام نریمان بهند آمده
کیسوراج را بایالت متمکن ساخت و بایران برگردید و بعد از او
فیروز رای پسرش آغاز مخالفت و خودرائی کرده کیقباد رستم
دستان را با فوجی بتنبیه او فرستاده فیروز بهزیمت رفت و در بیابانها
بمرد رستم تمامی مملکت را لگدکوب حوادث داشته کیسوراج را
بمسند ایالت نشانیده برگشت و هم چنین بوده است در عهد اسکندر
و اردشیر و کسری و انوشیروان و غیرهم که مقام ذکر آنها نیست و بدین

منوال بوده است احوال سلاطین بابریه و کورکانیه که بعد از رحلت
سلطان صاحبقران امیر تیمور اولاد و الاحفاد او بداعیه
سلطنت و طلب تاج و تخت تیغ بر روی یکدیگر کشیده و دقیقه
از دقایق مقاتله مهمل نگذاشتند و خود را از قتل و ایذای
یکدیگر معاف نداشتند و بطفیل تنازع ایشان مردم در رنج
و عنا و باصناف محن و بلا مبتلا بوده اند و جود آن طبقه بر خاطرها
گران و همتها بدفع ایشان مصروف و در وقت فرصت و هنگام
قدرت خلایق نیز از قبل ایشان تقصیر نکرده اند تا اینکه شب
بیک خان اورنگ بعرصه ظهور آمده لوای اعلام برافراشت
و اولاد سلطان حسین میرزا فرار کرد و وی سلطانی با عدل
و داد بود با قهر و غلبه مستاصل و مضمحل نمود و از شوکت و
اقتدار و کار تعبیه منتسبان خاندان تیموری از زبونی حال
بجائی کشید که خلاصه آن بر متتبعان اخبار پوشیده نیست
از انجمله بابر میرزا ابن عمر شیخ بیغوله گر وادی پریشانی و ره
نورد صحرای حیرانی و بجز خانه زین او را مکانی و مقامی نبود

ورهائی

ورهائی و خلاصی او خمول و سرگردانی و عروجش برتبه سلطنت
و فرمانفرمائی نشد الا بوسیله تمسک و توسل به اذیال
دولت قاهره سلطان جم خدم و پادشاه ملایک جم ابو البقا شاه
اسمعیل صفوی که شیبک خان را با آن عظمت و اقتدار مقهور
ساخت نیروی همت و پرتو التفات آن خاقان مصطفوی
نسب بیهمال که بارگاه سطوتش همدوش سپهر برین و سرکوب
چرخ هشتمین و شیر غالین خیمه اش بر شیر فلک حمله مینمود بر ساحت
احوال او ثاقب و او را بعرصه ظهور آورده پر و بال داد و
مورد انواع عنایات گردانید و به سلطنت دشت و هندوستان
متمکن ساخت و وی نیز مادام الحیوة چه در ایام سلطنت
هندوستان و چه قبل از آن شیوه توسل و اعتضاد و اظهار
خلوص و انقیاد را بر آن دولت قاهره شعار خویش ساخته
گاهی باجرای خطبه و سکه و گاهی بارسال عرایض نیاز و التماس
الحاح مطالب خاقان سلیمان را خوشنود و اولاد و احفادش را
نیز همیشه شیوه توسل با آن دولت علیه در هنگام عجز و اضطرار

ولحاض اغراض معمول ومذکور خاطر بوده است چنانکه در
احوال همایون شمه بقلم امد وبالجمله حقیقت سلوک سلاطین
صفوی با پادشاه وشاهزادگان بابریه بر عالمیان مستور
نیست والحق یکی از خجسته عادات سلاطین صفویه پاس
مروت وجوانمردی بوده وانچه ایشان با متوسلان خویش
از بیگانه واشناحتی با دشمنان کینه ور در روز درماندگی
والتجا از احسان وامداد وعفو جرایم با مضی وانواع عنایت
ویاری بکمال اداب وفروتنی مسلوک داشته اند از غرایب
روزگار ونوادر ادوار است وهرگاه سلاطین بابریه بر عادت
خویش وبر وقف اب وهوای این کشور در غیر وقت ضرورت
در مراسم اشنائی تغافل نورزیده وبیگانگی اغاز اند از ان
طرف با فقدان جمیع اغراض ودواعی بمحض شیوه مردی و
مردمی احیای لوازم اشفاق واعطاف معمول میکرده اند و
تا عهد شاه سلطان نیز که مدت سلطنت او سی سال امتداد
داشت ارسال سفرا به وتعزیه معمول بود وچون نوبت ان

پادشاه

پادشاه خجسته اخلاق سپری وانهمه فتنه وفساد وقضایای
هایله دران دولت وبایران سنوح یافت محمد شاه بسبب اسوده گی
وعدم منازع قوی در گوشه مملکت هندان شیوه توسل را
مبدل باثار نخوت وغرور ساخته راه ورسم اشنائی را مسدود
داشته هرگز او را رسم پرسش بخاطر نرسید بلکه با مهر ویسر
افغان که همیشه از کمینه چاکران بیگلربیگی هرات وحسین پسرش
که این هر دو ملتان ولاهور را تاخت وتاز نمونه خانه زنبور
کرده بودند سازش نموده خلطه وامیزش پیدا کرد ودر جواب
نامه شاه طهماسب وعباس میرزا ولد او که در باب اخراج افاغنه
از هندوستان نوشته بودند کلمات دروغ که از صدق اصلا
فروغی نداشت نگاشت وایلچی پادشاه قهار نادر شاه را
در شاه جهان اباد زیاده از یکسال معطل داشت وجواب نامه
او را نیز در تاخیر انداخت وبزعم فاسد ایشان یکی از تدبیر
ملکی بود گاهی در اصل نوشتن جواب متردد بودند که شاید
حسین افغان در قندهار نادر شاه را ناچیز گرداند واحتیاج

بنوشتن جواب نشود و گاهی در القاب نادر شاه تحیر داشتند
که او را بچه القاب باید نوشت و حق اینست که تکلیفی که شاه
طهماسب و نادر شاه محمد شاه را نمودند که افاغنه را اخراج
از باالقوه محمد شاه بود و کاش محمد شاه باین اکتفا مینمود
نادر شاه از کابل فرمان به برهان الملک که یکی از امرای محمد
شاهی بود نگاشت متضمن کلمه از هجاز سابق و ننوشتن
جواب نامه و نگاهداشتن ایلچی زیاده و از انچه معمول
سلاطین سلف است و مصحوب یکی از جلوداران بشاه
جهان اباد فرستاد جلودار که بجلال اباد رسید افاغنه
او را بقتل رسانیدند از این طرف که این خبر بنادر شاه
رسید از قتل جلودار بیقرار گشته فوجی را بقتل غلام
به جلال اباد معمور ساخت و از انطرف محمد شاه خلعتی
بازای این خدمت بجهة قاتل جلودار که یکی از افاغنه
بود فرستاد فوج قزلباشی که از یکران تهورشان برق
و باد مساعدت دام میگرفت باندک وقتی بسر وقت ان جماعت

رسیده

اناث و ذکور و شیخ و شاب صغیر و کبیر انشهر را بزاویه عدم
فرستادند و احدی را زنده نگذاشتند و این حرکت از نادر
شاه عایق رسیدن خلعت محمد شاه گردید و این حرکت از محمد
شاه یکی و نگاهداشتن و ارسال خلعت بجهة قاتل جلودار مروحه
جنبان نایره غضب و دامن زن شعله سخط نادری گشته بشاه
جهان اباد راند و سیصد هزار کس مرد نامی و سه هزار فیل
جنگی در معسکر محمد شاه بود نادر شاه با دوازده هزار کس قزلباش
بر ایشان تاخت اورد و در انوقت هم ایلچی در اردوی محمد شاهی
بود و او را رخصت نمیداد معلوم نمیشد که غرض از نگاهداشتن
او چیست القصه بعد از صف ارائی چند سواری از قزلباشیه
بر قلب ان لشکر بیحد و مرحله اورده شجاعان و بهادران ایشان
که در سواری ماهر بودند بگریختند و باقی بهم برامدند و محمد
شاه در منطریس محصور شده از باب استیمان در امدند نادر
شاه بشاه جهان اباد در امده بعد از ضبط خزاین و دفاین اندوخته
بابریه که کنور کیکاوسی و خزاین دقیانوسی معادله با عشر عشیر

الهٰنا نمیکرد بسبب دواعی که او را بر سر بود محمد شاه را علاوه
بجهان بخشی تاج و نگین داده بسیاری از ممالک بیجواب و
کابل و سند و غیره را ضمیمهٔ ممالک ایران نموده مراجعت
نمود و همانا در سوخ این خیالات و زبیر بر طباع سلاطین بابریه
و غیرهم از نائیرات آب و هوای این دیار است در تاریخ مجویر
است که چون ضحاک ماردوش کرشاسب را هند میفرستاد
با وسفارش نمود که بهر حیلهٔ ای ممالک را مسخر کن و به مهارا
بسپار چه اگر لشکریان در آن مرز و بوم چند بن اقامت نماید
و بان مردم معاشرت کنند شجاعت و غیرت از ایشان سلب
گردد و مرا دیگر بکار نیایند ناچار یاد آن مملکت باید
رها کرد یا بقتل باید رسانید این هر دو را روا ندارم چه
سپاه دست ملست نتوان برید و استاد اسدی طوسی که
یکی از مشاهیر شعرای متقدمین است این حکایت را بنظم
آورده است نظم وصیت چنین کرد کرشاسبرا که در هند
بدر رود کن خوابرا مداری ز خون سپاهان دریغ همین

کار

کار فرمادر خشنده تیغ مجستی ده انجام کار سترگ برایشان
چنان زن که بر کله کرگ نمانی دران بوم سالی تمام کر لشکر آن
کبر دارشک و نام کرت بکندر دچار موسم دران زفرهنگ مردی
نیابی نشان ممبئی بفتح میم اول و بای ابجد در ثالث و سکون
میم دوم و دو بای خطی کشیده در آخر جزیره ایست از جزایر دکن
جزیره در لغت و اصطلاح قطعه ایست از زمین که اطراف آن از آب
فرو گرفته باشد و بدون کشتی نتوان بان رسید و جزیرهٔ ممبئی
از جزایر مشهور و بغایت آبادان و معموراتی که بنوشتند مختصرات
بجاه و بیشتری از آنها شور و مزه و سنگین و در بعض کودالها
نیز آب باران نمیماند اما کثیف و غلیظ میشود و مردم بر ناچار
میخورند و بهر بیماری دشته که مرضی است مشهور مبتلا میشوند
طول آن دو فرسخ که پنج کروه هندی باشد و عرض یک و نیم
و اما هوای آن جزیره که بالات انگلیزی تشخیص میکردم در طول
سنه در نهایت لطافت و نزاکت است بسبب قرب آن بخط استوا
که موافق زیجات اسلامی و فرنگ هجده درجه عرض دارد و چنین

است حال اکثری از بلاد دکن درختان میوه دو بار ثمر دهند
و بعضی درختان مانند نارنج و بعضی مرکبات دوازده ماه
کما بیش بار آورند و فصول نیز دران جزیره هشت است
از نصفه حوت تا تمام حمل بهار کوچک است هوا در نهایت اعتدال
و روز نسبت بشب گرم تر است و از اول ثور تا نصف جوزا
تابستان بزرگست که روز و شب بیک نسبت گرم میگذرد
لیکن انقدر هم گرم نیست مانند عربستان و بعضی بلاد هندو
ستان که محتاج بسرداب و خسخانه باشند همه در ایوانها روزان
و شبان میخورند و میخوابند و هیچ گاه از گرمی غلق و اضطراب
نیست و گاه گاهی دران اوقات باران تند و هوای بسیار سخت
که مردم بنادر و کشتی بانان انرا طوفان گویند می اید و از
نصفه جوزا تا تمام سرطان قامیز کوچک است و شروع باران
بشدت و وزیدن بادهای سخت و شورش در و روز
نسبت بشب گرم تر با اندک رطوبتی در هوا و از اول اسد
تا نصفه سنبله زمستان کوچک است باران لیلا و نهارا لا

ینقطع

ینقطع می بارد و هوا مرطوب و سرد که در روز و شب بی بالا
پوش نمیتوان خوابید و در تمام جزیره عالم ابست و از نصفه
سنبله تا تمام میزان بهار بزرگست هوا از ان تندی که داشت
افتاده هوا باعتدال میوزد و گاه گاه ریزه بارانی می اید تمام
کوه و دشت و در دیوار جزیره زنگاری و ناظر را تمام معموره
یکقطعه زمرد بنظر می اید یک قطعه سنگ در کوهستانها و یک
وجب زمین نیست که سبز نباشد و این فصل موافق جمیع امزجه
است و بهترین فصول است و از اول عقرب تا نصفه قوس
تابستان کوچک است باران منقطع گردیده هوا رو به خشکی
اورد روزها فی الجمله و شب خالی از گرمی نیست و از نصفه
قوس تا تمام جدی خریف بزرگست شبها سرد و ابها بهتر از سایر
اوقاتست و نسیم باعتدال و دریا به خود در ارام و موسم نیکوئی
بحر است و از اول دلو تا نصفه حوت زمستان بزرگست روز
و شب سرد تر از ان موسم باران میگذرد اگر سنگینی در دائت اب
در این جزیره نبود از قطعات مرغوبه عالم بود انگلیسیه که بشر

اب قراح عادی نیستند و هرگاه اب خورند چیزی دران
ممزوج مینمایند از اب انجا بغایت محترز میباشند و اغلب
بچاهی خطائی و شراب میگذرانند و از خواص دریای
انجاست که مارهای سیمین بسیار دران بهم رسد و ناخدایان
در کشتیها هرگاه مار بر روی اب بینند میدانند که ممبئی
قریب رسیده است و پیوسته خاصه در موسم باران از دریا
بجزیره ایند و بمردم اذیت رسانند و هلاک کنند و مردم
انجا تدبیری که اندیشیده اند اینست که صدف را کوبیده
با صدف ریزه که در ساحل بحر بهم رسد در خانها و باغها
و در راهها و بیابانها فرش کنند مار که بانجا رسد صدفهای
شکسته بدن او را مجروح سازد و از رفتار باز ماند در
رسند و انرا هلاک کنند و از اوضاع مستحسنه که از انگلیسیه
در انجا بنا نهاده اند مناری است که بر لب دریا ساخته اند
قفسه ان وسیع و سرپوشیده است شبها چراغی بسیار
در انجا روشن کنند ناخدایان و مردمان جهازات انرا از

دور

دور بینند و دانند که ممبئی نزدیک است و از جائی که ان چراغ
بنظر اید بیشتر نکنند چه در حوالی ممبئی در دریا کوهستان
بسیار است که در زیر اب میباشد و بغایت خطرناک است
بالجمله در انجا بودم که خبر کدورت اثر عبد العزیز وهابی رسید
که در هجدهم ذیحجه سنه ۱۲۱۶ با حبشی از اعراب در ارض اقدس
کربلای معلی تاخت اورد و بقدر چهار پنج هزار کس از مومنین
بقتل رسانید و سوء ادبی که از ایشان بان روضه منوره رسید
در خورد نگارش نیست شهر را غارت نموده اموال مردم را
بیغما بردند و باز بمقر ریاست که در خود رعیه است باز گشت
سخن که بدینجا رسید مناسب نمود پاره از احوال وهابی
بقلم بدایع رقم برنگارم تا ناظران از ان اطلاع کامل بهم رسد
و مذهب او را دانند و انتظاری در کلام نمایند شیخ عبد
الوهاب که موسس این اساس بود از مردم درعیه من اعمال
نجد است در اماثل و اقران خویش بذهن و ذکاء معروف
و بعقل و کیاست موصوف بود وجودی بافراط داشت

که هرچه دست رس او بود باتباع و انصار خود بذل و ایثار
مینمود بعد از انکه در وطن پاره از علوم عربی و قدری
از فقه حنفی خوانده مسافرت باصفهان و دران یونان کده
از فضلای نامدار و حکمای عالیمقدار استفادهٔ حکمتیاز
نموده بر مسایل حکمی که مدحض اقدام عوام کالانعام بلهم
اضل اند فی الجمله بصیرتی بهم رساند عود بوطن نمود در
سنه ۱۱۷۱ تا یک دو سال پس و پیش که ضبط ان درست معلوم
نیست مدعی این ملت گردید و طریقهٔ او حنفی و در اصول
مقلد امام اعظم ابوحنیفه و در فروع برای خود عمل مینمود
و بالاخره در بعض اصول نیز گردن از قلادهٔ تقلید امام
معظم بر اورده مستقلانه انچه برای او مستحسن امدی
گفتی و مردم را بدان دعوت کردی از انجمله جمیع فرق اسلامی
و یهود و نصاری و سایر اصناف انام را مشرک و کافر و در
زمرهٔ عبدهٔ اصنام محسوب داشتی و بدین گونه اقامت دلیل
کردی که مسلمانان تعظیم و توقیری که بقبر مطهر سید رسل

وان روضهٔ مقدسه و قبور پر نور ائمهٔ هدی و بقاع منورهٔ
اوصیا و اولیا نکنند و در توسلات و انجاح مطالب دنیوی و
اخروی بان اماکن که خود را از سنگ و گل بنا نهاده اند و بصاحبان
قبور و اموات متوسل شوند و در مقابل قبور سجده کنند
و جبههٔ نیاز بخاک دران استانها سایند و در حقیقت بت
پرستی و عبادت اصنام عبارت از انچه عبدهٔ اصنام نیز صنم است
و ان هیکل مخصوص را خدا نگویند بلکه گویند که ان قبلهٔ ماست
و بوساطت اینان ستد عیات خود را از درگاه باری مسئلت
نمایند و چنین است حال یهود و نصاری که در کلیساها
و معابد تصویرات موسی و عیسی را نصب و انها را پرستش
کنند و شفیع خود اورند و خدا انست که ذات واجب را سجده
و پرستش نمایند و باو جل شانه قرار ندهند مجملا بعضی از قبیله
اعوام متابعت او را اختیار و در قری نجد صاحب اوازه و
اشتهار گردید و مدام تخریب قبهٔ رسول انام مراقد منورهٔ
ائمهٔ کرام را ورد زبان و نصب عین داشتی که در وقت فرصت

وهنگام فدرت همه را خراب وبازمین یکسان نماید کما الکثری
از اینها باقی نماند اجلا وا فرصت نداده درکذشت وتخ
او عبد العزیز کرحالیا سعود پسر او خلیفه وجانشین ومسمی
بامیر المسلمین است بان مردم نواح نجد اکتفا نکرده بلدان
دور دست را بانطریقه دعوت ودر رواج ان طریقه کوشید
وباتباع وامت خویش اموال ودماء جمیع فرق را مباح وفرمان
داد کدر هر شهری ودیاری کدا بشند مردانرا عرصه تیغ
نیز واموال را بغارت برند اما بزنان وناموس مردم دست
نزنند ونکاه نکنند وبهریك از مجاهدین در وقت محاربه
برای بنام خازن بهشت دهد ودر کردن او او بزد کرد بعد
از مفارقت روح بلا فاصله بجای سوال به بهشت درایدو
در دنیا بعد از او منکفل عیال واولاد او شود وابشان
نیز بطمع مال وبهشت قوی دل وباطمینان تمام تدم در معر
رزم کذارند چه اکر فتح کنند غنیمت بدست ارند واکر شکسته
شوند بوسیله برادی کدارند بکسر به بهشت روند ودر

سنوات

سنوات قبل در نواح نجد والحسا وقطیف وبیشتری از بعرة
تا زبر چهار فرسخی بصره ونزدیك عمان وبر بنی عتبر بغلبه
مستولی شده بود وقتل واسیر وتاراج نموده مردم بدین او
ایمان وطریقه او را اذعان کردند وصیت شوکت وافتدار
او در اقطار عالم پیچید وبا اینکه مکرر غلبه او بعرض سلطان
روم وپادشاه عجم رسید کسی از ایشان تدم پیش نکذاشت و
بدفع فتنه او پرداخت رساله کرد رفتوی واعتقاد نوشته بنزد
نزدیکی از پیروان او بدهم وبجنبه افتاد اعلم حکم الله ان الحنیف
ملة ابراهیم ان نعبد الله مخلصا له الدین وبذلك امر الله جمیع
الناس وخلقهم له کما قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون فاذا عرفت ان الله خلق العباد للعبادة فاعلم ان
العباده لا تسمی عبادة الا مع التوحید کما ان الصلوة لا تسمی صلوة
الا مع الطهاره فاذا دخل الشرك فی العباده فسدت کالحدث
اذا دخل فی الطهاره وقال الله تعالی ما کان للمشرکین ان یعمروا
مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئك حبطت اعمالهم

فى النار هم خالدون فمن دعى غير الله طالبا منه ما لا يقدر عليه
الا الله من جلب خيرا ودفع ضرا فقد اشرك فى العبادة
كما قال الله تعالى ومن اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب
له الى يوم القيمة وهم عن دعائهم غافلون واذا حشر الناس
كانوا لهم اعداء وكانوا بعبادتهم كافرين وقال الله تعالى
والذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير ان تدعوهم
لا يسمعوا دعائكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم ويوم القيمة يكفرون
بشرككم ولا ينبئك مثل خبيرا فاخبر سبحانه وتعالى ان دعاء غير
الله شرك فمن قال يا رسول الله او يا ابن عباس او يا عبد الله الفلانى
زاعما انه يبلغ حاجته الى الله وشفيعه عنده ووسيله اليه فهو
المشرك الذى هدر دمه وماله الا ان يتوب من ذلك وكذلك
الذى يخلصون لغير الله او يتوكل على غير الله او رجاء غير الله
او خاف خوف الشر من غير الله او التجاء الى غير الله او استغاث
بغير الله فيما لا يقدر عليه الا الله فهو ايضا مشرك وما
ذكرنا من انواع الشرك هو الذى قال الله تعالى فيه ان الله

لا يغفر

لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذى قاتل
رسول الله شركهم الرب واسترهم باخلاص العباده كلها لله تعالى
ويتضح ذلك بمعرفة اربعة قواعد ذكره الله تعالى فى كتابه اولها
ان نعلم ان الكفار الذين قاتلهم رسول الله يقرون ان الله
هو الخالق الرزاق المحيى المميت المدبر لجميع الامور والدليل
على ذلك قوله تعالى قل من يرزقكم من السماء والارض امن يملك
السمع والابصار ومن يخرج الحى من الميت ويخرج الميت من الحى
ومن يدبر الامر فسيقولون الله فقل افلا تتقون قل من رب السموات
السبع ورب العرش العظيم سيقولون الله قل افلا تتقون قل من
بيده ملكوت كل شىء وهو يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون
سيقولون لله قل فانى تسحرون اذا عرفت هذه القاعده واعلم
عليك فاعلم انهم لهذا اقروا ثم توجهوا الى غير الله يدعونه من
دون الله فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الثانيه وهى انهم
يقولون ما نرجوهم الا لطلب الشفاعة عند الله نريد من
الله لا منهم ولكن بشفاعتهم والدليل على ذلك قول الله تعالى

ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون
هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في السموات
ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون وقال الله تعالى
والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى
الله زلفى ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون ان الله لا يهدي
من هو كاذب كفار فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الثالثة
وهي ان منهم من طلب الشفاعة من الاصنام ومنهم من
تبرء من الاصنام وتعلق من الصالحين مثل عيسى وامه
والملائكة والدليل على ذلك قوله تعالى اولئك الذين
يبتغون الى ربهم الوسيلة ايهم اقرب ويرجون رحمته
ويخافون عذابه ان عذاب ربك كان محذورا ورسول الله
لم يفرق بين من عبد الاصنام وبين من عبد الصالحين بل كفر
لكل وقاتلهم التي حتى الدين كله لله فاذا عرفت هذه فاعرف
القاعدة الرابعة وهي انهم يخلصون لله في الشدايد وينسون
ما يشركون والدليل قال الله تعالى فاذا ركبوا في الفلك دعوا

مخلصين له الدين فلما نجيهم الى البر اذا هم يشركون واهل زماننا
يخلصون الدعا لغير الله فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة
الخامسة وهي ان المشركين زماننا الان اولئك يخلصون لله
في الشدائد وهؤلاء يدعون مشايخهم في الشدائد والرخاء
والله اعلم بالصواب اكرچه اغلب اوله اوراكه از ايات كريمه
استدلال مينمايد بجواب نيز از كلام الله وارد مثل نظم مثل
شعائر الله واطاعت رسول الله كه منقسم باطاعت باري وهركه
اطاعت رسول الله ثابت شد وفرض عين كرديد وكريمه وما
ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى نيز مؤيد اين معنى است
كه نفرمودة ان حضرت افترا بخدا ونه بان وادكان بايد
واز اوجب واجبات است واز اينجا باو نازل شده وفرموده
است تخلف جايز نيست پس در توسلات ونضرعات وشدائد
وجلب نفع ودفع ضرر وايام رضا وطلب مثوبات اخروى
اگر كسى او را باجماع اخبار واولوا الامر اند شفيع او ونداند بالكل نيست
وضرر هيچ عقيده نميرساند ليكن اولا بامتثال آنكه وارد

شمشیر برانرا برهان قاطع می اورد وان مرحله را جواب بجز
شمشیر تیز چیزی دیگر نیست و نیز من در انجا بودم که مرحوم
حاجی محمد خلیل خان مقرب الخاقان بسفارت هندوستان
و رفتن بکلکته نزد گورنر جنرل بهادر از پیشگاه حضور
معدلت دستور خلایق پناه شاه اسمعیل جمجاه روز دویم
محرم سنه ۱۲۱۷ وارد شد تفصیل این اجمال اینکه جماعت انگلیسیه
که مال اندیش و عاقبت بین و مدام علاج واقعه را پیش از وقوع
مینمایند دیدند که افاغنه کابل و قندهار که سلطنت ایشان
دران اوقات بزمان شاه ابدالی غلزه قرار گرفته بود بهندوستان
و ممالک محروسه کمپنی را که از مقوله والجار الجنب اند
بفکر این افتادند که دست او را از ممالک هند بنحوی کوتاه
نمایند که قصد این مملکت و متعرض شدن این نواح پیرامون
خاطر او نگردد فکری که در این کار کردند و چه نیکو اندیشیدند
گورنر دنکین اول میرزا علی خان خراسانی را که مدتها در هندوستان
و از متوسلان او بود از ممبئی از جانب خود بسفارت فرستاد

تا بملاحظه

تا بملاحظه نزدیک و دور و مشاهده اوضاع دربار دستور حقایق
ان نواح را دریافته بعرض اولیای دولت کمپنی رساند و چنان
کرد و کارکنان سرکار کمپنی بعد از انکه اطمینان بهم رسانیدند
گورنر جنرل بهادر کویس ولزلی مشیر خاص پادشاه انگلستان
و فرمانفرمای بنگاله و تمامی کشور هند بود میجر مالکم بهادر را
با چهار پنج کس از اغره فرنگ بدستگاهی تمام و طمطراق مالا
کلام بسفارت اعظم روانه حضور معدلت گنجور شاهنشاهی
نمود مطالب بسیاری استدعا داشتند از انجمله بود کفایت
شر زمان شاه از هندوستان باین نحو که چون برادران زماه
شاه فیروز شاه و محمود شاه بپایه سریر خلافت مسیر اند هرگاه
زمانشاه اراده هندوستان نماید حضرت ظل الهی فوجی از
افواج رکابی به یکی از برادران او مرحمت فرمایند که باین طرف
او را مشغول و از فکر امدن هندوستان باز ماند حضرت اعلی
شاهی ظل الهی میجر مالکم را با اعزاز و احترام تمام ببارگاه فلک اشتباه
باراده و معروضات او را پذیرا و با نیل مقصود روانه فرمودند

وبی کم وکاست چنان شد که کارکنان سرکار کمپنی اندیشیده
بودند هر کار زمانشاه از کابل برمی امد افواج شاهی از طهران
رو بهرات روانه میشدند او بناچار باز بکابل برمیگشت و
متعرض ممالک هند نمی شد والله اعلم بالصواب

بدانکه حکمای انگلیسیه را باحکام منجمین سلف اعتنائی نیست
ومقالات قدما را برج خانه فلان کوکب است ودر انجا قوی
حال است ونظر تثلیث نظر دوستی است وتربیع دشمنی
است وهرگاه قرانی چنین اتفاق افتد چنان خواهد شد
ومولودی اگر بطالع فلان متولد شود زایچه طالع اگرچه قسم
باشد عمر او دراز یا کوتاه یا غنی یا فقیر خواهد بود وساعت
سعد را ملاحظه نمودن ضرور واز ساعت نحس احتراز لازم
است بشرح بسطی که منجمین در مؤلفات خود نوشته اند در اینجا

مقام

مقام ذکر انها نیست همه را از قبیل کلمات مهمله پندارند اری
معظم تاثیرات ابای علوی را با مهات سفلی منکر نیستند
اینکه اگر افتاب نباشد وجود اتش را در عالم نیست وبجز عالم
اب وبرق چیز دیگر بدیدار نه وسبزه از زمین روئیده نمیشود
ومعادن نمیرسند وهرگاه در جائی کمتر از انچه باید بوزن
ان تابد ودر تربیت ابدان انسان وحیوان وتکمیل نفوس نیز انرا
مدخلی عظیم است چنانکه از بعضی ثقات این فرقه شنیدم که
جهازی از ایشان بیکی از جزایر شمالی افتاد که افتاب بان جزیره
کمتر میتافت جماعتی از ادمیان در ان جزیره یافتند که قامت انها
از سه وجب زیاده نبود وعلت ناتمامی خلقت در انها همان کمی
تابش افتاب را بیان مینمود وچنین است حال قمر که در نظام
عالم وتربیت اثمار واشجار وابدان انسانی وحیوانی تاثیر تمام
دارد واز احوال مد وجزری که در بهار واقع میشود باندک
تاملی بر هر ذی هوش معلوم که قمر را در این عالم اثری بین
است وحکما را در حقیقت مد وجزر اختلافست یونانیان ومن

تبع ابتدا نزد رای اینست کرد قعر دریاست کم وضخور بسیار بیند
کرچون قسمی بحاذات قعر بحر رسد واز انجا بتراجع منعکس
کردد واثر انتخین کند وچون اب کرم ولطیف کردد وتخلخل پیدا
کند وغلیان نماید پس مکانی فراخ تر از مکان اول خواهد
واینست حالت مدود ران وقت اب رود خانها وهنرها کر
بدریاها میریزند متراجع شوند تا قریب وسط النهار رسد این
غلیان ساکن شود واب رود خانها بحالت اصلی باز اید
واینست حالت جزر کذا قال عمی العلامة سید عبد الله طاب
ثراه فی کتابه الموسوم بطلسم سلطانی وهی من بدایع مؤلفاته
واما جماعت انکلیسیه را در این باب رای اینست کر هر کرهٔ
دیکر اعظم باشد هر کاه بحاذات مرکز یکدیکر رسند کرهٔ
اعظم کرهٔ اصغر را بطرف خود کشد وچنین است حال
اجزای هر کره نسبت بمرکز وکره چنانکه از میل اثر باعلی
ومیل الهای انها ربهار واجزای ارضی باسفل واضح میکردد
وکرهٔ قمر اعظم از کرهٔ ابست پس هر کاه قمر بحاذی کرهٔ اب رسد

از انجذب کشد واب مانند قبه بلند شود واین حالت جزر است
وهر کاه قمر از محاذی ان کذشت الی کر قبه شده است تا کاه
فرو زیرد واجزا متراجع کردند واینست حالت مد مؤلف
کوید رای انکلیسیه در مد وجزر قوی ودر غایت متانت وقول
یونانیان وتبعه ایشان در غایت پریشانی وسخافت است چه
افتاب بزعم ایشان یکی از سیارات ودر حرارت مجدی است
کر هیچ یک از افراد حیوان پوشیده نیست چرا شعهٔ ان اب را
به غلیان نیاورد واختصاص قمر را بتسخین اب چه رجحان وبر تقدیر
تسلیم در نور ماه حرارتی نیست کر بسبب اشعهٔ ان بر ضخور واجبا
در تراجع ان ابرا تسخین نماید بلکه بعکس دران بر ودت است
چنانکه از نشستن مهتاب در موسم تابستان برودت ان مثل
حرارت شمس بدیهی است واکر دران حرارتی بودی شعاع کر بر جبال
واراضی وعمارات این عالم متانت بطریق اولی میبایست
مثل افتاب کرم باشد واثران بر عالمیان ظاهر شود چه در قعر
دریا وجود عالم اب انقدر تسخین مینماید کر بحر محیط را بغلیان

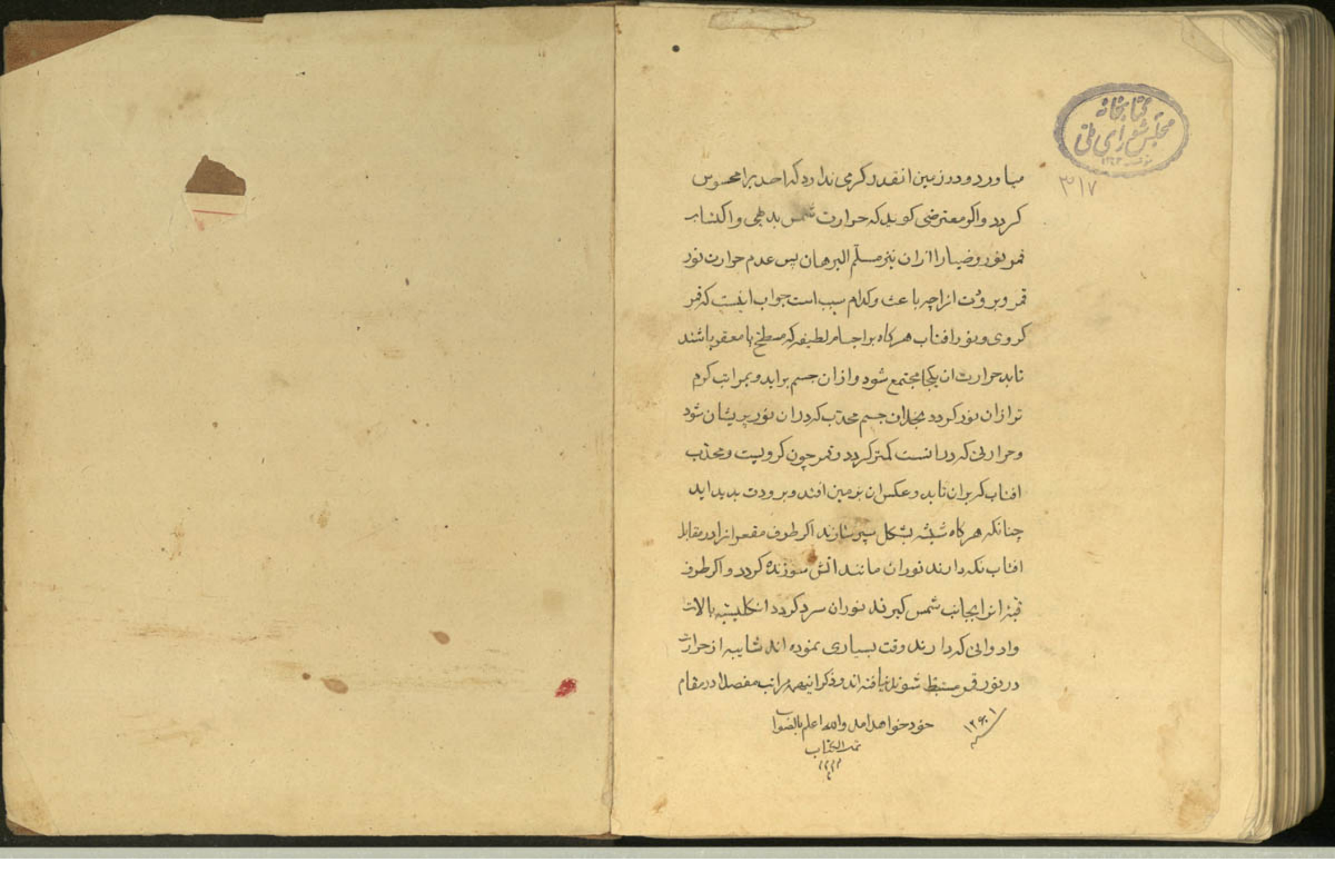

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۴۳
۳۱۷
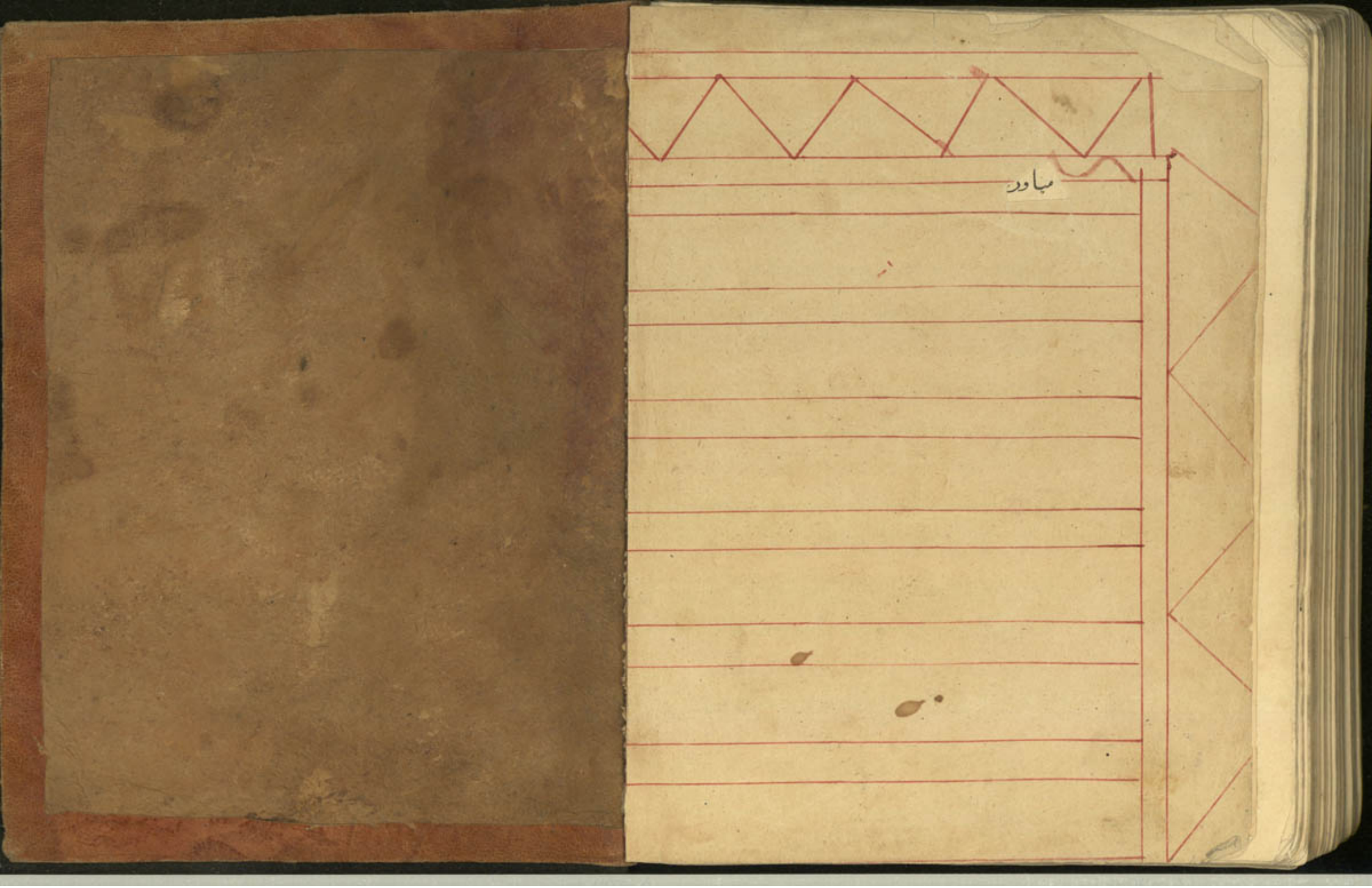
میاورد و در زمین انقدر گرمی ندارد که احدی را محسوس
گردد و اگر معترضی گوید که حرارت شمس بدیهی و اکتساب
قمر نور و ضیا را از ان نیز مسلم البرهان پس عدم حرارت نور
قمر و برودت از اچه باعث و کدام سبب است جواب اینست که قمر
کروی و نور افتاب هرگاه بر اجسام لطیفه که مسطح یا مقعر باشند
تابد حرارت ان یکجا مجتمع شود و از ان جسم براید و بمراتب گرم
تر از ان نور گردد بخلاف جسم محدب که در ان نور پریشان شود
و حرارتی که در انست کمتر گردد و قمر چون کرویست و محدب
افتاب که بران تابد و عکس ان بزمین افتد و برودت پدید اید
چنانکه هرگاه شیشه بشکل سپر سازند اگر طرف مقعر انرا در مقابل
افتاب نگه دارند نور ان مانند اتش سوزنده گردد و اگر طرف
قبه انرا بجانب شمس گیرند نور ان سرد گردد انگلیسیه بالات
و ادواتی که دارند وقت بسیاری نموده اند شایبه از حرارت
در نور قمر مستنبط شوند نیافته اند و ذکر اینهمه مراتب مفصلا در مقام
خود خواهد امد والله اعلم بالصواب
تمت الکتاب
۱۲۶۰